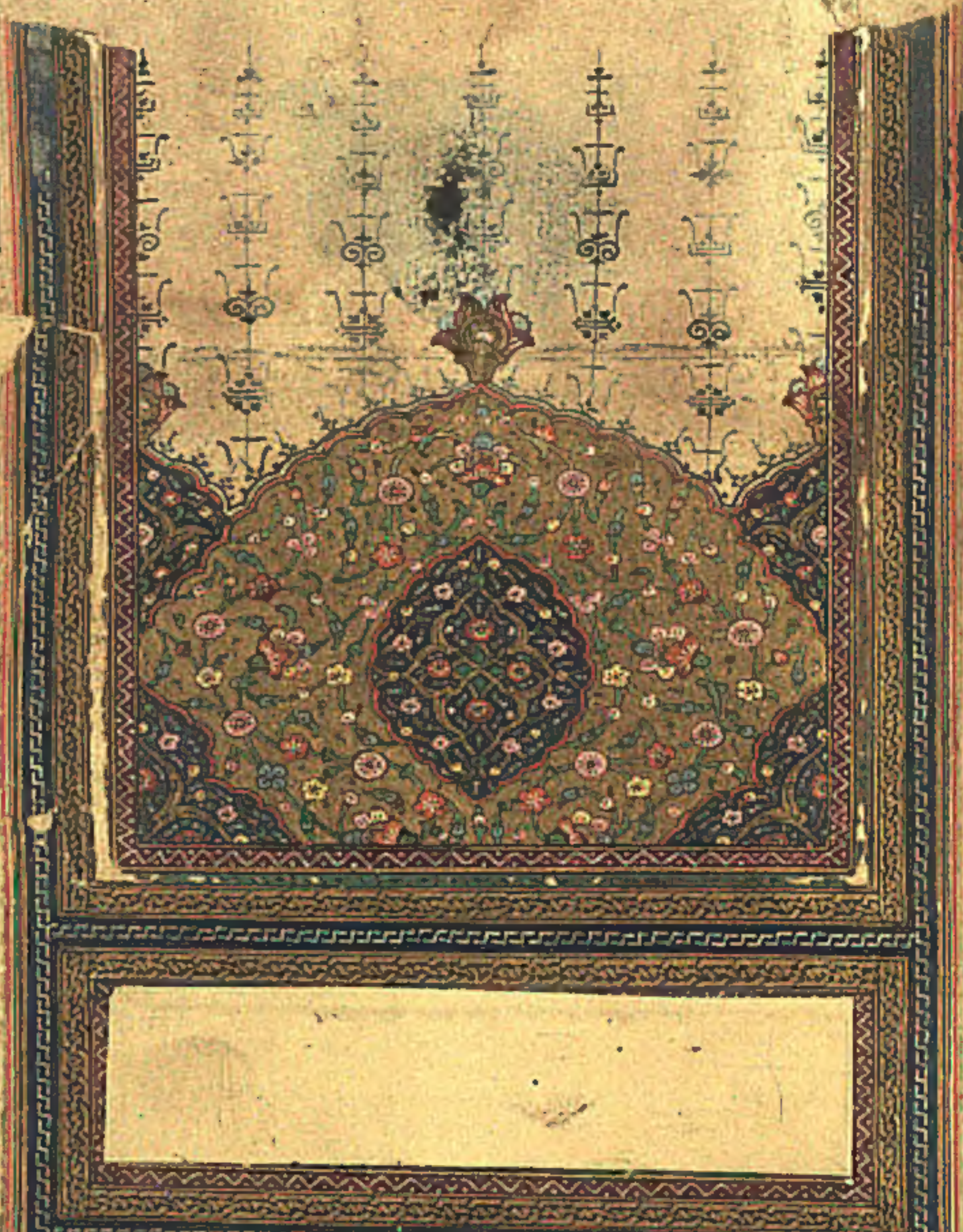




Süleymaniye U. Müzesi
Hasan Hüsnü Paşa
Eski Hazine : 190/2



کتاب الزکوة در لغت بمعنی تاهیه و زکوة موجب نماز زیادت و طهارت مال
و سبب قایم بر صحت ایمان و طهارت او از ذنوب است و زکوة را صدقه نیز گویند چنانکه دلیل آنست
صاحبی در دعوی صحت ایمان بداند که در شریعت زکوة و سایر صدقات مانند شش و صحر
در احکام محدود و آن حکمتها و مصلحتها مرئی است که می یابند از اهل خیرت و بصیرت درین
احکام شرعیة دقایق و حکم لا تعد ولا تحصى است و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
در زکوة و صدقات مراعات فقر است و مواسات ایشان است چنانچه وصیت کردی
و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدانت و امانت و رغبت بی محنت و مشقتی
و ازین باب انبی در اهل کسوفت انبی درومی نیز از ذکر است نیز ازین باب است بامرا
اصحاب اموال تا عماران ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند و اموال خیر و خلاق
و نجای نمایند و باده بر قدر فرض از هر ایا و صدقات نشانند و شرط نما و حوالان
ناظر در سیر و رفتارند داخل است و هم از جهت رعایت حکمت عدالت است که زکوة را در
صنف مال که دوران و جودان می آید و احتیاج آن فراوان تر است واجب است
دادن آن را از پیش بود و گرفتن آن باشد موجب دفع حاجت گردد و یک صنف از غنای

دانش و مال و انوار

دانش و مال و انوار و مانند آن در مثل نقول و خضر او است که در اندک زمانی ثبات کرد و دوم
صنف بیعت الا نعام از شتر و گاو و کوفت و بیهیط و لفا صلی که در فقه مذکور است
صنف در وسیم که قوام و معاش عالمان است بار تقویم است باید آن است چهارم صنف اموال
بجاری است از هر صنف که باشد در هر سال یکبار فرمود و در روز و غار و حیثا و حال آن فرمود و نیز عا
عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت و می بر مقدار و اجزای
پایان فرمود و لایحرم هیچ را یکی واجب که در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو کخی که باید
از کمال با و فیه و اندک سال را در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که باید بروی واجب شود که اخراج
کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کفایتی لایست نیست آن که در هر یکی باشد واجب
چنانکه در ذریع و غار که باب باران حاصل شود و نیز آن بعضی است را یکی واجب که در آن
زیادت تکلیفی از ده لالی که بان از حوضها و جویها آب کشند یا از جای دیگر و شتر و غیره کشند
و نیز آن که چهل ایکست واجب شود در آنچه محتاج است بعمل و تقب و ایم از آن تکلیف استغفار
بجاری و ترغیب انتظار فریم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت است که در نوعی از مال محنت
حال و حکمتی که در علم شایع بدان رسد نصیاتی نصیب فرمود چنانچه در فقه دو است درم که
بحساب دین با بجا و دو و نولج باشد و در زیر است متفکال بوزن این و بار هفت نیم توپ است
و در کوفت و در کافوسی و در شتر که در کت از این نصایبها چنانچه واجب بود **الفصل**
الاول در بیان آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لغت معاذ اهل البیت فقال روایت
از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت فرمود معاذ بن جبل البوی من مارت و قضا و الله
که آنحضرت بغیر که بر خود می داشت و اگر دهماده و معاذ رضی الله عنه سوار بود گفت بد که باز در
مار تو با معاذ همچنین واقع شد پس گفت آنحضرت معاذ انک نانی غوا اهل کتاب بدرستی که
می ای تو فومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بد که بجهت اتمام محال ایشان است و اگر نیز در آن
و غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند فادعهم الی شیهة و اذقهم من شیهة و غواست که ایشان از اهل ذمه
آن لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا الله و اطاعوا رسوله فمما انهم
کنند ایشان را از بعضی شهیدان و مسلمانان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات
فی البیوت و الکتاب و بن بدانان ایشان بدرستی که خدا تعالی به تحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز
و شب فان هم اطاعوا الله و اطاعوا رسوله فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم صدقة لیکن ایشان در

کنند نماز بجا نهد پس از آنکه بشناسد که درستی خداست یا نه و اینست برایشان صدقه یعنی
زکوٰۃ و تقویٰ و علام بصلوٰۃ بر اعلام بزرگواری و فضل اوست بر سایر اعمال که شرط آن باشد
تو خدای من اینها بر من فرستاده و علی فقر استیتم گرفته شود صدقه از تو انکار آن ایشان باشد که تو انکار کردی
باینکه او اندیشین باز کرده اندید شود بر ایشان ایشان فان هم اطاعوا الذلک پس اگر ایشان اطاعت
کنند صدقه را و بدینند آنرا فایز است و اگر آنم انمو الیه پس در آن خود از تقایس اموال ایشان که چنانچه
بکسی چنانکه شک دارد و فریب و جز آن پس هر چه مالک باشد بدین تسلط است از عیب نقصان که در خارج
نیست بکس و اوقاف و موقوفه المظلوم و بر هر کس حاکم کرده شده را فایز نیست منها و این است
و حجاب بر سرستی نیست میان دعا کردن مظلوم و میان خدا برده و البته بخت صحت است و میسر
و مستجاب میگردد اگر چه کافرا باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است مستغنی علیک و حق الی الله
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من صاحب غنیمت ولا فیه لا یؤدی منها حقها فبیت بهج خدای
ز و سیم که نمیدانند از آن حق آنرا که زکوٰۃ است الا اذا کان یوم القيمة مکرر آنکه چون باشد روز قیامت
صفحت که باشد بیدار کوفته شود و سانه شود بر ای می صفای حق من الشار صفا از آن صفی و نیز
شود از کوفتن مانند آهن و مس و صفای الباخیت های در صفی شکر و بنیاد و رنگ پس این را نیز گویند
و صفی الوجوه بشره پوست روی و صفای زرد و سیم سانه میشود من نار از جهت آن گفت که گویا از سیم
کردن و سختی گرمی آتش میگردد چنانکه فرموده کاظمی علیها فی نار جهنم پس گرم کرده میشود بر صفای
در آتش و در رخ فیک گوی بهای جسته پس داغ کرده میشود بآن صفای بهلوی آن کس و جسته
و پشانی او و ظاهر و پشت او تخصیص این سه عضو داغ کردن بجهت آنست که جمع کردن مال و اسباب
و می برای طلب جاه است که تغافل و تنعم بطعام سهیه و ملاس بهیه بود از جهت آن روی گردانند
از سالکان و احوال و در از ایشان بشت دادند ایشان و آنها اشرف اعضا می باشد و اندوختن
بر اعضای طلب که داغ و دل و جگر است کما روت انجیدت که هر گاه که بر آورده شوند آن
باز گردانند شوند بر ای انگش بر ای داغ کردن چنانکه آهن گرم باز در کوره آهنگری در آورده میشود
و بر آورده میشود فی یوم کان مقداره ختمین الف سنه در روزی که باشد اندازده و می بخاه
هم ارسال که عبارت است از توفیق است و این کتاب است از غایت درازی و سختی و بی پایان
و این روز نیز میگویند کاران چنانکه در دو رکعت نماز بکارند اینجا طبع طبعی حیران بود و بر خود و بطن
ایمان منقح و منوذج خواهد بود چنانکه در سنگی و نیرکی را بدان راه بود و الحمد لله حی یقضى بین العباد

نماز و...

اما آنکه حکم کرده شود میان سیدگان فی حق سیدک یا الی الجنة و اما الی النار پس در مورد راه
تا پیش روی او خود را با بنویشت و یا بنوی فرخ ویری بضم یا و فتح و سید بنصب لام
در فتح آن هر دو روایت است قبیل گفتند صحابه رضی الله عنهم بکار رسول الله فایز است حکم شده که
حق آنرا او انکرده باشد چست و عذاب نازک زکوٰۃ در وی چگونه بود قال گفت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم و لا صاحب اهل لا یؤدی منها حقها و نیست هیچ خداوند نشه اگر او نمیکند هیچ
و من حقها حلیها یوم و در حق واجب شتران اگر چه همان زکوٰۃ است و لبس کن از جهت
شتران که مستحب در طریق شکر گزاری حق گویا حکم واجب دارد و شتران شتران است و زور و
بکر او و سکون را بمعنی فرو دادن شتران بر آب است ای آن مردم در آن فرایم می آیند
و نشه شتر میباشند و ظاهر حدیث در آنست که بکران حق نیز عذاب شود و با جلد نیست هیچ
صاحب شتران که او نمیکند حق آنرا الا اذا کان یوم القيمة مکرر آنکه چون باشد روز قیامت
بطح که بر روی انداخته شود صاحب شتران از جهت شتران تا بروی بگذرند و با مال کنند
بقاع قرقر بصحرا می فراخ هموار کرده روی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون می
نیز بمعنی قاع است و تاک و صفت کاشف است او فر ما کانت در حال بودن شتران فریاد
و تمام نیست تر ناگران بر و تنوین تر باشد لا یفقد منها فیضیلا و احدا در حالی که گویند
صاحب شتران یک شتر را یعنی بجهت نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصل شتران
باشند آن باشند چه شتر بچتر است و معنی آن باشد که نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک
شتر را و نمیدانند است خبری که در فقر و غم بیاید که لا یفقد منها شیئا نظاره با شتران میباشند
این شتران انگش را بشمار می دهند و شتر را خفت میگویند و سیم کوفتن در اطفال چنانکه باید و نقص
با فواهیها کلامه علیه و سلم و علیه آخرتها هر گاه که بکند در روی طایفه نخستین شتران باز
گردانیده شود بر روی طایفه پس آنها یعنی هر بار که بکند تمام شوند بار دیگر باز از سر که بعضی
مکرر و دایم با مال میگردانند باشند و درین تجارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته
کلام علیه آخرتها و علیه اولها را که در رجوع در اولی واقع میشود در آخری و در روایت مسلم
هم برین نوع واقع شده است و در حدیث ابی در نیز چنین است و توفیق است که آنجا در کتاب
واقع شده است سهوی است که از بعضی رواه واقع شده مصباح بی پس از آن نقل کرده
و اگر کشف کنند و از در در مراد دارند رجوع فلا شکال فایز فی یوم کان مقداره ختمین الف سنه

از آن شتران

در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی شبیه الله بود و بعضی گفته اند محمد و گفته اند
جلیل منافق بود بعد از آن توبه کرد از نفاق و قاضی حسین گفته رضی الله عنه که در وی نازل شده است
قول حق سبحانه و تعالی من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن الا انهم خالفوا بینه و لم یصدقوا
خالده بن الولید که صحابی مشهور بود او نیز نزد ابوالعباس رضی الله عنه و عباس بن محمد المطلب عم رسول
صلی الله علیه و سلم او نیز نزد او و دیگران محمد دادند فقال رسول الله لیرکفت بغیر خدا صلی الله علیه
و سلم ما یقرم ابن و یجمل نیق بمعنی شکر است که بجد بخط برسد و موجب کفران نعمت گردد
و انعام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است یعنی اگر و منی بنیاد این جلیل و کفران
بنیویز و الا ان کان فقیه افغانه الله و رسول که بکسب همین که وی فقیه بود و هیچ چیزی نداشت
چون اگر کرد و انید او را خدا و رسول می فرمایند اگر می سبب بغی و طغیان می شد و بکفران نعمت
کشید و افغانه تحقیق از خدا است و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلی الله علیه و سلم واسطه است
در افاضه خیرات و وصول نعمات از جناب حق تعالی و تفسیر کریم و منعم من عاهد الله لئن آتانا
فضله لنصدقن و لست کون من الصالحین آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرد و اورا
و زوت بالتعاس می و محمد وی که شکر از نعمت کند و اما خالده فاکلم فظلمون خالده او اما خالده
بن الولید که میگوید وی نیز نزد او زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی
که وی قد احببنا و ادرنا و اعدنا فی سبیل الله تحقیق کرده است زهرهای خود را و همسازان
جنگ خود را از سلاحها و چهار پا بهادران و راه خدا بر غازیان و هر که حاضر آن باشد که این چنین خیرات
نفل میکند من زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس باید که منع وی از جهنم ظلم کردن دشمنان است
و می شایع بر ظلم صبر ننماید که در بامداد آنست که وی چیزی نمی آرد که زکوة آن دهر و هر چه نزد وی
از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیه شده نشسته و اعتدای فقیه منعم
و سکون عین و ضم تاجع غنا و نفع بمعنی ساخت و اما دلی و اما العباس فقیه فقیه و اما عباس پس زکوة و
بر من است و من ضامن آنم و سببش آن بود که میگوید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بود و سال
زکوة عباس که زکوة این سال که از وی می طلبند دیگر زکوة سال آنده چنانکه فرمود و منماها
معما و مانع این زکوة امثال مانند آنست که زکوة سال آنده است و بعضی گفته اند که آنحضرت
داد و تاخیر کرد زکوة دو سال بعد از آنکه با تعاس می چه ضرورتی و احتیاجی که داشت
و اما در احادیث است که صحت دارد و تاخیر کند در پرداخت زکوة و مصلحتی است از آن بکیر و دایان انحصار

صلی الله علیه و سلم

صلی الله علیه و سلم ثم قال لیرکفت آنحضرت یا عمر اما شعرت ان عمر الزجل صلی الله علیه و سلم
نیز آنست و نفهمیدی که برادر پدر مرد مشرک را دوست پس عباس را بجای پدر من دان و تعظیم و
نجاه دارد و ایند که اصل صنوبر صیاد و سکون بن آنست که دو تنه درخت خرم از یکسج بر آید
و هر یکی را صنوبر گویند و هر دو را صنوبران فی الصراح صنوبر که از چنند درخت که محمد از یکسج
رسته باشند و برادر پدر متفق علیه و سخن ابی حمزة بضم حاء فتح الیم عیدی مشهور
به بنی ساعد که قبیل است از انصار صحابی مشهور است رضی الله عنه حافظ صلوة
الله صلی الله علیه و سلم چنانکه در با صفة الصلوة گذشت قال شغل النبي صلی الله علیه و سلم
سکرم رجلا من الازد گفت عامل گردید آنحضرت مردی از ازد بفتح همزه و سکون را می
بلادین است و از ازد دشمنه می گویند بقال که گفته میشود و نام برده میشود آن مرد را ابن النبی
بضم لام و فتح نینا و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید بای نیست نام مادر او است
منسوبت به بنی النبی سکون تا قبیل مشهور است و نام ابن النبی عبد الله است علی الله
عامل گردید بر گرفتن صدقه فلما قدیم قال هذا الکلمه بن جویان بدین مرد از آن سفر گفت مسلمانان
مال را می شماست که صدقه اموال است و هذا الی یومی و اینمقدار دیگرش گش فرستاده شده
برای من چون این سخن آنحضرت رسید ناخوش آمد فخطب النبي صلی الله علیه و سلم و خطبه
بر آمد آنحضرت فحمد الله و انشی علیه پس چه گفت آنحضرت و ستایش کرد بر ذات پاک
عالی چنانکه در خطبه می باشد ثم قال لیرکفت ما بعد فانی یستعمل رجلا لایستکم علی امور
اما بعد حمد و ثناء بر بدستی که من عامل میگردانم مردی از از شمار کار بار ما و لانی الله از جمله
کار ما که ولایت داده و حاکم گردانیده است مرا خدا تعالی فی انی احکم فیقول پس می آید بکی
از شما از آن عمل پس میگوید هذا الکلمه و بعد بدیهه الی یومی این مر شمار است و این بدیهه است
فرستاده شده است مرا فلما جلس فی بیت ابیه پس چرا نشست این مرد در خانه پدر خود او
بیت ابیه را در خانه مادر خود شک را و بست یا تنویع است فی نظر ابیه می که ام لا پس
پیش روی که آیا پیش کش فرستاده میشود برای می یا نه یعنی این پیش کش فرستاده شده است
و می سبب عمل داری است اگر عمل از من بود و در خانه نشسته میبودی میفرستادند پس این حکم
اصل دارد از جفا معلوم شود که اگر شخصی دوست یا خویش را بکشد که برای می یا نه میفرستاد
از جهنم این عمل جایز است گرفتن او چنانکه در بدیهه فاضی و ضیافت می گفت اند و الله فی نقی

احد منهم

بید و لا تأخذ الاخذ من شيا جذا سوکت که نگیرد هیچ کی از آن مال مذکور جزئی الا جائز بودیم
 بخمده علی رقبته مگر آنکه بر می رود آن مال را و بر میدارد بر گردن خود آن کان بغیر اگر کان باشد
 آن مال از جنس شتر میباشد مراد از او از شتر و غایض را و غنیمت محرمه و آواز شتر و گاو و گوسفند
 و شتر مرغ و آواز گاو و گوسفند و آواز گاو و گوسفند و آواز گاو و گوسفند و آواز گاو و گوسفند
 گاو و خوار غنیمت خای محرمه و آواز گاو و گوسفند و آواز گاو و گوسفند و آواز گاو و گوسفند
 آن مال از جنس گوسفند آواز میکند تیغ کبک و تیغ آن روزن بضر یا بر وزن بفتح و بجا بضم
 آواز غنیمت را گویند ثم رفع بدیه بستر بردشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر دو دست خود را
 حتی رأیت غفرة ابطنی تا آنکه دیدم ماسفیدی هر دو بغل آنحضرت را و غفرة بر وزن حمزة و
 بیاض و غفرة بیض چنانکه احمر و بیض ثم قال بستر گفت آنحضرت اللهم مل بلفظ مل بلفظ
 مکرر دو بار خداوند آبار سدیدم حکم ترا بخون متفق علی خطابی فنی قوله گفته است خطا
 و در قول آنحضرت و لا تجلس فی بیت ابی و ابیه فیستظرا ابیهی الشیه ام لا دلیل علی آن که
 امر میزد رخ بر آبی امر محظوظ فمؤ محظوظ و دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده و رسیده شود
 بوی امری حرام پس می حرام است زیرا که وسایل را حکم مفاده است پس هر چه وسیله امر حرام
 آن نیز حرام باشد و از چینه آمده است که هر فرض که بآن منفعتی حاصل شود ریاست و کل دخل
 فی العقود این نیز کلام خطابی است که هر چیزی که در عقد یا مثل عقد بیع و هبه و نکاح
 مثل بیع و مال بکون و حکم و عقد الا فی ادر نظر کرده شود و مال منوره شود که آیا است حکم و یا
 نزد الف و بعضی پیش از دخل و می در عقد محکم عند الا فی ان همچو حکم و می نزد افتران اجتماع
 در آمدن در عقد ام لا بایست بگذرانی شرح الشیه و این کلیه ثانیه لابن مذهب کسی است
 از جید منج میکند چنانچه امام مالک و امام احمد و امام ابو حنیفه و امام شافعی و غیر ایشان که جمله
 جایز میدارند نظر نمیکند بر آن حکم فی شرح الشیه و عن عبد بن حمزة بفتح عین و کسر هم و کون
 یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استعملنا بیتمکم علی عمل هر کسی عامل
 کرد انیدیم ما از از شما بر عملی قلمت خجیطا بر پوشید و می از ما سوزنی را محیط بکرم و کون
 خافیه ما و آنرا بر پوشید جزئی که بالای سوزن است در کمی باز یا دنی کان علولا میباشد
 کتمان خیانت و غول و بضم غین خیانت در غنیمت و بمعنی مطعن خیانت نیز آید یا بی بر یوم الفیقه
 می بداند کس با من فعل روز قیامت و عاقبت می شود و او را آن رواه مسلم **الفصل الثانی** عن عمار بن

این حدیث در بیان آنست که هر چه وسیله امر حرام باشد
 آن نیز حرام است و از چینه آمده است که هر فرض که بآن
 منفعتی حاصل شود ریاست و کل دخل فی العقود این نیز
 کلام خطابی است که هر چیزی که در عقد یا مثل عقد بیع
 و هبه و نکاح مثل بیع و مال بکون و حکم و عقد الا فی ادر
 نظر کرده شود و مال منوره شود که آیا است حکم و یا
 نزد الف و بعضی پیش از دخل و می در عقد محکم عند الا فی ان
 همچو حکم و می نزد افتران اجتماع در آمدن در عقد ام لا
 بایست بگذرانی شرح الشیه و این کلیه ثانیه لابن مذهب
 کسی است از جید منج میکند چنانچه امام مالک و امام احمد
 و امام ابو حنیفه و امام شافعی و غیر ایشان که جمله جایز
 میدارند نظر نمیکند بر آن حکم فی شرح الشیه و عن عبد بن
 حمزة بفتح عین و کسر هم و کون یا صحابی است قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من استعملنا بیتمکم علی عمل
 هر کسی عامل کرد انیدیم ما از از شما بر عملی قلمت خجیطا
 بر پوشید و می از ما سوزنی را محیط بکرم و کون خافیه ما
 و آنرا بر پوشید جزئی که بالای سوزن است در کمی باز یا دنی
 کان علولا میباشد کتمان خیانت و غول و بضم غین خیانت
 در غنیمت و بمعنی مطعن خیانت نیز آید یا بی بر یوم الفیقه
 می بداند کس با من فعل روز قیامت و عاقبت می شود و او را آن
 رواه مسلم

بسوی ۳

رضی الله عنه

رضی الله عنه قال لما نزلت هذه الآية کفتم عن حجاج بن نازل شد این آیه و الذین کفروا
 بالذین یبغون الفضة مجمل مضمون آیه است که آن کس که بکلیه میبندد و در و سیم را و خرج میکند
 در راه خدا کرم کرده میشود آن در و سیم در آتش و در و خ کرده میشود بدان چنانچه و بهلول و باقی
 چنانکه در فصل اول گذشت کبر ذلک علی المسلمین بزرگ و گران آمد بر مسلمانان فقال
 ثم و انما افترج عنکم بکرم من کتب بکتابی این اشکال از شما افترج بجم و نشد بدان افترج
 بمعنی کتب این فافترج بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی
 بدستی که گران آمد بر باران تو این آیه فقال بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی
 ما یبغی من أموالکم بدستی که خدا بتعالی فرض نموده است زکوة را مگر برای آنکه پاکست
 که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای شما هیچ زکوة مال اگر دید باقی مال شما باشد
 اگر جمع کنید و بخیسته بسازید باکی ندارد و در آیه قرآنی که بکلیه بنهادن و عید می فرمود آمده است
 که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدیند و بکلیه بنهند داخل و عید نیست و اما فرض الزکوة است
 مگر و ایند و می گفت میباشند از زکوة که بکلیه و دیگر در آنحضرت کلمه را این قول را و است یعنی آنحضرت
 قول و اما فرض الزکوة است کلمه دیگر که من یاد دارم از او آنچه یاد دارم همین است که فرموده حق تعالی
 منوار است که فرض کرده برای همین کرده است که است کون لمن بعدکم تا باشد اموال مرکبی را
 که بعد از شما اند که و از نمانند یعنی در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع شود و بعد از
 کسی تا نمی ماند میراث از کجا باشد فقال بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی
 بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی
 ثم قال بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی
 بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی
 آنچه کتب کند مرد الزکوة الصالحة آن کس که ام است زن صالح که بفرموده حق تعالی عمل کند و در
 برداری رضای شوهر باشد چنانکه فرموده اذا نظر الیهما ستره چون نظر کند مرد بسوی می شوهر
 و خادمان که داند او را بمشاهده حسن صورت و سیرت و روش و می و اذ الامر ما اطاعت و چون کار فرما
 مراد او فرمان برداری کند او را و اذ اغاب عنها حفظت و چون غایب گردد مرد از آن زن
 نگاه دارد حق او را در نفس و مال رواه ابو داود و جابر بن عقیل بفتح عین و کسر تاء و سکون
 انصاری صحابی بزرگ است و در شهودی بدر اختلاف است و بعد از بدر بن عقیل شایع را حاضر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ربکم بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی بکرم من کتب بکتابی

در شهادت

که باید شمار سوارگان بختون که دشمن دشمن شده اند و مکرده اند و مردم حکم طبعیت بر آنرا
گرفتن اموال ایشان می بیند و با جهته آنکه خلق میکنند و سختی می نمایند مراد مصدق فائز که برای
گرفتن صدقات می آیند فائز اجازت فرستادند پس چون نمایند شمار را پس حاشی فراموش کنید ایشان
و حاشی بگویند با ایشان و بگویند ما بختون و بختون و خالی گردانید و نهی سازید میان ایشان
و میان چیزی که می طلبند ایشان را اموال نادر میان ایشان و آن چیز حاشی و مانعی نباشد فائز
خدا را و الله اعلم پس اگر عدل و زور و ستم کنند پس حاشی و می کنند که ثواب عبد الله
و ان ظلموا فاعلموا و اگر زور و ستم بکنند پس ایشان است بزه و زبان آن مراد است که اگر چه
کنند با خفتاد و زعم شما یا مراد فرض نقد است مبالغه و الا اگر تحقیق ظلم کنند از ضایع ظلم
دارد و از رضایان تمام زکوٰه بکنند و رضایان و خوش و گردانید ایشان را از آنکه تمام و کمال زکوٰه شما را
ایشان است یعنی اگر چه اصل واجب زکوٰه با دایمی مال حاصل شود و لیکن اگر مصدقان رضایان خوش و زور
و اکمل و تسبیح و الحمد و باید که دعا کنند مصدقان را می شما بمناعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که حکم الهی تعالی اجازت اخذ صدقات عاقد و رواه ابو داود و غیره بن خدیجه الله صحابی مشهور
مخبر صورت و سیرت قال جاء ناس من الاعراب الى رسول الله لم يملكون شيئا من الثمن
لشيان بسوى آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقالوا ان ناسا من الصدقة ياتونا فيطلبوننا ليس
که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را بطلب میکنند ما را فقال بکفت آنحضرت ارضوا مصدقکم
راضی گردانید صدقه کبرنگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله و ان ظلمونا راضی
ما ایشان را اگر ظلم کنند ما را فقال گفت آنحضرت ارضوا مصدقکم و ان ظلمونا راضی گردانید
مصدقان خود را اگر چه شود شما همان توبه و ناول گفتند رواه ابو داود و غیره بن خدیجه الله
و کبر بن محمد بن الحنفیه بفتح حاشی و تخفیف صادمه و نشد بدین تخفیف آن نام مادر بشر است
که صحابی و مولی آنحضرت است قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفتند
گفتیم ما یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از ما می آیند تجاوز می نمایند از حد
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما گفت گفتم من اموالنا بقدر ما یعتدون ایا بوشیم ما را از مالهای خود
بر اندازد آنچه ظلم میکنند قال لا گفت آنحضرت نبوشید و صبر کنید بر آنچه ایشان میکنند رواه ابو داود
و غیره بن خدیجه الله بفتح حاشی و تخفیف صادمه و نشد بدین تخفیف آن نام مادر بشر است
الاعمال علی الصدقة بالحق کما لغزى فی سبیل الله علیه و سلم بر صدقه بطریق حق و عدل و انصاف

ظلم کرده

بقره

همچو کسی که غنای آنست در راه خدا می بیند است ثواب آنرا حتی بر جمع آن نیست
تا آنکه بر گردد بسوی خانه خود رواه ابو داود و الترمذی و غیره بن خدیجه الله صحابی مشهور
صلی الله علیه و سلم قال لا تجلب ولا تجلب رواه ابی حنبله و غیره بن خدیجه الله صحابی مشهور
بلام و ثانی بنون مراد جلب است که فرو داد یا بدین معنی در جانی دور و امر کند خداوند ما شب را گشت
بیارند ما شب خود را در جانی که فرو داد آمده است و جالب آنکه خداوند ما شب دور و در جانی خود را
تکلف کشد و بجانب او رود و بهر دو منتهی غنای است از جهت حصول مشقت در اول بر منصدق و در ثانی
بر مصدق و لا تؤخذ صدقاتهم الا فی ذورهم و گرفته نشود صدقهای مردم مگر در سر سال ایشان
این تمیز و تاکید کلام سابق است و شامل صورت جلب و جالب است هر دو رواه ابو داود و غیره
بن خدیجه الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اشتق مالاً فلا زکوٰه فیه حتی یجول علیه کلون
کسی که بیاید مالی را بر نیست زکوٰه آن بروی تا آنکه بگذرد بروی کمال رواه الترمذی و ذکر جافه انهم
و توفی علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جامعه از رواه که راکه وقف کرده اند اخذ است
بر این عمر رضی الله عنهما یعنی این قول این عمر است نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول الله را خوانند اما اینچنین موقوف
بی سماع آنحضرت معلوم نموان کرد حکم مرفوع دارد چنانچه در مقدمه معلوم شد و غیره بن خدیجه الله
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی تجل صدقة قبل ان تجل رواه ابی حنبله
المومن علی رضی الله عنه که عباس رضی الله عنه سوال کرد در ثواب دادن زکوٰه خود پیش از آنکه مال
شود سال و فرو داد وقت می و تجل بکسر حاست از حلول در سال حصول در مکان بکسر و ضم هر دو
که اقالوا و خصم که فی ذلک پس رخصت کرد آنحضرت عباس را در ثواب دادن زکوٰه همین
بند است و نزد اکثر ائمه از جهت وجود بکسر زکوٰه که نصابت و اخذ است مؤید توجیه اول است مرفوع
آنحضرت را که اما العباس فی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داود
و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و غیره بن خدیجه الله صحابی مشهور عن ابی هریره عن جده ان النبی صلی الله
علیه و سلم خطب الناس فقال لا من ولی یبطل مالاً فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم
مردم را بکفت گاه باشد هر که ولی باشد بخا هدر است یعنی اگر او را مالی است پس بیکه سوداگر
کند و وی و لا یزکى حتی تأکله الصدقة و نکذا مال یعنی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه
یعنی کم گرداند او را زکوٰه رواه الترمذی و قال فی سناده مقال روایت کرد و اخذ حدیث را ترمذی

بی سماع آنحضرت معلوم نموان کرد حکم مرفوع دارد چنانچه در مقدمه معلوم شد و غیره بن خدیجه الله

وگفت در هفتاد و پنج حدیث سخن است لایزال که منتهی به ضعیف است زیرا که منتهی به صیاح
هر دو اسم که از او بیان اخذ است ضعیف است اگر چه مردی صالح و در عبادت قوی است اما حد
و بی رویی در دعات منتهی و اربعین و مایه **الفصل الثالث** **عن ابی هریره قال**
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و اخلف ابو بکر بعد من کفر من العرب و کافر شد کسی که
یاخت حضرت و خلیفه گرفت شد ابو بکر بعد از وی و کفر من العرب و کافر شد کسی که
کافر شد از عرب با نیکو زکوة و حقوق و کفایت است الله علیه پس مردی که حقیقت کفر باشد زیرا که
و چون کوة فطیعت پس نیکو می کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر
بطریق تعقیب و نشاند و مرد کفران نعمت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوة منع الله کفر گفته
و در شرح گفته که شاید بعضی نکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جایز باشد
و عمر رضی الله عنه اول خدا بنظر هر که در کفر است یا استاد و در آخر چون تحقیق حال دریافت موافق
و ابی بکر رضی الله عنه و اعتراف کرد که حق همان است که ابو بکر بدان است چنانکه میفرماید قال
ابن الخطاب لای بکر رضی الله عنه کف عظمای کف الناس و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله کفر من
نکر دم را و حال آنکه تحقیق کفر است بغير خدا صلی الله علیه و آله و سلم امرت ان اقاتل الناس حتى
يقولوا لا اله الا الله و قد قال کفر من رانا انما یجوز لای ان لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله
و کفر لای اله الا الله عظم منی ماله و کفر و کفر دارد از من مال خود را و نفس خود را لا یحقره کفر
اسلام در روایتی صریح آمده است الایحی الاسلام چنانچه دین و قضا و جزآن و صلی الله علیه و آله
و حساب او بر خدا است یعنی حکم او در ظاهر و باطن است و حساب باطن او در آخرت بر علم الهی است
چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید و بصدق فقال ابو بکر و الله لا اقاتل من فرق
بین الصلوة و الزکوة بکفر گفت ابو بکر خدا سوگند هر آنکه قال میگوید کسی که جدائی است و فرق
میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قایل باشد و بوجوب زکوة را منکر کرد و یا باول عمل کند و از دینی
امتناع آورد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب مال است چنانکه نماز حق واجب
نفس است و موجب هر دو اسلام است پس هر دو حق اسلام است و الله لو منعونی عن اقامه الجهاد
اگر منع کند مرا بر عماره را و عنانی بفتح عین انی و لد معز که بیک از رسیدن با و در روایات
منع کند من را بجهاد منی و این می باشد در طلب حق واجب و قاصد کفر است که عقا لکرمین زکوة
یکسال از شتر و گوسفند و گاو ابو دود و نهایی رسول الله بود که او را میگرداند بسوی غیر خدا صلی الله علیه و آله

لقد انتم

لقد انتم علی منتهی هر آنکه قال میگوید که این را بنا بر منع عنانی یا بجهاد کفر و از روایات که در حدیث
برای حفظ شعار اسلام و تدبیر باب فتنه اگر منع کند منی کار فایده من قال عمر و الله ما هو الا
برایت ان الله شرع صلی الله علیه و آله و سلم و الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله صلی الله علیه و آله و سلم
من درین حجابت مگر آنکه دانستم من در روشن و پدید آمدن من که خدا ایستاد و سینه ابو بکر
رضی الله عنه را بر ایستاد ففعلت انما فعلت بهیئت منی که چنانچه است که قتال با یکدیگر و در
آمده است که صحابه دیگر نیز حتی علی رضی الله عنه منع کردند ابو بکر را رضی الله عنه و گفتند
اول خدا خلافت است و مخالفان چنانکه اندک اندک مبادا اخلی و فتوری در کار خانه اسلام را و باید
با ولایت من باید ابو بکر گفت اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تنها باشم قال میگوید و این دلالت دارد
بر کمال شجاعت ابو بکر رضی الله عنه متفق علیه و عمر **قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم**
يكون كثر احدكم يوم القيمة شجاعا افرح می باشد که یکی از شمار روز قیامت ما برتر رک کل
در فصل اول که در شجاعت است صاحب کتب میگوید از آن صاحب کتب که صاحب کتب است که صاحب
کتب باشد و هو يطلب و حال آنکه آن صاحب کتب را در او را حق یقین و احاطه با آنکه لقمه میگرداند
صاحب آن را در آنکشان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مار و مانند آن است
در دهن آن می اندازند و نیز از اخطا و منع در دست و در آنکشان ظاهر میگرداند و رواه احمد
عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من رجل لا يؤمن بالله الا جله و الله يوم
القيمة في حق شجاعا غابيت مع مردی که ایستاد زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند و از قیامت
در کردن می باید بر آنم و الله علیه و آله و سلم و الله علیه و آله و سلم و الله علیه و آله و سلم
نصیب می کند از او موافق است بآن از کتاب خدا این است بلکه و لا تخشون الذين
يخولون بما تهم الله من فضله الا انما هم آيت چنانکه در فصل اول که در شجاعت رواه الترمذی
و النسائی و ابن ماجه **عن عائشة رضي الله عنها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم**
يقول گفت عائشه شنودم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که میگوید ما خالطت الزکوة مالا فطرا الا
ابلکلت و نیامخت زکوة مع مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة بجهاد و بیرون نیامد و بیرون مال
آن مال اضاچ شدن آن مال با حرام کردن آن حرام چون بقیه گرفت نمیشد و بآن در حکم مال
ضایع است رواه الشافعی و البخاری و فی تارخ روات که در این حدیث اشافعی روایت کرده
بخاری در تارخ خود در صحیح خود و ترمذی و در اوایت کرده است حمیدی و زیاده کرده حمیدی

الکعبه

در سنت و چهار از پستان آن آید در بابان است و چهار است از هر یک که سفید و من الغنیم
شده است برای کسی که فاذا بلغت ثمان و عشرين الى خمس و ثلثین بر من رسد ثمان
و پنج ناست و شتر فقها بشت مخاض انشی بر واجب بر آن بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه
بجای بروی گذشته باشد نیز که مادی حامل میباشد و مخاض تا قهای حامل را گویند چنانچه است و احدا
است فاذا بلغت ثمان و ثلثین الى خمس و عشرين فقها بشت لبون انشی بر من رسد سی و شش
تا چهل و پنج بر آن بنت لبون است ماده بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بروی گذشته و اگر مادر
شیر میدهد بچهد دیگر که زائیده است فاذا بلغت ثمان و أربعین الى ستین حقه بر من رسد
چهل و شش تا شصت بر آن حقه است بکسر فاء و طرقة و الجمل که گفته شده شتر است
بعضی مستحق آن شده که شتر نزدی و آن ناذ است که چهار سال رسیده است فاذا بلغت
واحدة و ستین الى خمس و سبعین فقها حقه بر من فنی که رسیده است و یکتا مفاد و پنج بر
حده است بفتح جیم و ذال شتر در سنه خاسه فاذا بلغت ثمان و سبعین الى تسعين فقها بنتا
لبون بر من رسد مفاد و شش تا نود بر من و بنت لبون است فاذا بلغت احدی و تسعين
الى عشرين و یایه فقها حقتا طرقة و الجمل بر من رسد نود و یک تا صد و یک بر من و
حقه است گفته شده شتر فاذا از ادت علی عشرين و یایه فنی کل أربعین بنت لبون
بر من یاده که در صد و شصت بر من هر چهل بنت لبون است و فی کل حین حقه و در هر حیاه
حده است و من لم یکن معه الا ربع من الابل و کسی نباشد باوی که چهار شتر فقها حقه
بر من رسد و حقه الا ان یثا و ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتر آن که بطریق جمع و قطع جری
فاذا بلغت ثمان بر من رسد پنج شتر را فقها شاه بر من رسد یک سفید است و من بلغت
حده و من الابل صدقة الجذعة و کسی رسد نزدی از شتر آن مقدار که صدقه در وی گذشته باشد
از شتر و یک تا مفاد و پنج است و لیست حقه حقه و حال آنکه بنت نزدی حقه و حقه
حقه و نزدی حقه است فانهما قبل منه الحقة و جعل معها الثمان بر من قبول کرده میشود
اگر حقه و مسکرو اند باوی دو که سفند آن شتر ناکه اگر آسان شوند آن دو که سفند او را و عشرين
در چهار باب که در سنت در هم را و من بلغت حقه صدقة الحقة و کسی رسد نزدی صدقه حقه
و لیست حقه الحقة و حقه الجذعة و بنت نزدی حقه و حقه حقه است که فوق حقه است
فانهما قبل منه الجذعة بر من رسد قبول کرده میشود از وی حقه و یعطیه المصدق عشرين درهما

فقیه امام

بنت

اوشانین و منید بد او صدقه سنانه است در هر یک دو که سفند حقه صدق مبداد و من
و من بلغت حقه صدقة الحقة و لیست حقه الا بنت لبون و کسی رسد نزدی صدقه حقه
و بنت نزدی مگر بنت لبون فانهما قبل منه بنت لبون و یعطیه معها الثمان و عشرين درهما
بر من رسد قبول کرده میشود از وی بنت لبون بد همراه آن دو شاه یا بنت در هم و من بلغت
صدقة بنت لبون و حقه حقه و کسی رسد صدقه و بنت لبون و نزدی حقه است فانهما
قبل منه الحقة و یعطیه المصدق عشرين درهما اوشانین بر من رسد قبول کرده میشود
و حقه مبداد او را صدق است بر من یاده که سفند بر عکس آنکه او بصدق مبداد و من بلغت
صدقة بنت لبون و لیست حقه و حقه بنت مخاض فانهما قبل منه بنت مخاض و یعطیه معها
عشرين درهما اوشانین و من بلغت صدقة بنت مخاض و لیست حقه و حقه بنت لبون
فانهما قبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما اوشانین ترجمه این عبارت نظر باینکه اصح
و حاصل آنست که اگر متصدق کنیز از واجب هر چیزی بکیران ضم کند و اگر شتر و هر صدق چیزی بوی
فان لم یکن حقه بنت مخاض علی وجهها و حقه ابن لبون پس اگر نباشد نزدی بنت
مخاض بر طریق وی و نزدی ابن لبون است بنت لبون یعنی نوزده ماده فانهما قبل منه و لیست
معه شتر بر من رسد قبول کرده میشود از وی همان لبون است باوی چیزی بر من لبون
که فضل او شتر میسر و بفضل من و فی صدقة الغنیم فی سائمتها اذ اکانت أربعین الى
عشرين و یایه شاه و در صدقه که سفند آن در بیرون چرندگان این فیه حقه آن که در حقه که
در خانه علف بخورند زکوة نیست و فنی که باشد چهل ناصد و بنت یک که سفند است فاذا
زادت علی عشرين و یایه الى مائین فقها شانین بر من و فنی که زیاده شوند بر صد و شصت تا دو
بر من و می دو که سفند است فاذا از ادت علی مائین الى ثلثمائة فقها ثلث شیا بر من رسد
شوند بر دست تا صد پس آن که سفند است فاذا از ادت علی ثلثمائة فنی کل یایه
شاه بر من رسد زیاده شوند بر شصت بر من هر صد که سفند یک که سفند است فاذا اکانت
سائة الرجل ناقصة من أربعین شاه و واحدة بر من باشند بیرون چرندگان هر که در
زکوة است کم از چهل که سفند یک که سفند یعنی اگر چه یک که سفند هم کم باشد از چهل فقها
صدقة الا ان یثا و ربها بر من واجب است در آن صدقه مگر آنکه خواهد صاحب آن و بطریق نقل
چیزی بدو و لا یخرج فی الصدقة هر چه و بیرون آورده نشود و داده نشود در صدقه و ابل و غنم

منزل آن سال و لا اذ است خواهر و نه خداوند عجب و نقصان عربین و ضم آن عجب و نقصان
ظاهر امر و عجبی نماید بود که موجب نقصان قیمت گردد و لا یفترق و نه بیرون آورده شود پس هیچ
نوعی و سکن نجاتی در آخرین مهله بزرگتر از آنکه گویند الا کما یست و المصدق که در وقت
خواستن صدقه رساننده بجهت غرضی و مصلحتی این سخنان است از ترس باز هر قسم که بزرگتر شد
ولا یجمع بین متفرقین و جمع کرده نشود در میان متفرقین و لا یفترق بین مجتمعین و تفریق کرده نشود
میان مجتمع این هر دو احتمال دارد نهی هر رب المال را و ساعی را مثال اول مردیست که مالکست چهار
گوسفند را و واجب در وی یک شاة است پس رفت و خط کرد بجهل شاة شخصی دیگر تا بگوید صدقه او
از شاة منصف شاة تا بود او را بجهل شاة منصف شاة دیگر پس رفت و خط کرد تا بگوید صدقه او
بود و مردی بجهل شاة متفرق بجهت که آنرا ساعی تا واجب کرد در وی زکوة یا مردیست که بود
مرا و اصد و بجهل شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفرق کرد ساعی بجهل شاة واجب کرد
خشیة الصدقة ارجع و تفرق از جهته ترس صدقه است که تقبیل و مفاط یا بخیر ایجاب است
چنانکه تصور کرده شد و اما کان من خلیفین و ضابطی که باشد میان و نه یک فایده ای از آن
بالشک و برین درستی که آن هر دو نه یک به جمع کنند یکدیگر برابر باشد آنکه مثلاً دوم در اندر دو
غایه شریک یکی را بجهل شاة است و دیگر را اصد و شست پس واجب کرد در او یک شاة و بر دیگری
بجهل شاة که واجب شود بر اول شریک شاة و بانی بر ثانی و فی الرقعة ربع العشر و واجب نفره بجهل
یکست در زکوة و تخفیف قاف و همچنین در سبب سکر زده که آنرا در هم گویند و مراد اینجا مطلق سبب
فان لم یکن الا تسعین و یا تسعین فیهما تسعین الا ان یستاء بهما بکس نباشد مگر صدقه
یعنی که از دو صد اگر چه بگوید هم کم باشد پس نیست در آن چیزی که آنکه بخواد صاحب مال خیر می
واجب نباشد زکوة البخاری و عقیقه بن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال فیما سفت السماء و العیون و در چیزی که آب داده است آسمان و چشمها او کان خیر یا نباشد
زین خیری هیچ عین محدودی نیست در قاصد گفت که خیری آنچه آب داده است از آسمان و زین
تقدیر بزرگ در جبار است لازم آید بر صواب است که بعضی شراح ذکر کرده اند که خیری است که از آید
بعافور و حافظ کوی است که گنده میشود در زمین مانند بوی آب سرد از وی سبب بها و تر با و درخت
خرا و گشت و خیری نیز مردی که گویند که فارغ است از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین
در حدیث آمده است که دشمن داشته شده ترین مردم نزد خدا خیری است یعنی مردی که از دنیا و کارهای دنیا

دفع

و آخرت و نخل را که در آب آن در البید و مانند آن عجب نمیکند خیری میگویند از جهه
حصول فراغ و آسایش در آن و با بجهل در آنچه بآب باران و چشمه و گشتن عینی آنکه بکشد
بد لو و مانند آن حاصل شده العشر زده را یکی واجب و ما شفی بالنضج و آنچه آب شده
بکشد آن آب چاه و مانند آن نشو و کار و خضر نصف العشر سبب را یکی است زکوة البخاری
ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العجا و جرحها جبار عجا و بر وزن جرحه و معنی
چنانکه آب دستور و مانند آن صرح بضم جیم خنکی و بفتح خست کردن و آب است اینجا بضم کس و جبار
بضم جیم و تخفیف با هر دو باطل شدن بعد از آنست که بهیم چون جراحت کند کسی را با تلف کند چیزی را
و نباشد با وی کشنده یا راننده و در روز بابت جراحت و تلف او هر دو باطل است و هیچ چیزی را
لازم نمی آید اما اگر با وی سابق با فایده باشد ضامن میگوید و در زکوة جرح و انلاف بتقصیه او
و همچنین اگر در شب باشد بزرگ مالک تقصیر کرد در بین نگاه داشتن ای چه عادت در شب
دو آب و بهایم است و اگر لفظ حدیث عام است و لیکن آنرا مفید و مخصوص ساخته اند بلا لیل
احادیث دیگر و البیرونی جرب یعنی اگر یکی "جاره" گرفت تا برای او چاهی بکند تا که در وی
بر آن شخص سبب ضمانی نباشد و همچنین چاهی اگر در زمین کسی که ملک اوست بکند یا در صحرائی که
راه گذر مردم است شخصی تقصیر ضمانی نباشد و المعین بکسر الهمزة من از عدل معنی فاست
جبار اگر یکی را برای کاشیدن اجاره گرفت و وی در کان افتاد و دست و پای او شکست یا شک
چیزی لازم نیاید فی الزکاة الخمس و در کار خیر یکی است در کار برادر اول و برای او خیر را
نزد حنفیه معدن است و نزد اهل حجاز و فیه اهل جاهلیت و معنی اول انب است بقیان حدیث
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که کار چیست فرمود زکوة و فقه که بر کار
تعالی بد اگر ده است و نه بین روز و شب و می و در زکوة شافعیه معدن زکوة نیست و حکم وی حکم
صد است مگر آنکه مستخرج فیه و فقه باشد و نزد ما در وی خمس است بقیان حدیث اول و ثانی
الفصل الثاني فی عقیقه بن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم قد
عقوت عن النبی و الرقیق تحقیق عقیقه کردم من زکوة است بنده مراد است سواری بنده حدیث
و در جبار حجت شارت است که در امساک مال و زکوة آن را می خند اکنایه است و لیکن شفق
حال بندگان تقاضای عقیقه کرده فماتوا اصدقه الرقیق من کل اربعین در چهارم پس پس صدقه
نفره از هر جیل مردم یکدم بعد از آنکه نصاب برسد که دویت مردم است و فی بعضی و بایه

از حضرت معنی علی بن عبد المطلب علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه ابن
 ربيعة بن حارث بن عبد المطلب ما شتم قريشي باشمي که در زمان آنحضرت من رجو لیت
 بود گفت گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ان هذه الصدقات اناهي اوساخ الناس
 برستی که این صدقات نیست مگر چیز کثیف های مردم که موال ایشان را ایشان را پاک کند و این
 فایده آنرا بخیر محبت و لال محبت پس این صدقات این اوساخ حلال نیستند مگر در آنکه
 بر ادب آنرا بخیر باشم اند که حلال نیست مرایش از کوه و ال اجند معنی است که در جای خود حق
 کرده است رواه مسلم ابن هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان التي تطعم
سائل عن ابيه امة صدقة گفت ابو هريرة که آنحضرت که چون آورده میشد نزد وی طعام میداد
 ایامه است یا صدقه است و فرق میان صدقه آنست که صدقه چیزیست که اتفاق کرده میشود بر فقرا
 بطریق لطف و مهرتیا و داده کرده میشود با و ثواب آخرت و در وی نوعی از خواری و زبونی است
 آنرا که داده میشود صدقه بودی و هدیه مقصود بودی تعظیم و اکرام است و برده میشود نزد انبیا و مکارفات
 کرده میشود در هدیه نه در صدقه فان فيل صدقة پس اگر گفته که این صدقه است قال لا تصحابه گویا
 میگفت آنحضرت برابران خود را بخورید شما و کم با کل و خود بخورید و این قبل بدیده و اگر گفته که هدیه
 ضرب بیکه در از مسکین دست مبارک خود را بی تحاشی فاکل معکم پس بخورید و با
 و ضرب معنی شتابی در رفتن و معنی در رفتن مطلب از آنجا معلوم میشود که آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 قبول نمیکرد صدقه را و بخورد آنرا و هدیه قبول میکرد و بر خفت بخورد آنرا متفق عليه و حق
عائشة رضي الله عنها قالت کان فی بئر برة بفتح با و کسر راء اولی ثلث سنین است
 یعنی سه حکم شرعی تقریب می آورد شده و ثابت گشته احدی از این انما عفت فی غیرت
 فی زوجهای از آن سه سنت آنست که بر بره از او شد پس بخورید دانیده شد در زوج وی که نام
 معیت بود که اگر خواهد در تحت آن باشد و اگر خواهد جدا شود از وی این خبر حق است که
 علما اثبات کرده اند آنرا در زن که داده بود و چون آنرا در دمیجیه است که شوهر خود را اختیار کند
 یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد و نزد ما خواهد بنده بود و خواه آزاد او
 معیت شوهر بر بر بنده بود و بر بر او را نخواهد و معیت در عشق و فراق او و اله و حیران
 و میگوید و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولا و لمن اعفق و لا
 کسی است که آزاد کرده است این سنت دوم است که در بر بره بود یا نشان آنست که بر بره داده بود

در کوه از کوه

بود که یکبار است خبر بود چون از اداسی که کتابت عاجز آمد نزد عائشه آمد تا چیزی بداند که در
 کن است مالک خود داد کند و از او کرد و عائشه رضی الله عنها فرمود که اگر نصایحان خود بگو
 که ترا بدست من نفرودند میخیزم پس می افتد و بصاحب خود آنچه عاقله گشته بود گفت ایشان
 گفتند که میفر و شیم اما بشرط آنکه ولای می یعنی میراث می برانی باشد عائشه رضی الله عنها
 با آنحضرت صلى الله عليه وسلم عرض کرد که بود چنین میگوید که میفر و شیم پس شرط کرد که ولای می بر
 باشد آنحضرت فرمود غلط میگوید و باید میگوید الولا و لمن اعفق و لا برای کسی است که
 آزاد کرده توانی عیالت بخرد از او کن لای می ترا خواهد بود و شرط نیست آنرا طلق است و
 سیوم نیست که میفر باید و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم در آمد بجهنم خدا صلى الله عليه وسلم یعنی در خانه عائشه
 و البرهه نور چشم و حال آنکه دیکت جویند کوشش بر به بضم و سکون را دیک از سن است
 است در بلاد حجاز و یمن و الان در حدین شهر نیست فقرت البئر خیر و ادم
 من ادم البئر پس نزدیک گردانیده شد بسوی آنحضرت تا آن غرض از آن ناخوشتر
 در خانه خود و ادم بضم حمزه و سکون ال و ضم آن و اجمع بر آورده چنانکه فلک بعضی گفته
 که سکون معفو و بضم جمع است قال لم اربته فبذلکم پس گفت آنحضرت ایامی بنم دیک را که
 وی کوشش است فقالوا بئس کفینداری است دیک که بچوش در وی کوشش و لکن فلک
لما صدق فی بئر برة و لیکن آن کوششی است که صدق کرده شده است بر بره و آنست
لا تأکل الصدقة و تو نمخوری صدقه را قال هو علیها صدقة و لنا بئر گفت آنحضرت
 این کوشش بر بره صدقه است و برای ما هدیه است یعنی اگر کسی بی بقیه ای بر وجه زکوة داد
 و آن فقیر بکس بگوید بد که زکوة گرفتن او را جایز نیست آن چهر برین کس طلاق است زیرا که آن چهر
 شد بجهنم بد بدو است متفق عليه عنه قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل الهدية
و یقبل علیها بود آنحضرت که قبول میکرد هدیه را و جز امیداد و مکافات میکرد در آن رواه البخاری
و حق ابن هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو دینت الی کراخ
 اگر خوانده شوم من سوی کراخ بضم کاف یعنی با چه کفنی حقه است قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند
 که کراخ نام مکانی است است مشهور میان کده و مدینه که آنرا کراخ الغنیم میگویند و معنی اول الطهر است
 آنست قبول می که ولو اهدی الی ذراخ فقلت اگر هدیه فرستاده شود بسوی من بگفت که بخند
 قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و خفت و محراب بر خلق خدا رواه البخاری قال قال

قالوا بئس

[illegible]

و تحقیق که کسی که خورده بود از شکم بر آوردن خایست قوی قوی بود و الا فقیه اگر مبر کند باید
از او صدقه بخورد و است خوردن آن و آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود در حدیث بر حضرت
بود که از برای پیمان عوا فرمود که اقبل ذواتک و البهائم یعنی شعب الايمان **بسم الله الرحمن الرحيم**
باب در بیان گسی حلال نیست مراد از سوال کردن و کدانی کردن و کسی که حلال است و او گفته اند
من باید که سوال کند هر که نزد وی فوت نوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر فوت
نداشته باشد یا چیزی ندارد که بدان سر غورت کند حلال است که سوال کند و فقیه می که مراد از فوت نوم
حاصل است یا فاد است بر کسب حلال است مراد از زکوة و حرام است سوال و مسکن چیزی ندارد که فوت نوم
کند و فاد نیست بر کسب حلال مراد از سوال و اتفاق دارند علماء بر برخی از سوال بی ضرورت و اختلاف است
انکه حرام است یا حلال است یا اگر است بد شرط اول آنکه اگر از کس نفس خرد او الحاح نکند در سوال
نکند مسئول عنه را و اگر یکی از این شرط مفقود گردد حرام است با اتفاق و منقول است از ابن المبارک
گفت خوش نمی آید مرا که سایل چون لوجه سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خبیث است و چون
لوجه الله طلبید بطلبید که جز بر آنکه تخفیر کرد و او را حق تعالی پس داده شود چیزی بجهت دفع و منع
و اگر گوید حق خدا و حق محض بداد و اجتناب کرد بر مسئول عنه دادن و می گوید کسی گفت باظهار حاجت
بدروغ مالک نیست کرد و همچنین اگر گوید بدروغ که من جلوی ام و اگر کسی را بجهت صلاح بد بدو می بپردازم
در عین محبت می کند که اندازد از او معطی بد بدین مالک میگرد و حرام است و واجب زد و می بپردازد
و همچنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بد زبانی و می باشد سعایت و می حرام است بر وی اگر
فقیه می بیاید برای سوال و او بدست مسئول عنه را بوسه تا چیزی بد بدو می بگوید که او است افضل
که سوال عنه دست بوی نهد بصدقه منع و زجر و نباید داد سایل را که طفل زده بدو را میگرد و مطرب
افش است این مسائل همه در مطالب الیوم منین اگر کرده نقل از کتاب **والله اعلم** **الفصل** **الاول**
قبضه بفتح قاف و کسر موحده و سکون نختانیه و صاده مهمله بن فحارق بضم هم و ضای معده و کسر
و قاف آخر صحابی است معده و در اهل مصره قال گفت قبضه محض و محال که قبض و ضا من شده
من بنی را از جهه دست و محال بفتح حای مهمله مالمیک بر میدارد و بر خود میبکشد و ادعی از قوم محبت
و جز آن بدو میبکشد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جانچه در میان خود جنگ میکند و خون میکند
میرزند و شخصی دیگر در می آید و اصلاح میکند و بدینها که برایشان لازم می افتد بر خود میبکشد و ضامن
میگرد و محبت آن دینی بر زنده ادومی نشیند و چون غارم یعنی بدو می بکشد از مصارف زکوة است

و تحقیق کند کار کرد گفت انما عجلت لکم و آخری علی الله پس گفت من گوید که او را که برای خداوند
من رخصت است قال خدا ما عجلت گفت تر رخصتی است بکجه خبری که داده میشود قاتی قد
عجلت علی عهد رسول الله پس کسی که تحقیق عمل کرد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
و تحقیق کند پس و اصرار عمل و تعب را عجله دادن گفت مثل فیک قال رسول الله
پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از او عجلت شنیدم غیر آن است که فعل
و تصدیق که چون داده میشود خبری را با آنکه موافق تو و بطبیعی پس خبر و اگر از خوردن یا داده ماند
تصدیق کن رواه ابو داود و حسن علی رضی الله عنه گفت انما سمعتم يوم نزلت آيات النبی
روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که وی شنید روز عرفه مردی که سوال میکند
فقال من کف علی ابی بن ابی طالب و فی هذا المكان ابا دینار که عرض است که روز خاص طاعت و عباد
و دعا است در این مکان که عرفات است و محل ورود آتار مغفرت و نزول انوار رحمت است
سؤال من غیر الله سوال میکنی از غیر خدا تحقیق یا لیدر و پس از علی رضی الله عنه از آن مرد
بدید که در آن شد بدیدر الت زدن و خن بجای میخ و فدا و قاف بدیده زدن کسی تحقیق
و پنهان بشنید زدن که انی الصراح و طبیعی گفته خن بجای میخ و زدن رواه زرین و حسن
رضی الله عنه قال تعلمون ایها الناس ان الطمع کفر گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه متباد
یاد اندای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است و ان الا باکس
بکسر هاء یعنی و بداند که نومید بودن یعنی از مردم تو انگری بی نیازی است و ان لکرا و اذا
بیس عن شئ یعنی مستغنی و بداند که مرد وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیازی شود از آن
احتیاج بدان معنی طمع نظر داشتن بر مالی که مشکوکست رسیدن آن یعنی که امید بدیامید
اما اگر بی راحتی و آسوداری بر کسی لازم است یا حکم محبت و کرم بغیر دارد بدان آنجا معنی
مستغنی نیست فند بر رواه زرین و حسن و ابان مولی آنحضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و به
و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من یفعل فی ان لا یال الناس
شئاً گفت آنحضرت کست که ضامن مرا و عهد کند با من که سوال کند از مردم چیزی فافعل له
بالجته پس ضامن شوم من و عهد کنم مرا و این بهشت غایت ناکید است بوقع آن محنت امر الهی بدان
صادق وی در آن و انبیا صلوات الله علیهم کاهی ضامن میشوند بواسطه طاعتی مخصوص از آن خود
تعالی و ذوالکفل که نام یکی از انبیا است چنین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت

پس قسم من باینکه گفتن تو که من
این کار برای خدا کردم
و مزد من
بر خداست
۳

و تحقیق کند کار کرد گفت انما عجلت لکم و آخری علی الله پس گفت من گوید که او را که برای خداوند
من رخصت است قال خدا ما عجلت گفت تر رخصتی است بکجه خبری که داده میشود قاتی قد
عجلت علی عهد رسول الله پس کسی که تحقیق عمل کرد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
و تحقیق کند پس و اصرار عمل و تعب را عجله دادن گفت مثل فیک قال رسول الله
پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از او عجلت شنیدم غیر آن است که فعل
و تصدیق که چون داده میشود خبری را با آنکه موافق تو و بطبیعی پس خبر و اگر از خوردن یا داده ماند
تصدیق کن رواه ابو داود و حسن علی رضی الله عنه گفت انما سمعتم يوم نزلت آيات النبی
روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که وی شنید روز عرفه مردی که سوال میکند
فقال من کف علی ابی بن ابی طالب و فی هذا المكان ابا دینار که عرض است که روز خاص طاعت و عباد
و دعا است در این مکان که عرفات است و محل ورود آتار مغفرت و نزول انوار رحمت است
سؤال من غیر الله سوال میکنی از غیر خدا تحقیق یا لیدر و پس از علی رضی الله عنه از آن مرد
بدید که در آن شد بدیدر الت زدن و خن بجای میخ و فدا و قاف بدیده زدن کسی تحقیق
و پنهان بشنید زدن که انی الصراح و طبیعی گفته خن بجای میخ و زدن رواه زرین و حسن
رضی الله عنه قال تعلمون ایها الناس ان الطمع کفر گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه متباد
یاد اندای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است و ان الا باکس
بکسر هاء یعنی و بداند که نومید بودن یعنی از مردم تو انگری بی نیازی است و ان لکرا و اذا
بیس عن شئ یعنی مستغنی و بداند که مرد وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیازی شود از آن
احتیاج بدان معنی طمع نظر داشتن بر مالی که مشکوکست رسیدن آن یعنی که امید بدیامید
اما اگر بی راحتی و آسوداری بر کسی لازم است یا حکم محبت و کرم بغیر دارد بدان آنجا معنی
مستغنی نیست فند بر رواه زرین و حسن و ابان مولی آنحضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و به
و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من یفعل فی ان لا یال الناس
شئاً گفت آنحضرت کست که ضامن مرا و عهد کند با من که سوال کند از مردم چیزی فافعل له
بالجته پس ضامن شوم من و عهد کنم مرا و این بهشت غایت ناکید است بوقع آن محنت امر الهی بدان
صادق وی در آن و انبیا صلوات الله علیهم کاهی ضامن میشوند بواسطه طاعتی مخصوص از آن خود
تعالی و ذوالکفل که نام یکی از انبیا است چنین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت

و تحقیق کند

به بهشت که اقبل فقال بان انما عجلت لکم و آخری علی الله پس گفت من گوید که او را که برای خداوند
لا یال احد اثنای پس و حیث بان که سوال نمیکند و هیچ یکی را هیچ خبری رواه ابو داود و النسا
و حسن ابی زر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یشتد علی ان لا یال الناس
گفت ابو ذر خواند مرا آنحضرت و حال آنکه وی طلب شرط میکند بر من که سوال نکنی تو از مردم
قال گفت آنحضرت و لا یال احد اثنای گفت آنحضرت و نه طلبی از کسی یا نه
خود را وقتی که بپشت نازد یا نه از دست تو حتی تنزل الله فافعل له تا آنکه فردا می تو
از اسب بروی بسوی نازیانه پس کبیری از او این حال منبأله در ترک طلب سوال رواه احمد
باب الا نفاق و کبریه الا نفاق اتفاق سببی کردن ال خرج آن و اساک نکا بدین
و تحقیق کردن آن و همگس لگویند و ظاهر آنست که اتفاق و اساک از غیر زکوة باشد
لفظ که ایت ذکر کرد و بیان زکوة و احکام آن سابق ذکر کرد و احتمال دارد که مراد صلح صفت
اتفاق و دم محل و اساک باشد مطلقا خواه از فرض باطل و حقوق مذکوره در باب اکثر
در مدح سخا و اتفاق مال و باقی نکات استن خبری از آنست **الفصل الاول و اعین**
ابن جریر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو کان فی بئس اهل بیت لیس فی ان
لا یز علی ثلث لیا و یجذی میت شئی فرمود اگر میبود مرا مانند کوه احد طلا میگرد
مرا اینک نگذر و بر من شب و حال آنکه نزد من چیزی از آن باقی است الا شئی از جسد
لیدین مگر چیزی که ایامه کنم و نگذارم از برای من و ام در بخا میان نهایت سخاوت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و تحریض است بر آن رواه البخاری **فصل** قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ما من یوم یصیح العباد فی الاطکان نیر لان است هیچ روزی که میکنند
بندگان درونی مگر آنکه در فرشته فرو می اندازد آسمان قبول احدی را پس میگوید یکی از آن دو
اللهم اخطئ متفقا خلفا خداوند اتفاق نموده را خلف یعنی چیزی بجای مالی که اتفاق
میکرده باشد یعنی عوض زیادت مال و قبول الاضر اللهم اخطئ متفقا خلفا و میگوید در
دیگر خداوند ابد و خیل را خلف یعنی بلا کشن مالی که نگذاشته باشد در متفق علیه و سلم
فالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق و زو
زین العوام که از صحابی است و مناقب بسیار دارد رضی الله عنهما گفت که گفت آنحضرت
خطابتی انفعی و لا تخفی اتفاق کن و شمار کن که چند دهم و چند دهم فحیی الله علیه

و تحقیق کند کار کرد
گفت من گوید که او را که برای خداوند
من رخصت است قال خدا ما عجلت گفت تر رخصتی است بکجه خبری که داده میشود قاتی قد
عجلت علی عهد رسول الله پس کسی که تحقیق عمل کرد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
و تحقیق کند پس و اصرار عمل و تعب را عجله دادن گفت مثل فیک قال رسول الله
پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از او عجلت شنیدم غیر آن است که فعل
و تصدیق که چون داده میشود خبری را با آنکه موافق تو و بطبیعی پس خبر و اگر از خوردن یا داده ماند
تصدیق کن رواه ابو داود و حسن علی رضی الله عنه گفت انما سمعتم يوم نزلت آيات النبی
روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که وی شنید روز عرفه مردی که سوال میکند
فقال من کف علی ابی بن ابی طالب و فی هذا المكان ابا دینار که عرض است که روز خاص طاعت و عباد
و دعا است در این مکان که عرفات است و محل ورود آتار مغفرت و نزول انوار رحمت است
سؤال من غیر الله سوال میکنی از غیر خدا تحقیق یا لیدر و پس از علی رضی الله عنه از آن مرد
بدید که در آن شد بدیدر الت زدن و خن بجای میخ و فدا و قاف بدیده زدن کسی تحقیق
و پنهان بشنید زدن که انی الصراح و طبیعی گفته خن بجای میخ و زدن رواه زرین و حسن
رضی الله عنه قال تعلمون ایها الناس ان الطمع کفر گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه متباد
یاد اندای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است و ان الا باکس
بکسر هاء یعنی و بداند که نومید بودن یعنی از مردم تو انگری بی نیازی است و ان لکرا و اذا
بیس عن شئ یعنی مستغنی و بداند که مرد وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیازی شود از آن
احتیاج بدان معنی طمع نظر داشتن بر مالی که مشکوکست رسیدن آن یعنی که امید بدیامید
اما اگر بی راحتی و آسوداری بر کسی لازم است یا حکم محبت و کرم بغیر دارد بدان آنجا معنی
مستغنی نیست فند بر رواه زرین و حسن و ابان مولی آنحضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و به
و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من یفعل فی ان لا یال الناس
شئاً گفت آنحضرت کست که ضامن مرا و عهد کند با من که سوال کند از مردم چیزی فافعل له
بالجته پس ضامن شوم من و عهد کنم مرا و این بهشت غایت ناکید است بوقع آن محنت امر الهی بدان
صادق وی در آن و انبیا صلوات الله علیهم کاهی ضامن میشوند بواسطه طاعتی مخصوص از آن خود
تعالی و ذوالکفل که نام یکی از انبیا است چنین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت

و در شرح این سخن را بختیاریان و نصیریه و غیره که در این باب
قصه الله علیه و سلم قال قال رجل لا تصدقن بصدقك كفت حضرت مدی یعنی از بنی اسرائیل که هر چند
نصدقن کم نذر کردیم سوگند خورد و خرج بصدق قیاسی دان کرد صدقه خود را و وضعه باری بر ساری
پس نهاد صدقه را در دست در مدی فاصبحوا یخمدون تصدق اللیة علی ساری پس برگرد
مردم در جا که سخن میگفتند بطریق تعجب و انکار که تصدق کرده شده است امشب بر دزدی فقال
اللهم لا تصدق علی ساری پس گفت آن مرد بار خدا یا مژ تراست چه بر صدق کردن بر دزد
بطریق شکر گفت که باری تصدق بوجود آمد اگر چه بر دزد بود و یا بطریق تعجب باری خاطر خود گفت باز
لا تصدقن بصدق قیاسی بصدق قیاسی بصدق قیاسی پس نهاد صدقه را در دست
که اجرت میگرفت بر زنا می نمود فاصبحوا یخمدون تصدق اللیة علی ساری فقال اللهم
لا تصدق علی زانیة باز گفت لا تصدقن بصدق قیاسی بصدق قیاسی بصدق قیاسی پس نهاد
صدقه را در دست نو انکر می فاصبحوا یخمدون تصدق اللیة علی ساری در بعضی نسخ در اینجا اللیة
فقال اللهم لا تصدق علی ساری و زانیة و غیری فانی پس نه شدن مرد یعنی نموده شد او را در خانه
تغییل که برگشت شد مراد اما صدق است علی ساری اما صدقه خود بر دزد پس نافع است فی
نیت فاعلمه ان یستغفر عن سرقته پس شاید که وی باری ساری و دزد و باز آید از دزدی
و در آن روز قونی بوی سیده دیگر چه حاجت سرقه است و اما الزانیة فلعلها ان تستغفر عن
زناها پس شاید که وی عفت و دزد و باز آید در آن روز زنا و اما الغنی فلعلها یعتبه پس شاید که
و عی سیر و قیاس کند فیستغفر عما اعطاه الله بالنفاق کند از آنچه داده است او را خدا
بما شفق علی و لفظ البخاری و عفت ان الشیء صلی الله علیه و سلم قال کف
بشار رجل یلقا من الارض در انسانی که مردی حاضر شده است به سبب آن که ده از
تسمیع صوتی سحابه پس شنید آوازی را بر سر می میگردد ازین حدیقه فلان آیه است
فلان با حدیقه مرغزار با درخت و بستان از خرمایه و غیره فتنی ذلک الشحاب پس میگوید
فاخرج ماء فی حرة بفتح حاء مهله و شد بد را پس بخت آن آب را در دزدین سکنان فاذا
شرجه من تلك الشراج قد استوجبت ذلک الماء کله پس نگاه آب را ای از آن آب را بهما
فرا گرفته است آن آب را به و شرجه فتح شبن و سگون و بجم آب راه از سکنان زمین
شراج و شرجه جاعت فتشبع الماء پس بوی گردان مردگان آواز شنیده بود آب که میبرد

تا در یاد

تا در یاد که آن فلان که صدقه وی آب فرستاده میگفت و کجا است فاذا رجل یلقا من الارض
پس نگاه مردی سپاده است حدیقه خود بخوان الماء یستحیة بکسر هم و سگون پس حدیقه
مهر میگردد آن آب را به بیل اینین خود فقال با عینه الله ما انما کف بکفت مرابن مرد را می
خدا جنت نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الا نسیم الذی سمع فی الشحابة ان یأکی
شنیده بود در این فقال که بکفت این مرد که سپاده بود در حدیقه مرابن مرد که پرسیده نام
و او از شنیده بود در این یا یخمدون تصدق اللیة علی ساری پس نهاد صدقه را در دست
مرد از نام من فقال انی سمعت صوتا فی الشحاب الذی یذکره بکفت آن مرد که من شنیدم
را در بر سر می آب از دست و یقول انی حدیقه فلان میگفت آن آواز یعنی کسی که او را میگوید
است حدیقه فلان لا تصدق میگوید من ترا پس نام ترا میپرسم تا بدانم که آن فلان تو
فما تصنع فینا پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل بافتی که در عالم غیب نام ترا
و ابرار حکم میکنند که برو حدیقه او آب قال اما اذا قلت هذا یعنی من خود میخواهم که
حال اظهار کنم و بنویسم اما چون برسدی گفتی تو این را بگویم بنویسم انظر الی ما یخرج من
پس درستی که من بگویم بسوی چیزی که بیرون می آید از آن حدیقه و حاصل میشود در آن فالتصدق
بشکله پس تصدق میکنم بسوی حصه آن و اکل انا و عیالی ثلثه و میخورم من و عیال من ثلثه
و اگر در فینا ثلثه و باز میگردد نام و صرف میکنم در حدیقه و زراعت و عمارت آن ثلثه از آن
همه حاصل از آن حصه میکنم بکف امید هم دیگر قوت خود و عیال خود میسازم و دیگر مردم را بچ
میکنم رواه مسلم و عفت ان یسمع الشیء صلی الله علیه و سلم یقول و هم یسألون هر چه
رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که میگفت ان ثلثه من بنی اسرائیل ابرار و افرح
و اتقى بدرستی که سکن بودند از قوم بنی اسرائیل پس دوم کل بسوم کوز فاراد الله ان یسألوا
پس خود است خدا ای تعالی که اینا کثرت ایشان را و آزار ما بشمارد که شکرت میگوید بنده بانه بفت
الیم ملکا پس فرستاد خدا ای تعالی بسوی این سه نفر شرف فانی الابرار پس آمد فرشته نزد ابرار
فقال ای شیء احب الیک بکفت فرشته با ابرار که ام جزدوست دشمنه ترا
بسوی تو قال لئن حسن وجد حسن کف بک بک دوست نیک و بد بک عی الذی
قد قذر فی الناس و اینکه برود از من آنچه بخفین بید و مکرده میداند مردم یعنی این علت
برود و تندرست و بیکره شوم از آن و بد بک برف با و نصیب آن و قدری بیکره ذال است از با

من سخن

حالی بودی یعنی بر من خبری نداشتی قال قلت اني لم افرغ في صومتي واما ان فرشته افرغ در
همان صورت سخت که آمده بود قال لم يزل الله يفرغ من ان افرغ واما ان فرشته
گفته بود من بر من خبری نداشتی قال قلت اني لم افرغ في صومتي واما ان فرشته
قال ان كنت كاذبا فصبرك الله الى ان كنت قال قلت اني لم افرغ في صومتي
قال رجل من بني تميم واما ان فرشته قال قلت اني لم افرغ في صومتي
قال لا بلغ لي اليوم الا يا شاكك بالذي روي عليك واما ان فرشته قال قلت اني لم افرغ في صومتي
آن خدای که باز کرد و انید بر تو بنی زکو سفیدی که ابلغ بهمانی سفری قال قلت اني لم افرغ في صومتي
بطریق شکر و اظهار نعمت و شکر آن قد گفت قال قلت اني لم افرغ في صومتي
خدا ایضا بوسی من بنی مرا قال قلت اني لم افرغ في صومتي
از کوفته آن قال قلت اني لم افرغ في صومتي
نمی اندازم از امروز چیزی که بکری تو از برای خدا و احمد کضم هنره و کسر و دفع هنره و باز
میج طافت و شفت قال قلت اني لم افرغ في صومتي
و جز اینست که ابتدا و از بایش که ده شد بدشماره کس تا صادق از کاذب و مخلص از منافق بند آید
فقد رضى عنك و سخط على صاحبك بر تحقیق خشنود و بدیع بر در و کار عالی از تو و ناخود
شد و شتم گرفت بر آن دیار و رضی سخط هر دو بلفظ مجهول نیز روایت است قال قلت اني لم افرغ في صومتي
قال قلت اني لم افرغ في صومتي
اسمار بنت زید بن السکن قال قلت اني لم افرغ في صومتي
بدستی که مسکین بر ایندی ایستد بر در من حتی استخفی قال قلت اني لم افرغ في صومتي
ما دفع فی بدو پس بنی نام در خانه خود چیزی که بدیم از او دست می قال قلت اني لم افرغ في صومتي
خدا قال قلت اني لم افرغ في صومتي
باشد و تلف بکرم غلام شکافند چون سم کا و دو کوبند و امثال آن یعنی شی حقیق لا ینفع و
مباحه است قال قلت اني لم افرغ في صومتي
عثمان رضی الله عنه قال قلت اني لم افرغ في صومتي
بود گفت فرستاده شد مرا قال قلت اني لم افرغ في صومتي
و بود آنحضرت که خوش می آمد او را قال قلت اني لم افرغ في صومتي

مردان

مردان را بسته آن کوشت را در خانه فی البصر قال قلت اني لم افرغ في صومتي
صلی الله علیه و سلم قال قلت اني لم افرغ في صومتي
سائل قال قلت اني لم افرغ في صومتي
فیکم قال قلت اني لم افرغ في صومتي
السائل قال قلت اني لم افرغ في صومتي
الآن متعارف است که مسکین بدیع الله قد دخل التبی بر آن آمد بفرشته قال قلت اني لم افرغ في صومتي
در خانه قال قلت اني لم افرغ في صومتي
چیزی که بخورم از آن قال قلت اني لم افرغ في صومتي
و کس تا و جرم قال قلت اني لم افرغ في صومتي
و سلم قال قلت اني لم افرغ في صومتي
مروءة قال قلت اني لم افرغ في صومتي
سکی که از وی قال قلت اني لم افرغ في صومتي
فان قال قلت اني لم افرغ في صومتي
جهت ندان قال قلت اني لم افرغ في صومتي
صلی الله علیه و سلم قال قلت اني لم افرغ في صومتي
مردم از وی قال قلت اني لم افرغ في صومتي
گفت قال قلت اني لم افرغ في صومتي
استحقاق قال قلت اني لم افرغ في صومتي
دست قال قلت اني لم افرغ في صومتي
ای قال قلت اني لم افرغ في صومتي
مرای قال قلت اني لم افرغ في صومتي
عثمان قال قلت اني لم افرغ في صومتي
و کس قال قلت اني لم افرغ في صومتي
که از کس قال قلت اني لم افرغ في صومتي
گفت قال قلت اني لم افرغ في صومتي

بنام خدا

از وی بگوید میباید دفع میشود و رواه کردین **فصل الصدقة** این نیز احادیث
 حمل بر خصوص نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات است و بر آنچه در فرض و قفل باشد نیز دارد
 صدقه از جهت دلالت است بر صدق صاحبش و در حق وی است چنانکه تسبیح کوه بجهت
 است که وی تزکیه میکند صاحبش را و شهادت میدهد بجهت ایمان وی کمال آن وجه دیگر نیز گذشت
الفصل الاول **عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صدق بغير نعمة**
 کسی صدق کند بغير چیزی که برابر است قیمت نمره را و عدل بفتح مثلش می قیمت بکسر مثل
 منظر و بعضی گفته اند بفتح آنچه عدل شئی بود از غیر جنس بر هر قدر میفرماید هر که صدق کند
 مقدار نمره من کس طیب از کس پاک کس بدین کرد آوردن و مراد مالی است که آورده
 است از وجه حلال و لا یقبل الله الا الطیب و نمی پذیرد خدا ابعالی مگر پاکت چنانکه در حدیث
 دیگر آمده است که ان الله طيب لا يقبل الا طيبا فان الله يقبلها بممبينة من ربي حتى که خدا
 تعالی بپذیرد از رست رست خود و ثم یربها لصاحبها پس برورش میکند آن صدقه را و ازین
 میکند برای صاحبش گمائی از حق او چنانکه برورش میکند گمائی از شما که اسب خود را حتی گمائی
 مثل الجبل تا آنکه پایشان صدقه مانند کوه و دفع بفتح فابرو وزن عدد و سمو کرده اسب چون از سر
 باز داشته شود بایک الله شود **و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نقصت**
صدقة من مال من لم يكره به مع صدقة غيره الا ما لعني بصورت اگر چه صدقه سبقتان مال است
 معنی موجب تمام و کمال است بحصول مزید برکت و دفع آفات و ترتب اجرو و ثواب و انوار
 الله تعالی بگوید الا عزاء و زیادت نکرد اند خدا ابعالی مع بنده را بسبب خود کردن وی از کسی که
 بادی اندیشید بوی مکر عزت در دنیا و آخرت یعنی خود و تر انتقام اگر چه هر در صورت خوار
 و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و رفاه و نونی است بزرگی گفته است که هیچ انتقامی بر این نفع
 و ما اضع احد الله الا رفعة الله و فروغی نکند هیچ کی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را
 خدا ابعالی در حدیث دلیل است بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر و معتبر معنی است نه صورت
 رواه مسلم **و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من افق رجلا من شئ من**
الا شياء في سبيل الله کسی افغان کند و جز را از جز را در راه خدا چنانکه در هم و دودنیار و دودنیار
 و دودنیار و بعضی گفته اند دودنیار مثل در هم و دنیار و دودنیار و دودنیار و دودنیار و دودنیار
 که در فضل ثالث بیاید صریح است در معنی بعضی گفته اند مراد تکرار اتفاق است زیرا که چون یکبار در هم

و بکر از جنس ۱۰

اتفاق نمود

اتفاق نمود و بار دیگر تکرار اتفاق و چنین شد این معنی خالی از بعدی نیست و معنی این ابواب
 خوانده میشود و اگر از برای پیوسته ابواب در هر یک است و در راست متعدد و متعدد و غیر
 خیر من کان من اهل الصدقة و من اهل الصدقة و من اهل الصدقة و من اهل الصدقة و من اهل الصدقة
 خوانده میشود از آن در هر یک که مخصوص اهل ناز است و من کان من اهل الجهاد و من اهل الجهاد
 و کسی باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن خوانده میشود از در جهاد و من کان من اهل الصدقة
 و من کان من اهل الصدقة و من کان من اهل الصدقة و من کان من اهل الصدقة و من کان من اهل الصدقة
 از در بیان هیچ راوند بدو تخانیه مشتق از می بکر را بعضی سیرابی نام در است از برای هر یک که
 مخصوص بند آمدن از آن در روزه داران فقال ابو بکر ما علی من دعی من تلك الابواب ضرر روزه
 بگفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه نسبت بر کسی که خوانده شود از آن در با ضرورتی یعنی هیچ ضرورتی
 که کسی از محرم را خوانده شود زیرا که اگر از کسی خوانده شود مراد که در آمدن است حاصل شد
 و وجود آن از هر در خوانده ضرورت قبل بدعی احد من تلك الابواب گنجا پس با خوانده میشود هیچ
 از هر در با قال نعم گفت آنحضرت آری است کسی که خوانده میشود از هر در با و از جوان سخن
 بشنوم و امید میدارم که باشی ای ابو بکر از آن کس که خوانده میشود از هر در با زیرا که در جامع
 انواع خیرات و اقام حسنائی مشتمل علی **و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم**
عليه وسلم من اصاب منكم اليوم ضائعا برسد آنحضرت از صاحبی که صبح کرده از شما
 روزه دار قال ابو بکر انا گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه من صبح کرده ام امروز روزه دار قال
 فمن تبع منكم اليوم جازاة گفت آنحضرت پس کس که پیروی کرده است از شما باین امروز
 را و نماز کرده است بروی دنبال می فرستد قال ابو بکر انا قال گفت آنحضرت فمن اطعم منكم
اليوم من یکتا برکت که طعام خورانیده است از شما روز یکشنبه قال ابو بکر انا قال فرستاد
اليوم من یکتا برکت که برسد از شما امروز چهار بار قال ابو بکر انا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بمنبر خدا صلى الله عليه وسلم ما اجتمعن في امری الا دخل الجنة جمع میشوند این چهار چیز
 در بکر و در هیچ مردی مگر آنکه در آید بهشت را رواه مسلم و از خبریست معلوم میشود که معنی نیست از
 انافتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن آنکه بعضی صوفیه منع
 کرده اند و گفته اند که در ویش را باید که انار زبان نراند مفید بآن خواهد بود که بر قصد نکرده و خود
 هستی و انانیت باشد و الا فوج آن در کثابت و انار بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع

و فرستاده میشود

9

و نعمت های خطیر



بگفت آن مرد لا محقق بود از این خبر و فرمود که این خبر را به کسی نگویند و در وقت نماز و غیره
 از این خبر آینه بسوزد و آن را این شاخ را عن طریق الشیخین از راه مسلمانان لا یؤذیهیم تا این که
 این شاخ مسلمانان را داخل الجنة پس آورده شد آن مرد در بهشت بهین نیت که اگر دیکر
 متفق علی و گفت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقد رأیت رجلا یقلب فی الجنة
 گفت آنحضرت هر آینه دیدم من مردی که میگردود و تنم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من طریق
 الطريق بحجة درختی که برید آنرا از ظاهر طریق و فوق آن کانت نودی الناس و آن درختی که از آن
 میگردیدم را مضمون حدیث اول است و اینجا تا کسید و مبالغه بیشتر است که آنحضرت را در آن
 خود دید که هر سو در بهشت میگردد باز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه بود که میریدن
 بهشت در آمد چه جایی تمام درخت رواه مسلم و عن ابی بزره ففتح موحده و سکون را و بزرگ
 صحابی قدیم الاسلام است همیشه غزای میگردد با آنحضرت و اوست کشنده عباد الله بن خطای
 مع و طایفی مفتوحین در روز فتح مکة قال گفت ابوبزره قلت کفتم من یأتی الله علی شئ انفع
 بیا موزان را چیزی از اعمال که سودمند شود بدان قال اخبرنا الاذی عن طریق الشیخین گفت
 آنحضرت میگویند آنچه از آنکه از راه مسلمانان از خار و سنگ و حذر آن و بپنداختن از می از راه و حذر
 بگو کردن است و بنا و بل شامل عامه دفع از راه است از هر جنس که باشد رواه مشهور و سنن
 حدیث عبد بن حاتم و در اینجا است که ذکر کنیم حدیث عبد بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد
 شد که در وی این کلمه است که انقوا السبل فی باب علامات النبوة در باب علامات نبوت
 ان شاء الله تعالی باید و این حدیث در از است که آن مناسبت **الفصل الثانی**
 عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه و سلم الدبنة حیة عبد الله بن سلام
 که از کبار صحابه است و از اخباریه بود گفت می که قدم آورد آنحضرت مدینه را و هر که
 آمد من نزد آنحضرت بمحقق حال و صحت نبوت وی فلما تبیت وجهه عرف ان وجهه
 که آب بر پنجه می دیدم و ناگاه که در وی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیت بود
 در رخ کوی قنبن با طریق ناطق و نفوس با بعلی یاد کرده در توریست و سیاق حدیث ناظر در
 اول است **نظم** در دل بر امی که حق مژه است روی و آواز چهره معجزه است پس در بهمان
 مجلس ایمان آورد عبد الله و یهودیان روی حیدر زدند و بر اه خاد فند چنانکه در مجلس مذکور است
 عکال اول ما قال بنی و سخت چیزی که گفت آنحضرت در فضیلت خود مردم کلام که با ایشان می شنید

آنجا و میان ایشان که دانید سلام گفتن باید آن معنی که ظاهر کرد و اخذ و طلب و کوشش چنانکه مسلم علیه
 بشود و یا بعضی آنکه عام کرد و انید بر شش و یکصد و بگویند بر هر کس پیش آید از مسلمانان حدیث سلام از
 حقن سلام است نه حق صحبت و اطعمه الطعام و بخورند طعام چهار و یکد یا از او هر که محتاج
 بدان صلوا الارحام و پیوندید چهار ابا حسان کردن صحبت داشتن و مخالفت نمودن بخیر
 بر قدر رعایت قرب و بعد در هم خویشی و وسطه ولادت باشد و در اصل موضوع است که در آن
 پس امیکرد و صلو اللیل و الناس نیت و نماز بزرگ از بد در شب در حال که مردم در خواب باشند
 که این ادخل است در اخلاص حضور و تعیت تدخلو الجنة سلام اگر این کار با یکسید میگرد
 بهشت را سلامت از عذاب و بعد و حجاب اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم با سجد
 صفت فاضل و وجود عبادت که اصول کمالات بدنی و مالی و لازمه و متعدی است رواه الزمر
 و ابن ماجه و الدارمی و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعبدوا الله و
 عبادت خدا می هر بان را که انار مهربانی و رحمت وی ظاهر و باطن و انفس و افاق را در گرفت تا شکر
 نعمت ها او را گزارد و یا شکر و اطعمه الطعام و افشوا السلام تدخلو الجنة سلام و در اینجا
 عبادت ذکر کرد چه نماز و چه جز آن و تقدیم کرد اطعام را بر سلام که ادخل است در نفع و در آن حدیث
 تقدیم کرد سلام را که اقر است بخت و ایلاف و تخصیص کرد بد که صلوات عام و صلوة وقت منام از
 اعنا و این تمام رواه الترمذی و ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله
 یغفر الذنوب و یغفر الذنوب بدرستی که صدق کرد من هر آینه میگرد افش خشم الهی و دفع میبند
 السوء و دور میگرداند مرکب در اشارت است بحصول سلامت و عاقبت در دنیا و
 و بعد از مال و مینه کبریم و سکون با حالت موت و مراد بمینه السوء حالت بدی در وقت
 موت باشد از آنچه مودی کفر و کفران کرد و از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم
 حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از حضرت حسن و کفر می سوسه شیطان و غیر آن آنچه
 مفضی که در سوء خاست و دو خاست عاقبت نفوذ با الله من ذکب موت فجاءت حالت
 غیر محمود نیز از قبیل است رواه الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کل معروف صدقة هر کار خیر که شناخته است وجود او در شرع صدقه است بعضی صدقه
 مال نیست و ان من المعروف ان نفی اثمک و جرح طلق و بدستی که از جمله معروف است که
 ملاقات کنی تو را در خود را بروی کشا و و طلق افسح طایه سکون لام معنی طلق چنانکه در فصل اول

جند و میرسد به بیت و همچنین دعا و استغفار برای کسی که اهل سنت و جماعت
اینست و در عبادات اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و مختار و وصول ثواب است و اما
عبد الله باقی مدد و فضل را بجا میسر که یک شیخ اجل اکرم عمر الدین عبدالسلام را بعد از وفات خود خوا
نمود گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعد از وفات و استلاوت قرآن و درین عالم برخلاف آن فهمیم و الله
الفصل الثانی فی حق ابی امامه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول فی خطبه عام حجة
الوداع گفت ابو امامه که شنیدم آنحضرت را که میگفت در خطبه خود سال حجة الوداع لا ینفخ ابنة
شیطان من بیت و جهنم الا یاذن و جهنم اتفاق نکند هیچ زنی چیزی را از خانه خود ببرد و بیرون
شود خود قتل گفته شد یا رسول الله ولا الطعام و طعام را نه اتفاق نکند از خانه خود بیرون رود
شود با وجود آنکه در مالیت آنقدر نیست که در ایم و در ثانی مثلاً قال ذلک افضل اموالنا گفت آنحضرت
آن یعنی طعام بهترین مالهای ما است که با فضل و کفاف معیشت و بقای بدن است و در طعام
ایجا جویب است نه مطبوع و تواند که عامه باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس رواه الله
و عن سعید قال لما بايع رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه
و قیل له ما یبایعک آنحضرت را از آن اقامت امر آن حضرت که گاهها من بیت و مضر بیاورد
زنی بزرگوار آن زن از زمان قبیل مضر است و فتح ضاد و فتح ضاد و فتح ضاد و فتح ضاد
از قبایل مضرین تر از قبایل است پس گفت آن زن یا نبی الله انما کل علی انا و ابنا و ابنا و ابنا و ابنا
فما یکل من اموالهم بدرستی که ما که انیم یعنی عیالیم بر پدران خود و برادران خود و برادران خود
حلال است ما را از مالهای ایشان و کل بفتح کاف و فتح دالام کرانی و عیال و کسی نقل نکرده
قال الربیع بن الخثعم و یهدیه گفت آنحضرت حلال است شما را از اموال این طعام ترا از آنچه
تبا و میکرد و مثل شور یا بشیر و میوه تره و امثال آن میخورید شما را و هدیه میکند و میفرستد
برای هر که میخواهد و حاجت نیست در آن با سبیدن بر آنچه عرف و عادت جاریست شما در آن
و اما طعام خشک جاریست در آن از اذن و رضا و طیبی گفته که پس آبا و امهات و ابنا
و در ازواج و زوجات جاریست مگر باذن انتی و حدیث صریح است در شمول ازواج و در ابرو و
و عادت است چنانکه گفته شد رواه ابو داود **الفصل الثالث فی حق عمر بن الخطاب**
ابی القحطم عمر بن الخطاب و فتح میم که صحابست حاضر شد فتح خبر را و روایت دارد از مولی خود که ابی القحطم
است که از قدما می صحابه و مشاهیر ایشان است و او حاضر شده بدر و شهید شده در حنین و ابی القحطم

نویسنده

نقیض است چنانکه اگر در آن کوشت متعلق به بعضی گفت اندک و می بیند و در حقیقت از آنچه
ذبح کرده میت بر اضاخه قال گفت عمر بن الخطاب میگوید که ای آن اقدار که امر کرد مولی من که ابی القحطم
که خشک کنم گوشتی را چنانکه می بیند پس بدر اسکین فاطمة میزند پس فراموش میماند آن
سکین را از آن گوشت فاطمة بنده میگوید که ای بر عالم شد آن خوراندن من آن سکین را از آن
مولی من فخر بنی پس فرمود که اگر خوراندی فایست رسول الله پس ایام میفرماید خدا را صلی الله
علیه و سلم قد کثرت ذلک له پس فرمود من قصه را آنحضرت را قد عا و پس طبعی
او را فقال له حضرت گفت آنحضرت برای چه زدی او را قال عظمی طعامی بغیر آن امره
گفت میداد طعام مرا بسکینانی آنکه امر کنم او را فقال لا جرم چنانکه میگفت آنحضرت من
او را و غم مخور زیرا که تو اب آن شتر گشت میان مرد و شیخ کافه اند که مقصود آنحضرت صلی الله
آن نیست که بنده را حق تصرف در مالک علی الاطلاق بلکه مقصود است که مولی است عدم ضرب
برین فعل چنانکه امر آنکه تو اب و غنیمت پیدا شدن آن زنی را و در روایتی اینچنین آمده است
که قال گفت عمر بن الخطاب که بودم من بنده کی فقلت رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و سلم انصدق من مال مولی بیست آیا تصدق کنم من از مال آنکه خود بخوری و بعضی
نسخ مولی بفظ جمع قال نعم گفت آنحضرت ارضی تصدق کن و الا جرم چنانکه بضمافان و ثواب
شتر گشت میان شما دو نیم رواه مسلم **باب من لا یجوز فی الصدقة**
باب بیان حال کسی باز نمیکرد در صدقه یعنی نباید که آنچه بکسی داده باز نماند و بعد از داد
پشیمان گردد و در حدیث بیاید که خبر بدین نیز باشد و این سبب لغت است در نفی خود و تشریح
از آن و بحقیقت خود نیست و الله اعلم **الفصل الرابع فی حق عمر بن الخطاب رضی الله عنه**
قال حجت علی فرس فی سبیل الله روايت است از امیر المومنین عمر که گفت سوار کردم
من کسی را بر سب در راه خدا یعنی بخشیدم سب را یکی از غازیان که سب نداشت فاضاحه
الذی کان عتده پس ضایع گردانید سب را آنکسی که بود آن سب نزد وی یعنی خوب نگاه نداشت
و بدست آورد و خبر داشت که با ملاک و آنرا اوصیاع ملاک شدن اضاخت ملاک گردانید
فادعت ان اشتری به من سبم من کرم آن سب را و قلت ان یطیع بر بعضی و کما
بردم که وی میفرمود سب را بارزانی و در حق نعم از آنی و از آنی و از آنی و از آنی و از آنی
من سبم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که خبر بدین سب را از وی است یا فقال لا تشتره ولا تصدق صدقه

بگویند حضرت محمد از او باز کرد و در صدقه خود و این است که هر چه بدو می رسد
بیکدم در نظر ظاهر بوق عبارت جهان میماند که گویند اگر چه بفرموده از آنجا آوردم و طبع
کفایت یعنی نظر از آن و صحت مع و بی شرعاً نظر آن کن که همه و صدقه تو بود ظاهر در معنی خود
خاتم بعد از آن تعلیل کرد آنحضرت از آن قبیل نمود خود را بوق خود که فان العایدین صدقت
کما کتب یحیی و یونس و غیره که بدستی که بود کنند در صدقه خود مانند یک است که بخود
در حق خود و باز میخورد آنرا و بی پروا و در روایتی چنین آمده است که لا تعد فی صدقة فان
العایدین صدقت کما العایدین فی قسمة متفق علیه **فمن** بریده قال گفت جالساً عند النبي
گفت بیده بودم نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذ انت امرأة ناکا لید آنحضرت
زنی فقالت بکفت آن زن یا رسول الله فی صدقة علی می بخاریه بدستی که من تصدق
بر مادر خود و ای و اینها مانند و بدستی که مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادر میر
من است چه پیغمبر مانی یا این هم از قبیل داخل خود در صدقه است یا نه قال و جب اجوبت گفت
آنحضرت ثابت شد اجرو ثواب تو تصدق کردن تو از بر مادر تو و ما علیک التبرأت و باز
گرددانیده است آن جاریه را بر تو میبرد و ملک میر است ضروری است که ثابت میکردند با
تجلا شکر که وی در حکم است و اد است با اختیار قالت باز گفت آن زن یا رسول الله ان کان
صوم شهر بود که مادر من روزه بگاه که از ابعث مرض سفر یا حیض خورده بود افا صوم خنک
چس یا روزه دارم من از جانب می قال صومی عنک گفت آنحضرت روزه بد از جانب
قالت باز گفت آن زن انما لم تجع افا حج عنهما مادر من نکند هرگز آیت کن از من
قال نعم حجی عنک گفت آنحضرت آری حج کن از روی روزه مسلم باید آنکه اخیر است
دارد بر آنکه ولی را میرسد که کار دارد از میت آنچه بروی بود از روزه قضای رمضان یا نیز
کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و بخوبی نگردد انداخته اند که گفت که قال
الطبی و نه باین است که روزه ندارد از میت ولی می بر آنکه در حدیث آمده است
روزه ندارد هیچکی از دیگری نه نماز کن از دیگری بلکه اطعام کند و فدی دهد اگر وصیت
واجب فدی از میت و اگر وصیت نکرده جایز است که تبرع کنند و روزه اهلایه میت و نیز
ساجت بوصیت کند اگر فی الهیة و تفصیل کلام آنست که عبادات چند نوع است یکی مالی محض
چنانکه زکوة دیگر بدنی محض است چنانکه صلو و دیگر مرکب مالی بدنی چنانکه حج و نیابت جاریست

نوع اول در حالت اختیار ضرورت از جهت حصول مقصود فعل نایب جاریست در نوع
ثانی بهیج حال بر که مقصود انطباق نفس است و آن حاصل نمیکرد فعل نایب و جاریست
در نوع ثالث نزد عجز از جهت معنی ثانی که مشقت است بتفصیل مال و جاریست نمیکرد نزد قدرت
از جهت انطباق نفس و در حج نقل جایز است انابت در حالت قدرت زیرا که با نقل او
است و ظاهر از عبارت حدیث آنست که حج نقل بود فافهم و الله اعلم غامض کن الزکوة
بعون الله و توفیقه و ثانی است کتاب الصوم کتاب الله تمامه **و الله اعلم**
صوم و صیام در لغت معنی مساک و در شریع عبارت است از باز داشتن نفس از طعام و
وجاع و اختیاف کرده اند که صلو افضل است صوم شهر نزد جمهور است که صلو
افضل است از سایر اعمال چنانکه در حدیث واقع شده است که و اعلم ان خیر اعمالکم الصلو
و بعضی گفت اند که صوم افضل است زیرا که واقع شده است که حدیث بالصوم فانه لا یجوز
و ظاهر این مخصوص مخاطب است فافهم **الفصل الاول** **عن** ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء و چون در می آید رمضان
میشود در آسمان فی روایتی فتحت ابواب الجنة میشود در آسمان میشت و غلقت ابواب
جهنم و بسته میشود در آسمان و در فتح و بستن شباطین و زنجیر در بارگاه میشوند شباطین
فی روایتی فتحت ابواب الرحمة که او میشود در آسمان میشت رمضان مشق از رمضان است
سخت تا فتن کر مای افتاب یک در بین و جز آن و سوختن قدمها بر مای شدت و بکر با جری
کو سفت و سوختن درون می و علت ناکشیدن از آن گویند که در آن هنگام که نقل میکردند
شهر از سخت قدیم نام کردند آنها را بنامها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه و بنا
صرف الله اعلم فحت تخفیف شد بد هر دو روایت است و کشاده شدن در آسمان کنایت
از باری فرستادن رحمت و صدور اعمال پیاپی و اجابت دعا و کشاده شدن در آسمان کنایت
توفیق و حسن قبول است شدن در آسمان و زنجیر از تنزیه نفوس روزه داران از لودگی فواحش
تخلص از بوائست معاصی وقع شهوات و در زنجیر کردن شباطین از شدن طرق معاصی
و در روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر میدهد و خلاصه معنی همه است
متفق علیه **فمن** سئل عن بعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الحیة ثمانية
ابواب فرمود آنحضرت که در هشت در است **باب** ثانی الزکوة از جمله درهای

فایه قرلی زیر که روز و برادر
من است

وہ

تکلیف در این نیست که در وقت نشستن کف دست بر زمین و دفع هر گشتی که در وقت
کردن نفس با مواضع نشستن باشد یا در وقت خواب یا در وقت نماز و در وقت هر یک از اینها
حدیث صحیح روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که
وصال کنید هر گاه ام از شما که خواهد که وصال کند که وصال کند تا سحر و تا زوال افطار نظر بسیار است
نفس و قطع شهوات است که کرده اند از این بارها در این باب احوال و معاملات اعدا
الله علیه و سلم من برکاتهم انتهى **و عن** محمد بن فضال عن ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا قيل انك من اهل الجنة فليكن لك شرب من اهل الجنة يعني ان شرب من اهل الجنة من اهل الجنة
من اهل الجنة پس در روز از اینجا یعنی از جانب مغرب و غروب الشمس و در وقت افطار و این
اقوال و ادب از سبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این برای تاکید و تقویت دخول لیل است
فقد افطر الصائم بین تحقیق روزه که در روز دارد یعنی در وقت افطار میباشد که افطار
بمشق علی **و عن** ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من افطر الصائم في الصوم
منی کرده است آنحضرت از وصال در صوم یعنی روزه داشتن و روز باز آید بی کل و شرب
میان آن فقال له رجل بکفرت من آنحضرت را مردی از اصحاب آنکس تو اصل بدستی که بگو
میکنی یا رسول الله پس ما را بصرایع میکنی از آن حال آنکه تو میخوای ما را اتباع خود قال آنحضرت
و انکم یستحبون و کلامی از شما این است ای ائمه طایفه نبی و پیغمبر بدستی که
من شرب میکنم در حالی که طعام میخورم در روز کار من آب میخورم در روز کار من آب میخورم در روز کار من
و زیت کسند من است مشفق علیکم بد آنکه علماء را درین طعام و شراب چند قول است
آنکه طعام و شراب محسوب بود که برای آنحضرت هر شب از نزد پروردگار طعام و شراب می آمد و بخورد
و می نوشید و این که امینی بود از خداوند تعالی مخصوص وی صلی الله علیه و سلم و این منافی وصال
موجب بطلان صوم نبود اگر چه خود روزانه نیز فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است اهل عترة
بطایفه و یقین روز میکنم نزد پروردگار طعام و شراب میخورم و شراب میخورم و شراب میخورم
طعام و شراب معاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت و از پیش پروردگار آمده باشد
نبود و بعضی گفت اند که مراد طعام و شراب اینجا قوت است که لازم است پس گویا فرمود
پروردگار من قوت اکل و شراب می بخشد و چیزی که قایم مقام اکل و شراب میگردد و افاضه میکند
و در این وقت بر طاعت و عبادت می یابم یا مراد طعام شیرینی است و سیرابی که بی طعام و شراب

نکته

آنحضرت را حاصل نمیشد و الم جو و عطش حاصل نمیشد و این نیز معنی قوت است چنانکه
بر طاعت و عبادت با وجود کسکی و تشنگی نیز بخشد و در بعضی قوت در ضمن سیری میسر است
و گفته اند که معنی اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت مقصود از صوم
وصال است چه روح این خل کسکی و تشنگی است و نیز حال آنحضرت در اکثر توجع بود چنانکه
برنگ مبارک می بست که انی فسخ الباری مختار است که مراد طعام و شراب محسوب است و نیز
و کمی قوت و شبع است بلکه غذای و صافی بود که از ذوق معارف و لذات مناجات فیض
لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و سلم وارد میگشت و حاصل میشد و بدان
غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبت های مجازی و سر تنهای صوری و حتی تخریب است چه جای
محبت حقیقی و مسرت معنوی که مراد آنحضرت را بود **تفسیر** اختلاف است علماء در صوم وصال غیر
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که جایز است با حرام است با کراهت طائفه گویند که جایز است با کراهت
که قادر است بر آن نهی از برای محبت و شفقت و تخفیف بود چنانکه بصریح در حدیث عائش رضی الله عنها
آمده است و از بعضی صحابه مثل عبد الله بن بکر و غیره و تابعین مثل عبد الله بن ابی نعیم و
بن عبد الله بن ابی هریرا و ابراهیم تیمی منقول است و اکثر بر آنند که جایز نیست و امام ابو حنیفه
و امام مالک و امام شافعی تنصیف کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند که کراهت
است یا نهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفت که جایز است تا سحر و این در تحقیق تأخیر
افطار است نه وصال و صوم بر آنست که این از خصایص حضرت نبوی است و ظاهر حد
نیز همین است و از اهل سبک آنجا که موع اند بر باضت نفس و کد اخن وی افطار میکنند
بجای آن تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم **الفصل الثاني** عن حفصة رضي الله عنها
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يجوع الصيام قبل الفجر فلا صيام له و کسکی
نیت نگیرد و نصیم عزم نماید روزه را پیش از فجر پس نیت روزه را و با جمع بضم با و سکون بجم
از اجماع است معنی درستی عزم و نیت عزم بودن بر کار می گویند از الفجر یعنی از او و الله اعلم
والدارمی و قال ابو داود و وقف علی حفصة و گفته است ابو داود و موقوف گردانیده است این
حدیث را بر حفصة و بفتح می بین و عین جمله در میان آنها که از اتباع تابعین است و نیز
و ابن عسین و عبد الرزاق از وی روایت دارند و الزبیدی بضم زای دفع موصه و سکون
نخاسته منسوب بنید نام او منسوب به صفت و از باران بهر می است و ده سال با وی بوده و سماح

حدیث مودود و این حدیث نیز از اصحاب است و مشهور است و در کتب الایمانی صحیح است و هر دو
 تحفه منسوب باید شهر مشهور است از شام تمام بدوی یزید است کلمه علی الزهری حدیث
 یعنی معروزی سیدی و سفیان ابن عیینة و یونس و ابیست میکنند از هر موقوف میدارند از حد
 بر خضه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد و حضرت صلی الله علیه
 رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است و کس از اصحاب کتب تخریجی روی کرده
 و در اقطبی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسنادی همه ثقات اند و ظاهر این حدیث است
 که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قدر و کفارت
 و لیکن مذهب در اینجا مختلف است مذهب مالک چنین است که نیت از شب برای روزه
 شرط است و هر روزه که باشد نظر عموم این حدیث و شافعی احمد نیز برین قابل اند در غیر نقل این
 است به نیت قبل از روزه و الی آنکه نزد شافعی بعد از روزه و نیت مالک است که روزه رمضان
 و نقل و نذر معین جایز است به نیت از نصف نهار مشرعی قبل از روزه است و برای روزه قضا
 کفارت و نذر مطلق به نیت از شب شرط است و دلایل هر یک مذکور است در شرح فقه و تحقیق
 ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ اتمم احدکم اللذاء و الاثاء فی بیده و
 بشو و بانک فزرا یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست او است که میخورد آب بخورد فلا یقضه
 حتی یقضي حاجته و مینه پس باید که نهند آوند را تا آنکه برادر حاجت خورد از روی یعنی بنوشند
 احتمال دارد که مراد از آن مغشای پس درین ناکید است برای تمییز افطار اگر چه ترک اکل و شر
 نذر از آن مسنون است یا از آن صحیح بود یعنی مدار بر از آن نیت تحقیق صحیح کنند اگر سقیم طلوع
 از نخورد و اگر شک دارد تخریجی بد اگر در غالب ظن شب است بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد
 بلا است که شب میگذشت چنانکه در باب آن گذشت و قید بودن نادر است اتفاق است رواه
 ابوداود و شافعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی و هم از ابی هریره رواه
 که گفت آنحضرت که گفت خدا این عالمی احب بخاوری ای عجمی فطر اذ است و شسته ترین نیکان پس
 من شاکب نده ترین ایشان است در روزه کشان از چند ادرک شریف متابعت و شکر از
 ترجیح و اختتام نعمت اظهار بندگی و احتیاج بعضی گفت اند که مراد مسلمانان زیرا که یهود و نصاری
 میکنند در آن رواه الترمذی و سلمان بن عامر صحابی است و در بعضی نسخ مشکو به سلمان واقع شده
 یا و این حدیث از کتاب ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ افطر احدکم فلیطعم علی بن حواری

که افطار کند

که افطار کند یکی از شما پس بداند که افطار کند بر خورانی و هر که درین حدیثی که خورانی افطار
 برکت و زیادتی نواب است فان لم یجد فلیطعم علی بن حواری پس اگر نیابد برادر پس باید که افطار
 بر آب فاته طهور پس بدستی که آب پاک کنند است معده در از آرایش و صاف کنند
 است و موجب اشتها است و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طبع
 و شته باشد افطار فطر میگوید طعام باقبال نام و چون باشد سخت چیزی برسد بوی
 مستفیع گردد بدن بوی غایت انتفاع خصوصاً قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت
 و قوی تر است و چون حلاوت ابل حجاز تر است و محبوب است طبعش ایشان که آن تر
 یافته است بدن انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون بکورد از روزه خشکی حاصل شود
 چون تر شود انتفاع وی بقدر امکان گردد و اولی محال نشد که روزه است که اندک نشد
 پس از آن طعام بخورد و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و الدارمی و لم یجد کز فاته
 بر که یفر الترمذی و ذکر نکرده است لفظ فانه بر که را جر ترمذی و غیره قال کان البیاضی صلی الله
 علیه و سلم یفطر قبل ان یصلی علی طبایع بود آنحضرت که افطار نمیکرد پیش از آنکه نماز
 بخارد و در چند خورانی تر فان لم یکن رکطاً فتمیته است پس اگر نمیبود خورانی تر پس افطار
 بچند خورانی خشک و در بعضی روایات سرط و سه قمر واقع شده فان لم یکن تمیته است
 حاصوات من ماء پس اگر نمیبود خورانی خشک هم مینوشید چند کف آب رواه
 الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هذا حدیث حسن یا غیره و غیره بن خالد قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم من فطر صائماً او جیز غازیاً فکد و میشت اجره رواه است است از
 بن خالد که از مشاهیر صحابه است گفت گفت آنحضرت که روزه کشان با نذر روزه داری را
 ساز و سامان کنند خوراک کنند و پس مراور است مانند اجر وی بجهت اعانت بر خور و شکر
 در آن رواه البیهقی فی شعب الایمان و صحیح الترمذی فی شرح السنه و قال صحیح و گفته است صحیح
 که این حدیث صحیح است و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن خریجه و ابن حبان نیز روایت کرده اند
 و حکم بصحت آن کرده اند کذا فی و غیره این حدیث را کان البیاضی صلی الله علیه و سلم اذ افطار
 قال ابن جریر رضی الله عنهما روایت میکنند که بود آنحضرت که افطار میکرد میگفت اللهم انظر
 و انت العروق و نیت الاجر ان شاء الله رفت نشکی و ترشد در کما و ثابت شد اجر و ثواب
 اگر خواسته است خدا اظلم مشهور است محدود و مقصور یعنی نشکی یا نشکی سخت رواه ابوداود

ابن سیرین رحمه الله عن قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صوم يوم
بغير عذر ولا عذر مني كذا ان حضرت اذ روزه و دشمن او روزه فطر و در حید که عید قربان است
از من عذر است میان بعد و نزد اکثر ایشان نیز روزه نیست و نزد ما نیز جایز است
کرده شود و در دیگر متفق علی و **و عت** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صوم فی یومین
الفطر و الاضحی نیست روزه در روز یکی و روز دیگر فطر و عید الاضحی که عید قربان است و در
تحقیق نیز روزه و دشمن در وی نیست و تحقیق فی اصول الفقه متفق علی و **و عت** بنیشت
بضم نون و فتح موحده و سکون تحتیه الهندی بضم و ا و فتح ذال منسوب بهند بضم و سکون
بن الباس صحابی است و او بنیشت اخیر میگوید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ایام الشریق ایام اکل و شرب و روزهای شریقی که است روزه است بعد از و شرب
باز و در هم و نیز در روزهای خوردن و نوشیدن است و آنها را ایام ضیافه اند که گویند
و شریقی لغت خشک کن گوشت که در آن ایام میکنند و نیز ذبح هدیه در وقت طلوع آفتاب
میکنند و ذکر الله و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا باشند
چنانکه در قرآن فرموده و ذکر الله فی ایام معد و است و ذکر خدا را بدین ایام مقید کرده اند
بعد از نماز و یا نیز در وقت قربانها و روزهای چهار و جز آن چنانچه در کتاب الحج باید رواه مسلم و **و عت**
ابن سیرین رحمه الله عن قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یصوم احدکم یوم جمعه
روزه ندارد یکی از شمار روز جمعه الا ان یصوم قبله او یصوم بعد او مگر آنکه روزه دارد پیش از
روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی چهار روز و در جمعه روزه ندارد مگر روزه دیگر روز
یا شب یا وی ضم کند و اگر هر دو روز دارد بهتر است متفق علی و **و عت** قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا یختصوا الیه الجمع بقیام من بین الیلای مخصوص نکردند شب جمعه را از شبهای
از میان شبها و لا یختصوا یوم الجمع بقیام من بین الایام و مخصوص نکردند روز جمعه را از روزهای
از میان روزها الا ان یکون فی صوم یوم احدکم مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد
یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم یا یازدهم عادت کرده یا نذر کرده است اتفاقاً
روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر چهار روز جمعه روزه و دشمن منع نیست رواه مسلم و **و عت**
نهی از قیام یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و علماء در توجیه آن اقول است و ذکر آن موجب
نظور و در شرح استیفای آن کرده شده است و از ب و جوه است که گفتند و انفراد جمعه

بن سیرین

مشابهه است به یهود و نصاری که روزی المعین بختیم کنند و عبادت طاعت مخصوص
چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص آورده
آن ثابت است و موهم آن معنی نیست اما از پیش خود تعظیم و تخصیص ناپدید کرد و اقا و کف
بند و ضعیف عنی الله عن که سبب آنست که بنده را باید که در همه اوقات عبادت
منعوض نجات الهی غرض است باشد وقت را مخصوص ساختن در اوقات دیگر معطل بودن چیزی
و این معنی نهی از تخصیص جمع بقیام مناسب است که لا یختص علی التفتن فافهم والله اعلم از امام
مالک نقل کرده اند که در موطای خود گفت است تشبیه ام من مع احدی از اهل علم و فقه از آنها
که اقتدای ایشان توان کرد که نمی سبک کرده باشد از صوم یوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که
روز جمعه نه روز میداشت و بدین تخری میسگرد و شیخ محی الدین فو می گفت که این مالک گفت است
برای اوست و برای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای او را می خیر او و تحقیق ثابت
شده است سنت در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح در آن پس
قابل بدان مالک معذور است که او را حدیث نرسیده است و راوی از اصحاب مالک گفته
که نرسیده است این حدیث مالک را و اگر میرسد مخالفت آن نمیکرد و الله اعلم و **و عت** ابی سعید
الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام یوماً فی سبیل الله بعد الله و جهه
عن النکاح سبعین خیر فکما که می روزه دارد و بگوید در راه خدا که مراد بدین جهاد است و در فضل صوم
احادیث آمده و طبیعت گفته که تواند که مراد بدین وجه باشد و مؤید اینست آنچه از ابوهریره
آمده در آخر باب و مراد بخیر سال است و غرب ابتدا می سال بخیر گفته و سابق در جای و جبهه
گفته شده است متفق علی و **و عت** عبد الله بن عمر بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
کف عبد الله بن عمر و کف مرابعه خدا با عبد الله الم ائمه انک تقصوم النهار و تقوم اللیل
اعی عبد الله یا خبر دادند که نوروز و سبب داری هر روز و بیداری شنبه و درین کلام تمهید
و سلطه است که معنی نیست عبد الله بن عمر و میگوید فقطت بکی بر کفتم من یا رسول الله بخیر
که میفرمائی قال فلا تفعل گفت آنحضرت پس اگر همچنین است صم و افطن هم روزه دار و هم افطار کن
و تم و تم و شب نیز و خواهم کن فان الحدیث علیک حقا زیرا که بدستی گویی بر تو حق است
بسیار تعب نیندازی چهار نشوی و هلاک نکردی آن لعلک علیک حقا و بدستی که حشمت
بر تو حق است و کاهی غوایی کنی و چشم را از می ای و آن از و جاک علیک حقا و بدستی که در آن

وطاعت

که در اول اوست این لفظ که تا من ایام است الحج الی الله فی باب الاضحية در باب اضحی از بهر
بیان فضیلت عشر ذی الحجه عمل در آن الفصل الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود صياما یوم عاشوراء کفبت
کما اخضرت قدوم آورده اند را این یافت سور روز دوازده روز عاشوراء فقال لهم رسول الله
کفبت من الشان ابغیر خدا صلى الله عليه وسلم ما یزید الیوم الذی تصومونه چیست این روزی که روزه
میدارید شمار آن فقالوا ایام عظیم یک گفتند یهودین روز بزرگ است انجی الله تعالی و یوم
رسکاری اوده است خدا تعالی موسی علیه السلام و قوم اورا غرق فرعون و قوم فرعون کرده است
فرعون و قوم اورا غرق بفسخ رای شده و بکسر رای محقق نیز روایت است در سوره فرعون مرفوع
یعنی غرق شد فرعون قصاصه موسی کفر ابر و ده دشت در روز عاشوراء بجهنم مگر اند این نعمت
فحقن نصوم پس روز دوازده میداریم در وی متابعت موسی صلوات الله علیه در شکر فقال رسول الله
یک گفت ابغیر خدا صلى الله عليه وسلم فحقن حق و اولی موسی یکیم پس ما سزاوارتر روز دوازده
از شما پس ما نیز روز دوازده میداریم در وی این عبارت اشارت است بآنکه روزه میداریم نه بجهنم
مواقت شما قصاصه رسول الله پس روزه دشت در روز عاشوراء ابغیر خدا صلى الله عليه وسلم
و امر بصیام و امر کر صحابه را بر روزه داشتن این روز اینجا شکالی می آرند که خبر بود در باب است
غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آنحضرت بخیر ایشان ابن انکه بد ظاهراً صدق
این خبر بر آنحضرت بنوازه یا بنجره جانده دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن سلام
از علمای ایشان یاد می شد بعد از خبر ایشان متفق علی عن ام سلمة رضی الله عنها
فالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد گفت ام سلمه
بود آنحضرت که روزه میداشت روز شنبه و روز یکشنبه اکثر ما یصومون من الایام بیشتر از آنچه
روزه میداشت از روزهای قبول و میگفت آنحضرت در سبب روزه داشتن درین روز و روز انهارا
یوما عید البشر کین بدرستی کین روز شنبه و یکشنبه دور روز عید اند مگر کارنا فانما احب
ان اخالقهم پس من دوست میدارم که مخالف کنم ایشان را امر بدشتر کان کافر اند که یهود و نصاری
باشند و گویند که است برستی نیز بایشان ادیافت بود و بت پرستی نصاری خود امری مشخص بود
و چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس در روز دشت درین روز مخالفت ایشان با
و تا ایام در روز عید این کشته بود و ابن جابر بن سمره قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یأمر بصیام یوم عاشوراء

بموافقت موسیٰ

الحمد لله

اجتهاد کنند و در جلداری شب یک اقامه در یاد آنرا داشته باشند و در بعضی گفته است هر که
گفته است من لم یعرف قدر الليلة لم يعرف ليله القدر و بعضی از علما گفته اند که آنرا اعلیای آن است
و استنباط کرده اند آنهار از احادیث و آثار و در یافتن آن بعضی از آنها را در کتب از اهل بصائر
البصائر و امام محمد غزالی و غیره گفته شب قدر در بعضی کس است که گفت که ده شود بر روی عالم
ملکوت و طبری از قومی نقل کرده است که درختان در آن شب سجد و کسند و بر زمین افتند و بجز
خود که در سجده کند در وی هر چیزی بهیچ در فضایل اوقات از طریق اوزاعی از عسیدیه بن ابی
البیاض روایت کرده که که بهای شور در آن شب شیرین که در دو این عبد اله که از اکابر علمای حدیث است
از طریق زهره بن محمد مانند این روایت کرده و در آن شب ساطع میشود انوار حتی در اماكن مظلمه و جا
تاریک و شنیده میشود سلام و خطاب از ملائکه و صواب است که شرط نیست در دریافت آن شب بیدار
امور بکس در یاد آن شب را و مشابه نکند از این امور جز را و دوست که دو کس در یکجا باشند و آن
شب را هر دو در یاد و برای یکی چیزی از این چیزها کشف کردند و دیگر را و حسن آنچه حاصل کرد و در وی قوی
و ذکر عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و حضور و اخلاص است و این شبها اگر اوقات
بی شبهه و خوارق عادات محل خطر است و جای شبهه است و تحقیق وارد شده است در احادیث
تخریض و ترغیب در زنده داشتن آن شب و مختار است که معتبره احیای آن شب است اگر تمام
احیای آن و مخیر مرض و ملال و اختلال در ادای فی البصر و سنن مکه که در دفعه و اکمل است
هر قدر ای تو فین قیام باید مقصود حاصل است و لیس لسان الامام سید کاظم و سید محمد باقر
الفصل الاول **عن عائشة** قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحو و الليلة
القدر فی الاثر من العشر الاواخر من رمضان طلبت یسجد و سجود و اجتهاد و شب قدر در آن
طاق از پیش از رمضان که شب یکم و شب دوم و شب پنجم و شب هفتم و شب نهم است از یکی
از پنج شب بیرون نخواهد بود اگر مبهم است زاده البخاری **و عن ابن مسعود** قال ان رجلا من
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اراد الليلة القدر فی المنام روایت است از ابن مسعود
رضی الله عنهما گفت که چند مرد از باران آنحضرت نموده شدند شب قدر در آن خواب فی السبع
الاواخر در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب آخر باشند که متصل عشرین اند یا
شب آخر که متصل آخر شهرند و این معنی ظاهر تر است و الله اعلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
صلى الله عليه وسلم اني انما قد نوافلات و در بعضی نسخ نوافلات فی السبع الاواخر است

در شب

است طلب کنند شب قدر این بنا بر آنکه طلب کنند و در بعضی گفته است آنرا از خواب معلوم میشود و بعضی
صالح را اخبار است در امور و وجود و حق است خصوصاً نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالفات شرعی باشد
متفق علیه **و عن ابن عباس** ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انما الليلة القدر فی السبع الاواخر من
رمضان ليلة القدر روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت فرمود طلب کنند
او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر را فی السبع یعنی در شب یکم که باقی میماند از ده
شب نهم است فی السبع یعنی در شب یکم که باقی میماند از ده شب و هفتم است فی السبع
یعنی در شب و پنجم که باقی میماند و این موافق است حدیث بخاری الصامت که باید بامداد شب
و نایب و خامسه و سب و نهمه است چنانکه در حدیث ابی بکره است پس دید در او نایب که واقع
میشود در نه روز باقی از عشره آخره آن است و سوم و پنجم و هفتم و نهمه است
یا در او تباری که واقع میشود در هفت روز و آن شب است و در او تبار واقع در پنج روز و آن
زاده البخاری **و عن ابن مسعود** ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخلف العشر
الاول من رمضان روایت است از ابی مسعود رضی الله عنه که اخلاف کرد در ده شب نخستین
رمضان ثم اخلف العشر الاوسط من رمضان و در ده شب میانه را فی السبع یعنی در شب یکم
نوعی است از خبرها که خرد میباشند از حدیث گفته میشود آنرا بفارسی خبر کاظم اطلع بفسخ همه
و سکون طایف تخفیف را سه شب بیرون آورد سه روز یعنی از شب اول تا آخر العشر الاواخر
التي هي ليلة القدر بکس آنحضرت بدرستی که اخلاف کرد در عشر اول و در حالیکه الناس من
این شب را یعنی شب قدر انهم اخلف العشر الاوسط من رمضان اخلاف کردند در عشر اول و در حالیکه الناس من
سکینم این شب یعنی برای الناس این شب ثم انبت قيل انما فی العشر الاواخر من رمضان
یعنی اندر این شب از فرشتگان پرس کردند که آن شب در ده شب است فتنه کان
اخلف یعنی کسی بود که اخلاف کرده بود با من طلب این شب فليخلف العشر الاواخر
پس بدان که اخلاف کند ده شب آخر را مخصوص امر با عتکاف لطالبان آنها که اخلاف کرده
و طلب نموده بودند برای آنست که چون طالب و معطلش آن بودند و در نیافتند باز اخلاف میکنند
تا در یابند و آنها طالب نیستند فارغ اند نشینند یا نشینند فقد اريت ليلة القدر بکس
تحقیق نموده شدم من این شب را یعنی معین در خواب در عشره اخیر ثم انبتهم فتنه اموش کردن
از او قدر یعنی سجده فی ماء و طین من صبحتها تحقیق دیدم خود را در خواب که مسجد سکینم

اخلف

در آن شب که در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم در آن شب که در خواب دیدم در آن شب که در خواب دیدم
شب در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم در آن شب که در خواب دیدم در آن شب که در خواب دیدم
کفت راوی فطرت السماء تلك الليلة بين ارباب السماء ان شب وكان المسجد على غرار
مسقف مسجد بر خورشید یعنی بر شاخهای درختان و درین صبح عین مهمل و کس را وین محمد خانه که از شاخ
و برک درختان ساخته شود چنانکه برای تا کما سازند و درین صبح که در سایه آن نشیند و مسقف
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ و برگ خراب بود و کفت المسجد بر خورشید و کفت
چکیدن مسقف خانه از باران فطرت عینا می رسول الله پس دید هر دو چشم من بخبر خدا و صلی الله علیه
و علی و جهنم اثر الماء و الطین و حال آنکه بر بنیانی آنحضرت اثر آب و گل بود من صبحی احدی و درین
در صبح تاریخ است و یکم این روایت مثبت است که شب قدر است و یکم باشد متفق علیها فی المغنی
و لفظ الکتاب این حدیث متفق علیه است در معنی که آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند
و مسلم است از ابی ذر بن عوف که گفت فقیه لی انما فی العشر الاواخر و الباکی للبخاری و لفظها
حدیث بخاری است و این روایت ابی سعید خدری بود و فی رواية عبد الله بن ابي بنی
و فتح نون مسکون چنانکه صحابی انصاری بزرگست قال کفت ليلة ثلث و عشرين من
بیت و سیرم رواه مسلم و غیره از ابی سعید خدری و غیره من مهمل و فتح مسند و غیره
تحتانیه تابعی نقل است که جاہلیت را دریافت و شست سال در جاہلیت گذرانیده و شست سال
و عمر و صد بیت سال بود و بعضی گفته صد و سی و بعضی صد و چجاه از اکابر علیا می است بوده از
عبد بن مسعود و ابی کعب و عبد الله بن مسعود از وی جز از عمر بیت میرسد و ابی بن کعب و ابی
انجی و غیره می گویند که این روایت از آنرا که در کتب پرستی از آن قال سالت ابی بن کعب
فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول کفت بر سیدم لی کتب فی الله عن بر کفتم که برادر
ابن مسعود میگوید من یقیم لاول یصیب ليلة القدر که قسمی بیک سال تمام در می یابد شب قدر را فقال
بر کفتم لی کتب رجة الله رحمت کند این مسعود را خدا باری از او ان لا یحکم الناس معوا و این
و غرض وی از این گفتن آنست که اعتماد کنند مردم که چون شب قدر را یابند حصول ثواب عظیم بران
اعتماد کنند و باقی سال تمام بارام و آسایش گذرانند و جد و جهد در عمل ننمایند اما انما قد علم انما فی
بمضان آگاه باشند بر سنی که این مسعود بخبر دانسته است که شب قدر در رمضان است و انما فی العشر
الاواخر دانسته است که شب قدر در دهه آخر است از رمضان و انما ليلة سبع و عشرين و در آن

کتاب درین

که آن در شب است و مهمم است ثم حلف لا یستقی بینه سوگند خورد و ابی بن کعب را حالتی که استقامت
نمیکند یعنی ان شاء الله تعالی میگوید و جزو نمیکند که انما ليلة سبع و عشرين که شب قدر است
و مهمم است زدن بر جنبش میگوید که فقلت بر کفتم لی کتب را با ابی شعی بن قحیل و کاک
بجز و کذا هم و لیس میگوید تو از ابا امام المذکر کنیت ابی بن کعب است قال بالعلامة او
بالایة التي اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم کفت بنیانی که خبر داده است ما را آنحضرت
او بالایة شک را و است که بالعلامة کفت بالایة کفت هر دو یک معنی است انما نطلع بومئذ
لا شعاع لها علامت نیست که انما شب در صبح آن شب میراید در حالی که نیست روشنی هر او را
رواه مسلم و در روایت احمد آمده که می براید انما شب مانند طشت و از خیا معلوم میشود که ابی
کعب رضی الله عنه آنرا بنیانی کفت نه بنی که اگر این نشان در غیر این شب یافت شود غیر ممکن
آورده اند که عمر رضی الله عنه خوانده اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بر سیدان
از شب قدر بر همه اتفاق کردند که در دهه آخر است پس کفت ابن عباس و عمر رضی الله عنهما
که من سید انم بالکمال میرم که آن شب مهمم است که میگذرد و با شب مهمم که باقی بماند از دهه و کفت
عمر رضی الله عنه از کجاء استی از کفت بعد از که خدا باری تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را
روزی را و هر یک را در هفت و آدمی میدکده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت
و سجده میکند بر هفت و طواف را در کرد و چهار او چیزهای دیگر که همه هفت اند که کفت
بخیف در یافتی تو چیز را که ما در نیافتیم و بعضی از فضل گفته اند که خدا باری تعالی اگر کرد لفظ
ليلة القدر را در سوره انا انزلناه در است جا و این حرف است و مجموع آن بیت و هفت و هفت
این و امثال آن همه امارات ظنییه است و دلائل قطعیه هیچ کسی از این حاصل نیست در آن
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بود و آن کرده نشد بنی این را و اگر از صحابه کسی است که
احلام کرده شد او را وی نیز ممنوع بود از اظهار آن محتمل است که در احتیاط است و الله اعلم
و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی بر سید رسول خدا را صلی الله علیه
و سوگند داد مرا آنحضرت را که خبر دهد او را بدین پس در غضب آورد آنحضرت را پس فرمود
از من میگرد خدا باری که خبر دهد بهم بدین خبر میباید ادم شمار اگر گویند پس سوگند خورد و ابی بن کعب
بی استقامت و جزو کردن می ماند چه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بر غلبه ظنی
و سوگند بر غلبه ظن جایز است و مواخذ نیست بر آن و همچنین بر کفت است بغلبه ظن و احتیاط

بایمختن زنده کرد و انسیدن
شب هست چه حیات
وقت و نازکی می هر چند
کردن و بستن
ص

سید

جلسہ

VP

و بناوی نمودند که شب قدر در شب چهارشنبه چنانکه در باب سابق گذشت ثم اعلم
از آنکه این شب قدر بهتر معکف شدن از واج مطهره آنحضرت بعد از وی یعنی در شب چهارشنبه
دلیل است بر موافقت آنحضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت بود که چنانکه مذکور شد متفق
علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اجتمع الناس بالخیبر
بود آنحضرت جو او نرسید با جدترین مردم به یکی در جمیع اوقات و کان اجتمعوا فکانوا فی رمضان و بود
بودن در جمیع اوقات که میبود در رمضان که اشرف اوقات است بفعل خیر کان خبر میل مقام
کلیت فی رمضان بود چنانکه ملاقات کرد آنحضرت را در هر شب رمضان بفرض علیه
النبی صلی الله علیه و سلم القرآن عرض میکرد و هر شب قرآن میخواند و میگذاشت بروی پیشانی
فانزل علیه جبرئیل کان اجود بالقرآن من المذبح الکرم که پس وقتی که ملاقات میکرد جبرئیل بود و صلی الله
جواد تر و جید تر و تیز تر به یکی از باو که را کرده شده است به بشارت اشارت است فوالله
و هو الذی ارسل الی ربیع بن اخیان و فرود می آمد بان امطار و بعد از
جوسی از آن و برکات و همچنین بود شریف باعث و منشا خیرات و مبرات و برکات و مصلحت
در این اوقات و در حدیث اشارت بانکه اوست در اوقات فاضله و صحبت با رب بهتر باید در
و کسب است کوشیدن و آوردن حدیث در اعتکاف عینه است که آنحضرت در رمضان
متفق علیه و عن ابی هریره قال کان یعرض علی النبی صلی الله علیه و سلم القرآن کل عامه
بود که عرض کرده میشد بر آنحضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود و منافات میان
عرض کردن آنحضرت قرآن بر جبرئیل چنانکه در اول حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن بر آنحضرت
چنانکه مفهوم حدیث است زیرا که تحت جبرئیل عرض میکرد بر آنحضرت بعد از وی آنحضرت عرض
میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرأت بروی میباشد و در این باب احکام امر و القان است
و در آورده است که هر دو میخوانند قرآن را بطریق مدارست چنانکه حافظان بیکدیگر بطریق
میخوانند فعرض علیه قرآن فی العام الذی فی بعض بعض عرض کرده شد قرآن را آنحضرت و دو بار
در سالی که قبض کرده شد روح مقدس و بی و کان یعکف کل عامه و بود آنحضرت که اعتکاف
هر سالی یکبار فاعکف عشرین پس اعتکاف کرده بود و عشرین معنی بیست نیز خوانده اند و آن
عبارت یکی است فی العام الذی فی بعض در سالی که قبض کرده شد روح پاک و بی از جهت کمال شوق
و تبتا و استعداد وصول درگاه **نظم** و عده و هجره چون شود در یک آتش شوق نیز تر گردد و عن

و فرستاده شده

عائشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اعتکف قال لا یجوز الا ان یسجد
عائشه رضی الله عنهما بود آنحضرت چون اعتکاف میکرد و نزدیک میکرد و نهید سر مبارک خود را سوی زمین
حال آنکه وی در مسجد میبود و قارچله بر سرش میگردید و آنحضرت را تر جیل شانه کردن و موی فرو بستن
از چنانچه معلوم شد که باکی نیست بر آوردن معکف سر خود از مسجد و کان لا بد خل لا یجوز الا ان
و بود آنحضرت که بر نمی آمد از مسجد مگر بر حاجت انسانی از بول و غایط و همچنین غلبه حاجت از جهت
و جوب خروج از مسجد نزد حاجت و همچنین برای نماز جمعه یا غیره و این صریح در آن از اصول فقهی
چنانکه در شرح آورده است که بیرون آمدن برای غسل فرض نیست یا قفل متفق علیه و عن ابن عمر
ان عمر سأل النبی صلی الله علیه و سلم عن رجل سجد بیده و سجد بیده و سجد بیده و سجد بیده
قال کنت تدر فی الجاهلیة ان اعتکف لیله فی المسجد ام کنت تدر فی الجاهلیة ان اعتکف لیله فی المسجد
که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام قال فادف بیدرت گفت آنحضرت
اگر نذر کرده بودی پس فاکن بیدرت نذر خود را متفق علیه و باین حدیث استدلال کرده شد فافعی
و در روایتی بر آنکه شرط نیست صوم در اعتکاف مگر التزام آن نذر زیرا که اگر صوم شرط بود
اگر نمیکرد و فوای آن نذر و جواب این سند لال است که در روایت صحیح آمده است که
نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس در روایتی که در وی لم یسجد واقع شده است یا روز مراد
چنانکه از بوم روز باشد مراد است و نذر و همچنین و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا
واجب شد با قفل و متمک الشان حدیث عائشه است رضی الله عنها که باید لا اعتکاف الا بصوم
و این حدیث صریح است در اشراط صوم در اعتکاف **الفصل الثانی** عن ابن عباس قال کان
النبی صلی الله علیه و سلم یعکف فی العشر الاواخر من رمضان گفت این رضی الله عنه که بود
آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر رمضان فلم یعکف عامه پس اعتکاف نکرد یک سال
فما کان العام المقبل اعتکف عشرین پس وقتی که گذشت سال آینده اعتکاف کرده بود و ده شب
و قضا کرده و این ظاهر است و جوب است و بیکر قضای سنت مکرر نیز آمده چنانکه سنت
بعد از نماز عصر قضا کرده چنانکه در کتاب الصلوة گذشت و رواه الترمذی و رواه ابو داود و ابن
ماجه عن ابی بن کعب و عن عائشه قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اراد ان یعکف
صلی الله علیه و سلم آنحضرت وقتی که میخواهد که اعتکاف کند میخواند نماز فجر را ثم دخل فی معتکفه
بسر مبارک و جای اعتکاف خود رواه ابو داود و ابن ماجه و گفته اند که این حدیث را بخاری مسلم نیز

البیت ۲

و نشد بهر ظاهر و صفت مسیح است و آن موضعی بود که سقف دشت پیش مسجد بعضی گفته اند
 آن مسجد قدیم بود که قبل از آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از آن فتح آن قبله و از آنجا که
 و فقر امجدی که البت از اصحاب صفی میگفتند در آنجا مسجودند فقال بگفت آنحضرت انکم
 بحسب ان یغزو کل قوم الی سلطان کد ام کی از شما دوست میدارد که باید او کند هر روز بسوی طحان
 با و سکون طایع میزد او العقیقین با بسوی عقیق شک راوی است نام دو موضع است بعد از آنجا
 باز از دو دوشته آن روی فرود میزد قبایق بنا قتیق کوما وین بس یار و دونا که کوما
 کاف و سکون و اونا که بزرگ کونان فی غیر اثم و لا قطع رحمی از کتاب مصیبت مثل سر و غصبت
 بریدن فرست که واجب بودند بر آن شخص بعد از تعظیم است که از اشد اوضاع مصیبت فقلنا
 بگفتیم ما نبارک الله کلنا بحسب ذلک بعد دوست میداریم از او دور و ایی بحسب آنکه قال
 گفت آنحضرت فلا یغزو احدکم الی الشیخ ابابکر یا نه او نمیکند یکی از شما بسوی مسجد فیعلم پس
 تعلیم کند و بدانند او یقر او آیتین من کتاب الله یا نه او آیت از کتاب خدا و بعضی نسخ فیعلم
 بخف از علم و برقی در کله او را می شک است یا نه او کذا فی بعض النواشی خبر که من نایقین
 این تعلیم دو آیت و خواندن آن بهتر است مراور از دونا و کلاک خبر که من کلاک و سبت
 بهتر است و از سنا که و اربع خیر که من اربع و چهار آیت بهتر است از چهار نایق و من اربع
 من الابرار و همچنین آنها بهتر اند از خود از شتران بعضی خج بهتر از خج و شش بهتر از شش و علی
 نه القیاس و ابل اسم جنس است شامل در ماده و نر و جمل گویند و ماده و نایق چنانکه البت هر دو گویند
 وزن ابرار و مرد در جمل وزن المراه که گویند که آبی از قرآن بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است شتران
 چه قدر دارند که بر آنها افضل هستند و بیان فضل قرآن بآن کنند و این است که حقیقه مراد
 که اشتغال با مردی بهتر است از آنچه محنت و مشقت میکند در آن از طلب غایت آنکه بیان کرد
 مثالی خاص مخصوص که در سید بنا که با از جهه بودن آنها از اخبار اموال عرب با مراد است
 تعلیم قرآن و اشتغال با مردی در امر معاش نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت است و بهتر از اشتغال
 بخصر سبابت است بحکم و من یق الله یجمل له مخیرا و یزفه من حیث لا یحسب و در امر معاد خود
 چه گویند که نام دنیا و مافیها در جنب او محو و متلاشی است فافهم و بالله التوفیق و الله اعلم
و علی خبره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یحب احدکم ان یرجع الی بلده ان یجد فیها
 خلفای عظام یمان گفت آنحضرت آیا دوست میدارم یکی از شما چون باز گردد بسوی اهل خانه خود

فیعلم فیعلم فیعلم

یا رسول الله

بیا در روی سنا نایق آب بن بزرگ فرید و خلفات بفتح خای معمر و کلام نایق العقیقین فقلنا
 کفیم ما آری دوست میداریم از آنجا که گفت آنحضرت فقلنا آیت غیر ابابکر یا نه او احدکم فی صلوات
 خبر که من کلاک خلفای عظام یمان پس آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر
 او از سنا نایق آب بن بزرگ فرید و همین قیاس آنچه بدست نیز در معنی حدیث اول از او آید
و علی عایشه المایه بالقرآن مع السفیرة الکرام البررة زیرا که و نیکو در بایند و او سنا و در
 بحفظ و بگوید با ملائکه و انبیا است که بزرگانش و نیکو کار یعنی در دنیا عامل است بعمل ایشان
 رفیق ایشان است و سفره جمع سافر معنی کاتبین از سفر معنی کتابت یا معنی سفیر مشفق
 سفارت معنی میانی شدن و مراد ملائکه اند که انشا می کنند کتب سماویة را از لوح محفوظ
 و میانی میشوند میان خدا و مرسل وی یا انبیا اند که انشا می نمایند وحی را و سفیر اند میان
 خدا و امت یا مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم که اول انشا قرآن ایشان
 با فرشتگان که اعمال اندکان می نویسند و برده جمع بار معنی نیکو کار و الذی یقرأ القرآن و
 یتقنه فیه و هو علی شان که ابرار و آن کسی بخواند قرآن را و در می اندر خواندن قرآن
 و خوب نمیرود و آن بزرگ در می جنبانند باز از خواندن قرآن روی شوار است مراور او را و ابرار
 یکی ابرار است دوم ابرار است اگر چه ماهر افضل و اکمل است اما از حیث ثبوت و مشقت این را بهتر
 فضیله و اجرش است است مقصود است و تثبیت طالب است بر مشقت و ریاضت فافهم
بمنفق علیه و علی خبره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا أحد الا علی ثنین نیت
 رشک من مکر مرد و کس را چنانکه آیه الله القرآن یکی مردی داده است خدا ابتعالی او را و از او
 فیه یوم و آلاء الله لک و انما الله یقرآن مرد و بر میخیزد و بقرآن و میخواند آنرا از ساعات شب و ساعات
 روز و در جل آن آلاء الله ما لا یدری که داده است او را خدا ابتعالی مالی را فیه یوم و نیت آلاء
 الله و آلاء الله یقرآن پس آنرا و الفلق میکند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز
 بمنفق علیه و در کتاب العلم مثل آنچه بدست در فضیلت علم گذشت و بحقیقت مال نبرد
 چه علم قرآن است و علوم و احکام محمد مستفاد از دست لیکن اینجا فضیلت تلاوت قرآن را
 اثبات کرده و آن نیز مفید علم است فافهم و علی خبره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
و سلم مثل المؤمن الذی یقرأ القرآن مثل لائحه خبره قصد و حال مسلمانی که بخواند قرآن را
 همچو حال آنکه است جسم همزه و سکون تا و ضم را و نشد بد جیم و آنرا فی نایق نیز میگویند

قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

تعالیٰ تعالیٰ عظمیٰ می فرماید که کدام آیت است از کتاب خدا یا تو بزرگتر گفت گفتیم ان الله ورسوله
 خدا و رسول خدا را تا ترست قال باز گفت آنحضرت یا ابا المنذر اندر می آید آیه من کتاب الله
 تعالیٰ تعالیٰ عظمیٰ گفت این را گفتیم بزرگتر آیت از کتاب خدا ان الله لا اله الا هو الحي القيوم یعنی
 آیه الکرسی قال گفت ای بن کعب فترسب فی صدری پس از آنحضرت دست در سینه من در بعضی
 شیخ مصابح بده صریحاً ذکر است و قال له تنیک العلم و گفت آنحضرت ای بن کعب بدر یافت
 بزرگتر آیه الکرسی است اگر چه صرف و الفاظی آنحضرت بود تنیک یعنی تخمیه و سکون آواز
 فون و در بعضی نسخ تنیک بهمه و اصل همین است و بهنک مخفف است رواه مسلم و حسن
 ابی هریره قال گفتی رسول الله گفت ابو هریره رضی الله عنه وکیل کرد انید را پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم یحفظ رکوة رمضان بجا هر شب از رکوة رمضان بر اصدقه فطر است که بوی ریحی است
 سپردند تا در وقت دیگر میافراختن گفت فانی آیت پس آمد مرا آید یعنی شخصی آمد ففعل
 بخور من الطعام پس شروع کرد آن شخص اینده که میگفت بعد و دست از آن طعام که صدقه بود
 فاخذت به کس نفتم من شخص را و قلت لا رفعت الی رسول الله و گفتم هر کس برسد مرا ترا
 و سپهرم بوسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چنانچه خصم را نزد حاکمی پیروز قال گفت آنحضرت ای
 محتاج و علی بن حمال بدرستی که من فقیرم و بر گردن من بار عیال است ولی حاجه شدید و مرا
 حاجی سخت است قال گفت ابو هریره غلبت رحمة پس مرا کردم اورا فاصبحت پس صبح کردم
 و نزد پیغمبر رفتم فقال البشی صلی الله علیه و سلم یا ابا هریره ما فعل آیتک البارة چه شد آن
 بندی می شایب نو قلت گفتیم بار رسول الله شکی حاجه شدید و عیال لا که کرد حاجت را و عیال
 فرجتم و غلبت سبیده پس مهربانی کردم او را پس مرا کردم اورا قال اما الله فکذبت گفت
 اکابرش و بی تحقیق دروغ گفت است در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم و سیعود
 و نزدیک است که باز آید فرقت اند سیعود پس استم کردم وی باز می آید لقول رسول الله از چه
 گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای سیعود که وی باز می آید فرصه نه پیش نظر نشستم اورا
 فجاء بخور من الطعام پس آمد در حالی که میگردد طعام را بهر دو کف دست خود فاخذت به کس نفتم او
 رفعت لا رفعت الی رسول الله پس نفتم من آینه میبرد دارم و سپهرم ترا بوسی رسول خدا صلی الله علیه
 قال یعنی فانی محتاج و علی بن حمال لا نفود و گفت بکذا را بهر دست که من محتاجم و بر من بار عیال است باز می
 فرجتم غلبت سبیده و فاصبحت فقال الی رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ابا هریره ما فعل آیتک البارة

کوار یاد ترا علم
 یا ابا المنذر و مع
 کرد آنحضرت

قلت یا رسول الله شکی حاجه شدید و عیال لا فرجتم غلبت سبیده و فافعل اما الله فکذبت
 در دعوی احتیاج و عیال باز نیامدن و سیعود فرصه نه و فجاء بخور من الطعام فاخذت به کس نفتم
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و نه از آنحضرت مرآت و این آخر است که
 می آید آنکست ترغم لا نفود ثم نفود بدرستی که نمیکونی که باز نمی آید فترسب فی صدری فو
 قال گفت و غنی بکذا را مرا اعلیک کلمات بنفک الله بهما تعلیم کنیم ترا کلماتی که سودمند
 ترا خدا تعالی بآن کلمات از آیه است الی و آیتک فاقرأ آیه الکرسی چون بنا
 کبری بیانی تو جامه خواب در بین آن آیه الکرسی که ان الله لا اله الا هو است حتی تختم الایة
 تا ختم کنی آیت را تا و هو العلی العظیم و این آیت را آیه الکرسی از آن گویند که در وی ذکر کرسی است
 فلانک لن یزال علیک من الله حافظ پس بدرستی که همیشه میباشد بر تو از جناب
 نمایانی و لا یفریک شیطان و نزد یک نمی آید نه شیطان از جن و انس حتی تصبح
 تا آنکه صبح میکنی فخلت سبیده پس مرا کردم اورا و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانی
 امر کرده بود که اورا را نامنی و البته پیش ما بیار می پس مرا کردم اورا و میگوزد ابو هریره که
 فاصبحت پس صبح کردم و نزد آنحضرت آمدم فقال الی رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم ما فعل آیتک چه شد آیت تو قلت گفتیم زعم انه یعلمنی کلمات
 ینفعنی الله بهما گفت که وی تعلیم میکند مرا کلماتی که سود میکند مرا خدا تعالی بآن کلمات قال
 گفت آنحضرت اما الله قد صدقت اکاه باش که وی تحقیق راست گفته است آنچه گفته است
 از خاصیت آیه الکرسی همچنین آیت است که وی خبر داده است و هو کذبت و
 در سایر احوال خود دروغ گفته من تخاطب منک کلمات مبدا فی قوامی ابو هریره که
 خطاب میکنی و با کس سخن نمیکونی درین مدت سه روز قلت لا گفتم نمیدانم قال فاکتبطان
 فرمود آن شیطان است از شیاطین که برای تقیص صدقات و اختلال محل خیر آمده بود رواه البخاری
 و عن ابن عباس قال بنا جبریل علیه السلام فاعطیته النبی در انشای آنکه جبریل علیه السلام
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سمیع فیض من فوفیه ناکاه شنید جبریل را آنحضرت
 او از منی از بلاغی و فیض نفاق و ضاد و محمدا از او از در و محل و بالان اول مناسب ترا
 بفتح فرم فرامده پس دهمت جبریل را آنحضرت سرور فقال بکف جبریل علیه السلام
 من السماء ففتح الیوم این در است از آسمان گشاده شد امروز و لم یفتح قط الا الیوم و گشاده

الهی القیوم
 ص

آن گویی است و در این چیز از قرآن هیچ غایب نیست که در این روز می است و فی الصبح
 حرف دون شک و ظاهر است که مراد حفظ قرآن است بلکه زیاده بر آنچه بجزیه الصلوة
 نقیم کرده گفت اند حفظ او نظر او الله اعلم رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی
 هذا حديث صحيح **وعن ابن عبيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الرب**
ميكوبد بروردگار بنارک و تعالی من شعله القرآن عن ذکر می و من یلتکمی که می باز دارد
 قرآن از ذکر من دعا و سوال من که در غیر قرآن است **اعطیته افضل ما اخطی الیه**
 میدهم او را بهتر و بیشتر از آنچه میدهم سوالات کنندگان ظاهر است که گفته شود
 کنندگان را و لیکن اینچنین گفت و گفتند که سوال کرد زیرا که ذکر و تحقیق دعاست لیکن
 بطریق کتابت و تعویض بر آنکه اگر کیم و ثنای می در معنی سوال و طلب است که باز دارد
 ذکر من از سوال من میدهم او را بهتر از آنچه میدهم سوالات کنندگان را پس در کمال فضل از دعا اند
 قرآن افضل از همه و ذکر و دعا جزوی از قرآن است و قرآن کل الکمال است و آنکه بعضی از
 درویشان هر یک از این ذکر مشغول میشدند و تلاوت قرآن را جز کلام موقوت میکنند از دست
 درویشی است که ظهور اثر در ذکر سریع و ظاهر است و حضور آن در قرآن بطریق است اما بعد
 حصول آنم و کمال است که زوال پذیر نیست بلکه اثر و نتیجه ذکر و دومی بدو و دومی بدو و دومی بدو
 به حد مکرر رسد و بعضی تا می کشد که الفانی لایزال او صاف و در قرآن در بر آورده و در باب
 و شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین شهروردی رحمه الله علیه رحمة واسعة نیز گفته است
 که طالب آن تلاوت آن در نماز و غیر نماز هر روزی که درین راه دارد و برسد که اذکر
 بعض المشایخ و فضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه و فضل کلام
 تعالی بر بانی کلامهای خلق پس فضل خداست بر همه بر خلق و **عن ابی داود الترمذی و الدارمی**
و الترمذی فی شعب الایمان قال الترمذی هذا حديث حسن غریب و عن ابن مسعود
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حرفاً من کتاب الله فله به حسنة و الحسنة
بعشرة أمثالها کسی اندک حرف از کتاب خدا پس او را بیست است و مقرر است
 که مانند هر یکی جز او داده میشود و چند اقل است و اکثر را حدیث است که گویند این خود
 جاود در همه تنهاست فضل قرآن چیست بگویند آنکه بودن حرف از قرآن یکی از فضل قرآن
 که بر هر جزوی ثوابی مرتب است و در سایر اعمال بر عمل یک یکی است نه که هر باره از او بر

و در حدیث دیگر آمده

دیگر باشد نعم علی است که مرکب از چند عمل است آنجا هر عمل جزو هر عمل است و یکی یکی
 فافهم بعد از آن میفرماید لا أقول کم حرف میگویم کم حرف است الف حرف
 الف تنها حرف است و همچنین و لام حرف و میم حرف مراد با کلام نه نفی حرفیت است
 از آنکه مرکب سه حرف است و مفتوحه سوره است و اثبات او را سامی حرف است بلکه
 نفی سامی است و مستحیات را که با بیاط حرف اند پس با جمیع حسنات آن که فایده سوره
 بقره است مثلاً فو باشد و آنکه در الم تر است سی فافهم رواه الترمذی و الدارمی
 و قال الترمذی هذا حديث حسن صحيح غریب **ابن داود و ابن عساکر و ابن ماجه**
 است مشهور بصحیح علی بن طالب است رضی الله عنه قال مررت فی المسجد کف کذا شتم
 در مسجد ظاهر است که مسجد کوفه نیست فاذا الناس یخوضون فی الأحادیث و یسألون
 مردم در آمده اند در سخنان خویشان در آمدن و سخن در آمدن و بکار می در آمدن
 قد خلعت علی علی بن آدم من امیر المومنین علی رضی الله عنه فافهم **ابن عساکر**
 و آدم او را باین حال مردم فقال بکفت علی رضی الله عنه او قد فعلوا ما ایا اینچنین است
 که تو کفیه و تحقیق کردند این خصلت شیخ را و خویش کردند در باطل گفت نعم کفتم اری
 کردند قال گفت علی رضی الله عنه اما انی سمعت رسول الله اکاه باشد بدین
 من شنیدم بفرموده خدا را **صلى الله عليه وسلم يقول میکفت الا انما سبکون و فتنه**
 اکاه باشد بدینستی که قصه نیست که نزدیک است که پیدا شود فتنه از اختلاف مردم
 افتادن بر باطل و **هو اقلت ما اخرجوها کفتم من حبت سبل بیرون آمدن و خجالت**
 یافتن از این فتنه بار رسول الله **صلى الله عليه وسلم** قال کتاب الله کفتم اخضر من خجالت
 خداست که قرآن است فیه نبأ ما قبلکم در قرآن مجید خبر چیزی است که پیش از شما
 بوده از احوال اعم ماضیه و وقایع ایشان **فخبر ما بعدکم** و خبر چیزی که پس از شما بیاید از احوال
 مردم آینده و احوال قیامت و حکم ما بعدکم و در قرآن است حکم احکام معاملات و وقایع
 که میان شماست **فما اقبلکم** او است کلام فاصل میان حق و باطل با کلام مفصول مبین که
 در وی اشتباه و ابهام نیست بالقرآن است قرآن هر لفظی بهوده و نادرست خلاف حد
 اشارت بقرآن حق سبحانه انه لقل فصل و ما هو بالهزل من ترکه من خیار قصمه الله
 کسی بماند او را و انقیاد و نرد و دوی مستند و مستقر که دو عقل و برای خود از ترکه کشنده

معاند حق بشکند و پاره پاره کند خدا باری و من استیغنی الهمدی فی غیره و اضلعه الله و کسی
ملک در راه است در غیر قرآن که راه سازد او را خدا باری و هو یجیل الله المبین و قرآن
رسن خداست اسوار که ایشان را میکشد برگاه فریب خود و میرسد ایشان را نذرگاه
و نکست بدان و هو الله که حکیم و اوست ذکر مشتمل بر بیان سعادت کمال مبدء او معاد و ظاهر
و باطن و هو الله الشقیق و اوست راه راست که زود ایشان را بمنزل مقصود
و هو الله لا ینزع فی الاموات و قرآن آن چیز است که میل میکند بسبب بی هو اما نفس از
حق بیاطل و اگر اندک اتباع کند متشابهات را و ترک کند محکمت او را و لا یلتبس به الا لئلا
و آمیخت نمیکرد و بوی با نهای معنی مشتبه و مختلط نمیکرد و غیر خود از جهت غایت امتیاز و
و بی نقصاحت و اسلوب یا مراد است که دشواری بدو تنگ نمیکرد و بر زبانها از جهه
و طهارت و است و التباس بود بین کار کسی و آمیختن تاریخ و بار و شنائی و لا یشتبه منه
العلماء و میر میثوند از وی علما یعنی احاطه میکند علوم ایشان بدان تا بایستند از آن
ایستادگی میسر میشود از طعام و فارغ نمیکرد از آن یا سیر نمیکرد از تلاوت آن که بداند
حاضر کرد از سلامت الفاظ و لطافت معانی آن و لا یخلق عن كثرة الرد و گوشت نمیکرد از سیر
تر و او تکرار و غیر و درون و در و اوج و بی لذت فرات و استماع و بی و یخلق بفتح یا و ضم لام
و با که لام نیز و است است و لا یقتضی عجاوب و تمام نمیشود و بدو خست نمیکرد و کار با شگفت
او و تمام نمیکرد و معارف او از جهته که میر میثوند از وی علما و گوشت نمیکرد و از تکرار او
الذی لم یثبت الجن اذا سمعت و حقی قالوا قرآن چیزی است که باز نیامدند و حقیتی که شنیدند
یعنی باز نیامدند از مدح و ثنای می و توقف و صبر دست نه او ایشان را تا آنکه گفتند بر سبیل هدایت
و استیصال که انا سمعنا قرآنا عجبا بدرستی که ما شنیدیم قرآن گفت را بهیچ کسی الی الله
که راه میباید بهیچ صلاح کارش برده شدن بسلامان و چون مراد میان اهلها فامنا به
بسم الله و دریم قرآن این نیز مقوله حسن آیت من قال صدق که قائل شده و کلام
کرد و حکم کرد و قرآن درست گفت و من حکم بر عدل و کسی حکم کند بوی بر فرموده و بی و دعدا
کنند و من دعا الله بهیچ اصرار مستقیم و کسی که دعوت کند و خواند مردم را بسوی قرآن را
نمود و من دعا الله بهیچ و رواه الترمذی و الله اعلم و قال الترمذی هذا حدیث ائساد و
مجموعه حدیث مذی این حدیثی است که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی از رجال اسناد

مجموعه حدیث

مجموعه حدیث و بی تجارت مقال و در حارث امور که منتهای است سخن است
گفت قوی نیست و در قوی خسته لا باس و شجعی گفته که کذاب است و این معین گفته که
ضعیف است و بعضی گفته اند ثقه است و عن معاذ الجوهنی بضم جیم و فتح ما از ثقات تابعین
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ القرآن و عمل بما فیة کفی بخوانه قرآن
و عمل کند بخیر و در قرآن است الیس و الله یا جایز و یوم القيمة بوشانده شود و بدو مادر
افری روز قیامت عوده احسن من ضوء الشمس بیوت الدنیا لو كانت فیکم و روشن
وی نیکتر و قوی تر از روشنایی آفتاب شد در خانه های دنیا اگر مسکین بود در خانه های شما یعنی
نزدیک شما و در میان ما است در نور نیست و بی بعضی گفته اند که الباس تا کنایت از کلام
فما ظنکم بالذی یعمل یکنه پس صحت کمان کسی که بخواند عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را
و بی این وجه و این کرامت خواهد شد قیاس قرآن کرد خودش را که چه مقدار خواهد بود و رواه
احمد و ابوداود و عن عتب بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لو جمل
القرآن فی باب ثم التقی فی القار ما احترق اگر کرد انده میشد قرآن را در پوستی پسته
اندخت میشد در آتش نمیشد یعنی عظمت آن شرف او بحدیست که اگر بفرص و نقد بر
آتش میشد از آن سوزد و ولیکن ظهور این کرامت بر دست هر کسیست و بعضی گفته اند این
معجزة قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و متحقق بود و بعضی گفته اند
که مرادنا آخرت است که بمنزست میان حق و باطل و جز بر حق کارگر نباشند و بعضی گفته اند
که مراد است که هر که قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد با باب پوست آدمی
و بدن اوست و اناب بکر ممزه جلد غیر مدیون را گویند و در بین مبالغه دیگر است که فساد
و احترام بچشم غیر مدیون زود سرایت میکند رواه الدارمی و عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ القرآن هر که بخواند قرآن را فاستظله
بسم یا و کبر و آنرا فاعل صلاک و حریم حریم و حلال که داند صلاک آنرا و حرام که داند حرام
یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان اذله الله الجنة میدارد او را خدا باری در بهشت
و شفقه فی عشرة من اهل بیت و قبول کند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت و بی
کلمه قد و جبت که کثرت از همه اهل بیت و بی تحقیق و اجتهاد است مراد از آنرا و بی
اهل بیت که فاسق اند و سخن آتش شده اند رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الله اعلم

سمعت

تفریق محقق شود و متغیر که در بعضی حاصل شود و تفاوت و تفریق قلوب
 قلوب متغیر است پس بر خیزد از خواندن قرآن و بلاط و بی فوقی نخواهد اما اینجا گفته
 که مرد را باید عادت کند و جد و جهد نماید و نفس را بیاخت و نماید تا بکثرت طلال نیاید
 افزاید زیرا که طلال آلوده دلان که اعتیاد و ارتیاض ندارند و ملول شوند یکی باشد که در
 جزوی از قرآن طلال گیرد و دیگری جز و برون تواند چنانکه اصلا ملاک راه نیاید و ملاک
 و در معنی این اختلاف و قیام و وجه دیگر نیز گفت اند که در شرح مذکور است متفق علی
 و سخن قناده قال سئل کیف كانت قراءة النبي روايت است از قناده که از مشایخ
 تابعین است که پرسید و شد انس که چگونه بود قرائت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال کان یقرأ
 بکسب انس بود قرائت آنحضرت میخواند مدبر و زن حیراء و در روایتی کانست مدبر
 مصدر آن نیز همین معنی است و در صحیح البخاری کان میخواند ابوداود آنحضرت که مد میگردید
 ثم قرأ بستر خواند انس سمی الله الرحمن الرحیم بعد در حالی که مد میکند پس سمی الله یعنی
 در لفظ الله و بعد و مد میگردید بالرحمن یعنی در میم می و بعد بالرحیم یعنی در حای می و بعد
 البخاری میخواند آنکه مراد بعد در جاف و وقف اصلی است که از آمد طبیعی گویند از جهت بودن می لازم
 حرف مد و طبایع آنها چنانکه الف و و او در قالو او یا در قبل و حاصل میشود این مد با تمام
 حركات با چیزی از شباع مقدار الف یا کمتر از آن بر اگر که چنین خوانده نشود تمام
 نمیشود نطق با سحر و مد متعارف که سخن کرده میشود از آن نزد ارباب صناعت
 فرعی است و او را بکسب سکون ممتد که بعد از بخروف واقع میشود و سکون یا بجهت ادغام
 باشد یا بجهت در آیت و لا الضالین یا بی ادغام یا بجهت در حروف مد واقع است و او را سکون
 مثل الف لام میم صاد نون قاف و سکون که میم و قاف وقف عارض میگردد مثل استعین
 و اوی الالباب و اما ممتد یا در یک کلمه مانند السماء و السوء و یحیی یا در دو کلمه مانند
 ما انزل و قالوا امنا و فی الفهم و قرار اختلاف است در مقدار این مد بعضی مقدار الف
 نصف و بعضی و الف و نصف تا سه الف و چهار الف کنند و تفصیل آن در کتب
 است و سخن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اذن الله بشی
 ستم نمیکند و گوش نمیدارد یعنی اضعی نمیکرد و دوست نمیدارد خدا ابعالی را هیچ چیز
 از مسموعان اذن یعنی بگفتی بالقرآن اینجا که اسماع میگرد و گوش میدارد و دوست

گمان

اذن بقرآن

مر او از سحر می که لغتی میکند و خوش از می سیما بد آن پیغمبر آن میخواهند کفای که فر
 میشود بوی متفق علی و سخن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اذن الله
 بشی ما اذن الله یعنی حسن الصوت بالقرآن بجهت در حالی که هر چه میکند و بلند میگردد و او را
 بقرآن در حدیث متفق گردانید یعنی خوشش او از می در حدیث دیگر آمده است که نفرستاد
 خدا هیچ پیغمبری را که خوش روی خوشش او از بر او است که خوشش او از می میکند بقرآن یعنی
 میکند بان متفق علی و سخن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس من آمن ثم لم یقر
 بالقرآن نیست از ما یعنی از طایفه ما و تابعان کسی که نغنی کند بقرآن رواه البخاری میخواند
 احادیث استجاب نفسی از قرآن واقع شده خصوصاً این حدیث که بوعید بر ترک آن ناظر است
 میگوید که مراد بگفتی اینجا هر است چنانکه در حدیث دیگر آمده است و بعضی میگویند مراد
 بگفتی بقرآن استغفار از مردم است از غنائی مقصور معنی بی نیاز می از غنائی مد و بعضی
 بعضی گفته اند که مراد اذین اذین علم داده و قرآن عطا کرده باید که از همه مستغنی گردد و توکل بر خدا کند
 و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع ندارد و خود را نزد ایشان خوار نکند و علم قرآن را
 وسیله نظام دنیا سازد و بعضی گفته اند که بگفتی معنی استغفار لغت نیامده است و این
 سخن خطاست و هوالت که آمده است و تحقیق آنست که مراد بگفتی تحسین صوت و طبیب
 و تزیین و ترفیق و تحسین اوست چنانکه شنیدن او در دلهای کار گرفتند و موجب شست
 جمع هم و زیادت حضور شود و ذوق و شوق آورد دل از رفیق گرداند و بار عایت قرآن
 تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در حدیث بیاید که زینو القرآن
 با صد انجم و اشارت کرد باین قول ابی موسی شمری که میگوید که لک شجره او اگر باین صوت
 که غریب دارند و با عانت طبیعت در زمین آن بگویند که از الحن عرب بگویند اولی و حسن
 و اما تکلف بالحان موسیقی کرده است و اگر مودی پیغمبر قرآن کرد حرام است طبیعتی
 تحسین صوت بگفتی و تزیین بالحان جایز است بجهت وجهی که باشد مادام که خارج نکرد از حد
 و سخن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی سمعته یقول
 و حال آنکه وی بر منبر بود اذ اذ علی قرائت کن بقرآن از قرآن چیزی بر من فحلت
 بر کف من اقرء علیک و علیک انزل آیا بخوانم قرآن من رتو و حال آنکه قرآن رتو
 است یعنی قرآن خواندن حق است که اینجا بسخن آنی که منزل است دیگر بر حال

برهنگی و بی جا کلی و مجرعی بنیم و سکون و سکونی معصوم و بیان فقر و احتیاج ایشان است که جامه در تن
نداشته و باین جهت چسبیده بیکدیگر می نشینند تا فتنی از پوشیدگی حاصل شود و قاری یقیناً علیها
و قاری مسخو این فریاد را از آبرو باز دارد و رسول الله ناکاه آید بچهره خدا صلی الله علیه و سلم فقط
علیهنا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما فلما قام رسول الله بسجده که ایستاد بچهره خدا صلی الله
علیه و سلم سنگت القاری می خاموش گشت قاری که قرآن مسخو اند سکنت بر چرخ خاموش گشت قاری
سلام داد آنحضرت بر ما از اینجا معلوم میشود که سلام بر قاری آن مکرر است چنانکه در فقه مذکور است
و گفته اند که اگر کسی سلام داد جواب آن لازم نیست ثم قال ما گفتم تصنعون گفت آنحضرت چنانکه
شما اگر آنحضرت فرات قاری ایشان نشیند استقام بر حقیقت خود است و الا مقصود توطئه و تمسک
که ایشان را از قلنا کثرتنا الی کتاب الله بودیم ما که گوش می داشتیم بگوئی ثابت است فقال و گفت
الحمد لله الذی جعل من المؤمنین ائمة آن ائمه نفسی معهم محمد مراد بر آنکه بداند از امت من کسی
که رفته اند من که صبر فرمایم نفس خود را با ایشان و بنشینم در ایشان اشارت است بقول خدا و در فقه
و اصبر نفسك مع الذین بدعونهم الایه قال گفت ابو سعید خدیجی فجلس و سکت پس آنحضرت
میان ما وسط سکون بین میان و بجز یک سبب بلیغ در آن فتنه فتنه ما بر آنکه در انداخت نشدند
در میان ما و ممتاز نبود از ما ثم قال سیده هکذا بشارت کرد بدست مبارک خود که بچنین نشیند
حلقه زده نشیند فخلقوا بس حلقه کرده نشیند صحابه و بر زنت و جو هم که و هر دو آن از صف و ظاهر
گشت رویهای ایشان آنحضرت را فقال البیرونی با معشر صحابه یکایک چهره بر آن حضرت
باشید و شاد باشید ای گروه قاری مهاجرین صحابه یک جمع صلوات معنی فقر که مال ندارد
ممالیک جمع ملک شارت باد مر شمار ابا النور الثام یوم القيمة بر و شانی تمام روز قیامت
بقول من سجاد فور هم سعی بن ابیهریم و با ما هم بولون بنی ارقم لنا نورنا نذ خلون الجنة قبل
اغنیاء الثامین نصف یوم سید را ایند شما بهشت را پیش از مردم نو آنکه نیم روز و دو لک شصت
سنة و نیم روز آن عالم با نصیب دنیا است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و ان یوما عند ربک کما
سنة مائة و عرون و مراد اغنیای است که و فقرای صابر اند یعنی فضا اگر چه فاضله و بیشتر باشند در دنیا
چنانکه حدیث دیگر دلالت دارد بر آن و لیکن با وجود آن سبقت فقر را حاصل است و ظاهر آنست
است که بقیه فقر فقر مهاجرین باشد و لیکن چون علت فقر است و آن شکر مسایر
فقر است حکم حکمی باشد و در حدیثی بلفظ اطلاق نیز آمده است که بدخل الفقر قبل الاغنیاء

مسند عام

بجسمه عام و کلام در وی از باب فضل فقر ایما بدلتا و نشند خالی از راه بود و در
بن عازب صحابی مشهور است اول شاهد و خندق است و پیش از وی صغیر بود وی از تابعان امیر
علی رضی الله عنه است حاضر شد با وی در محل و صفین و نهروان مات فی زمن مصطفی الزکی
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم زیئوا القرآن یا صوابکم بیار ایستاد قرات قرآن را
بخوش آواز پس خود زبیر که این جای گشوده تر است در دل سخت تر است از وی تاثیر در آن
در وقت بیدار گشته تر است شنو اند کار بعضی مشایخ گفت اند که خدا در حد ذات باطل
و لیکن می آید حق را چون در نفس بدان در بدایت حال حق بنفکی نشد را بیدار با غنا فرج میکنند
تا باسانی در غبت در آید بر مثال داروی تلخ نافع که آنرا با فتنه نموده کرد و اینها در آرزو و تحسین صفت
قرآن غایت مطلوب است و بعضی گفته اند که این عبارت محمودی است و اصل این است که زیئوا
بالقرآن که کو یا قابل این سخن ادب نخواهد شد از آنکه اصوات بندگان را از قرآن که بدید بکند
زیئوا اصوات است و این سخن است که مزین شی نایع شای می باشد چنانکه حلی نسبت به و سوس
قرآن صاحب جالب است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیور است که حسن دیگر بر آن می آید
و در نفس زالت از حدیث بر آید که صریح است در بمعنی و مراد اینجا قرات قرآن است
که فعل بنده است و ذات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشار
بدان کردیم رواه احمد ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و حسن معتبر بن عباد و بضم عین
تخفیف موحده از نقبای و از ده انصار است و مهر قوم خود بوده و است مصطفی صلی الله
علیه و سلم روز فتح در دست او بود و از منافقین است رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ما من امر اقر القرآن ثم یبشاه بیست مع مردمی بخواند قرآن را پس
فراموش گشت آنرا الا لقی الله اجزم مگر آنکه پیش می آید جاب کبرای حق را روز قیامت
مقطوع الاعضاء جزم معنی قطع و اجزم مردمی که بقت اعضای او بعلت جذام که علیه مشهور است
که اقال الجوهری صاحب قاموس گفت که او را مجذوم گویند و بعضی گفت اند مقطوع السبب
خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبانه
افتاده بصورت یا بمعنی یعنی لی حجت ولی زبان فراموشی که در قرآن بعد از حفظ است
شمرده اند و غیب درین باب بسیار واقعه است و بعضی میگویند مراد بلسان
عمل و قرات است و الله اعلم رواه ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و حسن معتبر بن عباد و آن رسول الله صلی الله علیه و سلم

کثرت آسب چنانکه روان کرد و وضعت بکسر فاء و کسره ضاد و کافا انظر الى الله فراق و جهان
 که کو با می نیم بسوی خدا از خوف فرق بفتح را و فاء ز سیدن فقا لک بفتح کاف بکسرت حضرت مر
 یا ای ای رسول الی این آفراد القرآن علی حرف فرستاده شد با فرستاد الله تعالی و می
 من که بخوان قرآن بر یک حرف از سن مطلق محمول و معلوم هر دو است و آفراد مطلق مطلق
 و امر و چون بدیم که فاء است بر یک حرف نکر خواهد شد بر امت فردت الیه ان یمن
 علی امتی پس مراجعت کردم بدرگاه حق سبحان و تعالی آسان کرد آن کار قرأت را بر امت
 و توسع کن بر این فرمود پس بدیده شد بار و در حق تعالی و جواب داد و وحی فرستاد
 الی الثانی بسوی من بار دوم که آفراده علی حرفین خوان فرم از او حرف فردت الیه
 پس مراجعت کردم بسوی حق تعالی دیگر باز این چون علی امتی که آسان کرد آن بر امت من هنوز
 کن فرمود الی الثالث پس بدیده شد در جود حق سبحان بسوی من جواب داد و وحی فرستاد بسوی
 من بسوم باز آفراده علی سبعة احرف بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد
 مراد بحروف قرأت است بالغات است و چون سوال و جواب مراجعت که ناظر در وقت
 و ناظر مطلوب و مسؤل است میان حق تعالی و عباد و رسول و می که محبوب و مقبول حضرت است
 سه بار واقع شد برکت کرد و در کرم نمود حق سبحان بزیادت برکات و نگر بابت متعلق با امر
 مراست مرحومه او را بعد از انجام مراسم و اسعاف رسول و می صلی الله علیه و سلم در حق این
 در امر دنیا تا جمیع توفیق و توفیق در امر دنیا و آخرت پس امر کرد که سه سوال کند و هر دو را
 که واقع شد در فرمود کتب کل ردة ردة تکلمها مسئلة ثلثینها و مرتب است ای محمد و امی
 من ای مقبول من هر دو می مراجعتی که کردم آنرا با توفیق و عطای و سوالی که کنی از بعضی
 جز نخواه و سوال کن که بدیم بنو آنرا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر سه سوال را بمغفر
 باز آورد اشارت بانکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت نباشد هیچکس اخلاصی که
 چنانکه قول حق سبحان و ان لم نغفر لنا و نرحم الکون من الناس من ان اشارت میکند بکن
 مغفرت را به قسم ساخت و بر برای امت خود در امر زیدن کنایان که بار و صغیر بسوی
 تمامه خلایق از اولین آخرین چنانکه فرمود فقلت کبر فتم اللهم اغفر لائمتی اللهم لا یغفر
 حشر الثالث لیوم بر عیب الی الخلق و تاخیر کردم و نگاریدم شتم مغفرت ثانی را بر
 ز می گرفت کنند و خواهرش نمایند و توجیه آرد بسوی من و عطا بکن خلق کلام خود حق تعالی را بدین

امر علیه السلام
 آفراده

خلیل الله

ابراهیم علیه السلام خاصه در نفس خود چنانکه قول او است علیه السلام و الذی اطع ان
 خطیته يوم الدين یا در حق است برای مغفرت و شفاعت ایشان تخصیص ابراهیم
 بدگر از جهت بودن فی فضل انبیاء و رسول بعد از حضرت و می صلی الله علیه و سلم چنانکه
 کرده اند باین علما و واقع شده نصیری از جمهور در غیر و می علیه السلام و بعضی گفته اند بعد
 ابراهیم موسی افضل انبیاء است صلوات الله و سلامه علیه اجمعین و آیه مشکو
 ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال گفت این عباس رضی الله عنه که آنحضرت
 گفت آفرادنی خبر بیل علی حرف خوانانید مرا خبر بیل یعنی قرآن را بوحی الهی نخت بر یک
 یعنی بر یک گفت که لغت حجاز است و عرب هفت لغت بوده معروف و فصاحت چنانکه در اول
 کتاب در کتاب کلام که شش فرجعت پس مراجعت کردم خبر بیل را که عرض کند بدرگاه حق و
 ظلم ازل استیزیده پس همیشه بودم که طلب زیادت کردم یعنی مکر طلب زیادت کردم و نیز بدین
 و زیاده میگردید بر برای من حتی انتی الی سبعة احرف تا آنکه با خبر رسید تا هفت حرف
 و این تیرازه و زیاده در همین وقت و در یک مجلس واقع شد بآورد رفت کردن خبر بیل و عرض
 حال بدرگاه صمدیت با در اوقات متعدده بود قال ابن شهاب گفت این شهاب کاتب نبوی
 مشهور است و از اعلام علمای تابعین بود یعنی ان تلك السبعة الاحرف انما هی فی الامر
 یحیی و اجد رسیدم که آن هفت حرف نیستند آنها در امر دین مگر یکی معنی متحد و منتهی اند
 لا یختلف فی حلال و لا حرام مختلف نمیشوند در حلال و نه در حرام یعنی هر چه کل معنی واحد است
 اگر چه الفاظ مختلف باشند چه قرأت سبع متناقض نباشند و همچنین لغات سبع که
 بحروف اند مبتنی علیه **الفصل الثانی** عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم خبر بیل قال گفت ابی بن کعب ملاقی شد آنحضرت خبر بیل علیها السلام گفت
 یا خبر بیل انی بعثت الی ائمة امتی بدینی که من فرستاده شده ام بسوی امتی که
 ناخوانند کاند و خواندن و نوشتن نیاموختند اند منتم العجز بعضی از ایشان چنانچه
 است کلان سال و خوزه زن ستر گویند و در قاموس گفته بخور مرد پیر زن بر خوزه بتانیده
 و اگر آمد لغت ردی غیر فصیح است و الشیخ الکبیر و بعضی از ایشان بر مرد کلان سال
 و الظلام و الجاریه و بعضی از ایشان که و کاند و دختر اند غلام و جاریه در اصل معنی کودک
 و دختر است و بر غلامان و دامن که اطلاق میکنند بجهت عذارت ایشان است چنانکه فی وقت

گفت زید بن ثابت خنجره ای که از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او سپردند و در وقت قبل
اهل مکه و این اهل مدینه خنجره بود که گشتند در وی معلوم کردند که این خنجره در زمان خلافت بنی
حنانکه در کتاب الزکوة گشت و در وی بسیاری از قرآنی قرآن گشته شدند پس خنجره را بنی بکر
فادان عمر بن الخطاب عیسی بن کاه عمر زید بن ابوبکر بود رضی الله عنهما قال ابو بکر ان عمر انانی
نقال گفت ابو بکر که گشتند در وی گفت ان الف قد استخروا قوم الیمامة بقراء القرآن
بدستی که گشتن تحقیق سخت و بسیار شد و کرم شد روزنامه بخوانند کان قرآن محافظان
و عرب کار سخت را حار میگویند و گفته اند که عدد کسانی که گشته شدند در وی از قرآن
بودند و انی اخشی ان استخروا القائل بالکواطن و بدستی که من میبینم که اگر سخت شود
بقراء جامی جنگ فیه هیبت کثیر من القرآن پس در وی بسیاری از قرآن که هر کس چیزی از آن
باوراند و انی از ان تا مر جمع القرآن و بدستی که من مصلحت می بینم که نوامر کنی جمع کردن
قرآن در مصحف قلت ما کف تقفل شیا لم یفعل رسول الله ابو بکر میگوید که من
چگونه میکنم و در وی این کف تفعل چگونه میکنم ما چیزی را که نکرده آنرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم قال عمر بن الخطاب و الله فی الله عیسی بن کاه عمر زید بن ابوبکر میگوید که من
و بدست حسنه است و بعضی مدعیها است که واجب است کردن آن در مصحف و بعضی
سخن خا که بیان آن در باب الاقسام بالکتاب و الله که گشت قلت بزل عمر بن الخطاب
پس همیشه بود عمر که مراجعت میکرد و مرا میبگفت که می باید کرد و حتی شرح الله تبارک و تعالی
تا الله که خدا می بیند مرا برای آن عیسی بن کاه عمر زید بن ابوبکر میگوید که من
فی ذلک الذی را می شناسم و دیدم خبر مصلحت در آن مصلحت دیده بود و عمر و اسی و اسی و اسی را
زید بن ابوبکر قال ابو بکر انک رجل شاک عاقل گفت زید بن ثابت گفت ابو بکر که تو جوان
عاقلی و منم منید ابرم ز الله و غلت و خیانت و قد کنت تکتب الوحی لرسول الله
و تحقیق بودی و که می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فتشیع القرآن فاجتمع
پس طلب کن قرآن را از هر جا که بایی و جمع کن آنرا و تتبع طلب چیزی از قرآن در وی می گفت زید بن
و الله لو کلفونی نقل جبل من الجبال لیسجد اسو کنه که اگر میفرمودند و کثیف میکردند مردم
مرا از جای بجای دن کو بی را از کو بهمانا کان نقل علی بن ابی طالب من حج القرآن میگوید
این کثیف که آن تیر من از آنجا که مرا کرد و ابو بکر از جمع کردن قرآن کثیف باز از طاعت کثیف

که او را که در آن

کسی را و امر کردن بچیزی که مشتق است در آن قال گفت زید بن ثابت قلت لانی بکر گفت
مرا بکر اگر کف تقفلون شیا لم یفعل رسول الله چگونه میکنید شما چیزی را که نکرده آنرا پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم قال هو الله خیر گفت ابو بکر این عیسی بن کاه عمر زید بن ابوبکر
قلت بزل ابو بکر را عیسی بن کاه عمر زید بن ابوبکر میگوید که من
ابو بکر که مراجعت میکرد و مرا میبگفت که می باید کرد و حتی شرح الله تبارک و تعالی
که گشت در آنرا سینه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما فتشیع القرآن اجتمع من القسب من
طلبیدم من تمام قرآن را در حالی که فراهم می آمدم و از عصب بضم عین و سین معلوم می شد که عصب
که برک نبوده باشد یا شاخ و می برک از وی جدا کرده باشند و بعضی که گفته اند که
و الخاف و تنبع کرم قرآن از الخاف بکر لام و تخفیف خای جمع کف بفتح کاف سفید
و در وی و القراع و از قها و بار بار بوسه با کاغذ و در وی و ایتی و قطع الایم و از وی
بار بار و در وی و الاکتاف و از شانهای شسته و کوفته و در وی و الاضلاع و استخوانهای
پهلوه مانند آن که در کسب را از قرآن در اینها نوشته میداشت و صد و در الترجال و از این
مردانیکه یاد داشتند از صحابه رضی الله تعالی عنهم و معتقد همین است و یاقین از عصب و الخاف و
تقریر بر غیر است و قرآن منو از است و بعضی است تا همه صحابه اتفاق نمیکردند و اجماع نبود
نوشتن صورت بداشت و الله فرمود حتی و جدت آخر سورة التوبة مع ابی خریظه
الاخباری تا آنکه یافتیم آخر سورة توبه را با ابی خریظه بضم خای مع و فتح زای مع و کذا مع
احد غیره تا یافتیم آخر سورة توبه را با ابی خریظه بضم خای مع و فتح زای مع و کذا مع
حتی خاتمه بر آیه تا خاتمه سورة که در اول او بر آیه من الله و رسوله است و از سورة توبه میگوید
مغیش است که نوشته نزد وی یافتیم مخوط و همچنین رسولک بعضی و آیات آمده است
سو کند میداند کسی که نزد وی می یافتند که این قرآن است با میگذشت بروی و گواه
آن ناکید و تحقیق و مبالغه است در احتیاط و شیخ ابن حجر گفته که مراد بدو که او حفظ و کتابت
و سخاوای در حال الف الکفة که مراد آن اینست که گواهی میدادند که این مکتوب نزد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم نوشته شده است و مجرد حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بنده در این
پس بعد الدین ما الله شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع و یقین و معروف بود و بدست
متمیز از ما سوا می خود مجمع علیه بیان نموده اند که مشبه بود و چیزی از آن نزد بعضی بود که مردم دیگر از آن

یا منکر بود و آنست که از او انبیا میگردیدند از اجتهاد و تهاوت حاشا و گویا میدهند آنرا
 بتالیف مجتهد و عظم معرفت و تحقیق مشاهد و سبک و دلاوت آنرا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مدت بیست و سه سال میادوستند مجموع آنرا جمعی از صحابه پس از خلط چیزی که از قرآن
 مأمون بودند و این تحقیقات و تفکرات برای تقریر و تالیف آنکه اصل و معتقد آن بود سیوطی
 از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتاب قرآن متحد است و بود آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم که امر میکرد و بجا است آن و لیکن متفرق بود در قرائت و جز آن حدیثی که از آن حضرت
 گردید است آن از جانی بجای آن مجمع و این منکر آن بود که گویا در آن متفرق در خانه آنحضرت
 الله علیه و سلم یافتند که در آن قرآن نوشته بودند منتهی در مجموع ساختند و در رشته انتظام و انبیا
 کشیدند تا چیزی از آن کم نشود و خطابی گفته که سبب آنکه آنحضرت جمع نکرد و آنرا در مصحف واحد
 بود که انتظار و ترتیب نسخ بعضی احکام و تلاوت و داشت پس چون منقضی گشت ترتیب آن ترتیب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم الهام کرد حق تعالی خلفای را پس از آنکه جمیع صحابه و فاضل عدل
 خود که در حفظ و نگاه داشت آن کرده و ابتدای آن است حدیثی که از آن حضرت بود میثاق
 عمر فاروق رضی الله عنه و باید دانست که ترتیب سوره و وضع آیات هر سوره و جبرئیل علیه
 چون آتی از قرآن بر حسب واقعه می آمد و میگفت که این را در فلان سوره و بعد از فلان آیت بنویسند
 و احادیث دین را بسازند و تحقیق حاصل یقین بدان نقل متواتر همین ترتیب از تلاوت رسول
 صلی الله علیه و سلم و اجماع صحابه رضی الله عنهم فی طریق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز همین ترتیب
 نوشته اند و از آنجا با سمان و نیا فرستاده و از آنجا جبرئیل بحسب وقایع سوره و آیات می آورد
 و ترتیب ترتیب غیر ترتیب تلاوت است که در سال در رمضان کبار تمام قرآن همین ترتیب می آورد
 با آنحضرت بطریق مد است خوانده و در سال آنحضرت صلی الله علیه و سلم از زمین عالم رحلت نمود
 دوبار آورد آن کتاب عزیز را بنیاده الباطل من بدیه و لاس خلفه تزیل من حکیم حمید و چون جمع کرد
 آنرا از بدین ثابت با اتفاق چهار مصحف متعدده مکتوب شد و هنوز جمع و بی در یک مصحف اتفاق افتاد
 فکانت الصحف عند ابی بکر پس بودند این صحیفه نزد ابی بکر رضی الله عنه حتی توفاه الله تبارک
 می رسید ابو بکر را خدا تعالی ثم رعت عمر بن الخطاب پس بودند صحیفه نزد عمر فاروق رضی الله عنهما فی حیوة در
 عمر ثم رعت حفصه بنت عمر بن الخطاب پس بودند صحیفه نزد ام المومنین حفصه دختر عمر رضی الله عنهما
 پس عثمان رضی الله عنه جمع کرد آنرا در یک مصحف و استکتاب فرمود در مصاحف و فرستاد آنرا باند

ولیکن

اسلام

اسلام چنانکه در حدیث است ایند و باید زود البخاری و ابن کثیر بن النعمان
 قدیم علی عثمان روایت است از انس که حدیث قدیم آورد بر عثمان رضی الله عنه و کان بغازی
 اهل الشام فی نسخ از مسینه بود حدیثی که غزالی کرد اهل شام را در فتح ارمینیه بفتح همد
 و سکون او که سیم و سکون تحثیه اولی که سرف و حث تحثیه ثانی که انی که المصنف و در قاسم
 بحر سوره گفت و از جامع الاصول ثلثیه همد و نیز نقل کرده اند و بنده بدای ثانیه نیز گفت اند و از
 چنان مع اهل العراق و غیره امیر کرد و از چنان اهل عراق و از چنان مدینه و فتح دال مع و سکون
 را که سوره و سکون تحثیه و فتح موحده نیز آمده فافزع حدیثی اخلاصهم فی تقریر او پس
 ترس آمد و حدیثی از اختلاف مردم در قرآن بلغات مختلفه که در آن فرستاد بود فقال حدیثی عثمان
 پس گفت حدیثی عثمان را که یا امیر المومنین ادرکت هذه الآية قبل ان یخلفوا فی الکتاب دریا
 این است و دستگیری کن پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب الله اختلاف الیهود و النصارى
 مانند اختلاف کردن یهود و نصاری در کتاب خود هر کدام تغییر با و اند و تحریفها کردند و گفته اند
 آن بود که حق تعالی محافظت و نگاهبانی کتاب ایشان را بایشان گذاشت چنانکه فرمود بحفظ
 من کتاب الله لا یرحم غیره و تحریفها بدان اویافت و در شان قرآن مجید فرمود انما لحاظون حدیث
 و بکتابان این شد و با نگاهبانی و حق تعالی خلل و تغییر و تبدل مجال باشد فارسل عثمان الی حفصه ان
 ارسلی الیک بالصحف من فرستاد امیر المومنین عثمان کسی ابوی ام المومنین حفصه که فرستاد
 مادر صحیفه را که پیش است نسخها فی المصاحف بنویسند یا آنها را در مصحفها تمیز کرد و آنکه است
 باز میفرستیم آنها را ابوی تو فارسلت بها حفصه الی عثمان پس فرستاد حفصه آن صحیفه را ابوی
 فارزید بن ثابت پس امر کرد عثمان بدین ثابت را و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص و
 عبد الله بن الحارث بن هشام این صحابه را امر کرد و در میان بدین ثابت انصاریت و با
 کسی قریب اند و قال عثمان لیربط القریبتین الثلاث و گفت عثمان رضی الله عنه مکرده
 قریبتی از کس نیست بود و انداخته خلفه انهم و زید بن ثابت فی شئ من القرآن چون مختلف شود
 که قریبتی از بدین ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن فاکتوبوه بلسان قریش
 پس بنویسند آنرا بقریش قریبتی از قریش که فرود نیامده است قرآن بقریش بلسان قریش
 ایشان با اتفاق معلوم شد که قرآن در اصل لغت قریش فرود آمده و با اتفاق آنحضرت توسیع
 و حث شد که هر کس لغت خود بخواند الا ان امیر المومنین عثمان با اتفاق صحابه رضی الله تعالی عنهم

فوان

بجوف اختلاف مردم با حفظ آن لغات امر کرد و بعد از آن بلف قریب فرمود این است معنی قول
او که بنویسد آن بلف قریب نقلوا البکس نداین صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان حتی از آنکه
الصحف فی الصحف و عثمان و الصحف الی صحف بنی النکد و قتی که نسخ برداشتند صحف را در صحف
باز کرد اند عثمان آن صحف را بسوی صحف و از سالی که نقل آن صحف را عثمان فرستاد عثمان رضی الله
بسوی مناجیه و کرد آنجا بظاهرت از کرد عثمان که کتب از این طلوع و غروب کنند و چون بر ملا در
دیگر است اتفاق میسبکیند و بلاد مسجده اند و امر بامروا من القرآن فی کل صحیفه او مصحف آن
بحرق و امر کرد عثمان آنچه بود جز آن مصحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف که سوخته شود یا باره باره
شود بحرق بجای محل و خای محمد هر دور است و اول اکثر است و ظاهر آنست که مراد از صحف
آن باشد که در رقاع و لحاف و جز آن بود و بهر صحف آنچه نزد حنفیه بود و نو اند که یک اوی باشد
حدیث آنست که آنچه نزد حنفیه بود بعد از وفای عدده او نیز سوختند و اختلاف است در عدد
که فرستاد عثمان رضی الله عنه باقی مشهور آنست که پنج بود و او دو گفته است شنیدم ابابکر
سجستانی را که گفت مصحف بود که فرستاد آنهارا یک و شام و بمن و بحرق و بصره و کوفه و کاهدا
یکی را بکنه قال ابن شهاب فافتری خارج بن زید بن ثابت گفت این شهاب زهری پس خبر داد
خارج که خبر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین یکی از تفهیمی سببه مدینه مطهره است
آنکه شیخ زید بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر او است قال گفت زید بن ثابت گفت
آنکه من الاخر است که مردم این را از سوره احزاب چنین نسخا المصحف در وقتی که نوشته یا مصحف
ظاهر آنست که این وقت انتشار مصحف در زمان ابوبکر بود رضی الله عنه که تفحص میکردند آنرا
و معلوم میشود که این نیز با اتفاق صحابه رضی الله عنهم بود اگر چه متصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود
قد كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها بحقن بودم من که شنیدم آنحضرت را
مخراجه آن است قال قلت يا فداء ما مع خزنة بن ثابت الا نصارى پس طلب که دیم ما آن است
پس یافتیم آنرا با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن است بنی النکد بنی رجال صدقوا
ما عاهدوا الله عليه قال قلت يا فداء ما مع خزنة بن ثابت الا نصارى پس لای کرد و اندیم ما آن است را در سوره وی
سوره احزاب است در مصحف و مثل این کلام در است سوره فو نیز گفته است چنانکه گذشت
مقصود آنست که نوشته نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد رواه البخاری **تنبیه** گفته اند که هیچ
سبار واقع شده یکی در حضور مغیره رضی الله عنه و لیکن در مصحف واحد مرتب و ثانی

از دیار اسلام مصحفی از آن مصحف
که انتشار نمودند و این مصحفین
بهمه و سکون نزاع
ناجیه
صح

مدینه

حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه و از بعد خبر که یکی از تابعان علی رضی الله عنه است رضی الله عنه
آمده است که شنیدم علی رضی الله عنه که میگفت عظیم ترین مردم در مصحف از وی بود و او
ابوبکر است رحمت کند خدا می نماید ابوبکر را وی اول کسی که جمع کرد کتاب خدا را عز و جل و ثانی
جمع عثمان است رضی الله عنه جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصحف بلف قریب و در
در هر افعی مصحفی بود آن در سه و شصت و شصت و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود
نخستین در عثمان جز خبر خداوند نکرد وی آنچه کرد و دیگر در حضور جماعت صحابه رضی الله عنه هر
اتفاق ایشان گفت چه میگوید در شان این قرآن تحقیق رسیده است بمن که بعضی میگویند
قرآن من بهتر است از قرآن تو و این نزد یک است که کفر باشد گفتیم ما پس چرا می بینی و
چرا می بینی گفت آن می بینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد در وی افتراق و
گفتیم مایکوست آنچه نویدی گفت علی رضی الله عنه اگر نمیکرد عثمان رضی الله عنه
کرد و میکردم من آنرا انتهی گفته اند که فرق میان ابی بکر و جمیع عثمان رضی الله عنه آنست که جمیع ابی
از بیم آن بود که مباد از قرآن چیزی برود و جمیع عثمان را می آید اختلافی واقع نشود و آن حارث
محاسبی گفته مشهور در مردم آنست که جامع قرآن عثمان رضی الله عنه است و نه چنین است که
که وی رضی الله عنه که آن بود که مردم را جمع کرد بلف قریب من ترسید و قریب فقه را میان
امل عراق و اهل شام در حرف قرآن و پیش از آن بود مصحف بر حرف سبک که نازل شد
بر آن قرآن محض تیسیر و تسهیل و چون این حاجت نماد و بر همه آسان شد آورد و بهر ابریک گفت
اصل نزول بر آن بود اما سابق بر جمع بود ابوبکر صدیق رضی الله عنه آنرا آورده اند که امیر
علی رضی الله عنه نیز جمع کرده قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف معمول شده
و مشهور گشتی علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت نامح و منوع است و ما نا که وی رضی الله عنه
بزیست اختلاف از ابوبکر و کاتبان و تابعین و یک نسخ باشد و الله اعلم و این عثمان
قال قلت لعثمان ما حکمک علی أن تعدتم الی الا فقال چه دشت شمار ابریکه قصد کرد و بسوی
انفال و هی من المناری و حال آنکه این سوره از مثانی است نزد شما بعضی از سبع مثانی بنوی که مراد
بان سبع سوره طوالی است که در اول قرآن است و الی بر آه و قصد کرد و بسوی سوره بر آه
و هی من المناری و حال آنکه این سوره از منین است نزد شما و منین جم مائه است بعضی صد نام این
بعد از مثانی اند زیرا که هر سوره از آن یا ده بر صد است یا نود و یک بان و بعد از منین

توالتی است که کم از حد است باشد که باقی توابع مسین اند و مسین و ایل بهمانند باز چه آنکه
اینها مشتی مکرر ساخته میشوند بیشتر از مسین بعد از آن مفصل است اینچنین تفصیل کرد و اند سورقانی را
ذکر السوطی فی الاثقان پس این عباس بن عثمان گفت شما انفال را داخل مثانی که نام سوره سبع طول است
و بر آت است از مسین ساختید با وجود که انفال کوتاه تر از آت است و بر تقدیر یکدست و همچنین کرد اینها
میان آنها نوشتید چنانکه گفت فقر شتم بنها پس و یکی کردید میان این دو سوره و کم نگینوا سطره
و نوشتید سطره بسم الله الرحمن الرحيم و وضعتمو فی السبع الطول و نهادید آنرا یعنی سوره انفال
با بر آت و هفت سوره در آنجا حکم علی ذلک چه حامل و باعث شد شمار این دو بعضی نسخ و کم
پس باین عباس دو سوال کرد از عثمان رضی الله عنهما و جواب داد عثمان بآن چه حاصلش است که در این دو
سوره اشتباه بود و یکی کردید و باین حد نهادن آنها در سبع طول و نوشتن سوره در میان آنها
و بوجه دیگر دو سوره اند تا برین چه فاصله در میان کند ششم چنانکه گفت قال عثمان گفت عثمان جواب
سوال عباس رضی الله عنهما کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یأتی علیہ الزمان
از آنجا که می آمد بروی ما و هو یترک علیه السور ذوات العدة و حال آنکه آنحضرت فرمودی آمد با و
و سواد میشد بروی سوره های که در وی آیات متعدد است و گاه از آنرا علیه شتی بود آنحضرت
که چون فرمودی آمد بروی چیزی از آیات دعا بعض من کان یکتب میخواند و میطلب بعض کسان که
می نوشتند و می را و سوره ها را چنانچه از برین ثابت و غیره میخواند پس میگفت آنحضرت ضعو الی الایات
الایات فی السورۃ التي یذکر فیها کذا و کذا و بنهید و بنویسید این آیه ها را در سوره که ذکر کرد
در وی چنین و چنین فاذا ترکت علیه الایة فیقول ضعو الایة فی السورۃ التي یذکر فیها
که او کذا پس چون فرمودی آمد بروی است پس میخواند آن کسان را میگفت بنهید این است
در سوره که ذکر کرد و میشود در آن سوره چنین و چنین این دو فقره بظاهر مکرر می نمایند و فرقی نیست
هر دو مکرر همین که در اولی آیات مذکور است و در ثانی است و مقصود تقدیر است و گاه فی الانفال
من اول ما ترکت بالمدینه و بود سوره انفال از جمله اوایل سوره ها که نازل شد بعد مدینه که
ذکر قضیه بدر است و گاه ترکت بر آتة من آخر القرآن نزولاً و بود سوره بر آت از آخر قرآن
نزول که در وی ذکر تفضیل منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است و گاه ترکت قضیه بنهید
بعضیها و بود قصه انفال مانده بقصه بر آت در اعلامی که درین مکتوب را می عدد از مشرکین
منافقین تفضیل رسول الله صلی الله علیه و سلم

سوره های متعدده یا ۳

در این

و کمترین لسانها بنها و بیان کرد آنحضرت که این سوره جزو قرآن است و هر دو سوره در
است با هر کدام سوره علیحدہ است پس اجمالی یک قرئت بنها پس از پنجمه نزدیکی کردیم میان
سوره و کم آنکه سطره و نوشتن سطره بسم الله الرحمن الرحيم و وضعتمو فی السبع الطول
و نهادیم مجموع هر دو در سبع طول و لیکن فاصله که ششمیم جهت احتمال اشتباه در اتحاد و
سورتن این ذکر نکردیم زیرا که مذکور شد در سوال این عباس آن سوره بین نوشتن تسبیح است
مقصود این عباس رضی الله عنهما همین کسوال است و ذکر قول می می من المثانی و ہی من المسین
باشد و بیان واقع سوال تقدیر و تأخیر فاعل رواه الترمذی و بود او دو تمام شد کتاب
القرآن چون شد و توفیق و تالی است در کتاب الدعوات باید دانست که
سوال و دعا نزد نزول و یا بر خوف نزول سوزن و مافور است از انبیا صلوات الله علیهم و انبیاء
رحمہم الله علیهم اجمعین و در قرآن احادیث امر بدعا واقع شده و ظاهر آنست که این امر برای
و سحباب است نه وجوب و سکوت از دعا و گفتا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدیرش نیز آمده
مثل قول خلیل صلوات الله علیه علیه جمعی من سوا علی بحالی شیخ عطاء الله سبکدرب
در کتاب الحکم میگوید بسا که راه می نماید ایشان ادب بترک طلب بجهت اعتماد بر قسمت
بذکر از مسلت و امام ابو القاسم شیری گفت که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت
در ضابطه گویند و عارض حد ذات خود عبادت است قال الشیخ صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ
العبادة اولی است از ترک آن بشود وی حق خداست اگر اجابت نشد و بنده بخطف نفس نرسد
بحی پروردگار خود نمود زیرا که اظهار فاقه وجودیت است و ابو حازم اعرج گفته است محمد دم
من از دعا سخنر است برین از محروم شدن من از اجابت و طایفه بر آن فتنه اند که سکوت
تحت جریان حکم و اکمل است در ضابطه سابقه تقدیر بر حق عز و جل اولی و افضل و استغنی گفته که
اختیار آنچه رفته است در آن کمتر است از معارضه وقت و در حدیث آمده است که هر که
بازدارد ذکر من از سوال از من هم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سائل را و قومی گفته اند بنده باید
صاحب دعا باشد بزبان و صاحب ضابطه را جامع هر دو حال باشد و امام شیری میگوید اولی
گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات عبادت از سکوت است و ادب همان است
در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب همان است و این شناخته میشود دیگر در وقت
علم و وقت هم در وقت حاصل و پس اگر در دل خود است رفی بدعا یا بدسکوت و در اگر است

سکوت باید سکوت اولی و گفته است که گفتن شود و بنده را باید که ساهی خافلی باشد
شود و برود کارهای در حال دعا و بنده باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیاید از دعا زیاد
بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیاید در وقت دعا مثل در وقت
پس اولی است دعا در وقت و اگر بسط یا بد و در وقت دعا و ترک بر دو بار است و نیز اگر دعا
در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن در عبادت و اگر غالب در وقت معرفت حال
سکوت اولی است و نیز صحیح است که گفته شود آنچه سلمان از آن حق است یا هر حق سجده
حق است دعا اولی آنچه در وی نفس احاط است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده تا
میکنند و خدا تعالی او را دوست میدارد پس میگوید وی تعالی با جبرئیل تا آخر کن در توقف در حاجت
مر اگر من دست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد و از او
میگوید با جبرئیل را حاجت او را که من بگویم و او از او انتهی کلام الغیبی و در رسالت علیه
کلام درین باب بسط و طویل دعاوی شامل واقع شده است فلینظر منه دیگر شرط و ادب
و احوال حاجت در ضمن شرح احادیث معلوم گردد **و الله اعلم بالصواب**
باب اول در بیان دعای حاجت
ابن هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **دَعَا مُسْتَجَابٌ** هر چه بگوید
سجابت یعنی سنت الهی را حاجت که از او کند هر چه بگوید حاجت در حق است خود خواهد بود
ایشان باری است و سجابت میکند آن دعا را و بگوید **فَعَجَلَ** یعنی پیشانی که در سجابت
هر چه بگوید حاجت یافت در دنیا حاجت آن را و این **فَعَجَلَ** یعنی شفاعت لایمنی الی یوم القیمه
و بدین معنی که من بپوشیده و بهمان اشتهم دعا خود را برای شفاعت کردن مراست خود را بپوشیده
اِنَّ اِلَهَیَّ اِلَهٌ تعالی من است من اتمی لا یشیرک باقی دنیا پس آن دعوت در بنده است اگر دعا
کسی که مراد از اتم من در حال که شریک نیست و اندک جدی چیزی یعنی با ایمان از دنیا رفت اگر چه گناهکار
بود و اما سایر دعوات انبیاء علیهم السلام بعضی گفت اندک سجابت و این محل توقف است زیرا که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود در خواست از خدا است چیزی را می آید خود بر عطا کرد و جزو مع
از یک چیز چنانکه در حدیث آمده است **و الله اعلم** رواه **مسلم** و البخاری **أَقْرَبُ** من است و اینست
آنحضرت را باین عبارت مسلم و بخاری **اَلْاَوَّلُ** تر از این عبارت است **و الله اعلم** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
عَلَيْهِ و هم از آن هر چه است رضی الله عنه گفت گفت آنحضرت **اللهم انی استخدت عندک**
لَنْ تخلف خدایند بدین معنی که من گرفتم نزد تو و تو همان که هرگز خلاف کنی مرا آن بجان مقصود میباشد

بقول الله

و قبولی است و تحقیق رجاست کو یا عهد است که هرگز شکسته نشود و عهد است که خلاف
کرده نشود **فَاَنَا اَتَا** بنده من که در حق میگویم که گاه کسی حکم بفرستد که بگوید
شده است حصه از آن در حق میگویم که **فَاَنَا اَتَا** بنده من که در حق میگویم که **فَاَنَا اَتَا**
جلد است بری که ام از مسلمانان که بر خاتم او را دشنام کنم او را لعنت کنم او را بزنم او را لعن کند
و دور کردن از بنی و رحمت و جلد در اصل تا باز از دین بپوست فاجعه که **فَاَنَا اَتَا** بنده من که در حق میگویم که **فَاَنَا اَتَا**
پس بگردان آن مذکورات بر این حق است و طهارت و سبب قرب خود **فَاَنَا اَتَا** بنده من که در حق میگویم که **فَاَنَا اَتَا**
یوم القیمه نزدیک کردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود و ز قیامت و این حال شغف است
است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب است هر چه خود بگوید کار آن حاجی بگوید کار آن مستحقان
از دست و غیر مستحقان از دست باشند و این اتم و ابلغ است در باب رحمت و ارفقت و احوال
که این حکم مخصوص غیر مستحقان از دست باشد و الله اعلم **و الله اعلم** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
وَسَلَّمَ اذ دعا احدکم **فَلَا يَقُلْ** اللهم اغفر لی ان شئت و هم از آن هر چه است رضی الله عنه
گفت گفت آنحضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که بگوید **خَدَا اَوْ اَنْدَا اَوْ اَنْدَا** اگر خواهی
ان شئت خدایند ام را یا اگر از حق ان شئت خدایند از وی و مرا اگر خواهی معنی مرد
طلب برین شک نه کند و معلوم نیست نکرد اندک **فَاَنَا اَتَا** بنده من که در حق میگویم که **فَاَنَا اَتَا**
خود را فی الصبر عزم و عزیمت است که در دل نهادن بر چیزی فی فایه پس عزم را از فعل قطع
کردن آن **اِنَّ اِلَهَیَّ اِلَهٌ** تعالی بپوشیده و بدین معنی که خدا تعالی بپوشیده هر چه بگوید حاجت که از او کند
مراد او اگر آید بنا خواست کسی را بر کار می آید شستن معنی شستن از جانب خود و جزو کم است وی تعالی
هر چه بگوید حاجت که از او کند بگوید و ذکر آن عبت است و وی تعالی افضل و کرم خود
دعای حاجت کرده است پس بنده را باید که بدین عبت کند یا بنده من که در حق میگویم که **فَاَنَا اَتَا**
و مشهور در وقت وی شک است **و الله اعلم** رواه البخاری **و الله اعلم** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
صَلَّى الله علیه وسلم **اِذَا دَعَا** احدکم **فَلَا يَقُلْ** اللهم اغفر لی ان شئت و لیکن بعزم و بعظیم
الرحمة و باید که بزرگ و قوی را در خواست است **و الله اعلم** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
زیر که بدین معنی که خدا تعالی بپوشیده و بدین معنی که خدا تعالی بپوشیده هر چه بگوید حاجت که از او کند
بود و مطلوب وی عظیم بود و قاصد از او عبت را در طلب عبت عظیم **و الله اعلم** **و الله اعلم** قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **يَسْتَجَابُ** للعبد ما لم يدع بائنه فبول کرده میشود دعا

منقول علی

مربوده را مادام که دعا کند بزره چیزی که بدان بکار شود او قطعاً بر حرم باد عاقل و سیرین
توانی چنانکه دعا کند خداوند از وی بزرگوار کن بوند بیا بجزی عاقل که از وی قطع رحم لازم
آید و در غیر این البته دعا مستجاب است تا آنکه حاجت حاصل شود و حاصل
قبول کند شد یا رسول الله ما لا نستجیل فی چیز است صورت استجیل قال گفت حضرت
این است که بگوید ای خداوند تو هست و تو هست و تو هست و تو هست و تو هست و تو هست و تو هست و تو هست
و بسیار کردم دعا فم اوستجیل بی پس بدم که استجابت کرد و شد فم فیخیر و خیر و فم
پس منقطع شود و مول که در آن دیدم که دعا را استجابت و خیر مایه شدن از کلام
رواه مسلم و شیخ ابن عطاء الله سکندر می شادی در کتاب حکم کلامی میگوید که ترجمه
اینست که تا غیر وقت خطابا الحاج در دعا باید که موجب یأس و نومیدی تو گردد و اگر وی بخرد
ضمایر شده است اجابت را در چیزی که اخبار کند روی برای فو در چیزی که اختیار برای خود
وقول شیخ بالحاج در دعا ظاهر دو جانب است یکی آنکه گوی چنین دعا کردم و الحاج نمیدومد هیچ
مستجاب نشد یا شیخ میگوید چون الحاج در دعا دوام بران حاصل است دیگر هم مستجاب می شود
مقصود همین دعا و تضرع و زاری است استجابت حقیقتاً است و بعضی از عارفان گفته اند که فایده
اطهار فایده احتیاج است در درگاه حق و الا وی سبحانه میکند هر چه خواهد و سیدی احمد بن زروق
در شرح کتاب حکم میگوید دعا عبودیتی است مقرر سبب که نزول بایا خوف نزول او
چون اقران نماز و تضرع و ترس و اجابت بر دعا مثل ترس و اجابت است بر نمازی
و تقید چیز او وقت و در حدیث آمده است که نیست هیچ عبادی که اگر بزرگوار است و میسر
یکی ازین است چیز باز و در حدیث آمده است که نیست هیچ عبادی که اگر بزرگوار است و میسر
از وی می مانند آن پس اجابت حاصل است و مختص نیست در عین مطلوب نه مفید وقت و عده
که فرمود استجیل که اجابت مطلقه است نه تعین آنچه بزرگوار است و میسر و لا یدن الله تعالی اجابت
در بخار خود و بخار عبد عین لطف ببنده و رعایت صلاح حال او است زیرا که بنده جاهل است
کاهی گمان میرسد و او خیر خیال میکند **مثنوی** پس دعا گمان زبان است و وبال از کرم می شود و
ذو الجلال و نیز آن برای بقای سلطه بر ویست و استیقای احکام عبودیت است تا ایمن نگردد
از قنوت او پس صدق نورزد و در وجه طلب از برای تحقیق اضطرار عبد است تنفی اختیار روی تا
در سباط قربت ملازم قرع باب باشد فی الحقیقه فایده دعا همان است **مثنوی** میگوید از دعا مطلوبان

مقصود حاصل است

چیز سخن گفتن آن شب برین زمان دل حضرت مدعا خالی شده و ذوق عجز و بندگی خالی شده و اگر احاطه
کردشان فموا لمد و رنه با ویدار فمدا آید و در کند و لذت آن بیشتر از هر نعمتی که در دنیا
عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوة المملوك لا تجاب الا بغيره فمدا
دعای مریض مسلمان غایب از مراد خود یعنی مسلمان دیگر استجابت عجز را میسر نکند و مملوک نیز
دعا کند و فرشته ایست که گشته شده و گما و غایب از خیر فمدا قال المملوک المملوک و اینها
که دعا میکند در مراد خود ای بکنی میگوید فرشته گشته شده است بر آن آید و لکن مثل
و مر تر است مانند آن و باز آید است و مثل کسر میم و سکون مثلثه و فتح مثلثه نیز در
است و هر تقدیر مثل در حدیث به توفیق است و بمثلثه زیادت و یا ضمیمه بلفظ مثلثه
آمده است **رواه مسلم و شیخ ابن عطاء الله** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدعوا على الفقير
دعای نکسید و از آنها می خود و لا تدعوا على اهل الذم و دعای بد نکسید بر فرزندان خود و لا تدعوا
على اهل الذم و دعای بد نکسید بر اهل الذم و لا تدعوا على اهل الذم و لا تدعوا على اهل الذم
لکم تا موافق نیستید از خدا ساعی اگر سوال کرده شود از خدا و آن ساعی بدی پس اجابت کند
وی تعالی برای شما یعنی بدی است که هر چه در آن ساعت بخوانید یا بدی پس دعا می بر خود و
خود و اموال خود نکسید یا در آن ساعت موافق افتد و قبول شود و این نیز است جمله
از نادانان که در وقت خشم و مانند آن برای خود بدخواهند و بدی است و احتمال از روایه مسلم
و دیگر حدیث این عاقل پس و دیگر کرده شد حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که در اول و این لفظ است
و حق و دعوة المظلوم بر مظلوم را بی کتاب از کوفه و در مصابیح ایضا مذکور است **الفصل**
الثانی من الشیخ ابن بکر من مسکن عین بن شریف یفصح موحده و کسر معجزه صفار صحابه است
در وقت رحلت حضرت هشت سال بود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم الدعاء هو العبادة دعا کردن عبادت بلکه دعا است که او را عبادت توان
نام کرد زیرا که بنده روی آورده است بحاجت حق و روی گرداننده است از سوا وی و بی حاجت
و امید دارد و نمیداند مگر از وی و در دعا اخلاص و حمد و شکر است و سوال و توبه و در حاجت
مناجات و تضرع و تذلل و استغاثه و استعانت است ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحیم و حضرت از برای
بر بودن دعا عبادت پس است را و قال بکم ادعونی استجیب لکم و گفت بر در کار شما دعا کنید
را قبول کنم برای شما پس معلوم شد که دعا موعظه است و مترتب بر دعای او و ثواب هر چه در آن

عبادت است و در این است نیز دلیل است بر بودن عبادت که فرمود ان الذین یحکمون
عن عبادتی سید خلون جهنم و اخرین مدرسی که آنکه بزرگی میسبب خاندان خود و گردن کشی میکند
از عبادت من سرانجام است که در این دو رخ را خوار و زار و مراد عبادت انجام عبادت
لحق و عید ناظر در وجوب است و لیکن عبادت واجب نیست یا مستحب و حق و عید
استکبار است فافهم روایه احمد و الترمذی و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و عیسیٰ بن ابی طالب
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عارم العباد و دعا مغفر و خلاصه عبادت است زیرا که
عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خوار است و این در دعا حاصل است با کمال و جود و انتم ان
مخ یضم میم مغفر استخوان دماغ و بی چشم و خالص هر جز روایه الترمذی و در بعضی نسخ روایه ابوداود
و عیسیٰ بن ابی طالب و ابن ماجه و الترمذی و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و عیسیٰ بن ابی طالب
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزود القضاء الا الله عارم العباد و دعا مغفر و خلاصه عبادت است
نیت هیچ چیزی که می تواند خدای عز و جل را عبادت است و این معانی و احوال مغفر و خلاصه عبادت است
روایه الترمذی و ابن ماجه و الترمذی و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و عیسیٰ بن ابی طالب
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزود القضاء الا الله عارم العباد و دعا مغفر و خلاصه عبادت است
است در تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلاجهت است که اگر ممکن نیست بود در دفع بلا حاصل میشد
بدعا و بعضی گفته اند در دفع بلا و قضاء است و این را در دعا و دعا که با کمال فضا نازل شده است
بعضی گفته اند در دفع بلا و قضاء چیزی که میسر شده از آن از نزول کرده و بر میسر میکند از آن و چون
داده شد بدعا و در وقت خدای عز و جل از او این دعا و این دعا است و تخمین معنی است که هر وقت
قضاء است که معنی است رو آن بلا بدان و گردانیده شده است سبب آن زیرا که منافات
سببیت و سببیت را و بعد قضاء است و در قضاء فتنه است که این جزایان سبب خواهد شد و این
ممنوع خواهد شد اگر گویند پس چرا فایده است بر این کلام و آنچه رفته بدان فضا البته شد نیست و این
که شاید که مراد فایده کلام بیان مهالغه است در آن چنانکه ذکر کردیم و الله اعلم بحقیقه بحال و لا یزید فی
الغیر الا ان الله و زباده میگرداند در عسر مگر نیکی امر و عدم ضیاع و حصول برکت است در عسر و نیکی و تخمین
همان است که در قضاء ذکر کرده شد که تعیین کرده شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند و چندین
نخند و محو و اثبات در مقام قدر و سبب است و در حقیقت نه تغییر است و نه تبدیل مآشای الله کان و عالم
یشاء لم یکن روایه الترمذی و ابن ماجه و الترمذی و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و عیسیٰ بن ابی طالب
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزود القضاء الا الله عارم العباد و دعا مغفر و خلاصه عبادت است
نیت هیچ چیزی که می تواند خدای عز و جل را عبادت است و این معانی و احوال مغفر و خلاصه عبادت است

در کتب

بر گردن آن فطانتکم بالله عارم العباد پس شما با و امی سید کان خدا که دعا کنند ایشان است با کمال
دعا مأمور است طریقه نیکو است که امثال امر باید کرد و در قضاء التسلیم باید بود و رواه
الترمذی و ابوداود و احمد و ابن ماجه و الترمذی و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و عیسیٰ بن ابی طالب
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یخضع لله الا اتاه الله ما سال من یسئله من
دعا کند بدعا که بدعا را خدا باری چیزی که سوال میکند او کف عتبه من السوء
یا باز دارد از وی بدی اندوه مانند آنچه سوال کرده است و این لطف است از خدا می حق
بنده خود زیرا که دفع ضرر است از جالب نفع مالم بدع باثم او قبطیة رحم مادام که دعا کند
ببره یا بر بدن خویشی روایه الترمذی و ابن ماجه و الترمذی و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و عیسیٰ بن ابی طالب
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یخضع لله الا اتاه الله ما سال من یسئله من
زیرا که خدا باری دوست میدارد که سوال کرده شود و افضل العباد و انتظار الفرج و افزون
ترین عبادتها از وی است و چشم و دشت کشایش از غم و اندوه و بلاست اشارت بصبر و ترس
بلی شک جزای صبر و ثواب عید و اندوه است و در قرآن مجید میفرماید انما یوفی الصابون
اجرهم بغير حساب و بعضی گفته اند که اشارت بر کمال است و طلب اجابت دعا روایه
الترمذی و ابن ماجه و الترمذی و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و عیسیٰ بن ابی طالب
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یخضع لله الا اتاه الله ما سال من یسئله من
که بنی الله بفضیلت علیه که سوال کند و دعا را خدا از خشم میگردوی غالی بروی از
جهت کمال خود و رافت حق بنده کان گفته اند که رحمان کسی از وی سوال کند بدعا و در جیم الله اگر
سوال نکند خشم کند و در آن ترک سوال بطریق استکبار و استکفاف است و الا عدم سوال
است سلام و رضا بقضا مقامی عالیت یا مقصود مهالغه است در بیان خود و رافت چنانکه اشارت کردیم
روایه الترمذی و ابن ماجه و الترمذی و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و عیسیٰ بن ابی طالب
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یخضع لله الا اتاه الله ما سال من یسئله من
فحسبکم انما ابواب الرحمة که گشاده میشود برای می از شما دعا که داده میشود بروی در حاجت
و اجابت و ما سئل الله شیا و سوال کرده شد از خدا باری چیزی یعنی احب الیه یعنی
چیزی که دوست داشته شده است نزد وی فحسبکم انما ابواب الرحمة از سوال کردن
عاقبت معنی صحت ضد مرض میاید و در حدیث معنی سلامت از جمیع آفات و عجل و بلا یا مکر و مانع
ظاهره و باطن در دنیا و آخرت و این شامل خبر است همه در قواعد الطریقه گفته اند که العاقبت
سکون القلب مع الله در هر چه دل را خدا آرام کند و اگر چه بلا بود عاقبت اهل کمال شامل جمیع احوال است

عبادت الله

ابن ماجه

برود کار خود را همچو حال زنده و مرده است ذکر منزه است در ظهور آثار و محاسن از مع
و ذوق و شوق و محبت مانند ظهور آثار و افعال جماعیت در جمیع غیر ذلک بر عکس آن ظاهر
گفت چنانکه مراد است زنده است که با دوست و مصالحت و محبت و و عین ابی هریرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الله تعالى انما عتد طعن عبدي مني بی گفتن حضرت میگوید
خدا این تعالی من نزد کسان سنده خودم که من را در بعضی امری نزد کسان او چون طلب امرش کند قبول
میکنم تو را چون تو بکنی و باز آید از کسان من اجابت میکنم وقتی که دعا کند و کفایت میکنم
حاجتش را وقتی که طلب کند کفایت و احصا آنست که مراد باین عبارت و امیدواری خود و کرم پس
خود امید دارد و نمیکنم و اگر عقوبت کسان میسر و عقوبت میکنم اشارت است ترجیح جانب رجا را
حقیر است که عمل کند و خدا منی بخار و امید قبول دارد و آنکه مع عمل کند و عصبانیت و زود و
نیارد و تو بکنی و چشم نیکی از آن آرزوی محض آیم سر و کوفتن است و بعضی گفته اند که مراد
انجام علم قیامت است یعنی من نزد قیامت سنده ام من و علم دمی که باز گشت و می سوی من است
بر من است و آنچه تقدیر کرده ام من برای می از غیر و شر البتة شد نیست یعنی چون میتوان
بنده در مقام توحید قریب میگردد و من چنانکه هر چه دعا کند اجابت میکنم با مراد علم است یا آنکه
من با اویم چون یاد میکند مرا و با آنکه من جز امید هم او را بر عمل او پنهان یا آشکارا و با نیغ مابعد و
تفصیل و تفسیر میشود مراد از چنانکه فرموده نامعنه از او گری و من باینده ام و قریب آیم به توفیق
و محنت در آوردن و حضور و مشهود در دل می قتی که یاد میکند مرا فان ذکر فی فی نفس بر
یا کند وی را در ذات خود یعنی پنهان ذکر فی فی نفسی یاد میکنم من او را در ذات خود یعنی
میدهم ثواب او را منوی بشوم بذات خود اثبات آنرا چنانکه نسبت اند از این جهت فرشته
و نه جزوی کند قالوا و ان ذکر فی فی تلا و ذکر فی تلا و غیر منتهم و اگر یاد کند مراد از اجابت
از او منبایان ذکر کنیم او را در جماعتی بهتر از اجتماع که جماعت ملائکه مقربین باشند و ملائکه
لام اشراق قوم و رؤسای ایشان بگویند و شک نیست که مرقع سبحان کلام است نفسی و لفظی
چنانکه در جایی خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را بر دو کلام و لا محمد و نبی
ثواب لازم ذکر است سبحان و انرا آنست قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر
اگر ام و تشریف می بخانه مرند خود را و در حدیث دلیل است بر جواز ذکر هر چنانکه گذشت بدانکه
حدیث است لال میکنند بر فضیلت ملائکه از پیش طبعی گفته که مراد ملائکه از ملائکه مقربین و ارواح

در سیدیت

ملاک حفظ

نه ملائکه فقط و پوشیده نمائند که هنوز اشکالی باقیست بذکر در مجلس شریف نبوی صلی الله علیه و آله
که آنکه گویند که روح مقدس آنحضرت در ملائکه در اوقات بوده است و همین بسبب آن ملائکه خیر شده
و انرا خیر نامیده اند و لازم نیست که در وقت ذکر انجام باشد قائل و احسن آنست که گفته شود
خیریت از جهت نزاهت و قدس و قرب و علو ثابت است مر ملائکه اعلی و این منافات ندارد
با فضیلت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جمعی و قریب باینست
آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهت بودن ایشان است نزد خدا عز و جل و بودن می تعالی با ایشان
چنانکه قول می تعالی الذین عند ربک قول السجدة انی معکم و عند ربکم و معیت اگر چه شامل و ثابت
بر شریکین ملائکه را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت
و انچه است اگر چه شرف افضل شرف است از وجود دیگر و تفریح کرده اند باختلاف جهتین بسیار
از علماء و علم مشفق علی و عین ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الله
گفت او ذکر گفت آنحضرت که میگوید خدا عز و جل من جاب بانفسه قد عتد انت الهما
گفتی بیار و نیکی را و عمل نیکی هم او را است و چه چندان ثواب که ازین نسبت و ازین پیشه
هم میدهم هر که را خواهد اندازد صدق و اخلاص در عمل که مقصد هم واقع شده است
و من جاب بانفسه قد عتد انت الهما و کسی بیار و بدی را پس از دشمنی مانند او
یعنی بچند وی او آغوش میامیزد و اصلاح جزای بد نمیدهم مقصود بیان فضل و کرم او
تعالی شانه و فضل و بزرگواری و من تقریب معنی شریف او و کسی نزد کسان و از من مقدار
یک شرف تقریب من ذرا عا از یکی جویم من سوی می مقدار ذراع و من تقریب منی
ذرا عا تقریب من ذرا عا و کسی که نزد یکی جوید بسوی من بگذارد ذرا عا از یکی جویم من سوی می مقدار
باج یعنی اندک غلای که در فی الجمله موجب قریب درگاه من شود جزای آن زیاده از آن دهم
و زیاده کرد نام قریب او را بدگاه خود از این جهت و مستوجب است و شریف میگردد و سکون
با یک است و ذراع یک است و باع قلا کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شریف باطن
ایهام و اعلی خضر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدر مد بدن و من
انانی بیش از اینست هر و کذا و کسی بیار و بدی را پس از دشمنی مانند او
را و فتح و او نوعی از قمار و دودیدن کذا فی الصراح و فی القاموس هر و له میان رفتن و دودیدن
کناست است از سبب رحمت خداوند تعالی و قریب می از بند کاه زیاده ثواب عطا و فضل و

بر طاعات و اعمال ایشان و من یقینی بقراب الله و خطیئة لا یشیر علی شایه و گوی پیش آید
 بعد از زمین و بر یان از روی کثافت در حالی که آواز غیبه کند اند من چیزی ایفیت میباید مغفرت
 پیش می آید و با نسیان از روی مرزیدن و فریبشی بنگم و کس چیزی که قریب مقدار می باشد
 رواه مسلم و **و یقینی** ای هرگز نه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی قال گفت
 آنحضرت که خدا این تعالی گفت من عادی لی و لیا فقه اذ نشت با طرب کسی دشمنی ارد و سنی از دو
 مرابن تخفین می گمانم و خبر میکنم او را بچنگ دشمنی و لی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت
 با از تویت آموزد ما قریب الی عبیدی شئی احب الی ربنا افترضت علیه و نودی کی محبت
 من سنده من هیچ چیزی که محبوب است بسوی من قریب بوی از چیزی که فرض کرد اندیده
 بروی یعنی قریب بقراب الله و افضل و اکمل است از قریب بنو اهل به ادای فی البض مجموع
 و مرضی تر و مطلوب تر است نزد وی بجهان باز قریب بنقل نیز نتیجه عالی و در هر عظیم دارد از
 بودن و افضل متمم و مکمل فیاض چنانکه میفرماید و ما یزال عبیدی یقریب الی بالثواب و همیشه
 بنده من که نزدیکی پیوید بسوی من بنو اهل یعنی عباداتی که واجب نیستند حتی احببت بنو اهل
 دوست فاذا احببت فقلت سمعه الذی یسمع فی سبع من دوست میدارم آن بنده را میباید
 من شنوای وی که میشود بان و بصره الذی یبصر فی و میباشم بینای وی که می بیند بان
 و بیده الذی یطیش بهما و میباشم دست آن بنده که میکشد بان بطش در اصل حاکم کردن سخت
 که فرض و مراد اینجا مطلق گرفتن است و در حد الذی یحیی و می باشم بای می که راه میدارد و بان
 و در بعضی و آیات و فواده الذی یعقل و می باشم دل وی که در است کند بان و لسان الذی یشکر
 و زبان وی که سخن میکشد بان و در آخر احدیث و در بعضی و آیات این عبارت نیز زیاده میکند
 فی سبع من میشود و ذی بصره و من می بیند و ذی بطش و من میکشد و من میروید یعنی شنود
 و منی که در و غیره و بسوی چیزی که آنکه موطا و مقصود وی رضای حق و طاعت است منظور میشود
 ذات مقدس من است و اول این مرتبه عمل است از جهه امتثال امر وی و ثبوت قریب بسوی و
 سبحانه تعالی و آخری فنا در قریب و مرابن کلام را بیان نیست که در شرح فتوح الغیب آورده شده
 و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است و چون بنده بان مرتبه رسد مستجاب میشود دعای می البته
 فانی می از اوست و تحضیر خود نیست چنانکه فرموده این سالی لا یخطیئ به و اگر سوال کند و بطلان
 بنده از من بر این مبدء هم او را مطلوب و مسؤل او را اولین استعاضه فی بنو اگر بپناه جوید از

میدارم بنده را

از خود

از خود و مکر و نام است و در روی استعاضه فی بنو این اظهار است از روی معنی اگر چه اول اشهر است
 از چند روایت لا یخطیئ به هر آینه بنده میدهم او را چون بنای افتتاح کلام بنده و لا یخطیئ
 بود ختم کرد با بنده یا بنده در معنی است و گفت و ما تر دوت عن شئی انما فاعله و متر و می شود و
 میکنم از چیزی که من سنده از من نزد وی عن فیض نفس المؤمن بجهت از فیض که در جان مؤمن میگردد
 الموت که ناخوش میدارد و مؤمن مرک را بچنگ طبعیت و انما اگر که مسائله و من ناخوش دارم و من
 کردن او را و در بعضی نسخ و لا بد که نیست و چاره نیست او را از مرک بجهت محبتی که بنده خود را
 نزد میکنم در میراندن او بسبب آنکه ناخوش می آید او را از مرک چاره نیست و البته باید مراد
 نیز موصول است بکرامات و درجات عالی که حضور جناب قریب رضوان است و کلام البخاری بر آنکه
 اطلاق بر دودش آن برورد کار تعالی جایز نیست زیرا که آن عبارت است از تعارض در ادبی
 ترادف و خاطر متعلق بفعل ترک و اطلاق وی تعالی باعتبار غایت و مستهانت که در
 و تانی است و همچنین سایر صفات مخلوقین کسناد بدرگاه عزت میکند مثل غضب
 و کبر و جبر آن و معنی است که من تأثیر نمیکند و توقف نمینمایم در امری در آنکه توقف شخص
 در کاری کرد و فیض روح بنده مؤمن که توقف میکند در آن تا آسان کرد و موت بروی مایل کرد
 دل وی بان مشتاق کرد و بدان پس شکر کرد و در مسکات مقربین و جای که در ادای علی علیتین
 نورش کفایتی گفته که مراد از او از آنکه اگر ایت موت است از بنده مؤمن لطافت که پیدا میکند
 و فیضی و ظاهر میگرداند بر آن بنده قاهر و دیگر اهلی که در نفس اوست بجهت آنکه متحقق
 میکرد نزد وی از بشارت بر رضوان حق و کرامت وی و مقدم میشود احوال را احوال کشید
 از مرضی هر م و فاقد و جاماندگی و شدت و بلا که آسان میکرد و اند بروی مفارقت بنیاد
 قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه نا امید میشود از وی و امیدوار میکند و با بنده نزد خدا
 و شتاق میکند و در اگر ایت و نعیم باقی بنده ریح با سباب مذکور و بسوی بجا نمیرود
 فعل خود بر وفا هم **و یقینی** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی قال
 بطوفان فی الطرق بدرستی که مر خدا این تعالی را فرستگانند که میکشد و در راهها کرد و خاف
 بتمسکون اهل الذکر میگویند خداوند آن ذکر را فاذا وجدوا قوما یذکرون الله تعالی و او
 بر چمن می یابند که وی را که ذکر میکنند خدا را و از میدهند و میگویند که میگردانند و بگویند بگو
 حاجتکم بیا مید بسوی حاجت خود که بچند قال گفت آنحضرت میگویند با بنده یا بنده یا بنده

منفرد است بتقدیر و بند بر خود و هیچ کس نیست که کند از ارادت وی پس است پادشاه و حکم
 علی الاطلاق و ملک اخضر و ابلق است از مالک هر ملک است و هر مالک ملک و چون
 بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق است بنده درگاه و کدایی گوی و باشد و طلب عزت از
 ایشان خدمت و طاعت وی کند و چون دانست که هر چه ماسوای حق است محتاج است بوجوب
 منفاد است حکم او و قضای او را واجب است که نعلی کند بجانب قدرت و تصرف وی بی نیاز
 کرد از مردم بالکلیه و ظاهر کرد از احتیاج خود را بایشان و هم و امید ندارد از ایشان و بخلی بایشان
 اسم آنست که تصرف کند در ملک نفس و قلب و مالک کرد و بارج و قوای خود را و سخر کرد
 ایشان را بطاعت حق و حکم شرع تا پادشاه عالم و خود باشد و در طالبان و مستر شدن نیز تصرف کند
 از بعضی مشایخ و صیبت خویشند فرمود پادشاه دنیا و آخرت باشد یعنی قطع کن حاجت و شهوت
 خود را از دنیا زیرا که پادشاهی از وی بی نیاز است الفردوس بغایت پاک و منزله از سما
 نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزله از هر وصفی که در باب از احسن تصور کند خیال و بر
 یان و یا احاطه کند بخلق چنانکه گفت اندکها بجهنم بیا یک و خطی خیال کند بنوا فردوس
 هر چه اندیشی پذیرای فناء است و آنچه در اندیشه ناید آن خداست و نصیب بنده ازین اسم
 بداند که ممکن نیست وصول بخواب قدس وی مگر بعد از خروج از عالم حس و خروج از حظوظ جمادات
 و تصفیه روح قلب از نفوس اغیار و تنزیه باطن از هر چه ماسوای حق است گفت امام غزالی قدس
 نظایر است علم خود از نعلین بختلات و محسوسات و موهومات و ارادات خود از حظوظ
 بشریت که راجع اند بهشوات و غضب تا باقی ماند مراد او از حظی مگر در رضای خداوند شوقی مگر کمال
 وی نه شاد وی مگر بفریب وی تعالی السلام در اصل بمعنی سلامت است و مراد اینجا بمعنی
 سالم است یعنی کسی سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر
 نه در ضمن وی خیر باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شریعت عارض است
 و طبیعی و فرق میان قدوس و سلام گفت که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقص که مقتضا
 ذات بود و سلام بر نراجه از نقصی که عارض کرد و بعد از آنست و بعضی گفته اند که قدوس از
 و سلامت در لایزال و این قریب باول است و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و غدا
 آخرت و بمعنی سلام کنند و در پیش چنانکه در قول وی سجاده سلام فلامن رب الرحیم بر آن
 و امام غزالی گفته هر چه کسی سلامت ماند از خل و خش و خد و حده و اراده و شر و دل و وی

و ملک را

ماند از معاصی و انعام من وی سلامت باشد از او کونی صفات اخلاق وی و سلب است از بندگی
 حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی و تقدیر مراد بواژه کونی در صفات است که
 عقل وی اسیر شهوت و غضب بگردد و صواب است که شهوت و غضب بر عقل و عقل
 وی باشند و وصف کرده میشود سلام و اسلام مگر کسی سلامت مانند مسلمانان از دین و زبان
 وی و بیاید خدا را بقلب للمؤمن امان و هدیه خلق را به پند کردن سباب امان و آلات
 چنانکه اعضاء و حواس اغذیه و ادویه و پیوت و حصون و اسلحه و جنود و احوال و انصار در دنیا
 و امان هستند از آفات آخرت و این هر جان داران است و در غیر ایشان مربوط است
 با سبایی که موجب امان است از بلای عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند
 هیچ اسمی در عالم نیست مگر از جناب حق پس است مومن مطلق و از جمله افاده امان است
 تقیید کرده است مومنان از هیچ و بر این مومن مطلق و از جمله افاده امان است
 ایمان و ناسید نموده و توفیق داده برای حفظ و عصمت از معاصی مومن معنی مصدق
 رسول کلام خود و دخل معجزات و تصدیق کنند خود با بجا و موجودات و اظهار مومن
 نیز گفت اند وی بنده است که چون دانست که او تعالی شایسته امان هستند از شر نفس و شر
 شیطان التجار و بجناب وی امان طلبند از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و خلق
 باین اسم آنست که امان دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان کرد و در دین
 ایشان و نیز او از ترس بندگان باسم مومن کسی است که بسبب امان بگردد از عذاب خداوند است
 ایشان بطریق حق و ارشاد بسبب نجابت و این حرفت انبیا است و نیز در کتب ایشان
 انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و تابعین و پیروان ایشان از علمای این و بدو که
 و تعالی مومن بخون سباب امان همچنین مخوف است بخلق سباب خوف بودن
 تعالی منافع است ندارد بودن مومن چنانکه بودن او مع منافع است ندارد بودن او و در دین
 و باسط و ضار و نافع و لیکن اطلاق مخوف در شرع نیاید است و اسماء الله توفیقی است چنان
 سابقا معلوم شد المؤمن در لغت گواه و کمبایان و اندک امان کنند دیگر بر از خوف که معنی
 باز یاد است میالغ امام غزالی گفت معنی حق بار تعالی آنست که وی سبحانه قایم است بر خلق
 و از احوال ایشان و قیام و تعالی باطلان و استند و حفظ است و هر که مشرف و مطلع است
 چیزی مستولی است بر آن حافظ است مراد از همین است و جمع نمیکرد این معانی بر وجه اطلاق و کمال

لایزال است
 بجهت صواب چنانکه فرمود
 صفتی مومن و خلق
 بجهت صواب چنانکه فرمود
 صفتی مومن و خلق
 بجهت صواب چنانکه فرمود
 صفتی مومن و خلق

مکرو بر اعزوجل و بنده را باید که چون شناسد که خدا تعالی مبین و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن او
مراقبت کند این معنی را در احوال خود و مشرب دارد از وی که ناشایسته کند و در زبان فراموش کند
و خلق باین اسم است که مراقب محافظ باشد بر دل خود و مشرب و مطلع بود بر احوال و سیرت و عادت
مستولی کرد و بر سر است درست از احوال او و صاف خود پس مبین کرد و نظر بنفس خود و چون قیام
بمحفظ احوال اندکان بر پنج سداد و رشاد حظ وی از این صفت آفرید و اتم باشد از غریز
غالب و قوی بی مانند آید و اگر وصول با آسانی دست ندید بر غریز که بسند و این صفات
و کمال جز حضرت پروردگار تعالی شایسته نباشد مگر آنکه وی نسبت از قبض عزت خود
فرا نماید کما یذکر العزة فله العزة و الرسول و المومنین و کسی شایسته که اوست تعالی عزیز و
از وی خدایت جز در طاعت و خدمت و بی بخود هیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننهد مگر آنکه
عزت بخشیده و عزیز گردانیده **نظم** عزیز بی خواری و بخششش عزیز تو خواری پسند ز کس و در
آنکه بر نفس و هوای خود غالب بود و قوت و صولت و بی نفس و شیطان سخت بود و آبروی خود را بطریق
و مذلت برادر اهل بیابان زد و اظهار احتیاج بغير و بی نیاز شد و در علم و عمل عظیم لشکر و صاحب
گرد و جهانگرد را میخواست که حال وی آه بود **الحب** از حیرت که بسن و نیکو کردن حاکم را بر وی در و
بر کار می داشت کسی او معنی علو و ارتفاع نیز آید بخله جبار میگوید یعنی درخت خرما که از بلند می
بآن رسد و جبار مبالغه در جبر است و قائم این معنی ثابت است مراد است خداوند تعالی را و
کمال مظهر است در وی اوست جبر کند و شکسته ها و صلاح آورنده و نیکو گرداننده کار خوار و در کار
و جمیع موجودات در تحت غلبه فرمان مثبت او بند و همگس را بجال خلاف می نیست و بنده باید که
جبار تعالی شایسته شکسته دل و نیاز مند و ملحق بجناب و بی باشد تا شکستگی او را بنده حاصل شود
و حال وی در صلاح آورد و ایم در او اند و احکام شریعی را اوست مثال است سلام غایب و از احوال
مستبر می باشد و تدبیر و اختیار ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت متصف گردد و در
خلق باین اسم است که تقایض نفس خود را تحصیل کمال و استکمال تضایل جبر نماید و در مقام
اصلاح بوده ساحت حال از فساد پاک داند و بر نفس سر تسلط و غالب بوده او را بر طاعت
قوی و مواظبت طاعات حاصل گرداند و مبین قیاس نیست بخلق خدا جابر کسور و صلاح احوال و در
شکستگان باشد و در اجرائی امور شریعت با مر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و
کند و همت بلند دارد **الکبر** و بکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبر بزرگی مراد

مبالغه و کمال

مبالغه و کمال کبر است و هیچ کس نمی کبر با دلائل آن جز وی جل و علا نیست و کبر علی الاطلاق
اوست و هر که کبر باین حق را و علو قدر او را بشناسد باید که دل مستغرق کبر باین او گرداند
و طریق تو اضع و تذلل لازم کبر و گردن بر بندگی می نرم گرداند و در او امر و احکام سر باز نزنند
و خلق باین اسم است که همه چیز بر وصول بجناب قدس و بی نقص و آنچه در کتب حساب و اصول
از شهورات دنیا بلکه مستند است آخرت نیز خود و خیر داند و بد نباید اهل دنیا و بر خارف و شهورات
آن سر فرو نیارد و قدری بنهند از هر علوشان انسانیت در رفت مکان بین نه از جهه تعظیم و کبر
ذات خود **الخالق** الباری **المصور** این سه اسم در افاده معنی پیدا کردن و آفریدن و انشای
نمودن یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد و خلق معنی انداز و گردن است پیش از پیدا آوردن و برادر
معنی ایجاد و پیدا کردن و تصور صورت کردن و نسبت بخشیدن و هر چه از عدم وجود آید محتاج است
او لا با ندازه گردن پس از آن آفریدن و بعد از آن صورت دادن و مثال شاگرد تحت انداز و مسکن
بعد از آن بود می آورد بعد از آن صورت میکند اگر چه در پیدا کردن حق سبحانه و تعالی مشاغل بود
می آید پس کسی که مقدم از دیگر است و هر چه از عالم علوی و سفلی از عرش تا زری پیدا شده و پیدا
شد در ملک و ملکوت ظهور یافت و خواهد یافت و در ملک و ملکوت ظهور یافت و خواهد یافت
همه بخلق و تقدیر و ایجاد و تصور اوست و آفرید کار همه عالم همه اوست تعالی شایسته که ترتیب حکم
و صورت بدیع بار عایت حکم و مصالح در ایجاد و وضع ترتیب خلق فرموده است بار عایت احسن
الخالقین و بنده را باید که بجهت آفریده که نظر کند از آفرید کار او با و آرد و بهر صورت که نیکو
او را مشاهده کند و ایم دزد که و استبصار و نظر و اعتبار باشد و خلق عبد باین اسم جبر
بجایز نبود چه خالق همه شایا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی کسی می مباشرتی در افعال خود
که بدان کمال و کتاب طاعات و تحصیل صور غلب از جمانیات و روحانیات مراد است
کند و توجیه و حضور متعرض نقیضات الهیه گردد و بعضی گفته اند که خلق بند باین اسم است
و حق که از او می طایف عبادت بر داند و کسی که کاری کند که بدان وجه معیشت برای خود پیدا
خصوصاً کسی که ای که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض مرگم **الغفار** مغفرت
و غفران امر زید و خدا تعالی امر زنده کنایان بنده کما است و غفار مبالغه است در غافره
غفور از آن مبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر معنی پوشیدن نیز آید و وی سبب
پوشنده کنایان در دنیا و آخرت و نیز سبب قیام و مظهر جمیل است و ذنوب از جمله قیام است

نفس

و روحانیه با نفاق و تقلید و ارشاد و دعای خیر و نیز از دیوه و نجس است که با اهل و عیال و هر که در
اوست معیشت بکشد و کند و نقد برایشان نکند بگرداند و در وقت رسیدن مهان و می
نکند که روزی خود بر خوان و میخورد **نظم** مرزا منتهی در مهان است باید بچرا که میخورد و بخورد
و نعام توان خوشتر **الف** فتح کثا دن و بمعنی حکم کردن نیز آید اوست تعالی
کشایند در نامی تحت بر اصناف است و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و کائنات همه کارها از
و فصل همه خصوصها از دور دنیا و بسط و اسباب و در آخرت بی و بسط و بی حجاب و فتح بمعنی نصرت
چنانکه از اجاء نصر الله و الفتح و انما فتحنا کافک مسبینا و مخزن کثا ده است ابواب فضل و کثا
خود بر انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیه و جمیع حکم و فضل کرده است میان ایشان
و نصرت داده است ایشان را و تا بصیرت ایشان را بر اعدای دین چنانکه و نقد بسفت کثا العباد
المسلمین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی کشایند است بر دلهای مومنان
معرفت و کشایند است بر عاصیان در نامی مغفرت و یاری می رسد در ماندگان و عکس از دکان
اوست و بالجملة قیام کسی جامع است مرفوع ابواب خیرات و افاضه انواع برکات و چون
بنده و نیست که اوست تعالی فتاح باید بنشیند بر در کرم وی با بسبب دفع و نصرت و انتظار حصول
افضال بی طلال و استعجال است تسلیم و سکوت تحت جبر بان حکم **نظم** همه در باطل بر خود فرو بسته
در او گیر و ایم دل در بند و مخلوق بدان اسم است که سعی کند که در بر وی طایبان خیر از
و علم کشاید و فضل خفیه میان مردم کند و مظلومان در ماندگان نصرت دهد **الف** عید
مبالغه عالم است و وی نفس عالم است باشکار و نهان و بحضرت است و انچه در دل بنور خلاص
نگرده و علم و می محیط است بحکایات و جزئیات و نظایر شباهت و باطن آن است حقایق
و غیر منتهای است مطوعات وی چون دانسته شد که وی تعالی عالم است بطوایر و سرایر
و باطن از هر چه نباید و نشاید پاک باید کرد و ملا خطه علم خالق را بر علم مخلوق مقدم داشت
و خطه عباد ازین اسم است که تحصیل علوم دینیست و تکمیل آن و حقایق و معارف که سبب تکمیل
و باعث بر عبادت کرد و موجب صلاح ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت از آنست که بخاریست
ز دنی علمای مشغول مشغول باشد **الف** فیض الباطن فیض کفایت و تنگی و بسط فراخی که کشاید
ضد یکدیگرند و وی تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میکند و اندر هر که میخواهد
حتی باشد بمعنوی و فیض میکند ارواح را از اشباح نزد امانت و بسط میکند ارواح را در آن

فیض

احیایا فیض میکند در نوم و بسط میکند در سنیفاط بانگ میگرداند و اهل را بخیر و
ملالت بخیر صفات قویة بجلالت و فراع میکند بفرح و مسرت بطور صفات لطیفه
جالبه و گفت اند که فیض میکند صدقات را از انبیا و بسط میکند از فقر و این نوم
در معنی فیض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب از تفصیل از کلام بعضی
مشایخ عظام نقل کرده شده است و چون سنده و آنست که فایض و یاسط اوست تعالی
شانه بر فیض صبر میکند و امیدوار باشد و بر بسط شکر می رود و ترسکار میباشد و هر جا فیض
می رسد از انجانی بداند و امام غزالی گفت که فایض و یاسط از بندگان آنست که فیض میکند
و دلهای بندگان را بخیر و اندازد بحلال خدا و کبریا می او بفنون عذاب و دلهای او بسط میکند
بشارت دادن لطیف و عطای او بصنوف الا و نعامی و او با فیض میکند و تنگی می آرد و بخیر
بر حقایق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر میکند بر اهل انبی و بعضی گفته اند تخلف
باین دو اسم آنست که با فیض بد فرمای و با هر که در تحت ضبط است باین دو صفت معامله میکند
تا تربیت بکمال باشد هر گاه که بسیار ملالت و سامت بایشان بسط و دفع کند و هرگاه
بسیار جرات کنند و دلبر شوند بقبض ضبط آن نماید و گفت اند که در سیاست نفس اگر بر طاعت
و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نماید که در نا پز مرد و ملول کار نکند که طاعت بانبساط و طاعت
بقبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند تدریجاً بسیار
نماید **نظم** که گویی یک از وی خود تمام از تو صد بلبلش بدو السلام **الف** فیض الرفع و خفض
و شستن رفع بر دشمن فرو می آرد کافران را به بد بختی و بر میسازد و مومنان را به نیکبختی و بر میسازد
دوستان را به نزدیک که داندن و فرو می آرد دشمنان را به دور گردانیدن و فرو می آرد کسی
با سفل الشافلین طبعیت بر میسازد بعضی ابا علی علیه السلام محبت و فرو می آرد یکی را بدست
حجیم و بر میسازد دیگر را بجنات نعیم و این دو صفت را مراتب درجات بسیار است
و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که بنده بوی و از فروود
مرتبه و مجاورت اشقا و در خوا به بلند می درجه و مصاحبت سعد را در هر دو جهان
و تخلف آنست که دست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدای دین را و
دارد بایشان در رفع کند دوستان حق را و دوستی را و بایشان که افضل الاعمال را میدهد
و بعضی است و مرتبه نفس را که احدی را عادیست خفض کند و مقام دل و روح را رفع

در تیره برادران و مناجات و مشایخ اهل حق را بلند و بالا بلند و مقام خود را از همه پست و خوار
 اگر بپند دنی و ناکشید **نظم** هنرمندی که در راه پایا و سر وید ز خود عجب زیج گانه هنر دید
 حکما نیکه دور اندیش بود و داند و دای خلاق و در خویش **نظم** المیزان المیزان اعزاز عزیز کرد و اند
 اذلال خوار کردن عزیز میکرد و اند از آنکه میخواهد در دنیا بنویسند طاعت و عبادت حیات از طریق
 معصیت و ضلالت و در عقبی بعد مرتبت و نعم جنت و رست ذات پاک خود و خوار میکرد
 کسی که میخواهد با خدا این صفات امام غزالی گفت دست که مید بد ملک را هر که میخواهد
 ملک را از هر که میخواهد و عز و دایم و ملک حقیقی در خلاص از دل حاجت و سیری نفس غلبه شهوت
 جمل است پس گشتی و شسته شد حجاب دل می مشاهده کرد و حال حضرت عزت را روزی که شد
 او را قناعت و بی نیاز شد از خلق و بود کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بر صفات نفس
 بجهت عزت داد او را ملک دین و دنیا و گشتی از کرد چشم او را بسوی خلق و محتاج کرد او را بپایان
 و مسلط گردانید بر وی حرص محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید بنفس و استبداد بر وی
 ناریکی جمل تحقیق خوار گردانید او را و کشید از وی ملک انتهای این اعزاز و اذلال حقیقی روحانیت
 که امام ذکر کرده اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال و عز و علا است چنانکه قوت
 و جاد و جمال و شرف و ترف و نظا هر با تابع و انضار و اضداد آن اگر ظاهر کرد دفع و ضرر آن
 دین باقی داند اثر آن را اهل دین بسته چون دانست که معز و مدد است تعالی عزت دنیا و آخر
 از وی **نظم** از خوار می و مذلت پناه بدرگاه عزت می آورد بدایه عزت در طاعت است
 و خوار می در معصیت است و بحرص طمع و شهوت نفس خود را خوار نکرد و اند **حکایت** آورده اند
 که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری می ناخن خورش این کودک نان کوک
 گفت مرا هم ناخن خورش بد گفت بهاسک من ناخن ناخن ناخن خورش بهم آن کودک را ضعیف و سبیل
 در گردن او کرده میکشید فسخ موصی بد فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی
 خود کنشی **نظم** بنان خشک قناعت کنیم و جانه دلق که بار محنت خود و نیز بار منیت خلق و بخلق
 آنست که عزیز دارد و آنرا که خدا تعالی عزیز گردانیده بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طبیعت
 دارد و آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالفت نفس و جهالت و شهوت **نظم** التمسع
 البصیر این دو صفت مرتقی تعالی را که مشکف میکرد و با آنها مستوحا و مبصرات انگشافت
 بی احتیاج بآیات و حاشیه و می تعالی مشهور است نه بکوش و پناست نه بحشم و این کمال است

و داد او را

و داد او را

جوارح و آلات محل تغیر و افانند و دور و نزدیک نزد وی برابر است و شنیدن چیزی
 از شنیدن دیدن چیزی یکبار مع و مزاح نیست و اثبات این دو صفت محل جدر از شنیدن
 و چون ثابت شده است تریه اوقات از صفات جسم ثابت شد تریه وی از آن قرآن
 بحید ناظم است به ثبوت این دو صفت و تاویل این علم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست
 که حق تعالی سمیع و بصیر است حکم نکند مگر با آنچه راضی است و می تعالی از آن هر چه گوید یاد
 گوید و از غیبت و بهتان و لاف و کزاف و بدح نفس و لعن و طعن پرهیز و دوز پند و نشود
 مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان او را آنچه راضی است حق تعالی بدان از نظر حرام و دراز کرد
 چشم بر هرست دنیا و دین آن پرهیز و نظر کند بصنایع و بیایع الهی و عیون کبر و از آن
 کبر دوام مراقبه و مطالبه نفس محاسبه و اشارت بی سمیع و بصیر سمیع است **نظم** که بمعنی
 است و می تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی و ارادی حکم کننده است میان خلائق بر رف
 قاعده ظلم و دفع طریقه جفا و انصاف تائید مظلومان است از ظالمان در روز جزا و حکم کننده
 بشقاوت و سعادت بر بندگان و در قاسوس گفت که حکم بمعنی قضا است و امام غزالی گفت
 از حکم مشتبه و قضا و قدر پس بر وی تعالی اصل وضع سبب است حکم است که عبارت است
 و کلمه بالبصر است و خلق سبب است مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و تریه سبب است
 لحظه فلحظه تقدیر است این ایاتی است که امام در شرح اسماء حسنی گفته و جمله از آن در شرح
 و چون می تعالی حاکم است بنده باید که استسلام کند حکم او را و انقیاد آورد و او را راضی با
 بقضای او و ابرامی نه خود کند از حقوق و از خصومات خلق بر حذر باشد که را با حق
 افتد انصاف نگا دارد و نادار زمره ظالمان محشور نکرد و دور و دور می و می تعالی حکم کرد و در سوا
 و از سابقه حکم از ای مرسان و اندکین باشد و تخلق آنست که در رفع خصومت و حکومت
 عدالت نماید و انصاف و زود و بر نفس خج و حاکم باشد بجا هدایت و ریاضات و تقدیر بسیار
 که معضی مصالح دین و دنیا است العدل عدل در اصل بمعنی داد و داد و دین است و عدل خدا
 ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیز را بچیزی نیز آید و می تعالی
 منزله است از جور و ظلم و ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک است و همه افعال
 ستقیم و معتدل است و مقضی حکم و مصالح لایعده و لا تخصی چنانکه باید و بشاید همچنان است
 تو را تعالی می فی خلق الرحمن من تفاوت و می تعالی با هر یکی معادل برابر عمل می کند و منزه او

محبت و نعمت گردانند و این از حد ان باشد و گاهی محبت بیکدیگر است که در اند
این از فضل اوست و چون بنده دانست که حاکم مطلق اوست و همه بقضا و قدر اوست
همه افعال او را حکمتهاست باید که در افعال او تدبیر حکمتها را و اعتراض نکند بلکه حمد حق و مدح او را
و تخلف نکند و مردم عدالت و تدبیر خدا را آنکه رعیت اوست و در ملکیت خود اوست و شهود و شهادت
در تحت سیاست خلق و بن سیر گردانند و افعال او را مستقامت و اعتدال بود و نظم و سعادت را بر او
کوی سعادت بر بند است که بمنزل رسید که رفقا و اللطیف لطف نرمی نازکی در کار و بیکی گردان
و لطف خدا بنده را وفق بر طاعت و عصمت از معصیت است و از جمله لطف او بر بندگان اعطا
اوست فوق کفایت و تحفیف اوست و در طاعت و رسانیدن سعادت ابدی معی خفیف است
هر آنست بلکه در یک ساعت چنانکه کسی ایمان آورد و در ساعت مرد و گاهی شفت و مجاهدت و گفت
ربا صفت لطف و نرمی آسان نمیکرد اند و اگر خواهد فی رحمت ربانیت و مجاهدت بمنزل مقصود
میرساند و بقرب قبول درگاه خود مخصوص مشرف میکند و لطف را بعلم بر دقایق مصالح و مفای
امور و رسانیدن آن مستفصل بر سبیل رفیق و نرمی تغییر کرده اند و این هر دو از صفات حق سبحان
بنده را وفق و تخفیف و در افعال و لطف می آید از احاطه همه و جبهه پایان چون است و تفسیر کرده
امام غزالی در توحید آن گفت چنانکه لطف او در خلقت چنین تا آخر عمر و رسانیدن خدا چنانکه
و چه در حالت رضاع و بعد از آن و در اخراج شیر صفای شیرین از میان غن سر کین بر آورد
چو ابر نفیس از میان حجار و پروان آوردن عمل از مکن و ابریشم از کرم و در از صدف و عجمه از
پیدا کردن آدمی که مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات
و صفات اوست و امثال این هر دو از حد و احصاست و هر که دانست که وی لطیف است
حاکم بکنایات ضمائر است و موصل جلال نعم باید که ظاهر و باطن از مکر و تبلیس و ترک آداب
و عیب خود را بکار دارد و شکر نعمت می گوید و توفیق خیر و طاعت از وی جوید و تقصیر خود
و تائب و معتذر گردد و تخلف آنست که بنده گان خدا لطف در زد و نرمی کند چه در ارفاق
و یسوی و چه در منافع روحانیه و دنییه و دعوات الی الله و ارشاد و بطریق حق بر حق و لطف و حکمت
و موعظه حسنه و علم حقان و فهم دقایق پوشیده بار حق و سهولت و نرمی بخلافی برسان
و اقامت نایب خیر آگاهی و خیر آگاه و دانا است بهیچ شی در ملکوت و متحرک
سکان نمیشود و در این استخوان فزانه مضطرب مطمئن نمیکرد و در کون مکان نفسی نمیکرد و اندک از

نعمت

تعالی شاه از آن خبر و باین معنی خیر راجع معنی علم کرد و دیگر آنکه خبر مخصوص باخبار دارند و علم معنی عالم
باخبار گویند امام غزالی گفت که خیر معنی علم است لیکن چون عالم اضافت گردد و محقق باطنی باطن
حیرت گویند و صاحب اثر از خبر نامند انتهی گاهی معنی خبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکتون
علم خود و وی تعالی خبر دهنده است از گذشته و از اینست که بکلام خود و باین معنی راجع بصفت
کلام کرد و در حیرت و اخبار معنی از نمودن نیز آید و وی تعالی از ماینده است بنده کار را با او
نمی بخالیف شریعت چنانکه فرمود بسبب که اچیم عیلا و بنده چون دانست که حق تعالی خبر است
مراتب علم او را از دست نهد و قصد بن غایب بنیاد او را بچیز داده اند و امر و نهی اخبار و در حق
آنکه بکار با وی و دانا و بار یک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قلوب می رود خداوند بصیرت
باشد و از مکارید نفس و مکر و خداع آن بر حذر بود و خبر دهنده باشد مردم را از آن و مندر و در
ایشان بود بطریق بخت از آن از ماینده بود ایشان از ابدان الحسیم حاکم است و بر دین
و علم آنکه او را خشم از جای بر ندارد و باعث بر استیصال عفو است بنده و مسامحت انتقام
نموده با وجود اقامت دار اگر بنویسد اگر کند عفو فرماید و اگر خواهد بی تو به نیز رحمت کند و حاکم
علی الاطلاق حق سبحان است و بنده گاهی استیصال نمیکند در عفو است و لیکن عفو مومنان بسیار
و کینه نگاه میدارد و تا نزد فرصت کیسه را می کشد و وی سبحان خود را با انتقام نبرد و صفت حق
بس حق عباد آنست که از انتقام و می خایف باشد و از جهه حلم و می امیر و از عفو باشد
که چون در حال حلم کرده است پس در حال نیز مغفرت کند و باید که انجمن ذاتی را که با وجود کمال
قدرت بر عفو است انتقام نمیکند و عفو میکنند و نعمت که داده است باز نمی ستانند شکر گویند
و شرم دارد که در نظر چنین گری می فرمائی کند و تخلف آنکه بنده ناپسندگی بیند از آنجا رود
و نمکین و وقار و زرد و عقوبت زبردستان تعجب نماید و صلح و عفو شایسته خود سازد و مکر در اجرای
شرعیت العظیم العظم و العظمه بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که در کلمات ابعاد از
باید و گویند که جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از دست و قی که امتداد مساحت و بی در طول
عرض و عمق و این باشد باز این دو قسم است یکی آنکه بر می کند چشم را و محیط نمیکرد و دیگری
بدان چنانکه فیصل امثال آن و یکی دیگر آنست که محیط نمیکرد و بدان بصیر با طراف آن چنانکه در
آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در کلمات بصیر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند
است که محیط میشود با دور آنست حقیقت آن حقل و قی است که قاصر است از آن آنکه عقول

با بعضی قسمی است که متصور نیست اورا که عقل و احاطه و بی بخت حقیقت آن عظیم مطلق است
 که عظیم تر از همه است و مجاوز است از حد محول و بیرون از دایره اورا که هیچ عقلی بکس ذات
 و صفات نمی رسد و آن ذات حق است تعالی و تقدس و کسی که بشناخت عظمت حق را مستحق
 و خواند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند با مثال او امر و نهایی و احکام و بی بخت شانه
 و عظم بران و بنده را باید که از عظمت جلال حق چنان در دل فرود آرد که هیچکس هیچ چیز را
 جنب وجودی هستی نماند و مخلوق بآنت که هست بلند دارد و از برای نیاید سر فرو و نیاید بلکه
 گویند در جنب عظمت الهی نظر سمت وی جای نماند و تحصیل کند از کمالات و صفات شریفه
 عظیم که در وی قدر و بی بر تبه رسد که آنکه عقل بکس نرسد و در حدیث وارد شده
 که عالم عامل تعلیم میکند مردم را خیر انعام کرده و می شود اورا در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان انبیاء
 چون عاقل صفات ایشان تصور کند بر شود عقل و بیست و عظمت و اعظم مخلوقات است الهی
 رسول الله است صلی الله علیه و سلم که عظیم تر از وی مخلوقی بود و نیامده و در عالم اجسام عظیم تر از
 او فریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بعظمت روح محمد صلی الله علیه و سلم
 الغفور یعنی غفار است و هر دو صیغه برای مبالغه است و غفور ببالغه تر است از غفار و معنی غفار بسیار
 بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بود و آید و گنایان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وی تمام و کمال باشد
 گنایان غفور بخشد و مغفرت باقصی مراتب و درجات رسد و بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از
 نوعی از گنایان را بخشد از همه بندگان آن نوع گناه را بخشد و چون غفر معنی پوشیدن است غافر
 آنکه از خیر و شرف و شگفتان نیز محروم پوشیده گرداند تا دولت آن مستور ماند بکس بر گناه کار نیز فراموش
 میگرداند تا از خجالت و شرمساری پرورده نشود و غافل است هر حالت در ویش از آن بود و در شرف
 که گنایان بخشد شرمساری است و وجه نقص و تخلف در اسم غفار ند که در شد آنکه گوییم شکر بسیار
 شکر و شاکر گفتن منعم را بسبب نعمت و این معنی شکر گفتن است مر خدا را و شکر را اسناد بخداست تعالی
 شکر و شاکر نام وی تعالی و از بند معنی آن ثواب جزیل است و بر عقل قبیل و کدام ثواب جزیل
 و عظیم تر از ثواب آخرت بر عقل در ایام دنیا و بعضی گفته اند که معنی شکر شاکر است و بر بندگان
 مطیع شکر و اینجمله قریب تر است معنی شکر و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کردند بطریق
 شاکر است و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل است شاکر گویند است بنده را بر طاعت
 بنده را باید که در شاکر و طاعت وی تعالی بفراید و صدق و اخلاص نماید و وجه تخریق آنست

پوشد گناه از او و بی آن اعمال
 بندگان و غفور
 آنکه

شاکر

شاکر بود مر خدا را بر نعمت وی شاکر بود و مر کسی را که احسان کند بوی سخن و ساطت
 و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید و خاک کند و اقلش نیست که گوید جز آنکه خیر العباد
 علو بلند می بلند شدن جای بر بلند می بر آمدن بر زبر چیزی شدن آن دو قسم است حتی چنانچه
 جسمی بر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی و تقدس در
 مرتبه بالاتر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست و همه مراتب پائین تر از مرتبه او است
 سب و عظمت فوق سب و معلول بسیار است و بی سبب و علت جمیع مسمیات و معلولات است
 و بی منتی سبک و مراتب علت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد
 و نیز موجودات منقسم است بهست و بی و بی منقسم است به چیزی که او را جز او را که حتی نیست و آن
 بهیچ است و چیزی که با وجود او را که حتی او را که عظمی نماند دارد و آنکه او را که عظمی است منقسم
 به چیزی که معارض است در مملکت او شهود و غضب آن انسان است و چیزی که سالم است او را که
 معارضه میکند ذات و آنکه سالم است با ممکن است که مستی و مزاج باشد بدان و لیکن ممکن است
 شده و آن ملائکه اند و چیزی که محال است در حق او ابتلا و امتزاج بدان آن حق سبحانه و تعالی
 پس وی در مرتبه فوق کل باشد که عالی تر و کاملتر از آن رتبه نباشد و در فهم عوام که در مرتبه
 بهمانیم اند جز علو جسمی نیاید و خواص که همیشه بنده اند با دراک بصایر علو معنوی او را
 از او و فوق مراتب حتی نیستند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی چنانچه فوق العرش است
 عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزله است از بخشد و تقدیر بر جمیع اجسام و تفاوت
 آن فوق تمام اجسام باشد در مرتب و تخصیص عرش نحوه فوقیت او است از جمیع اجسام که چون
 فوق او شد فوق همه شد و علو معنی غلبه کردن بر کسی است و وی تعالی غالب است
 بر همه چنانچه فرمود الله غالب علی امره پس باید که قیاس عقل و زنی که از درک ذات و صفات
 او راه ندهد و چونی و چگونگی از راه معرفت بردارد و معجز معرفت آنکه که کمال نیست خود را
 غلبه امر و حکم وی تعالی است و نا بود و در بالا مثال اول تسلیم پیش آید و تخریق آنست که در
 مجبور و در تخصیص علم و عمل چندان است که از بعضی نوع خود فایز گردد در کمالات و عالی گردد
 و مقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق وی در جرات انبیا است با تفاوتی که در جرات
 و اعلی جرات که فوق آن در جرات نبی است صلی الله علیه و سلم و علی مطلق
 خداست جل جلاله و تعالی شان و نیز از وجود تخریق آنست که بر نفس و هوای بر دست باشد

و از صحبت اول دنیا سغلا و زرد و حمت بغیر امر حق فرود نیارد و مشایخ گفتند که هر که صواب
 گشت در توبه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین را بنیست او در دل شکر و نیت از وی نیز سست
 الکلیب و بزرگ و صاحب کعبه یا عبادت از کمال است و در کمال کمال وجود است
 کمال وجودی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود او می دراز کرد
 گویند که وی کبرالتین است و چون طویل الوجود از بی ابدی اولی و آخری باشد او را کبریا
 دوم آنکه وجود وی تعالی وجود است که صادر است از وی هر موجود پس کبر معنی کامل الذا
 تمام الوجود باشد و عظیم معنی کامل الصفات بفتح القدر علی المرتب بود و در تعین و تحقق و
 باسم تعالی است الحفیظ حفظ نگارنده و نگارنده هر که در عالم است از آفت و ضیاع
 اوست تعالی تا بقا و صیانت چیزها که ضد و دشمن بیکدیگر اند چنانکه بخاطر او در موالید
 مسدود و بکسب و مزاج و تغذیه و ایمنی آن نگاه میدارد و حیوانات را به سید کردن آلات
 در ذات آنها چنانکه است آنها و نابها و چکنها و خارج از آن چنانکه سید و پدید کردن موفقت
 در است و در آن است تعالی آن به سید کردن آن پس که در کمال است سوسان اند که می گاه
 بقریب اعدا و آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن همچنین در حفظ او است تعالی نه زده که در کمال
 آسمان و زمین است حتی کبابی که از زمین میزد نگاه میدارد و لباب او بقدر و طو است او را
 بر طریقت و بخارها که میزد و از او خارج است چنانکه شمع و تاب و چنانکه سلاح و زنا
 و با هر قطره از آب حائض است که نگاه میدارد و او را از آنکه منبسط شود و در جبهه
 که فرود نیاید قطره از باران که آنکه با وی منبسط است که نگاه میدارد و از آنکه منبسط شود
 از زمین اتمام عمر آن است که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصیر بر آن دل است این
 ایمان می آرند بدان بصیرت به تعقل و ابواب حفظ الهی کثیر است لایحه و لا یحیی از جمله
 حفظ اوست ابقای ایمان بر مومنان را و حفظ عقاید ایشان از زرع و زلال و صیانت عقاید
 خود و حیوانات است لایحه و این بر صدق و این اقوالی دلیل بر آن بود یعنی که در دل انداخت
 است و اختیار بسته را در آن قطعا دخل نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه
 که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم است اصلا مخطوط خط مانیت و موجب
 و اختلاف اعتدایانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان
 و حفظ بجهت از برداشتن چیزی که ضد آن نبیان و فراموش کردن است نیز آید و با جمیع

دایم الوجود

نیز اطلاق

نیز اطلاق آن بر در کار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم وی ممکن نیست
 آن از وی بسو و شبیهان و نقل است که یکی از ضلای زمان بسیار میراث رسیده گفت الهی مرا
 در هم محتاج آفریده اما محتاجت این حضور قلب مرا فقره میرساند خداوند انو حفظی از برای
 من نگاه دارد هر چه بود چه بد و بدیشان داد پس هر گاه که او را بجزئی احتیاج می افتاد حق تعالی
 از از غیب می میرساند و چون سنده و نیست که برود و کار او حفظ است باید که از سنده
 و محتاجات و از غلبه نفس و هوا پناه بجفظ و حمایت وی برد **نقطه** هر کس بخدا پناه آورد
 او را از بلا نگاه دارد و مخفی است که حدود احکام شریع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از
 ذکر ماسوی و سر را از ملامت اخبار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال
 حفظ نماید و فرماندهان را و عاقلان را دستگیر و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد
 و معانی آنها را در دل نگاه دارد و الحقیقت خالق اوقات و رساننده آن بدان وقت خود
 آن چیز است که بوی بر پاست بدن آن از طعمه و آفات خورشید و این وقت بدو
 و وقت ارواح معرفت و ایمان است و محبت معنی توانا و نگاهدارنده و نگاه و حاضر نیز
 تو را تعالی کان الله علی کل شیء مقبلاً می مطلقاً قادر پس می جامع معنی علم و قدرت باشد
 برینده باید که قوت و قوت تن جان از وی خواهد و علم وی کفایت کند از سهل تسری بر
 بالقوت قال الذی الذی لا یموت و بعضی چنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت تو
 گفت الله گفتند مقداری که از آن جاره نیست گفت از الله جاره نیست گفتند از چه
 می پرسیم که تو ام جد بدان است گفت تو ام جد با الله است اگر شما الله را می شناسید
 و سخن گفت که که در سنگان را طعام دهد و غافلانه را رها کند و از احوال نفس مطلع باشد
 و در اصلاح حال خود قادر نماید **الحسب** کافی و بسنده در جمیع کارها و حساب شده آمدن چیز
 احسنی الشیء میگویند بعضی کافی یعنی بسنده شد مر این جزو حسب بمعنی محبت است
 و این وصفی است که متصور نیست ثبوت وی حقیقتاً مرغی تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت
 از جهت وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد مگر چیزی که الله
 زیرا که باوست وجود اشیا و کمال وجود آنها و سببانی که آنها را داخل است در وجود و کمال
 انهم بخلق او بسند پس اوست حسب مطلق و بعضی گفتند که حسب بمعنی محاسب است
 چنانکه جلیس و ندیم معنی محاسب و منادم است و وی نفس حسابگر و از خلائق روز قیامت

پیش از آنکه بپندارند این را به سبب آنکه در آسمان زمین پسندیده و با
که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان را با محتاج مرام و بر آمدن
حاجات ایشان آنقدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد لطیف و سخن نرم و با جود
ایشان و قبول بپندارند این را به سبب آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم الواسع سعته
و فراخ کردن و همه را فرا رسیدن و سعت را اضافه بکند و میگوید علم وی وسیع است
بعلوم و با احسان میکند و میگوید احسان می رسد و سعت و نعمت او بی پایان و بحدت و ملک
غنا میکند و واسع مطلق در جمیع این صفات است و آنکه گویند سعت یعنی توانایی
و توانایی دوست رس است بهین علافه است و حق است هر کسی که شناخت خدا را و فراخی علم
و قدرت و غنای او را که باقی نماند در مضیق جمل و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه
کار با انجا با گویند و در تنگهای پناه با و بر دو خلق است که سعی کند در سعت علوم و معارف
وجود و سخاوت و رزق و سبب رکت ده دارد و دل دوست را فراخ گرداند و از آنچه وارد گردد
از حوادث و اینده ای طمان تنگ نشد و هیچ جز از بهر کس نفع ندارد و با سبب کس هر نوع گشاد
باشد **نظم** بند بر دل اگر خواهی گشت دوست دلکش اگر خواهی مراو **الحکیم** حکمت عبارت است از
کمال علم و حسن عمل و انفاق احکام علم و عمل حکمت علم حکم را نیز گویند پس علم باشد زیاده
احکام بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم میگوید کسی که عالم باشد بخقای و شیا
و نیک داند و قاتی صناعات را و منق و محکم است صنع آنرا و کمال در جمیع چیز خداوند عزوجل
ناتوانی و بی نقص هر چه است مقتضای حکمت و از وی حکمت دانند و کارهای می آید
و شکی نیست و مبراست و داناست بخقای و وقایع بسیار و کسی که شناخت که پروردگار
حکیم است بروی بار که راضی گردد و حکم او بداند و برادر آن حکمت بالغه خواهد بود اگر ظاهر
نمود بروی پس اعتراض نکند و سخط نکند بروی بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق
است بفعل الله و ایشاء و حکم مایرید و باید که در فهم خقای منتهی بغیر اسم حکیم باشد
تخلی آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تخمین قوت عملیه و نیک نیک داند
قایق علوم و صناعات را از آنچه متعلق بنکس نفس بود و باید که از سفاقت و لغو بی بهره
به کار می آید خفای و داعیه ربانی نکند تا سخن اطلاق حکیم گردد و فعل است از ذوالنون
نصری که گفت شنیدم که در مغرب زمین مردی علم حکمت معروف و مشهور است بر بار

فی کلام

و می شد مچل روز بر در خانه او افتاده بود و رفت نماز مسجد آمدی همچنان و از حیران
از گشتی و بمن مع التفات نکردی از جمال آنکس مدم گفتم ای جوانمرد چهل روز است
که اینجا هستی و ام هیچ التفات بمن نمیکنی سخن نیکوئی از سر ایندی نصیحتی بیا موز تا بآید
گفت بآن عمل خواهی که گفتم آری اگر خدا تو فوق دهد گفت بنیاد دوست مدار و فقر را غنا شمار
نعمت دان و منع عطا گیر و با غیر حق انس کن و صحبت مدار و خواری اعزت بندار و حیات
شمار و طاعت را عزت بدین توکل معاش خود را **نظم** از سینه بگویم که نام و نشان
غیر الا کسی که سبب از وی نشان ترا **الودود** و دوست و یار و یار و دوست و دوست
دوست داشتن و بعضی گفت دوست داشتن قوی و اکبر دوستی تعالی دوست میدارد و
دوست میدارد ایشان را و از اینچه فرمود بچشم و بگویند یعنی رحمت میکند ایشان را و از اینچه
ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند بایشان و سایشان ایشان را و دوست میدارد ایشان
اور یعنی طاعت میکند و تعظیم میکند اورا و بهیبت میدارد و ذکر میکند اورا و فرمود
و هو الغفور الودود و دو هم غفور ابراهیم و دو و مقدم داشت تا عاصیان گناه کار که الودود عصار
اند نیز تا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت با عفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان
بر افشانم و پاک میگردانم بعد از آن در دایره محبوبان مودودان خود قرارم **نظم** از من است اید
و من **نظم** و از تو که کم بدو توانی و دو چه تعلق باین بسم ظاهر است و تخلف آنست که دوستند
ای دل نباشد و آنچه خود را خواهد از غیر برادر مسلمان نیز خواهد بلکه ایشا که بشد آتش از ابر
خود و کمال آن آنست که منع نکند اورا از ایشا و احسان و غضب و حد و این پس بوند و باهر
بیر از وی عطا کند آنرا که محروم گرداند اورا و عفو کند از هر که ظلم کند بروی و در اعلا
این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم باشد و در طریقه محبان بدل محمود و مستقامت
و دوستی دوستان اورا و سبب عظمی شناسد خصوصاً محبوبترین محبوبان و محترمترین محبان
رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت وی عین محبت حق و طاعت اوست و محبت
غریبی است که از دوستان آنحضرت را به فناء دینار میراث پدید رسیده بود تا که
سوی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پدید آمدند مال داد و آن موی انجربد
تا و چند ادم جان خریدم بحمد الله عجب از آن خریدم و گفت اند که علامت صحت محبت
جمل و علامت محبت است بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم است محبت مصطفی صلی

علیه وسلم محبت اهل بیت و متبایان دوست **مطلب** دوستی را دوست داری و دشمنی را دوست داری
دوست را بر دین و دین را بر دوست **مطلب** دوستی را دوست داری و دشمنی را دوست داری
انسان را نفیسم جاودان یافت آدمی چون نامش بر باشد چه بر می میسر ما بدقتش الله سرور
چون یک بار است و سبک را بدیدار عبد الله را با تو میسر می چکار **مطلب** مبالغه ما جدا
فی الصراح محمد بزرگ کی محمد بزرگ **مطلب** فی القاموس الجلیل الشرف والکرم و طیبی گفت مجرب است
کرم و امام غزالی فرمود که مجید کسی که شرف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جلیل باشد
خطای او و نوال شمس جامع معنی اسم جلیل و واکب باشد و بنده را باید که وظیفه حمد و ثنای حق
بجا آورد و شکر نعمت و عطای او فرزند کند و بخل آنکه شرف و بزرگی را تحصیل سبب آن از علم عمل
و تندی سبب خلق حاصل کند و بخل و نوال فاضله و افاده نماید الباعث باعث بر انگیزن نیست
از کور و بیدار کردن نایم از خواب و فرستادن کسی برای کاری او تعالی بر انگیزنده مراد است
قبور و بیدار کنند و دلهای خافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوی خلق
و بعضی گفته اند بر انگیزنده بهمتهاست برنگی کادی سپند **مطلب** باید که از خواب غفلت و غرور بیدار شود
و از بی قرافی رسول صلی الله علیه و سلم بزرگ کرد و از روز بعثت و نشور باد آورد و خود را بکار آخر
مشغول دارد و بخل آنکه دلهای مرده را از کور جهل که موت اکبر است بر انگیزد و بعلیم که سبب جانش است
زنده گرداند و غافل از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود داعی خیر که حکم رسول دارد
جوارح و قوای خود بفرستد و بسوی خلق بفرستد و ارشاد رسل و رسائل ارسال نماید و بهمت را بر خیر است
و میر است که از دشمنی از شهوت است معنی حاضر آمدن یا از شهادت معنی کوهی دادن و حق
سجاده حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن بر غیب و شهادت و کوهی است **مطلب** است بر احوال
خلق روز قیامت و تواند که مراد باشد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است **مطلب** الله
از لاله الهی باشد است بر اخذ میثاق از پیغمبران ایمان و نصرت و اذن رسولی که بیا
بعد ایشان مصدق آنجا ایشان است چنانچه قول می تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الیه
وال است بر آن و بعضی گفته اند که شهادت معنی همین نیز آمده است و وی تعالی بیان کند است
بکلام طریق و می و امام احکام دین اسلام را و تسمیه معنی مشهوره نیز گفته اند که انبیا و اولیا
و علما و ملائکه کوهی سید بند بر وحدانیت ذات و کمال صفات و می که چه از او گرفته ذات
عاجز و قاصر اند **مطلب** خطبه بر نام تو خوانند اینده از تو خبر نامی اند اینده که چه توحید تو بخوانیم

و تسمیه

توحیدانی که نادانیم مانده را باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت و می احوال
غافل نباشد و شهادت و می می حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و صدق و می مصدق و حکام
دین اسلام است و بکمال ذات و صفات و می معترف و بخل معنی اول ارجح میغه علم و جبر است
و میغه ثانی معنی که تحصیل ارادت و عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت
و شهادت بر وحدانیت حق بر میثاق انبیا که درنا از خواص عباد الله باشد **مطلب** الحق
میغه ثابت و هست و در مقابل است باطل میغه نیست و ناجز و معدوم و ثابت و هست
مطلق الله تعالی است و سایر موجودات از جنس مکان معدوم و ناجز و نیست که در حد
ایشان از وجودی ثبوتی نیست چنانچه گفت الله الا کل شیء باخلا الله باطل و تفصیل کلام
که اینجا خبر است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی باطل و بوجهی پس مستغنی بالذات باطل
مطلق است و ممکن است حق است بوجهی باطل است بوجهی و از از جهه ذات خودش وجود
نیست صلا بر باطل است بذات مستغنی است وجود از غیر خود و از بجهی که بجانب وجود دارد
موجود است پس در حق است و این است معنی قول می سجاده کل شیء باک الله وجهه
پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود موجود است و هر چه وجود او
گیرد و آن خدا است عز و جل و تعالی و قدس حق معنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقاد
و مذاهب بدان و صفت میکنند نیز نسبتی بوجود حق دارد و باعتبار ثبوت از بجهت او را حق میگویند
و حق معنی سزاوار نیز می آید و دوست تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال را سزاوار شایسته
بطلان کذب منزه و مبر است و بخل آنست که متحقق گردیده و متابعت حق که شرف نیست
صلی الله علیه و سلم تا از آن نور می حضور می بردل مستولی که در که بر این متغی که در وجود حق
و می حضور می متصف کرد و میغه حقانیت و امام غزالی گفت رحمه الله علیه رحمه واسعه عبد
الرحمن است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است جدا و ذات و می تعالی بکماله
خود باطل است اگر موجود ساختن حق مراد را نمی بود پس خطا کرد کسی که گفت انالهی مکر یکی از
روایان می که آنکه این مراد دارد که وی حق است و میگوید این تاویل مجید است زیرا که
لفظ ولایت ندارد و بر آن دیگر آنکه این میغه مخصوص می است بلکه هر چه ما سوا می است
تاویل دوم آنکه مستغرق گردد و وجود حق تا آنکه در باطن می محبت شود و کجایش خیر نماند و هر
کسیت چیزی و غماه او را فرود گیرد و وی مستغرق گردد و میگویند و مبالغه میکنند که او را

و از اینجا گفته است انما من هو من هو انما استغفران و استغفار است استغفار
کلام الهامی بود و چون وای از مطلق افاضه کن نشان جانیت و نورانیت و خود نامستوفی
در دریا می غان تو و مشهور تو و مشهور کرد آن خود اسم خود دل سنده خود را تا چنانکه اسما و صور
است حقیقه و معنی نیز کرد با وجود آن آگاهی بسیار بی آرد از مستی و خودی که با آرا تا آنکه
که با انما عبد الحق بجای آنکه دیگری انما الحق گفت است انک علی کل شیء انوکس و کبر انک کار
با و شیء از نام تصرف دست و می دهند و می غالی خود بخود کار نامی نه کار از خود گرفت قائم
شده با امور عباد و در مسدود و معاد تحصیل هر چه بدان محتاجند و کفایت میکنند بعبادت و کرم خود
همه را با آنکه کسی تو کبر و تو فیض کن و تو کبر و تو فیض کن و تو کبر و تو فیض کن و تو کبر و تو فیض کن
مطلق است که امور موقوف است بر تو و می کافی باشد بقیام آن و وانی بود با تمام آن و آن کرم
و عبادت باری تعالی است پس بنده باید که همه کارهای خود را بر تو سپارد و در بند بر و اختیار
باز که از تو بکلیت خود موقوف گردد و می پسندگی کند با استعانت و استمداد تو از غیر تو
نظم کار خود را بخود باز کند از آنکه نمی بیند ازین بهتر کار و عیفت توکل فقه است بضاعت
و کثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم او عام و مطلق است که در کارهای ضعیفان و قویان
سعی کند و کفایت مهم ایشان کوشش نماید و در اینجا مارب و تحصیل مطالب ایشان جهان کویا
و کبر ایشان است و کبر خود اگر در نفس خود و خصم نفس که در دستهای حقوق الهی و انصاری
و فواید می تعالی القوی المتین قوی و انما متین استوار امام غزالی گفت قوت دلالت
بر قدرت نماید کامله بالغه و منانیت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی از پنجه قدرت
بالغه کامله دارد و قویست و ازین حیثیت که شدید القوه است متین است و در قرآن مجید و صفات
خود را بید القوه المتین هر چه این معنی قدرت است و ذکر آن باید و می تعالی از عجز و کمزوری
و در اندکی متزه و بهر است و بعضی گفته اند قوی متین معنی خالق قوت و منانیت
فعل معنی مفضل پس همه کارها قوت و نصرت از خود را و خود را و همه کس را و همه
میخیزد و منقاد او دارند و در وقت حوائت و بی ادبی از قوت و قدرت او هر اسان باشد
و مخلق است که بر هوای نفس قوی و صبره باشد و درین صفت و سخت بود و در بعضی قوی
متین باشد و در اجرای احکام شریعت و درین سستی بخود راه انداخته نفس را و کبر را و نفس
سلطان کن دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن کن الی و محبت ناصر و حق سبحانه

و منانیت متقیان است و نصرت میدهد به ایشان از و می تعالی دوست میدهد و منانیت را
الله ولی الذین آمنوا و می معنی متولی امور نیز آمده و می سبحانه متولی امور صالحان است
بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بر و می توفیق کرده اند امور خود را بر و می متولی امور صالحان
خلایق است از آنچه محتاج اند بدان از امور معاش و معاد و معنی قریب نیز آمده و رحمت می
قریب است بخندان و از اسباب است و می غنی فانی قریب پس بنده باید که بتکلیف شایسته
خود را شایسته نزدیک دوستی حق سبحانه گرداند و در همه کارها بنده نصرت از و می جوید و بر
تو لبت و جنت می شکر گوید و از قریب می تعالی گاه بود و التفات بغير او نکند و مطلق است
که دوست دارد او را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان
و سعی کند در فضایی حاج خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیده شود
او را ولی الله و یکی از نشان ولایت است که و می تعالی دایم دارد و توفیق و نصرت او را و
و مطرود کند و اند او را تا اگر قصد معصیت و بدی کند یا در او اذن از آن اگر بناگاه برفت
توبه و انابت زود باز آرد و در آن نگذارد و اینست معنی از احب الله عبد الم یضربه ذنب
و از نشان ولایت است که او را در دل دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان محل نظر حق
و چون او را در اینجا بیاورد بر تو می از آن بروی نیز آید **نظم** دل است اگر کردی داری در ره
حاصل از این محبت که محمد و محمدت ستودن ستوده شدن و دوست ستایند ذات
و ستایش کنند صفات خود بکلام در ازل و به بنده آیات بنیاد در لایزال الاحصاء
علیک انکما اثبت علی انک لیل انت و ستایند انبیا و اولیا و مقرران است فضیلت
و احسان و عرفان و ستودن شده است بتایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و آن
شیء الا شیء محمده یا محمد معنی مسخر جمیع محامد است که موصوف کل کمال و عطا کنند
هر نوال است و هر حمد و ثناء را جمیع بذات اقدس او است و مخلق باین اسم است که دایم
حامد حق بود در جمیع اوقات و احوال و سعی کند که منصف گردد در تحصیل کمال و عطا نوال
تا محمود و مدوح گردد نزد خدا و نزد بندگان می محمود از بندگان کسی است که ستوده است
صفات و می و اخلاق و می اعمال و می احوال و می لی ثواب فضائل و طعنان و آن
پس است که نام پاک است محمد صلی الله علیه و سلم و هر که قریب است بر وجه و مقام او
بر قدر تفاوت مراتب در درجات قریب از انبیا و اولیا و علماء و صلحا و هر یک است بر قدر

و اندازه نوال خود و حمید مطلق است جل جلاله و علم نواله المحضی احصا شمر در این
 بر سبیل استقصا و احاطت و امام عزالی محضی را عالم نفی کرده و گفت که علم را چون احصا
 کنند معلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند و محضی مطلق کسی که منکشف کرد
 در علم و می هر معلوم و عدد و می مبلغ و می بسته اگر چه ممکن است که احصا کند بعلم خود
 معلوم را و لیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات قال الله تعالی و ما انتم من العلم الا قليلا
 پس محضی مطلق نسبت مکرر خدای عز و جل شانه و اوست که داناست بدقایق و حقایق اشیا
 و محیط است علم او بدات کائنات و اعداد و ان وصف است که احاطه کل شیئی علم او
 کل شیئی عدد او بنده باید که علم الهی از اینها محال و احوال مراقبت باشد و از حساب و زراعت
 غافل نبود و در معاش حساب معاد بر گیرد و بداند که همچنانکه بر ترک نیکی یا سفسافه اندر بر ترک
 نیکی نری نیز تحسیر خواهد شد **نظم** غافل مشو که عمری زین نازد و نه نیای دادش بد که چون شد
 و کبر نیایی و تو خلقی چند بلیس سب بر قدر کمال اوست چنانکه در اصل صفت علم و از هر خلق
 که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه میسازد و بعد که تا
 بدقایق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع باید و واقف گردد و **نظم** الهی العبد
 ابد ابتدا کردن و تو افیدن اعداوت باز گردانیدن و بعد از اعدام ایجاد نو بودن ازنده
 صنایع و بدایع فیض و باز گرداننده احیاء بعد العدم اوست تعالی شانه و قدرت او و **نظم** اوست
 است و خود هر که از عدم وجود آورد و بعد از امانت احیاء نیز نو اند کرد **نظم** انکه ما را لا اله الا الله
 آفرید اینچنین شایسته و پاک آفرید که کند ما را پس از مردن است نبود از قدرت عجز انداخت
 و کاهی معصیه را بر دور و کار رفت عواید و نواید و الطاف و انصاف خود که بر بند و افاضه میکند
 و سبب بعضی عذار و تقصیر است و می عدم و انحطاط می نهد و بعضی و کرم و احسان خود باز
 میفرماید نیز حل میکند اینچنین جاری شده است الهی تعالی که مبدد و میسر سازد و باز
 میزد تا قدر نعمت بشناسد و شکر گوید و بدین معنی سبب منشی انعامات بود از وجود و لوازم آن
 هو میبدی نعم قبل سخاقتا و بر قدر بر بند را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال ضایعی
 جوید و شکر نعمت معاش که حیات اینچنان است سازگار می معاد که حیات اینچنان است
 و تخلق است که سعی کند در این دنیا است و تاسید حسالت و اعاده آنچه منقطع شده از آن
 بتقصیرات و تقصیرات **نظم** الهی المحیت **نظم** بند کرد نه نه حیات بر جسم دور گرداننده آن از

و محاسبه کند پیش از آنکه حساب کرده شود

بر اعاد و ص

که احیاء

که احیاء و امانت صوری جسمانی است و زنده کرد و اندوه و امانت معنوی و میراننده آنها
 و غفلت که احیاء و امانت معنوی روحانی است اوست تعالی شانه و عظم بر یانه بنده باید که
 بشکر از نعمت حیات مشغول باشد و زنده گانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ
 در حیات و موت موثر حقیقی نداند و تخلق است که زنده کرد و اندین ان معارف الهیه و میران
 نفس از قوت غصبه و شهویه میسازد **نظم** حیات القلب سلم فاعلمه و موت القلب سلم فاحتمله
 و زنده کرد و اندین الهی طالبان مریدان نوار هدایت و میرانیدن نفوس ایشان از ظلمات غایت
 النجیحی و نسبت نیز از این باب است و اعطای غذا بکس که سبب بقای ابدان است و کرد
 غزاله کافران که سبب نیستی ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است الهی
 زنده ازلی و ابدی اوست تعالی شانه که بر کز نمیرد و زو و طالع طاک پذیرد و حیات صفت است
 که موجب علم و فعل ارادی است و بر کرد و در اک و فعل ارادی نبود میت است و می کامل
 انگار است که مندرج است جمیع در کات تحت ادر اک و می جمیع موجود است تحت فعل و می
 تا بیرون شود جمیع در کات و می و می جمیع مغولی از فعل و می آن خدا است پس اوست
 مطلق و هر چه که سوا می اوست حیات او بقدر ادر اک و فعل اوست و کس که شناخت که و می
 که بر کز نمیرد و کس که بروی توکل علی الهی لا یموت و هر که اعتماد بر مخلوق کند احتمال دارد که
 حاجت میرد و ضایع گردد و می و تخلق است که زنده باشد بوی و بیاد و می تعالی تا بر
 میرد و بل احیاء و عند ربهم برزقون فرجین قدمات قوم و هم احیاء **نظم** هر کز نمیرد و کس
 دش زنده شد بعشق ثبت است بر جوده عالم دوام ما القیوم قایم بذات خود و قایم
 و زنده کنند و مفرغ خود را که ممکن و منظور نیست این از او و زنده بقا بر بوی و وجود و بقای خود
 بقیومیت اوست و گفت اند که میانه قیوم و قیوم مصلح امور که بنده و صلاح آورنده و مدبر امور و یار
 ناینده طریق صلاح و سند او معاش و معاد اوست و هر که دانست که قایم باشی و مصلح امور
 اوست فارغ گرد و از تعب و کد و اشتغال زنده گانی راحت کند و رسای توکل و توفیق
 نصیب بنده ازین صفت بقدر استغنی اوست از ماسوا می اند و امداد و مردم را و اصلا
 او امور معاد الله را گفت اند که الهی القیوم هم اعظم است و هر که در سجده بگوید یا قیوم
 بر تنگ است حاجت او بر اید الو اید و وجود هستی و یافتن مطلوب و وجود و وجود توکل
 شدن و می سبحانه واجب الوجود است که هیچ کمال مراد و مقصود از وی مفقود نیست و هیچ چیز جز وجود

فی الناس

موجوده و غنی است علی الاطلاق که هیچ چیز و هیچ کس محتاج و نیازمند نیست و هر که غیر اوست
 واجب است بر وی بیکر فاقه و از بعضی چیزهایی نیاز است و بجز اینها یک چیز نیست و بعضی گفته اند
 و بعد معنی علم نیز آمده است و همه اشیا به صفات است در علم او ثابت و موجود است و فرق میان
 واجب و غنی و علیم آن تواند بود که در غنی دو چیز است و بعد از آنچه بخواهد و عدم احتیاج غیر اختیار
 واجب و باعث بر تانی غنی و همچنین در علم انکشاف است و حصول از حقیقت اول علم است و از
 ثانی واجب و الله اعلم و بنده را باید که بر ادق باشد و احتیاج بوی دارد و از علم وی آگاه باشد و غنی
 است که سعی کند در تحصیل آنچه لابد است از کمالات تا واجب را در مقصود و مستحق که بفضل خدا
 از اسامی او **محتاج** چون زاریم در معنی همه داریم ما **المحتاج** معنی مجید است چنانکه عالم معنی علیم
 و لیکن در صفت مجید مبالغه و تاکید است و در صفات الهی تعالی ببالغ و کامل است و لیکن کمال
 در لفظ اشعار و اعلام بآن میگویند و گاهی با ثبات اصل معنی انکشاف مینمایند که در نفس خود کامل
 احتیاج بدلائل لفظ ندارد و بیان معنی تعین و تخیل همه در شرح اسم الجید گذشت **الواحد** یکی
 الوحدة و الیکانه شدن و وی سبحانه یکیت بذات خود یکانه است بکمال صفات خود
 این نه آن احد است که بعد از اعداد است و منتهی است آخرت واحد و نهایت نیست و جامع
 و واحد در عرف بدو معنی است یکی آنکه بتوحیدی و متبعض نباشد مانند جوهر فردی که آنکه بی مثل و مانند بود
 چنانکه آفتاب که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که مقدر است بمقتضی وجود
 قابل انقسام نیست و قابل انقسام نیست و وجود نظیر وی ممکن نه واحد مطلق است از لا و ابد و بنده گاهی
 میشود وقتی که به انشود و او را در انبیا چنان می نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در
 دیگر در وقت دیگر موجود است پس احد علی الاطلاق نباشد و گاهی شایسته که خدا است و احد است در صفات
 که اگر شریک ندارد باید که متوجه دیگر و دیگر بوی و شریک نکرده اند غیر او را در او و تخیل بآن است که سعی
 متوجه و یکانه کرد و در فضل و کمال نسبت بگویی ممکن است توحید نسبت بوی و باید که متوجه باشد در وجودیت
 متوجه است وی سبحانه در الوهیت و یکجهت و یکدل و بیکروی متوجه قدرت واحد کرد و تا جایی که احد شد
 کرد در لفظ توحید و یکی گویند و یکی بگوید هر چه است از وجود و از وجود اند **منفرد** از هر آن یکی دو جهان داده اند باز
 عجم کن که حاصل هر دو جهان یکیت **نفیس** است که مشبیه قدس الله سره بدو کان ففاسی میگذشت فریاد میکرد
 یکی پیش خاندن در فضل و وفور و از دگر یکی بود و یکی بداند که در و است ای هر چه رضی الله عنه در جامع تر
 و دعوات بهی و شرح از شایسته اسم الاحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده

اللاحد

و فرق نمهند میان این هر دو که احد یا اعتبار ذات است و واحد یا اعتبار صفات و بعضی گفته اند
 گفته اند و گاهی میگویند احد معنی عدم التفریق که اجزا ندارد و احد عجم استثنی که نظیر ندارد
الصدق سیدی است که قصد کرده میشود بدو گاه او در جمیع مطالب و غایب از صمد معنی قصد
 منزله است از جمیع نقایص و افاضات و جامع تمام کمالات از صمد معنی صمد که میان نبی
 و لغت است در مصمت پس بنده باید که همیشه بقصد در کادوی تعالی بویید و جمیع مقاصد
 و مآرب از وی جوید و او را از جمیع نقایص و افاضات منزله داند و وی استمداد و استکمال از او
 بجانب دیگر بگوید و تخلق آنکه در کار سازی نیازمند آن و بر آوردن حاجت طالبان
 سعی داند و ایل خلاق و از احتیاج بلذات شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان
 خدا شود و جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد و از تمامه افاضات در اسب و صلب بود در رعایت
 احکام دین و متکون و مستقیم گردد و در طریق علم و یقین **القادر** المقدر و قدر و قدرت و مهتر
 و اقتدار توانستن و توانائی و قادر و مقتدر معنی خداوند قدرت و در مقتدر میباشد
 است و قادر انکشی است که اگر نخواهد بکند و اگر خواهد بکند و قدرت عبارت است از
 آن معنی که موجود میشود بوی ممکن و روفی ارادت و قادر جعفی انکشی است که اختراع کند
 هر موجود را اختراعی که یکانه باشد بوی مستقیق باشد در آن از معاونت غیر و آن خدا
 جل جلاله و اما **عبد** را قدرتی است بقادر گردانیدن حق مراد و فی الجمله بر بعضی احوال قدر
 ناقص و مختصرات بنده واقع است بقدرت خدا پس سزاوار است که گفته نشود او را
 مکر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق مکر وی سبحانه پس گویی شناخت که
 اوست قادر بر کمال بر هر چه خواهد نیست را نیست گرداند و اگر خواهد نیست را نیست گرداند
 و بنده را باید که همیشه خایف باشد از قهر وی و امیدوار بکرم وی و تسلیم
 بحکم و ارادت وی و نیز چون است که بوی قادر است بزرگ کند انتقام کشیدن از هر
 ظلم کرد یا رنجانید او را با عقا و آنکه قدرت حق و انتقام وی است و انتقام است از انتقام
 کشیدن می برای نفس تخلق است که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات و بر مشی
 از خواہات و نیز باز داشتن طمع و هو از مایل شهوات و لذات المقدمه **المؤخر** و بکمال
 و کرم خافقدم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن اوست عز وجل که پیش کرد و سنان خود را
 بنزدیک گردانیدن از درگاه عز و جلال و راه نمودن بجانب قوس و پیش از پس افکندن و سنان

شایسته جعفی

مکر خواہد

پیش کرد

دین را بدو را فکند از در لطف خود برده افکند میان ایشان میان شناخت خود و کسی
 نزدیک گردانید و او را کسی که دور گردانید پس افکند بشرق و غرب و تقدیم و تاخیر گاهی در
 مکان می باشد و گاهی در زمان و گاهی در شرف و در تبیه و تبیه از خداست آدم علیه
 السلام در جهان تقدیم کرد محمد را صلی الله علیه و سلم تاخیر و در انجمن حال آدم
 نسبت بامت محمد صلی الله علیه و سلم چنانکه فرمود سخن الاخرون السابقون و در قرآن مجید
 فرمود السابقون السابقون اولیک المفضلون و بنده چون دانست که تقدیم و تاخیر از خداست
 از جلال و قوت خود مستبری کرد و در بر عقل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق متفکر گرداند
 و تخلق آنست که تقدیم کند خود را بسابق و مسامت بخیرات و قربات و تکیه بر شرف
 سلطان و بعضی او مبارز که شایع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارد هر که خدا تعالی تقدیم کرد و ب
 کرد و اندیشه مؤخر و محقر دارد هر که او را تاخیر کرد و در افکند الاول الاخر و اولی است از بی
 که وجود او را ابتدائی و هستی او را فانی نیست و آخریت دایمی ابدی که بقای او را انبیا
 و دوام او را انقضائی نه یا سابق است بر شایا و وجود کان الله و لم یکن معشئ و آخر
 باقی بعد فانی خلق کل من علیها فان و یسقی و یهریک ذوالجلال و الاکرام با اول است و وجود
 و آخر است بملوک و از دست مبداء او لا و لا و بسوی اوست مرجع با اول است با احسان
 بغفران یا اولی است که بهدایت و احسان عارفان را به چنانگی خود شناسا گردانید و آخر
 که با کمال لطف و استنان کار ایشان تمام ساخت پس اولی است ای طرف و آخر است که با
 لطف پس کسی که هدایت گردانید او است که کفایت میکند در انتها لظایر الباطن و ظاهر
 که بعد است وجود و هستی او بایات باهره در ارض و سما باطنی است که محجوب است از ذات
 او بحجاب جلال کبیر ظاهر است بجمت باطن است بر حمت ظاهر است بقدرت باطن
 فکر است ظاهر است بر نصایر باطن است از البصار ظاهر است بی اقتراب باطن است بحجاب
 چه خفای او از جهت شدت ظهور اوست و ظهور او سبب بطون او و نور او بحجاب غیبه او
 ضیاع من مخفی شده ظهور و حجب نوره نوره پس اوست ظاهر کسی که نیست ظاهر نوره از
 و باطنی است که نیست باطنی از وی و خط بند ازین اسماء آنست که اهتمام کند ایشان خود فکر
 کنند اول خود و تدبیر کنند در آخر خود و اصلاح کنند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و قنای
 بدانند و دل بر آن ننهند و نظر و تدبیر از ظاهر ایشان شناخت صانع بی برود و کار دین ساقی

افتتاحی

دوای

و اول باشد و در کار دنیا پس از خود با حکام شریعت ظاهر بود و با سر حقیقت باطن و ظاهر با
 خلق و باطن با خدا چنانکه گفت اند الصوفی کابین باین **نظم** هو الاول و الاخر هو الظاهر و
 الباطن غیر از هو و یا من هو و کبر چیزی نیست اسم الوالی و لایست بلکه تصرف کردن در دست
 و ولایت بافتح یاری کسی کردن و پادشاهی را ندن سبب یکتا که ولایت بفتح مصدر است
 و والی کسی است که متولی شود امور را و مالک بود و جهور و اشیع است بند بر قدرت و فعل
 و تا این معنی جمع نشوند اسم والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق نیست مگر الله سبحانه
 که متفرد است بند بر آن اولاد متفرد احکام است در آن ثانیاً و قایم است بروی باد است
 ثانیاً و بنده باید که اطاعت امر و فرمان برداری را بجا لازم داند و مملکت وجود خود را
 بحسن تدبیر و تنقیح احکام شریعت مضبوط دارد و از غارتگران شیاطین حریج انس محفوظ گرداند
 بامر الهی و حکم و بی والی مملکت وجود خود شود و حاکم در آن باشد الله تعالی بطن قدر بر جمیع ولایه
 و از سایر نقایص و افات مرفوع و عالی و متعالی ابلغ از علی است و معنی تعلی و تخلق آنچه انجمن
 التبرک بر کبر بانیکی گردن در بر فتح بانیکی گشوده و تحقیق بیکوی گشوده و احسان غایبه
 جلال و کرم نوال و بیح بیکوی و احسان نیست مگر آنکه اوست سبحانه متولی آن تفصیل بر خدا و احسان
 هر وی بخون از حد حد و پان سون است و ان نعت و نعت الله لا خصوصاً و بنده باید که نعت
 و میرت خدا بجا آورد بخون خدا بیکوی و احسان نماید خصوصاً عباد و پدر و اقارب و مسایه و سایر اهل حق
 و مستحقان بلکه غیر مستحقان نیز می آرند شخصی محضت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی قدس
 مالی او را از غیر مال زکوة و کفایت سخن را از ناسخ سخن نمیدانم و تمیز میان آنها نیست و انهم هر که
 بدین فرموده سخن را و غیر سخن را نباید بد خدا بجا از این سخن آتی و سخن آن نه التوا
 نوبه باز گشتن از گناه و اصل معنی نوبه رجوع است چون نسبت به بنده که کند رجوع از معصیت
 و اگر برورد کار نسبت کند رجوع بر حمت و توفیق اراده غایبه و وی تقالی میر میکند است
 نوبه را و توفیق مبداء بنده را باین و پیدا میکند و اند از خواب غفلت بختو یقین تحذیر
 و تنبیهات بر و خاست و عاقبت معاصی پس رجوع میکند بنده بنوبه و ندامت و رجوع میکند
 سبحانه بفضل و کرم است پس تحقیق نوبه حق سابق است بر توبه پس بنده چنانکه فرمودیم تا
 علیم بسینو **نظم** نوبه کنم بشکنم توبه دهمی بشکنم و بنده باید که دایم در امید نوبه و در نا
 بر بند و از جناب حق توبه طلب دارد و از گناهان پشیمان گردد و کوشش عبرت باز دارد و در

تا خیزند و امر عجز بالتوبه قبل الموت را امتثال کنند حکایت عیسی بن عیسی وزیر بگو که
سواران بر انداختن را چنانکه عادت است هر سیدند این کشت زالی بره کند می نشسته
گفت چند کوبید این گیت این بنده ایست از چشم عنایت حق افتاده و بیاختار
کشته عیسی بن عیسی بنید و منزل خود باز گشت و ترک کرد و بدو است قوی و شرف
شد و بگو که گشت و تخلق است که از لالت بندگان اعراض کند و اگر اعتدال نماید و تو
گشت قبول کند بگو م و انعام بر ایشان بر جوع نماید و هر که بعد از نماز گشت صد بار بگوید اللهم اغفر
لی و نب علی انک التواب الرحیم الغفر کنایان و آمرزیده شود که اجابتی کتب الحدیث التوفیق
انتقام به عقوبت پاداش کردن یکی از صفات حق سبحانه انتقام است ان الله عز وجل
و این پس از انداز و امثال شده اغلظ است از معاجلت و مسامت و وی سبحانه
انتقام میکند و عوبت میکند کافران و منکران از آب کعبه و گردن کشی که در دنیا عاصیان و اوفای
اگر خواهد عقوبت کند و اگر نخواهد بخشد پس بنده باید که از انتقام حق بر حذر باشد و از
معاصی محبت و متحاشی و تخلق آنکه در حفظ حدود و شرع و احکام آن مسایده و ممانعت نکند
انتقام کشد از دشمنان و دشمنان نفس آواره و سزای او این است که چون آنکه
معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام کشد و عقوبت کند باین طریقی گفت و کرد
که نفس من کمال کرد در شبی از شبها از بزدل پس عتاب کردم او را و منع کردم او را از آب یکبار
الغفور محکم شد نیات و در گذشته از معاصی و بیهوشی معنی غفور است و لیکن ابلغ است
از آن زیرا که غفران معنی ستر و کتمان است پس غفار معنی پوشنده کنایان و غفور
مشترک و اعدام است و بنده هر چند گناه کار بود بعفو پروردگار امیدوار بود پس است بدین
پیغمبر مجرم نباید نهاد شاید که موی که می بخشد با قامت حد شرع و حکم دین **تظم** و مکن بر اجد وانی در
نام او در نامه نیکنان و در بر جامی نیکنان بر تو در روز جزا و ان شود و تخلق است
تقصیر است مردم و جرایم ایشان که در حق او کرده اند عفو نماید تا در جود و کما ظن الغیظ و العاف
عن الناس و باید که از وقت رافت شدت رحمت و غلبه آن و بعضی گفت اند که رافت
که مبداء آن شرف و حسن است و رحمت احسان است که مبداء آن حاجت کسی است که احسان
بوی و تعالی مبدیان است بر بندگان با رسال سل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است
از اسباب عقوبت و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از

معنی اول است

معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم که رحمت
فالك الملك نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت و سی با جاد و اعدام و ابقا و
و وجه تخلق و تخلق در شرح اسم الملك گذشت ذوالجلال و الاکرام آنکه هر خدای هر کمال
نابت است بر او را و هر کرامت و مکرمت صادر است از وی جل جلاله و علم ذوالجلال
ذات اوست و کرامت فعل اوست که فایض است از وی بر بندگان او و انواع کرامت او
بندگانش از خارج از او بر وجه و تنهایی است و محمل آن در ضمن قول وی و لغز که منافی ادم و آن
نعمت الله لا تحصى و مندرج و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت ندانند بیدارگاه
و می هر که اکرام او را بدید شکر گوید و او را پس خدمت نکند غیر او را و سوال نکند از غیر او و
است که تحصیل کند در نفس خود جلای و شرفی کمالی و انعام و اکرام کند بندگان حق را چنانکه
الایق و سزاوار است المقسط قسط جور و بیداری و اقساط عدل و داد گسترده و مقسط عادل
و انصاف میکند مظلوم را از ظالم و کمال این معنی است که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از
یکدیگر خوشنود کرد و اند چنانکه در حدیث آمده است و شرح این اسم در اسم عدل گذشت
الباقی جمع کرده آوردن و کرد و آرد و خلق منها ثلاث خصال است میان زمین و آسمان و بر انگیزنده ایشان
در محشر و متباینات همچو میان آسمانها و کوهها و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات
و معدن مختلف اشکال و الوان و طعم و اوصاف اند و بعد از عالم جمع
کرده و همچنین کرده در حیوانات میان سخنان و بی ذک و مغز و سایر اجزای حیوان و جمع کرده
میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ و جود جمع است جمع
کرده و لهای عارفان را بشود تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تقویر و رؤیت ساطع
و حیوانات و جمع کرده هموم ایشان را در طلب خود و لهای ایشان را بذر خود الا بذر که اند
تطین القلوب و جمع کرد فضایل و کمالات در انبیا و اولیا و علما و جمع کرد بعضی از کمالات
اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرد فضایل اولیا و این در آخرین
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحاب بنده باید که تا مل و نفس کند در اجتماع
صانع بدایع الهی و افعال غیر متناهی او و تخلق است جمع کند میان علم و عمل و کمالات
و جمالی و معرفت ذات و صفات حمیده و اخلاق کزیده و در وظایف عبادات و خیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات و می کند در جمع همه و سکون قلب و جمعیت

مع الله **ط** در تعجب کوشش تا همه ذات شوی **ن** ترسم که برکت دشواری است شوی
 الغنی الغنی غنایی نیاز شدن الا غنایی نیاز کرد اندین غنی تعالی غنی است که در ذات
 و صفات و افعال خود از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گردانیده است و بیک از
 از بندگان خود و لیکن آنکه غنی کرد با غنای غیر غنی مطلق نخواهد بود و رضا اگر از مثال خود
 کرد و معنی خود محتاج است غنی مطلق حق است تعالی و تقدس با اینها التماس التمس الفقراء الى الله
 والله هو الغنی الحمید و بنده چون است که حق سبحانه بی نیاز است نیاز بجهت او برود و چون
 و است که بی نیاز گردانیده است طبع از همه قطع کند و موال نکند مگر از وی در وی نیارد
 مگر وی از خلق بی نیاز کرد و متعلق با هم غنی کرد و باز چون نیازمند از دست کبر و مانع
 تواند رفع احتیاج ایشان کند و بدینچه از فضل نعمت حق تر و دوست بر فقر او مساکین
 کند و از سوال بی نیاز گرداند خلق از اسم المعنی نیز باید المعطی المانع **ن** هر که را چه خواهد بود
 خواهد بود لا مانع لما أعطی ولا معطى لما منع و بنده چون است که حق تعالی معطی مانع از
 بطایع او مسکین و از وجود او مانع و می خایف و خلق آنکه صالحی و مستحق از اعطای او سزاوار
 و ظالم از مانع نماید با طبع روح را از انوار حضور و طاعت و طاعت و نفس و طبیعت از جو
 و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هرره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را
 باین روایت تفسیر میکنند بر دو سبب **ه** اول نقصان بر این روایت و بیان بخلق عقل و وضع
 و با معنی راجع و ابل میشود چو منع از سبب **ه** اول از فقر و یا حفظ و لوازم او است و حاصل
 نمیشود و حفظی او لیکن منع را اضافی است میکنند و حفظی اضافی محروس از سبب **ه** اول
 و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هر چه در اسم الحفظ از معانی و وجه تسمیه مذکور شده
 اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق میان این دو معنی آنست که منع معنی اول منع از عطا است
 ثانی منع از بلا و منع از بلا لطف ظاهر است از خدا و گاهی منع از عطا نیز لطف میباشد لیکن
 غنی و منع میکنند وی سبحانه از دشمنان و از نفس که را که بخواهد مخصوص گرداند فضل و کرامت
 خود و از اهل خصوص گرداند و منع میکنند از ادات و اختیارات را از آنکسی که میخواهد اهل
 گرداند برای خود و مقام اهل خواص از مرتبه اهل خصوص بلند تر است و بنده چون است که موال
 تعالی سبب **ه** اول نقصان از وی منع میکنند و در حفظ خود نگاه میدارند و شکر که بدین را
 برین نیست و خلق آنکه مانع آید و دور باشد از نظر فساد و هلاک خود و باطل صلاح و نگاه دارد

معنی الحفظ

الان

و اهل درین از آفات و مخافات انصار النافع خالق خیر و شر و قهر او است تعالی و از
 در دوزخ و شفا در کرمی سردی خشکی و ترسی اوست و کمان نبرد که دار و نافع بذات خود
 و در هر مهلک نفس خود و طعام نفس خود میسر گرداند و است نفس خود سیراب سازد اینها سبب
 عادی اند یعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه اینها را سبب است
 بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد بی اینها نیز بندگ کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و چون
 کل اجزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط و سبب سحر قدرت کامله نماید باز
 تعالی اند و همه اینها نیست قدرت از لبه مانند قلم در دست کاتب اندی توقف
 و قدرت صفی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و فرق بمجموع و خصوصاً
 و حیثیات است و بنده را باید که ضرر و نفع همه از وی تعالی داند و عالم سبب است
 قدرت او شناسد و حکم و قضای الهی را بمنت کند و در توفیق امور بوی کند و در نیکو
 می از خلق در راحت و خلق از وی در راحت **ح** **ح** آورده اند که موسی علیه السلام
 از در دوزخ ان بخت حق بنالید حکم شد که فلان کیه را بر دزدان نه تا آرام گیرد
 کیه را بر دزدان نه تا آرام گرفت بعد از آن بی باز دزدان در دزدان بر دزدان
 در دزدان کشت گفت الهی این کیه است که تو تعلیم فرمودی خطاب با خطاب رسید
 آن کرم تو بر بخت ما کردی شفا دادیم و این کرم تو بر بخت ما کردی شفا دادیم
 تا بدانی که شفا دهنده ما بنیم کیه و خلق آنست که با الهی و حکم شریعت ضرر رسانند
 کند و دشمنان دین او قطع رسانند و باری دهد و دستار از ان مقتضای ارادت و امر هر دو
 کند جمع میان حقیقت و شریعت اینست **ن** نور نور در عرف علم معنی روشنی است و نور
 در اسم الهی است معنی نور وی تعالی روشن گرداننده سموات است بگو اک ثواب بسیار
 و روشن گرداننده زمین بنبیا و اولیا و علما و مومنین و مومنات و بساتین و دریاچین و روشن
 گرداننده و الهامی مومنان و عارفان است بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقا
 نور علی نور بهدی الله نوره من بش و نور خواص نور عبادت است از چیزی که ظاهر بود و نور
 کند غیر نور و چون مقابل گرد شود و وجود بعد از ظهور و وجود را باشد و غنی مردم را
 چیز تبارک از عدم است پس کسی که برمی باشد از عدم بلکه از مکان عدم و بیرون از دوزخ
 اعیان را از ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود که نامیده شود و نور و نور و نور

فایض است بر جسد هشیما و همه از نور ذات اوست اند نور السموات و الارض و در
بنکام رساله در تفسیر این که در بطور آمده است که متکفل از سراد و اظهار انوار شد
و باشد التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورت نفس برآمده و اقتباس انوار
برایت و مصباح شریعت نموده نور علم نیک از بد تمیز نماید و ظاهر شیطانی و نفسانی از ملک
و رحمانی جدا کند بزرگان گفت اند که هر حالی که منتهی علم نباشد اگر چند آن حال عظیم باشد ضرر
بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرزند کند تحقیق نور بدل او
فرود نیاید و متکفل است که متصور باشد نور ایمان و عرفان و منظر باشد احکام دین او بر ماضی و محال
و نیز نفس و تصفیه قلب و تجلی روح و بقادر نور الانوار افشای ظلمات بشریت نموده و بقا بنور
حاصل کرده عین نور گردد اللهم اعطنی نور و اعظم لی نور و اعظم لی نور الهادی هدایت نمود
و بمنزل مقصود رسانید و راه نای سعادت را در آن اوست هر که راه دنیا میرود راه فنا اوست و آنکه
عقبی سپرد راه اوست و آنکه راه وصول بجای قرب و میسر و نماند جدای غایت
نظم کرده چراغ لطف تو راه نماید از کرم قافله شایب روانی نیز و بستر و انوار و نور
برورد و کار تعالی را حضرت الهی عظمی کل شئی خلقه ثم هدی شاکل طفل را مجرب بر آمدن در راه
بکشد و بستان هدایت کرد و دو چرخ را مجرب بر آمدن از پهنه بچیدن و راه نماید و کس شهید
بر نیامد و در شکل قدیس که موافق ترین اشکال است بوسی هدایت فرمود و شمع این دو نور از
و افضل و اعظم هدایت را نمودن است بطریق که موصول بجایب سیم و رؤیت و جگر است
و ابدی کردن و باطن خواص عباده از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سب هدایت است بطریق
و معرفت و بهره مند ترین بندگان متعلق و متعلق باین سیم انبیا و اولیا اند که نادیده خدایان اند
مستقیم و طریق تویم خصوصاً سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی و اصحاب و اتباع و راه
الحق و محی علوم الدین اللهم وفقنا و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
ذو النون مصرعی گفت قدس سره در چیز از اخلاق عارفان است شکلی که از کمال بکشد و باز آوردن
و نعمتهای حق توکل را بغافلان یاد و دادن و بزبان تو حید مسلمانان را بحق راه نمودن یعنی
روای ایشان از دنیا بدین از معاشن معاد آوردن التبذیر بی مثل و بی مانند و هر که در
وصفات و افعال بی مثل و مانند است آن بدیع مطلق است و آن جزو بار تعالی است
و بدیع یعنی مبدع نیز و از بدیع یعنی تو بر و نماند و بهره و تفسیر کرده شده است قول می سجاده

بدیع السموات و الارض است و باید که در هر چه از بدیع صنایع نظر کند و دل بخشد
مثل و مانند که مبدع اوست و از حدت حوادث بر وجود قدیم استدل نماید و قول
رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن نو باوه بدو فریب الهی من ربی اثر آن معرفت است
و هر بنده که مخصوص است بجایب خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجهی مثلی و بی نظیری
پدید آمده است چیزی از امور راجع بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند
و ابدع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست فرد کامل و احد در انصاف
بصفات حق و متکلی با سعادتی تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را مثل و نظیر نیست اللهم صل علی
محمد و آل محمد و بنی محمد فی شریک فحاشا فی غیره منقش علیه من الصلوات افضلها و من فی
انوار و الکمال التبذیر و ایم الوجود که هرگز فنا نپذیرد و بنده باید که در بر توفیقی حق از خود
شود و دل از تعلیق با سوا می او بکشد و در خلق باشد که سعی کند در تحصیل کمال باقی ماند
انوار آن در جهان و در آن عالم وفانی شود و در جلال حق تا باقی ماند بجایب ابدی انوار است مراد
انوار است باقی بعد فانی موجودات که تمامه اطلاق بعد فانی ملک راجع بودی کرد و بودی
و این نظر بظاهر است و الا اوست ملک علی الاطلاق از ازل تا ابدی بدل ملک و تمامه ملک
ملکوت مراد است بل شریک مسا هم و ارباب بصایر همیشه ندای لمن الملک اللهم الله الله
القهار بکوشش و شوش می شود جل جلاله و عظم شانه بنده باید که در بند مال و میراث نباشد
که همه که اشتیاقی است و از وی از و اشتیاقی موقوف بر ان توفیق اشعار عارفان است
دل بر منزلتانی چه نبی رخت بر بند که انا الله و متکلی است که تحصیل علوم و معارف دین کند تا او
انبیا کرد و اگر شایسته رشد در لغت با مان بره شدن به خلاف حق و در شایسته احوال او
رشد و افعال او بر سن صواب بود و احکام او بر طرز اتقان و احکام و خل و زین مسیح کار او راه
نیاید و همه نپذیرد است او منافع بغایات کرد و بر سن مادی است شاره و بی است شاره و گفته اند
که شایسته اینجا یعنی مرشد است که بندگان را در مقاصد دین و دنیا و مبدء او و معاد بکشد و در حق
بطریق رشد و سداد خوانده است و وجه تعین و تحقق ظاهر است التبذیر و بعد در لغت شکست
کردن و بصورتی که گرفت کنایه کار ان شتایی نکند و در عقوبت و انتقام ایشان تحصیل نور و صبر
نزدیک معنی حلیم است و فرق است که بصورت شعر است با آنکه اگر چه اکنون صبر کرد و لیکن در آخر
سیک و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صورت خوف عذاب غالب است در حلیم صبر و عفو

سئل عن اعظم رواة الترمذي ورواه ابو داود والنسائي وابن ماجه وكره حديث اسما كمولف كفت
 وعن اسماء بنت بريد صحابته جليدة القدر الفاضلة است از خداوندان عقل ودين حاضر
 در توبه و كشت زكافرا بچوب خمر رضی الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 اسم اعظم الا عظم في ما بين الالبين كفت آنحضرت اسم اعظم دين دو ايت است و الله اعلم
 و احد لا اله الا هو الرحمن الرحيم و فارجع ال عمران و در اول سورة آل عمران كه اين است
 الحمد لله لا اله الا هو الحي القيوم و رواه الترمذي و ابو داود و ابن ماجه و الله اعلم
 اعظم باین و ايت الرحمن الرحيم و الحي القيوم باشد **عن سعد** قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم من دعا في النون اذا غار به و هو في بطن الحوت دعاهي بيس عليه السلام و قبي
 دعا كره و حال آنكه در شك ماهي بود و دعا اين است لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
 لم يدع بخارجي من شئ دعا كره و بوي سبع مردی مسلمان در پنج جزاء استجاب له
 مگر آنكه خدا تعالی قبول كند دعاي او را رواه احمد و الترمذي پس اسم اعظم باین و ايت لا اله
 الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين است اگر چه صريح در جديت نفرموده كه اسم اعظم است
 وليكن استجاب دعا از خواص اسم اعظم است با رعایت ادب و شرو طاكه فرار بافت
 در بعضی روایات صريح بر آمده **الفصل الثالث** **عن بريدة** قال دخلت
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد و اذ وقت عشاء فاذر جلا فقلت
 و برقع صوته پس نگاه مردی بنمود و بلند ميكرد او از خود و فقلت پس كفت من يا رسول الله
 اتقول بذا ما آتانا بك في تو كه اينم در يائي است قل بل مؤمن من شئت كفت آنحضرت بلكه
 مسلمان رجوع كننده بخدا و روى آورده باوست **قال** كفت بريدة و ابو موسى الاشعري قارا
 و برقع صوته و ابو موسى شعري بنمود و بلند ميكرد او از خود را پس اسم و كه مذکور بود در حديث
 ابو موسى قود فقلت رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله سمعنا فيك شئ
 قرات او را و كوشش مي نهاد آنرا ثم جلس ابو موسى يدخو به نشن ابو موسى اشعري
 در حال كه دعا ميكند فقال بركت ابو موسى اللهم اني شهدتك انك انت الله خدا
 من كه او ميكيرد من كه تو في خدا لا اله الا انت انت محبوبي محي مكرتو احدا صمد اجنب هر دو
 و در و ابرغ آمده كم يكه و كم يو كد و كم يكن كه كفو **قال** رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صلى الله عليه وسلم لقد سأل الله باسمه الذي اذا سئل به اتطلى و اذا دعي به اجاب قلت كفت

از
 حق نشان
 كفت بريدة را مدح با چه
 سغیر خدا

كلمة

كفت من يا رسول الله اخبره بما سمعت منك يا خیر و هم من ابو موسى البخري كفت
 قال نعم كفت آنحضرت قري خبر دو اول فاجبه **يقول** رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادعى
 بغير خدا صلى الله عليه وسلم فقال يا انت اليوم لي صديق پس كفت ابو موسى را تو امر
 مرا بر آورد و سني حد ثني بخبر **يقول** رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادعى بغير خدا
 كره و قري بخبر خدا صلى الله عليه وسلم يعني اين حديث كه در وي شارت است سبحانك
 و مطلق حديث آورده شارت كرده كه موجب اخوت و صداقت مجرد حديث بخبر نبوت
 صلى الله عليه وسلم رواه در زين با آنچه مولى آورده از احاديث اينست و در اينجا احوال ديگر
 حقه بسم الله الرحمن الرحيم كفت و بعضی موكفت و بعضی الهي القديم و بعضی مالك الملك و بعضی كره
 توحيد و بعضی الله لا اله الا هو رب العرش العظيم قري ما زى نقل كرده از امام زين العابدين كوي
 سوال كرد في الله عن از حضرت كه تعليم كند او را اسم اعظم پس فرمود و خواب كه اسم اعظم
 لا اله الا انت و بعضی كفت اند كه اسم اعظم مخفي است در اسماء حسني و موبد است اين
 حديث عايشه رضي الله عنها كه وي چون دعا كرد بعبقه اسماء حسني فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 اسم اعظم در اين اسماء است كه دعا كرده و بآن **يقول** اللهم كفت در شريح الامام از بعضی سلف
 نقل كرده كه هر كس كه اللهم كفت دعا كرده از اين اسماء مثل اين از حسن مصري بنقل كرده اند و بعضی
 اسم كفته نقل كرده شده است اين از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی كفته اند هر كس از اسماء الهي
 بخواند او را بنده بطريق حضور و استغراق چنانكه در باطن او در اخلاص غير حق نقش باشد برا
 اين حالت دست و اد مستجاب شد دعاي او البته اين قول از امام جعفر صادق سلام الله عليه
 آيا كه در روايت جديده از غير رضي الله عنهم منقول است و ابن نعيم در حلية از ابى بزرگه سطر
 الله عز و جل آورده كه شخصی از وي اسم اعظم سوال كرد فرمود انرا احد ثني است آن فراع قلت
 بوحدانيت حق و چون اين حال باشي قصد كن هر كس كه باشد مبروي هي مشرق و مغرب از ابى
 سلمان را راني آورده كه كفت پرسيدم بعضی مشايخ را از اسم اعظم كفت دل خود را ميشناسي
 كفت نعم كفت و قتي كه به پيبي دل خود را اقبال كرد بخدا و قيس شد سوال كن حاجت خود را كه همان
 اعظم است و از ابى الربيع ساج آورده كه پرسيد از وي مردی كفت تعليم كن مرا اسم اعظم كفت
 اطع الله بطاعت طاعت كن خدا را طاعت كنند ترا كفت اند بسم الله الرحمن الرحيم از احاديث
 همچو كن است از پروردگار تعالی و قدس الله اعلم **باب** فواجب التوب و التوب و التوب و التوب

رويت كرد ابن ابى حاتم
 از جابر بن زيد

كفت اند

بعد بن ابی قاصد و در این قول او می رسد بود که با کسی از منتهایان می اضطراب کرد و در
 تمام روایت حدیث از رسول الله که در دفعه دوم از او پرسید که در کتابی که در میان من است
 چیزی از او بگوید و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از حدیث روایات از موسی بن جهم و دفعه دیگر که از آن
 او بگوید آنکه او برای دیدن چنانکه نظر بر کرده شد قال ابو بکر الباقی قال قلت ابو بکر رقیانی بفسح
 و کسر آن نسبت به برهان که نام فرید است از خوارزم و در راه شعبة و ابو عوف و یحیی بن یزید
 القطان عن موسی روایت کرده اند بحدیث را این حدیث موسی بن جهم می گوید که در کتاب
 بغیر الفیه پس گفت اند و بگوید او بی الف پس هم که است الف حنه می شود و هم خط الفیه
 و ظاهر همین است زیرا که حنات دو می کنند سیات را که از فی کتاب التمهید می آید همچنین یا
 کرده است جهمی در جمع بین الصحیحین **و عن** ابی ذر قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اشیء الکلام افضل گفت ابو ذر که پرسید چه شد آنحضرت که کلام کلام فاضله است قال
 ما مضی الله لک گفت آنحضرت فاضله ترین کلام کلامی است که برگزیده و اختیار کرده
 خدا تعالی بر خدایان خود که شایع می کند از او این کلام تلخیص است بفرمان حق سبحان و تعالی
 فیج بحدک و تقدیر که بر آن تعلیم و می تعلی است مرایش از لیل قول ایشان
 لنا الا علمت ان کلام کدام است سبحان الله و بحمده و رواه مسلم **و عن** جویریه
 بنضم جهم و دفعه او و سکون تخانیست که یکی از امهات المومنین است ان الشیء صلی الله
 علیه و سلم خرج من عندنا کذا رواه ابی بکر که آنحضرت هر دو آن از نزد وی می آید
 جین صلی الله علیه و سلم که از آن آنحضرت غایب بود از مدینه فی مسجد بایفج جهم و حال آنکه
 جویریه در مسجد گاه خود بود یعنی در جانی که نماز گذارده بود نشسته بود و ذکر و تسبیح میکرد و شاید
 مراد مکانی است که ساخته بود در خانه خود برای نماز گذاردن و آنرا اکاهی مسجد بکر جهم نیز میگویند
 ثم رجع بینه باز گشت آنحضرت بر سر وی آمد بعد از آن افضی بعد از آنکه جانش گزیده است
 یعنی در آمد وقت جانش و بی حال شد و حال آنکه جویریه نشسته بود و تسبیح میکرد علی الخ الله
 فارقیاب علیه السلام گفت آنحضرت ایا همیشه هستی تو بر حالی که جدی شدی از آن بر آن حال
 از وقت صبح تا الان که وقت جانش بر حال خودی و نشسته و ذکر میکردی قالت فلو
 گفت جویریه آری بر همان حال خودم قال الشیء گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لقد قلت
 بعد کرب أربع کلمات ثلاث مراتب هر آنچه که من بعد از تو یعنی بعد از بر آمدن از پشت

عنه

چهار کلمه است باز تو در پشت یافتی منذ الیوم اینچنین کلماتی که اگر کشیده شود و مقابل کرد
 کرده شود بخیر می گفت و خوانده شود و از روز شنبه هر آینه بر این کلمات باین
 تسبیحات و تحمیدات که گفته تو سبحان الله و بحمده و خلقه و رضا فیه و مد او کلما تسبیح
 چهار کلمه است که مفضل میباید و کمال اند و تسبیح و تحمید شده است میان اینها از این
 نیست یعنی تسبیح و تحمید میگویم تراست ما مخلوقات تو که بشمار و بی اندازده اند و چنانکه موجب
 شود و بوزن عرش تو عظیم است و مقدر کل است تو که مراد کلام اوست یا اسما و صفات او
 یا علم اوست رواه مسلم **و عن** ابی ذر قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 من قال کلماتی بعد الا لا اله الا الله وحده لا شریک له که الکلمات و الا الحمد و هو علی کل شیء قدير
 مائة مرة صد بار کانت له عند الله عشر رقاب یا عند من اورا ثواب برابر داده برده که از او
 کند و عند کسر عدل عین و فتح آن هر دو روایت است بمعنی مشا و برابر چیزی و بعضی گفته اند
 بفتح برابر چیزی از غیر جنس می گویند از جنس می گویند که باز حنیفه و خوشتر شود و در
 وی حدیثی که در حدیث ثقه باین تسبیح میگویند که هر که در روزی صد مرتبه بخواند
 که در حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه و بگوید او بی الف است و کانت له جزا
 من الشیطان بیکه در کلمات و باشد این کلمات مراد از اینها از شیطان و شر وی را از او گرفته
 است این کلمات را حتی بکنی تا آنکه شهادت کند هرگز که استوار و توبه و توبه باینست
 احد بافضل مما جاء الی الله جل جلاله من ذلک و نیار و هیچ یکی علی فاضله از آنچه آورده است
 او که مردمی که عمل کرده باشند از آنچه او کرده است و این تسبیح را که از اعمال اخیر است از انکال
 اول که در حدیث ابی هریره رضی الله عنه می آید سالم است منقح علیه **و عن** ابی موسی
 الاشعری قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سفره گفت ابو موسی اشعری
 بودیم با آنحضرت در سفری فجعل الناس یحذرون بالتکلیف پس استناد مردم که
 بلند می کردند تا که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا ایها
 الناس ایاکم علی الف کلمه ای مردم نرمی کنید بر دانه های خود و تعب نکشید بلند
 کردن او از زمین اشارت که منع از چهار برای آسانی و نرمی است نه از جهنم نامیده و
 ذکر چهار وقت گفت که ذکر چهار شروع است بی سبب مگر بعارض این را در رساله
 انبات نموده ایم پس از آن ناکید که در میان این کلمات خون و لا غایب است

وزنه عرشه

مست

بسم الله الرحمن الرحيم

و هر چه در وی گفت اند و بگویند بطن و تخمین است اگر چه در وی گفت و یقین کنند که اگر
در بواطن بعضی از محققین عارفین از نور مجید حضرت صلی الله علیه و سلم بر نوافذ
و الله اعلم پس بعضی از علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه است بود در مبداء و معاد
و از آنچه مطلع شده بود از احوال ایشان بعد از خود و استغفار بهم بر ایشان بود اما
التوب البیه که در حدیث سابق گذشت اما کوفت از بیخ و دار و دو همچنین حدیث اینست
کیا ایها الناس توبوا الی الله فانی التوب الله فی الیوم یا تمة فافهم مکرر الله طلب توبه و توبه
آن باشد در ایشان بعضی میگویند که برای چیزی بود که مشغول بود آنحضرت بدان از نظر
در کار و بار است و مصالح ایشان و عیوب و ارشاد و هدایت و محافظه از اوج و اکل و شر
و محاربه اعدای بن تا چنان میسر شود که گویا شاغل است از کمال جمعیت و حضور اگر چه اعظم
طاعت و اشرف عبادت بود از جهت علوم مقام و رفعت درجه وی و تفرود وی صلی الله علیه
و سلم بر در کار و خلوص قلب و همت وی از هر چه ماسوا می آید است و این را گناهی می
و از آن استغفار میکرد و چنانکه گفته اند حسات الابرار سیات المفقرین و بعضی
از صوفیه گفته اند که این غیب انوار بود و غیب اخبار و این اشارت است با آنچه بعضی
از عرفا گفته اند کشف کرده میشود بر قلب و صلی الله علیه و سلم در هر ساعت از انوار
صفات حق و ترقی میکرد در هر آن درین تجلیات و میسر و مرتبه تحت را بعد از ترقی
بدرج فوق بنیابه ذنب که استغفار کرده میشود از آن و همچنین بود حال قلب شب و شبی
و انوار صفات همه حجاب و اند غایتش آنکه حجاب نورانی اند و این اشارت بقرآن
صلی الله علیه و سلم ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظله و ارفع کلام در مقام
اصحی است در وقتی که بر سیده شد از معنی این حدیث گفت ای سائل اگر از قلب دیگری
میرسیدی میگویم و بیان میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله علیه و سلم
دم نتوانم زد که چیست و حال وی از جمله مشاهات است که در اینجا دم نتوان زد و شیخ
نور پستی میگوید رحمه الله علیه که خدا خبر داد اصحی را در رفتن وی بر نهج ادب و اجلال
و اعظام و ایشان دل را که موقع وحی و منزل فرود آمدن است بعد از آن میگوید که
درین مکان بدو روشن میرسیم بلی که گوئیم هرگاه قلب مصطفی صلی الله علیه و سلم قائم بر
کاملترین دروشتن و انوار و اعتنا و اهتمام داشت با وجود آن تشریع ملک و تأسیس است

اور از فرود آمدن

اور از فرود آمدن مرتبه ترخص و التفات بعضی خطوط نفس و محقق بود با حکام قشر
و چون ارتکاب میکرد و میگرفت زود میدوید چیزی از آنها که درستی بوی از جهت
کمال قوت و فرط نورانیت چو شئی چندان که رقیقه و صافتر و روانتر است بر وی ظاهر تر
و پدیدتر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگاه چیزی از آن می دریافت آنرا از جمله گناهای
و از آن استغفار میکرد و از این باب بود استغفار وی نزد پیروان از متوضا و میگوید صلی
الله علیه و سلم غفر انک از فقیه آن فرگسائی دوم آنکه خدا تعالی برگزید او را از عباد
و فرستاد بر ایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا مستقیق شوند بوی
تا آن زمان که تمام و کمال سید مبرم ارشاد و هدایت و تکمیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
انکه گذارشته میشد بر آنچه و در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرستاد
برای تفریف جاده و تعلیم جاهل پس نقاضا کرد حکمت الهیه که بر کما شست نوعی از احتیاج
به ستار قلب شریف وی تا مشغول گردد با این عالم و قائم گردد و حفظ و انتفاع مردم از وی
اما وی صلی الله علیه و سلم نسبت بحال خود این گناه می بنداشت و استغفار میکرد
حاصل کلام نور پستی است دو وجه اول را هیچ وجهی است که سابقا مذکور شد و وجه
نیز موجود است و طبیعی نیز دو وجه از افادت شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی قدس
نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی است که نور پستی ذکر کرده و در رساله مرجع البحرین آن
مفردن محسن تقریر و تحریر بیان نموده شده است و نیز در این ضعیف سخن اصحی از محمد خوشنتر
و الله اعلم و **عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس توبوا الی الله ای
آدمیان توب کنید و رجوع آید بوی خدا فانی التوب الله فی الیوم یا تمة و برین وجه
سین توب میکنم بوی تعالی در روزی صد بار رواه مسلم و **عنه** ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم فیما یروی عن التبر و ابی است از ابی ذر رضی الله عنه
گفت آنحضرت در آنچه روایت میکند از خدا تبارک و تعالی ایها الناس توبوا الی الله
یا عباد و بیانی حرمت الظلم علی نفسی امی بندگان من بد رستی که من حرام کرده اند
ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام آنرا از ذات خود کنایت است از تنزه و تقی
و تعالی از آن ذکر تحمیل از جهت مشاکلت است بقرآن که فرمود و جعلت بینکم محرما و کذا
ظلم را در میان حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و محاربه نکنید از خدا

والصاف با عبادی کلکم ضال الامن مدینه ای بندگان من نه شما که راه ابد مگر نکند که راه دوم
من اورا فاستندونی اندکم پس طلب است کند از من تا بدست کنم من شمارا با عباد
کلکم جامع الامن اطعمه فاستطعمونی اطعمکم ای بندگان من نه شما که راه ابد مگر نکند که راه دوم
بخور انم من اورا پس طلب طعام کنید از من اطعمکم شمارا با عبادی کلکم ضال الامن مدینه
فاستندونی اندکم ای بندگان من نه شما که راه ابد مگر نکند که راه دوم
کسوت کنید از من تا کسوت بهم شمارا یعنی همه از من است چه نعمتی که بدایت
و چه نعمت دنیا که طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است بعضی و ثانی عام است
پس منوجه شود که حجت معنی استند الامن اطعمه والامن کسوت و حال آنکه آن همه را ثانی است
و هیچکس محرم نیست از آن و طبیعتی است که مراد با طعام و کسوت بطور ذوق و اغنا
فاقمم با عبادی ای کلکم تحفظون بضم نا و سکون خا و کس طایب اللب و النهار و انا انظر
الذنوب حقیقتا ای بندگان من درستی که شما گناه نکند شب و روز و من می
کنم از اینها فاستغفرونی اغفرکم پس طلب از من بخش کند از من بامر زمر شمارا
با عبادی ای کلکم کن تلووا صری فقصونی ای بندگان من درستی که شما هرگز نرسید
تا آنکه گزند رسانید مرا یعنی معصیت و ضرر گزند رسانیدن بضم ضا و فتح آن ضد دفع
بفتح مصدر است و بضم هم که فی القاموس و کن تلووا افقی فستغفونی و هرگز نترسید
مگر در آن سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی در معصیت بندگان زیانی و نقصانی
بد که گاه صدمت می نرسد و در طاعت سودی و گاهی نیکو سود و زیان ایشان است
یا عبادی لو ان اولکم و اخرکم و انکم و کلکم ای بندگان من اگر این باشد که اول شما
و آخر شما و او میان شما و جنبان شما کانوا علی فقی قلب و احد منکم باشد نیز
دل بکردی از شما یعنی فرض کرده شود که یک کس از شما که متقی ترین و لهما باشد و شما همه برین
صفت باشید ما زادوا الک فی کل شیء زیاده نیست در آن در ملک و پا و شاهمی من
چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و اخرکم و انکم و کلکم ای بندگان من اگر این باشد که اول شما
ما نقص ذلک من کل شیء ای بندگان من اگر باشد اول شما و آخر شما و او میان شما
و جنبان شما باشد بری فرمانی کنند و گناه کنند ترین و دل بکردی از شما که متقی ترین
من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و اخرکم و انکم و کلکم ای بندگان من

الک

اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و او میان شما و جنبان شما باشد بری فرمانی کنند و گناه کنند ترین
فان لو ان اولکم و اخرکم و انکم و کلکم ای بندگان من اگر این باشد که اول شما
پس ای هم را می خواست اورا ما نقص ذلک ای بندگان من که نکرده اند آن دادن از آنچه
زود من است از نعمت الا که بنقص الخیط اذا دخل البحر مکر خیا که کم میکرد و اندوخت
بعضی از آب دریا چون در آورده شود در دریا یا عبادی ای کلکم اخصیها علیکم ای بندگان
بست آن عملهای نیک و بد مگر عملهای شما که میدانم و میشمارم بر شما هم او فیکر ایما
بسته تمام میدهم شمارا جز اینان اعمال فمن وجد خیرا فلیجمله الله بکس یا بدینکی یا نیک
در عملهای خود پس باید که شکر کند و ثنا گوید خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن مرتب
گردانید و من وجد خیر ذلک فلا یلو من الا نقی و کسی که یا بد غیر نیک را در عملها
خود پس باید که موش نکند مگر نفس خود را که بشومی آن بخورای بدر بیدر و آه مشک و عین
ای سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل
قيل له ویتجین اننا بود در بنی اسرائیل مردی که گشت نود و نه اومی را
ثم خرج یسأل بئر پر و ن آمد در حالی که مسرعه مردم را از قبول توبه خود یا سوال
مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انب و النصف است بقول منی فانی
را بهای قال الله توبه پس آمد راهی را پس رسید او را ایماست مراد او توبه را
می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ ای توبه ایما توبه است و این اگر چه بجهت معنی ظاهر تر است
اما اول از حقیقت روایت صححه است قال لا کفرت را بهب نیست توبه نفقه
پس گشت آن مرد راهب را و جعلت ان و در ستاد که سوال میکند مردم فقال له
رجل ایت قریه کذا او کذا پس گفت مراد مردی یا قریه چنین و چنین را که محل رحمت است
و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی است یعنی در وی کسی است که حل اشکال
خواهد کرد قادر که الموت پس دریافت او را امارات و علامات هر کس یعنی هر کس
دری رسید فنا بصدقه نخواهد پس میل کرد و آخر رسید به توبه بجانب آن قریه یعنی در آن
حالت در وقت رسیدن هر کس بیدار بر زمین کشید و با بجانب رفت توبه میل کرد
و بکرانی برخواستن فاحصمت فیه ملائکه الرحمة و ملائکه العذاب پس بکار کرد و نزد و نزاع
نود و ده در آن امر و در شکان حمت و در شکان عذاب فرشتگان بران شدند که وی موم

بمنت و فضل خداست و این از اجل معارف و الفح و اسلم احوال است برای سنده
و با وجود آن متمسک بوحده حق و مستوفی بحدوی باشد و علامت آن ثبات
و استقامت است بروفای عهد بخودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله تعالى
بعد از آن فضیلت این سید استغفار بیان میکند و میگوید قال گفت آنحضرت و من قالها
من التماس پس کسی که بگوید این کلمات را در جزوی از روز و وقت یا هر حال که بخواهد و اعتقاد
دارند که است بأن فاست من بگوید پس هر چه در آن روز و قبل از آن پیش از آنکه شاکم
فمن من الجنة پس آنکس از کشت است و من قالها من الليل وهو موقن بأنها
قبل أن يصبح فممن من الجنة و کسی که بخواند آن در جزوی از شب و حال آنکه وی یقین دارد
بدان پس میرود پیش از آنکه صبح کند پس وی از این شست است رواه البخاري الفقه
الثاني عن ابن قال قال سوال الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالى يا ابن ادم انك
ما عزيتي ورجوتني عقبتك لك على ما كان فيك فكف الحضرت كف الله تعالى
ای فرزند آدم بدرستی که مادام که در عالمی تو را با من زید و امید واری می آفرم ترا بر هر عملی
باشد و تو از کثرت آن و باک ندارم از اینکه گویند چرا کثرت کار کردی که من او را عقاب
بود بخشیدی یا این آدم تو بگفت فوبك عنان السماء ثم استغفرتني عقبتك لك
ولا ابالي امی فرزند ادم اگر میرسد كثرت ان توب سما نواحي ان بستر طلب ام ش میکرد
تو مرا می آفرم ترا باک ندارم و عیان بفتح عین بر و اضافت او با سمان برای مبالغه در
و ارتفاع اوست و عیان بکسر عین نیز روایت است یعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون
بر واری سر خود را و بگری بجانب آن و عیان معنی نواحی جمع عین نیز روایت است
يا ابن ادم انك لو لقيتني بقرب اب الارض خطايا يا امی فرزند ادم بدرستی که اگر تو پیش
مرا نزد یک پیروی زمین از روی کثرت آن ثم لقيتني لا اكثر كسبي شيئا بشر اني
مرا در حالی که شریک نمیکردانی بمن چیزی را و کفر نمی در زمینی لا اكثر كسبي شيئا بشر اني
هر آینه می آیم من ترا نزد یک پیروی زمین از روی امر زید یعنی هر مقداری که کثرت
تو یا مرا زید بشرط ایمان من فرايت بضم و كسر جزی كفر بمقدار جزی يا ابن ادم
ارض قرب ببري زمین و در مشارق كف كفر بکسر ظ فبنت مثل انسان در از
در روی شمشیر یا بنام و کار و روز باز و مانند آن نگاه دارند و نوشته سوار که سبک باشد

نیز دارند و بضم معنی قریب در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است رواه الترمذي
رواه احمد والله ارمی عن ابن قال الترمذي رواه احمد بن حنبل عن ابن حنبل
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالى من علم اني ذو قدرة على مغفرة
الله توب عقبتك لك ولا ابالي روایت میکند ابن حنبل رضی الله عنهما از آنحضرت
که گفت گفت خدا اینغالی کسی است که بدرستی که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن کثرت
می آفرم ترا باک ندارم لا اكثر كسبي شيئا بشر اني بما كثرت كسبي شيئا بشر اني
زیر که چون سبب اند که و بتعالی قادر است بر آمرزیدن کثرت آن امید سبب دارد و او را هر
امید سبب دارد و کبریا و محروم نمیکرد و اند او را با آنکه در ذکر قدرت ایمانی بجز از تعجب نیست
پس خوف نیز دارد و هر که بترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است و صفات
و مومن مغفور است پس در کمال شکر رواه ابن حنبل عن ابن حنبل عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من كذب الا استغفار بجمل الله ك من كل ضيق
خو جا کسی که لازم کرد استغفار را میگرداند خدا اینغالی را و از هر تنگی بیرون شدن یا
جای بیرون شدن و بمن كل ثم فرجها و میکرد اند او از هر تنگی اند و ذو قدرة من حيث
لا يخيب و در زمین هر سند او از آنجا که کمان ندارد و امید ندارد بر آن که اگر طاعت
کند استغفار را آمرزیده میشود و او را کثرت آن پس در حکم متقی میباشد که هیچ گناه ندارد و حال
این است که ذکر کرده شد رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و عن ابی بکر الصديق رضی الله عنهما
عن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اكثر من استغفر امرا انكر كسبي استغفار
وان عاد في اليوم سبعين مرة او اگر چهار دو بر معصیت ندوزی استغفار بار اصرا و ایم بود
و عقیم شدن چیزی اصرا بر کنا مذموم است و اصرا بر صغیر مکبر است پس مبغی ما بیر
استغفار میکند از اصرا بر میر اید و بی استغفار مصر است و بعضی گفت اند حد اصرا
بجز از ب است چنانکه در دل خود بی باکی یا بدر استغفار اصرا بر نبود رواه الترمذي و
ابوداود و عن ابن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم كل شي آدم خطا او اگر فرزند ان
آدم که در حکم کل اند خطا کنند الله و صیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت است فی الجملة یا برای
خطا کنند است و خطا ضد صواب انتم و کنا و هر کدام از آدمیان جز انبیاء صلوا
الله وسلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطا را شامل صغیر دارند فرا قول

کسی که صد و صغیر را از ایشان جایز انبیا صلوات الله علیهم نیز داخل است حکم باشند
 و غیره **ابن النعمان** ابو ن و بهتر من خطا کنندگان توبه کنندگانند رواه الترمذی و
 الله ارحم الراحمین **ابن جریر** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المؤمن اذا اذنب
 كانت تحت سواد آتونی قلبه بدرستی که مومن چون گناه میکند پدید آید و فقط سیاه
 در دل وی نیکو سودا بر نصب نیز رویت یعنی میگردان سیاه سبب پیدا شدن سیاه
 و نکته یعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی که بدان من کاوند فان تاب و استغفر صغیر قبله
 پس اگر توبه میکند و استغفار می نماید دود و دود می شود و دل می میرد و آن سیاهی و آن زرد زرد
 و اگر پیشه میکند گناه پیشه میشود آن نقطه حتی قلع قلب تا آنکه بالایی بدو در او در میگیرد تا
 دل او سیاه میگرد و دل فدا گردد از آن الذي ذکر الله تعالی پس آن زنگی است که ذکر کرده
 خدا تعالی فرموده است کلا بل ان علی قلوبهم ما كانوا یحسبون انهم لم یحکموا و غالبه
 بر دلهای ایشان کارهای میگرد و رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث
 حسن صحیح **ابن عساکر** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله یقبل توبه
 العبد ما لم یفرغ بد رستی که خدا تعالی قبول میکند توبه بند را مادام که غرغره نکند یعنی
 زرد روح در حلقوم و غرغره اندک کردن او از در حلق و جان در حلق و غرغره در اصل توبه
 در حلق و در وقت مردن در حلق آوازی مثل آواز غرغره پیدا میشود و ظاهر اینست
 که توبه نزد حضور موت خواهد از کفر یا از معصیت قبول نمی افتد و ظاهر کرمه انما التوبه الا بینه
 همین است لیکن بعضی علماء بر آن رفت اند که از معصیت صحیح است نه از کفر بینه و ایشان
 باس غیر مقبول است و توبه باس مقبول رواه الترمذی و ابن ماجه و **ابن سعید** قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشیطان قال غرغرتک باریک لا ابرح اخرج علی کرمه
 بدرستی که شیطان گفت سوگند بوزن تو ای پروردگار من غیر و تم از جای خود که گمراه میکنی
 بندگان را نادانست از و احتم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان
 فقال الرب بر گفت پروردگار عز و جل و عزتی و جلالتی و از تقاضای مکانی سوگند میخورم
 بعزت خود و بزرگی خود و بلندی مرتبه خود لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه
 می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش کنند از من رواه احمد و **ابن جریر** صفوان بن
 عسال یضخ عین و تشدید بین مملکت صحابست ساکن کوفه را رواه غرغره است

و گویند که عبد الله بن مسعود است و از او روی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
 الله تعالی جعل بالمرء سبباً ما غرغره سببه سبعین عاماً للتوبة بدرستی که خدا تعالی
 گردانیده است در جاست در هر کسی که پنهانی می مسافت می افتد و سال است مر توبه را لا یفلح
 ما لم یطرح الشمس من قبله سببه نیست و آن را مادام که نمیدارد اقباب از جانب مغرب
 و ذلک قول الله تعالی و این است مراد بقول خدا تعالی که فرموده است یوم یائی
 بعض آیات زیک لا یفیع فقی ایمانها لم تکن امنت من قبل و لیکن ظاهر این است
 که در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث و لالت و او بر عدم قبول مطلقاً
 چنانکه گفته شد رواه الترمذی و ابن ماجه و **ابن عساکر** قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لا تقطع الهجرة بریده میگرد و بر طرف نمیشود هجرت حتی تقطع التوبة چنانکه
 بریده میگرد و توبه و لا تقطع التوبة حتی تقطع الشمس من مغربها و بریده میگرد و توبه
 تا آنکه می براید اقباب از جانب مغرب خود مراد هجرت اینجا هجرت متعارف که
 از مکّه مدینه باشد نیست زیرا که آن منقطع شد بلکه مراد هجرت از ذنوب و خطایا
 چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من اجر الذنوب الخطایا یا هجرت از مقامی
 در وی قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگرد و با قطع حکم الهی شر
 و می قبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد و ابوداود و الله ارحم الراحمین **ابن جریر**
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلاً کان فی بنی اسرائیل مخفیاً بین
 که دوم بود در بنی اسرائیل دوست گیرنده میکرد بیکر را احدی آنها مخفیاً فی العباد و یکی از
 دوم در گوشش کشنده بود در عبادت و الاخر یقول مذنب و مر دیگر را میگفت نخفت
 که انحر و کنا همکار است یا میگفت انحر و کنا همکارم فجعل یقول انصر عانت فیه بر استلا
 انحر و عبادت میگرد میگوید انحر و دیگر را که کنا همکار بود باز آید از آنچه نودر آن هستی از کنا
 کردن میقول خلیفی و بی پس میگوید وی بکند امر را با پروردگار من حتی و جدّه یوما علی نب
 استعظمه تا آنکه یافت انحر و عباد او را بر کناهی که عظیم بند شست آنرا فقال انصر کنت
 باز آمدی فقال کنت خلیفی و بی پس میگوید وی بکند امر را با پروردگار من ابعثت علی رفیقاً
 ایافرساده شده توبه من نگاه بان و موکل کو با انحر و استغفار میگرد و انحر و می نمود این
 اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و ظاهر از سیاق حدیث اینست که بعضی

بابا بونى
فكونی

از روی شمع شادمانی از بزم که خوش شد و شادمان شد بسیار و در آن وقت که در آن وقت که
که گریخته بود و کم شده بود و همچنین بنده کند کارگر بزرگ است از مولی تعالی تو
باز یافتن اوست روی سلم الزم فروع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم منه فحسب
روایت کرد مسلم از بن دو حدیث که مرفوع است بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
در روی قصه که بخشن را حله است و باز یافتن او و پس حدیث موقوف بر این سوره
دیدن مومن است که راه را مانند کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت کرده
در روی البخاری الموقوف علی ابن مسعود ایضا و روایت کرد بخاری حدیث موقوف
بر ابن مسعود نیز **و عن** علی بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
الله يحب العبد المؤمن الغني التواضع بدستی که خدا تعالی دوست میدارد
بنده مسلمان مستحق معاصی را که توبه میکند و رجوع می آید و بخواب رحمت موقوف
حق و محبت از جهت توبه است نه معصیت و همچنین وجه بعضی تفضل داده اند تا باین که
لذت شهرت و معصیت چشیده خود از آن کشیده است بخلاف آنکه از اول نشاء
حفت و صلاح پیدا شده **و عن** ثوبان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
يقول احب ان لي الدنيا بهذه الآية كفت ثوبان که مولی آنحضرت بود و در سفر و
ملازم در گاه بود شنیدم آنحضرت را که میگفت دوست ندارم من که مرا تمام متاع
باشد در بدل این است که بشارت مغفرت تمامه کنان من میدهند باین عبادی الذین هم فوا
على انفسهم الآية فقال جل بکفت مردی پرسید من اشترکت بر کسی که شرک آورد
و کفر ورزید چه حال دارد او را هم می آفرزند فقلت البقی پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ثم قال بمنی کفت آنحضرت الا و من اشترکت اکاه با شنیده و بشنود
و می آفرزد کسی که شرک آورده نیز و لیکن توبه و جز شرکت توبه هم می آفرزد اگر خواهد
که الذین هم تلت مراتب سه بار کفت آنحضرت این کلام **و عن** ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالى ليغفر لعبده بدستی که خدا تعالی
هر آینه می آفرزد و در بنده خود را تا که یقین الحجاب مادم که واقع نشود پرده میان بند
و رحمت حق قالوا انکفتند صحابه یار رسول الله و ما الحجاب وجهت برده قال ان
تموت النفس و هي مشرکة کفت آنحضرت پرده اینست که میرد نفس و حال آنکه شرک

حدیث است

انده

آفریده است روی البخاری و حدیث المشقة احمد روایت کرده است این احادیث را
امام احمد در روی البیهقی الاخر فی کتاب البعث و النشور و روایت کرده بهی حدیث را
که از ابی ذر است در کتاب بعث و نشور که نام کتاب اوست **و عن** قال قال
رسول الله و هم از ابی ذر است که کفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من
لبي الله تعالى لا بعدل پرشیا و فی الدنيا کسی پیش آید خدا تعالی را در آخرت در
حالی که برابر بنیاد و بعضی شرک یک نمیکرد اند بوی تعالی چیز را در دنیا هم گمان علیه مشرک
جای ذنوب بهتر باشد بروی مانند که همان غفر الله له می آفرزد خدا اینها
مرا و را یعنی اگر مسیحو اید و او البیهقی فی کتاب البعث و النشور **و عن** عبد الله بن
مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب له
توبه کننده از گناه مثل کسی است که نیت گناه مرا و را و چنانستی که گویا نکرده است
آن گناه را و در نارسیدن باین گناه و کفت اند که این از باب الحاق ناقص کامل است
و الله اعلم و او ابن کاتبه و البیهقی فی شعب الایمان قال تقر و به الله انی و هو مجهول
و کفت بهی متفرد است باین حدیث نه انی و نه انی مجهول است و فی شرح الشیخ
روی عنه متوفی و او در شرح الشیخ روایت کرده است نه انی از ابن مسعود بطریق موقوف
قال کفت عبد الله بن مسعود الله ثم توبه بجان شدن از گناه توبه است و غرض عدم
رجوع را نیز در مفهوم ندیم داخل ساخته اند و التائب کمن لا ذنب له و توبه کننده
همچو کسی است که نیت گناه مرا و را **باب** در متهاتر و لواحق ابواب بود و در بعضی
نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث باب است **الفصل الاول**
عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب
کتابا و فنی که بعد اگر خدا تعالی خلق را و تقدیر نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت
نمودند و فوق غرشته این کتاب نزد خداست بالای عرش خدا آنحضرت بالای عرش
نبیه است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب این رحمتی سبقت غضبی آن کتاب
یعنی مکتوب اینست با در آن کتاب اینست که رحمت من پیشی کرده است غضب مرا
و فی رواية غلبت غضبه و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود بکثرت
شفق علیه و معنی سبقت رحمت و غلبه وی بر غضب بعلیه آثار رحمت و جود و انعام

تعالی که تمام مخلوقات را در گرفته است و غیر متناهی است بخلاف اثر غضب که در بعضی بنی آدم ظاهر است بعضی وجود چنانکه فرموده و آن نعمه الله لا یحصوها و فرمود عذابی اصیب به من شاء و رحمتی وسعت کل شیء نیز تمام و تقصیر در ادا شکر و نعمای حق جل جلاله و عدم نواله زیاده از حد و احصاست چنانکه فرمود و لو یواخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرهم من ذابنه پس از رحمت حق تعالی است که باقی مسدود ایش از او روزی مسدود نیست میرساند و عذاب نمیکند این دنیا است و ظهور رحمت و می در آخرت حدیث آینده متکفل بیان اوست که فرمود وهم از ابی هر ره است رضی الله عن که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یأتمن رخصته من خدای تعالی را صدر رحمت است ظاهر است که کثایت از کثرت یا مراد انواع کلیه است که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است با حصر باعتبار این وصف است چنانکه ان الله یأتمن رخصته من خدای تعالی را صدر رحمت است ظاهر است که کثایت از کثرت یا مراد انواع کلیه است که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است با حصر باعتبار این وصف است وهم از ابی هر ره است رضی الله عن که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یأتمن رخصته من خدای تعالی را صدر رحمت است ظاهر است که کثایت از کثرت یا مراد انواع کلیه است که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است با حصر باعتبار این وصف است وهم از ابی هر ره است رضی الله عن که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یأتمن رخصته من خدای تعالی را صدر رحمت است ظاهر است که کثایت از کثرت یا مراد انواع کلیه است که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است با حصر باعتبار این وصف است

و فرموده دیگر

و فرموده دیگر نوعی ضم کنند تا مجموع صدر رحمت همه کار خود کنند وهم از ابی هر ره است رضی الله عن که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یأتمن رخصته من خدای تعالی را صدر رحمت است ظاهر است که کثایت از کثرت یا مراد انواع کلیه است که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است با حصر باعتبار این وصف است وهم از ابی هر ره است رضی الله عن که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یأتمن رخصته من خدای تعالی را صدر رحمت است ظاهر است که کثایت از کثرت یا مراد انواع کلیه است که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است با حصر باعتبار این وصف است وهم از ابی هر ره است رضی الله عن که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یأتمن رخصته من خدای تعالی را صدر رحمت است ظاهر است که کثایت از کثرت یا مراد انواع کلیه است که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است با حصر باعتبار این وصف است

الا بر حقه الله

و شکی بخور و رفع هر دو روایت است و القصد القصد و لازم کثیر بدین روی را بنگر
نابرید بمنزل مقصود این است که از سیر خود و در وجه با نفعی است بالترام
قصه زبر که افراط و تفریط هر دو مانع وصول مقصد است متفق علی و جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا بدخل احدکم منکم علیه الخیبة در نمی آید هیچ یکی از شما را
عمل او بهشت را و لا یخیر من النار و نمی ماند عمل او را از آتش و لا انا فی من
میدر ایم و میریم الا بر حمت مکر رحمت خدا رواه مسلم و جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ استلم العبد فحسن اسلامه و فقی که اسلام آورد
مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح باشد بقتل و اخلاص و شایسته شک و نفاق
چنانکه باید بکفر الله و خذ کل شیء کان زلفها مپوشد و مپوشد خدا ابتعالی از و
هر بدی بود اگر کنش کز زنده و سابقا کرده است و زلفها نشد بدلام است و تخفیف
نیز روایت کرده شده است زلف و زلف از زلف به یک معنی است و اصل
از زلفی است معنی قرب کان بعد الفصاض و میباشد بعد از ان قصاص مع مجاز
و مائت در عمل و جزای آن مشق از قصص و بری و اثر رفتن و باز گشتن مردی که از اجابت
و چون جزا در بی عمل می آید از ان قصاص نام کردند و جزای عمل حجت الله و بعضی افشاره بانی که
مانند وی الی سبجایه ضعف تا مقصد مثل بعضی بدی بلکه کی به مقصد الی اضعاف کثیره
تا مثال بسیار و بیشتر از مقصد نیز بر حسب شقت و صدق و اخلاص و الشیء و بیشمار و بدی
بیک مانند وی الا ان یجاء الله عننا مکرانکه بخور و خدا ابتعالی از آن یک بدی نیم
این فضل و کرم و رحمت الهی است که جزای نیک را بان مرتبه میرساند و از بدی میکزد و اگر
جزا بیک بدی بد بد رواه البخاری و جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
الله کتب الحسنات و السیئات بدرستی که خدا ابتعالی نوشت نیکها را و بدیها را و هر
هم بخشنه پس کسی قصه کند یکی را قلم یعنها پس عمل نکند آنرا و بفعل شایسته که الله
بخشنه و کافیه نویسد آنرا خدا ابتعالی نزد خود نیک کامله برای ناکید است
و عنده نیز افاده ناکید و اهتمام میکند فان هم یجاء فعلها پس اگر قصه کند بخشنه پس
عمل دارد و کتبها الله و عنده غنیه حسانت می نویسد آنرا بر آنچه می نزد خود و نیک
الی سبجایه ضعف تا مقصد مثل الی اضعاف کثیره و تا مثلاً می بسیار و من هم بخشنه

قلم یعنها

و کسی قصه کند بدی پس نیک

قلم یعنها کتبها الله و عنده حسنه کافیه می نویسد آنرا خدا ابتعالی نزد خود نیک کامله
برای کسی است و عند و نیز افاده ناکید و اهتمام میکند فان هم یجاء فعلها کتبها الله
لحسنة واحدة پس اگر کسی قصه کند بدی پس کسی که آنرا می نویسد خدا آنرا یک بدی
در حدیث مبالغه است در فضل خدا و کرم و بخشنه و می چنانکه ظاهر است متفق علیه
الثانی عن عقیبة بن عامر صحابی مشهور است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات بدستی که حال و قصه انگیزی که میکند
بدیها را پس میکند نیکها را انگیزش جل کانت علیه و ذریع فیضه قد تحققت بهیچ حال مرد
که است بروی زرتنگ که تحقیق خنده کرده است او را هم عمل حسنه فالتفت حلقه پسته
کرد و نیک را پس جدا شد و گشاده شد حلقه ثم عمل آخری پسته کرد و نیک دیگر را فالتفت آخری
پس جدا شد حلقه و یکدیگر حتی بخرج الی الارض انکه بیرون می آید درین از تن او می افتد بر زمین
حاصل انگیزش کردن سب کثا و سینه و فرج است و بدی کردن موجب ضیق صدر و
و تشبیه کرد آنرا به پوشیدن زره تنگ که سب خفه شدن و گشوده شدن می سبب فرج و خنده
رواه فی شرح الشیء و جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقض
علی المنیر و یهو یقول روایت است از ابی الدرداء که می شنید آنحضرت را که می گفت
میکرد و غلط میگفت بر منبر و حال انکه وی میگفت و لیکن خاف مقام ربی جنتان
و هر کسی که بر سر پروردگار خود یا استادان را بر امری حساب در ورگاه وی او
فکرت و این زنی و این سرقی گفتیم من بطریق سوال و استفهام اگر چه زنا کند و دزدی کند
یا رسول الله فقال الشانیه بر گفت آنحضرت بار دوم و لیکن خاف مقام ربی
جنتان فقلت الشانیه بر گفتیم بار دوم و این زنی و این سرقی یا رسول الله فقال
الثانیه و لیکن خاف مقام ربی جنتان فقلت الشانیه بر گفتیم بار سوم و این
زنی و این سرقی یا رسول الله قال گفت آنحضرت و این زنی و این سرقی یا رسول الله و اگر چه
بخاک بچسبید یعنی ابی الدرداء کثایت است از گناه است و خواری و چون ابی الدرداء
در حکم استاد و کی کرد و استبعاد نمود آنحضرت بر ضد و خلاف قول وی مکرر فرمود و در
میان خواری بحال ابی الدرداء را یافت و انکه در عرف میگویند بر رخم وی چنین کردیم
گفتم این معنی دارد و این گفتیم مستلزم آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در

من

در روایتی هفت هزار
ساله راه است

صلی الله علیه وسلم

و از جانب چپای من و من فوقی و نگاهدار از بالا من که عذابی از آسمان
نازل نشود و آنچه در عینک آن اشغال من سخت و پناه مجموع بزرگی تو از آنکه بناگاه
کرده شوم من از بر من از آنجا که شورند از من و معنی اشغال نیست یعنی الخفت میخوابد از غشال
خف را بعضی بر من سرور و نوازه بود و او و **عن** انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قال حين یصبح کسی که بگوید هنگام صبح کلمات **اللهم اصبحنا بحمدک و**
نشهد حجتک و نریک خدایا صبح کردیم مادر حالی که کواد میگیریم مادر او که میگیریم برادر
عرش ترا و این نیست فرشته اند که میان کوش و دوش ایشان و هزار ساله راه است
و ملائکک و کواد میگیریم همه فرشتگان و تو جمع خلقت و کواد میگیریم همه خلق ترا و این
است الله بر آنکه تو فی خدایا لا اله الا انت نیست خدا جز تو و حجت تنهایی لا شریک
نیست اینا از مرزا در خدای و در آفرینش و معبودیت و آن محمد آخبرک در سوگند و بر آنکه
محمد بنده و تو دوست و انت الا غفر الله له ما اصابه فی نوبه ذلک من ذنوب کثیر
این کلمات را در وقت صبح مکرر آنکه بیامرز و خدا بیغالی مرا و از چیزی که رسیده است او را در
روز از کناه و آن قال صبح میبوی غفر الله له ما اصابه فی نوبه ذلک الکلیه من ذنوب
و اگر بگوید این کلمات را هنگامی که شب کند میآموزد و خدا بیغالی مرا و از چیزی که رسیده است
در آن شب از کناه و در شب اللهم سبنا میگوید زاده الترمذی و او بود و او قال الترمذی بذا
حدیث غریب **عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم**
یقول اذا استی اذا اصبح ثلثا نیست هیچ بنده مسلمان که میگوید چون شام کند و چون صبح
کند سه بار این کلمات را در وضیعت با الله ربنا را رضی شدم بخدا اینا که برورد کار است
و با الله ربنا را رضی شدم با سلام با آنکه درین است و میگوید غیب را رضی شدم
با آنکه غیب است شرح این کلمات در فصل اول در کتاب الايمان گذشت است
الا کان حقا علی الله ان یرضیه يوم القيمة مکرر آنکه باشد حق و واجب خدا بفضل
وی اینک را رضی کرد و اند او را روز قیامت یعنی بد او را ثواب چند آنکه را رضی کرد و زاده
احمد و الترمذی **عن حدیثه ان الشیخ صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان ینام**
و وضع یدیه تحت راسه بود آنحضرت وقتی که میخوابست که خواب کند می نهاد دست مبارک
خود از زیر سر خود سابق در فصل اول هم از حدیث حدیث گذشت و در حدیث حقه سابق

عبادت

و سبک می نهاد زیر سر خواره پس اشغال و آنکه بجهت قرب و بر خوار و بیکدیگر باشد
با کانی بر خواره می نهاد و کانی زیر سر و بر سر بر سر است آن نهی برای تقیلا
چنانکه حکمت در نوم بر شق این نیز همین است چنانکه گذشت **ثم قال اللهم**
عذابک خدایا نگاهدار مرا از عذاب خود بگویم جمع عبادت در روزی که فراموشی
بندگان خود را یعنی روز محشر را و بخت عبادت شک را و می است یعنی بجای جمع
بخت گفت یعنی می بر آنکیزی بنده های خود را زاده الترمذی و احمد عن البراء **عن حقه**
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یزهد وضع یدیه الیهی تحت خده
ثم یقول اللهم فنی عذابک يوم یبعث یوم یبعث مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق
باز کرد و زبانت ثلث مراتب یعنی سه بار زاده ابو داود و **عن علی رضی الله عنه**
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اغوذ و ارجو
الکریم و کلما یک التائب خداوند ابد رسی که من پناه میجویم بذات بزرگ تو و بکلمات
که نام کامل است مراد اسما و صفات است با کلمات قرآنی من شری ما انت اخذنا صیغه
از بدی چیزی که تو گیرنده موی شبانی از این هر چند بر زمین بگم قول می شجاعت
و ما من دابة الا هو اخذ بنا صیغتها اللهم انت تکشف الغرم و انت تغم خدایا تو
میگشائی و دور می کنی و ام و گرفتاری آنرا و بره از این یعنی چیزی که از آن بره لازم آید
اللهم لا یغرم جندک خدایا شکسته نمیشود شکرت و لا یخلف وعدک و لا
کرده نمیشود و عدای تو در بعضی نسخ و لا تخلف وعدک بضم ناک و کلام بر لفظ خطاب
یعنی خلاف نمیکنی و عده خود را و لا یخلف کلام الجند و سود نمیکند خداوند بخت را
از عذاب تو بخت و جد یعنی پدر پدر نیز اراده نموده اند یعنی سود نمیکند نب و جد بگنیم
یعنی که شش نیز گفت اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته و وجه اول اص و شش و اظه
است بختانک و بختک تزیید میکنم تر از تزییدی که لایق ذات است و بخت
رسخ میکنم زاده ابو داود و **عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم**
من قال حين یأوی الی فراشه کسی که بگوید هنگام پناه آرد و قصد بانش کند بسوی
خواب این کلمات را که استغفر الله می لا اله الا هو الهمی القیوم و انوب التی قوت
سه بار غفر الله و توبه می آموزد و خدا بیغالی مرا و از کناه و آن کانت مثل بخت

میکند

فقال بنی اندر

ولا اله الا الله

صحابی مشهور است قال علی بن ابی طالب صلی الله علیه وسلم فقال
 کله کله خالده بن ولید بسوی آنحضرت پیش رفت یارسول الله ما انا من اللیل من الایام
 خواب نمیتوانم کرد شب از بیداری و ارق بفرستم و اوقات علی است که خواب
 می برد پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ لا یست الی ذلک فقل وقتی که
 بیانی تو بفراش و پس بگو این کلمات را اللهم رب السموات السبع و ما اطلقت
ای خدای پروردگار هفت آسمان و پروردگار چیزی که سایه افکنده اند آسمانها و رب
الارضین و ما اطلقت پروردگار زمینها و چیزی که بارش می آید بر دشته اند زمینها و اصل
 کاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات و سی و همدکیم یک طبقه دارند و کاهی جمع نیز می آرند که
 و کاهی بتاویل میکند لفظ جمع را باقی و اقالیم و الله اعلم و رب السیاطین و ما اطلقت
 و پروردگار شیطانان و کبیرا که می کند شیاطین مراد جنود شیطان اند یا شامل جن و انس
 کن بی جا را من شتر خلقت باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود کلیم جمیعاً و همه ان
علی احد منکم از یک پیشه سنی کند و بگذرد و شتابد بر من یکی از ایشان او آن یعنی با آنکه
 ستم کند بر من و از حد در گذرد و بی غش غش معجزه جبارک غالب و قویست همه
 و زنهارد او تو که در پناه عزت و قدرت تو آمده و جای گرفته است و جل ثنا رب
 و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند بجای آورد و لا اله الا انت تاکید و تفرید
 تو حید است و از حیا مطهر میشود که ارق از فقر فاق شیطان و من است رواه الترمذی
 و قال احدیث لیسنن الله بالقیوم و کلکم یغفون من ظلمت بضم طای مع و فتح لام الزاوی
 که راوی این حدیث است قد ترک حدیثه بعض اهل الحدیث بخلف ترک داده اند حدیث
 او را بعضی از اهل حدیث این چنین گفته است بخاری و ابوداود و سنن ابی حاتم و گفت
 این معین که وی چیزی نیست و این حدیث گفته که اکثر احادیث و بی غیر محفوظ است
 فتح الحکیم است و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی با چنانکه در کاشف و حواش
الفصل الثالث عن ابی مالک روایت است از ابی مالک اشجعی بعضی گفته
 اشجعی صحابی است و در نام وی اختلاف است اشهر آنست که نام وی کعب بن مالک است
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا أصبح احدکم فلیقل اصبحنا و اصبح الکون
رب العالمین اللهم انی استأثرت فی هذا الیوم خدایا من الیوم که ترا یکی از روزهای باریک

کتابی

کتابی است او را که ابواب خیرات در آن است که در روز و نهار و باری داون تو مرا
 درین روز که بر نفس و شیطان و خلق مراباری می و نصرت بخشنه و مخدول نگر دانی و نور
 و روشنائی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد و برگشت و فزونی
 لطف و کرم و فضل تو که برسد مرا درین روز و پناه ده و راه راست که در عمل و اعتقاد
 بر حق و صواب است ششم و اصل همه برکات و شامل همه خیرات اینست و این خیرات
 و تائید الهی میسر نکند و روز قضا الله و آنچه ذلک من شتر ما فیض و پناه بگویم بتو از بدی
 چیزی که درین روز است از خدا و این خصال مذکوره و شتر ما بعد و پناه بگویم بتو از
 شر چیزی که بعد ازین روز است و اگر این مهاله و تاکید است در استعاذه از شر
 متوالی و متواتر فکر و دو نوحه با الله من ذلک ثم اذ انسی فلیقل مثل ذلک پس چون
 شب کند پس باید که بگوید مانند این واه ابو داود و عثمان بن عیبه الرحمن بن یحیی
 صحابی مشهور است که خود را روز طایف از درون حصن حرج جاده پامان افکنده در خدمت
 آنحضرت آمده اسلام آورد آنحضرت او را بای بکره گفت کرد و بکره البیه صرح جاده و
 بن ابی بکره تابعی کثیر الحدیث است قال گفت فقلت لانی کفتم مرید خود را که ابی بکره است
 یا ایت اللهک قول کل عداة اسی پدر من می شنوم ترا که میگوید هر باید و مراد عداة اینجا
 بوم است شامل صبح و مسا اللهم عافنی فی بدنی خداوند عافیت و سلامت ده مرا درین
 اللهم عافنی سمعی خداوند عافیت ده مرا در شنوایی من اللهم عافنی فی بصری خداوند عافیت
 ده مرا در بینایی من تخصیص و بصر از جمله اعضاء و اجزای بدن بجهت شرف آنها است و تقدیم
 طلب عافیت سمع تلویح است با شرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما بر آنست و اکثر کرا برین
 بهین ترتیب است لا اله الا انت تکرر کائنات جین تصحیح و ثلث جین تکرر میگردانند
 این کلمات سه مرتبه که هر یک صبح میگویند و سه مرتبه هنگامی که شب میگویند فقال یا بنی سمعت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یسرک من شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسرک من شنیدم
 دعا میگردان و این کلمات و میخوانند این دعا را قانا احب ان استن بستره پس من دوست
 میدارم که عمل کنم و اتباع کنم بطریقه آنحضرت اشارت کرد بآنکه در عمل از دعا و جز آن
 اصلی باید که امتثال امر و اتباع سنت باشند نه جزای عمل و استجاب دعا و رواه ابو داود
 و عثمان بن عیبه و بن ابی ذوفی صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا أصبح قال

بود انحضرت که چون صبح میکرد میگفت **بسم الله الرحمن الرحيم** و بعد از آنکه بگوید
 و العظمة بعد الفلق و الام و اللیل و النهار و ما سکن فیها من بعد من خدا است و ملک
 است و صفات است و مخلوق وافرینش و حکم است اللهم اجعل اول هذا النهار خیرا
 خداوند بگردان اول این روز نیکی و صلاح خد فساد و کد و سطره بجا و بگردان میان کد و زور افروز
 و بر اند حاجت و آخره فلاح و بگردان باین این روز را بکناری با آخرم اگر چنین ای میسر بمان
 میسر بمان که مهر تو شامل تمامه اوقات و احوال است **و ذکر التواتر می فی کتاب الله** و در روایتی است
 بعضی سبب شد بدو نون **و عن عبد الرحمن بن ابی بکر** می فرماید که هرگز ندیده ام کسی را که در روزی
 را دریافته و پس می گوید که از کرده و عامل امیر المومنین علی بود رضی الله عنه بخواند و اگر روزی
 و می از امیر المومنین عمر و ابی بن کعب است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول اذا أصبح میگفت انحضرت چون صبح میکرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و بعد از آنکه بگوید
 و العظمة بعد الفلق و الام و اللیل و النهار و ما سکن فیها من بعد من خدا است و ملک
 است و صفات است و مخلوق وافرینش و حکم است اللهم اجعل اول هذا النهار خیرا
 خداوند بگردان اول این روز نیکی و صلاح خد فساد و کد و سطره بجا و بگردان میان کد و زور افروز
 و بر اند حاجت و آخره فلاح و بگردان باین این روز را بکناری با آخرم اگر چنین ای میسر بمان
 میسر بمان که مهر تو شامل تمامه اوقات و احوال است **و ذکر التواتر می فی کتاب الله** و در روایتی است
 بعضی سبب شد بدو نون **و عن عبد الرحمن بن ابی بکر** می فرماید که هرگز ندیده ام کسی را که در روزی
 را دریافته و پس می گوید که از کرده و عامل امیر المومنین علی بود رضی الله عنه بخواند و اگر روزی
 و می از امیر المومنین عمر و ابی بن کعب است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه

صبح کردیم برین سلام

ان بعد

ان بعد از آنکه بگوید **بسم الله الرحمن الرحيم** و بعد از آنکه بگوید
 و العظمة بعد الفلق و الام و اللیل و النهار و ما سکن فیها من بعد من خدا است و ملک
 است و صفات است و مخلوق وافرینش و حکم است اللهم اجعل اول هذا النهار خیرا
 خداوند بگردان اول این روز نیکی و صلاح خد فساد و کد و سطره بجا و بگردان میان کد و زور افروز
 و بر اند حاجت و آخره فلاح و بگردان باین این روز را بکناری با آخرم اگر چنین ای میسر بمان
 میسر بمان که مهر تو شامل تمامه اوقات و احوال است **و ذکر التواتر می فی کتاب الله** و در روایتی است
 بعضی سبب شد بدو نون **و عن عبد الرحمن بن ابی بکر** می فرماید که هرگز ندیده ام کسی را که در روزی
 را دریافته و پس می گوید که از کرده و عامل امیر المومنین علی بود رضی الله عنه بخواند و اگر روزی
 و می از امیر المومنین عمر و ابی بن کعب است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول اذا أصبح میگفت انحضرت چون صبح میکرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و بعد از آنکه بگوید
 و العظمة بعد الفلق و الام و اللیل و النهار و ما سکن فیها من بعد من خدا است و ملک
 است و صفات است و مخلوق وافرینش و حکم است اللهم اجعل اول هذا النهار خیرا
 خداوند بگردان اول این روز نیکی و صلاح خد فساد و کد و سطره بجا و بگردان میان کد و زور افروز
 و بر اند حاجت و آخره فلاح و بگردان باین این روز را بکناری با آخرم اگر چنین ای میسر بمان
 میسر بمان که مهر تو شامل تمامه اوقات و احوال است **و ذکر التواتر می فی کتاب الله** و در روایتی است
 بعضی سبب شد بدو نون **و عن عبد الرحمن بن ابی بکر** می فرماید که هرگز ندیده ام کسی را که در روزی
 را دریافته و پس می گوید که از کرده و عامل امیر المومنین علی بود رضی الله عنه بخواند و اگر روزی
 و می از امیر المومنین عمر و ابی بن کعب است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه

ان بعد

قال جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم امد مدي تيمم في محضرت فقال من كنت اتمرد بامر الله
والقبيح من عقر بكتفني البارحة عجيب وسمعت بافهم من اذالم ونشوبش از كرم كرم كرم
مراد من شب قال كفت انحضرت اما لو قلت حين امسيت اكا وباش كرم سبكتي تو بهنگامي
شبا نگاه كرمي تو اين دعا را اخذ و بكتي است الله التماس من شرم ما خلق لم تفكرت بيا نيك
عقرب نراو ميگر يذرواه مسلم وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا كان
سفر واستحو يقول وهم از ابی هر به است كه انحضرت چون ميسو دور سفر و سحر ميگر ميگفت
سمع سماع محمد الله وحسن كلامه عليته سمع را بدو چه روايت كرده اند كمي كرم هم تحفيق
از سماع ميع شنيدن دوم بفتح و تشديد از سماع معني شنوايند مرغبر را و بر تقدير خبر است
امر بر تقدير اول معني است كه بايد كه بشنود شنونده حمد كفتن را را خدا را و خوبی نعمت و بي بر ما
تا اتباع كند و كواه شود بران و بلا معني نعمت نيز آيد و حقيقت اي ابتداء امتحان خداست مرند
دوي تعالي بنده را كاهي امتحان مضرت ميگند تا صبر كند و كاهي بمرت ناشكر كويد و هر نعمت
با اعتبار حصول تعريف و ترتيب اجر و كمال ايمان و ميع بر تقدير ثاني است كه بايد كه بشنود از غير
و برساند بديكر ان حمد كفتن را تا اتباع كند در حمد كفتن درين وقت چنانكه امر تبليغ شاه
مرغيب آمده است و بفتح بر خبر نيز حمل كرده اند معني آنكه هر كه راسع است شنیده است
كفتن را را شنواينده است و اين امر است مشهور و مستفيض كه بر مع احدی مخفی نیست
بنابا صراحتا بروردگار امصاحب ثومار ابعابيت و كلات و رعایت و افضل عليته و ا
كن بفردي كرم و غيابت طلبت مرید غيابت و ادامت نعمت و حصول برکت را و درين
اشارات است بآنكه بنده با وجود افاضتهای نعم و نوالی آن مستحق نیست از طلب **مصرح**
انها كه مخفی نرند محتاج نرند عائد آبا الله من النار ميگويم اين در حالي كه بنده جوينده ام
بجدا از آتش دوزخ يا معني است كه ميگفت انحضرت اين قول را در حالي كه عايد بود
و بر تقدير اول قول رسول است و بر تقدير ثاني قول راوي فافهم رواه مسلم وعنه
ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقل من غزو او حج او غزوة
بود انحضرت چون باز ميگشت از غزا يا از حج يا از غزوة ميگر علي كل شرف من الارض
كفت بكتي است بكتي بر آور و بر هر جاني بليت از بين است بكتي اين عادت مستمرة و بي
صلى الله عليه وسلم در جميع احوال چون بر جاني ملندي برآمد بكتي مي بر آورد و نور بشي كفت

معي چون ميگر
وقت سحر ميگر

بر آن كمي

سبب آن است كه در وقت تردد خود احوال و تقرب در آن در عابت نميگر و انحضرت
صلى الله عليه وسلم از اوزمان و مكان چنانكه در صباح و مساء و نقطه و منام ذكر ميگر و اخبار
بآنكه آدمي را بايد كه در تقرب احوال از مقلب احوال غافل نباشد و بعضي گفته اند كه تواند كه
وجه در شرف بكتي آن باشد كه چون بر آمدن بجاي بلند علو و ارتفاع صبي حاصل ميگر
شايد كه در نفس جنزي از آن نيز راه بايد بسوزد و آنرا بشود و كبريائي حق و عظمت بي
و ميتوان گفت كه بر آمدن بكان عالمي ذكر ميگر و عارف بكتي باي حق عز و علا و بشود و كبريائي
حق و عظمت و بي اي آنكه در نفس و بي از ان جنزي حاصل كرده و اينمعي احسن و اوفقي است
بحال شريف انحضرت صلى الله عليه وسلم و در آخر فصل ثالث بيايد كه تسبيح ميگر و نزد
نزول در بعضي اخبار آمده است كه تهليل ميگر و نزد و هو طو و آن جمله آنكه حاصل ميشد
ذلت و انگار و تزلزل پس تزيه ميگر و حق تعالي را از آن چنانچه ظاهر ميشود از قول
ثم يقول بسمه ميگفت لا اله الا الله وحده لا شريك له و هو على كل شئ قدير
قد بر آيند و ن تايون عابدون ساجدون ربنا حامدون صدق الله وعده و است
كرو خدا وعده خود را در تقويت دين اسلام و نصر عبده و ياري دادنده خود را
از ذات شريف خودش است و همم الاحزاب و حده و شكست و اذ كر و هما
كفورا تنها اگر چه مسلمانان جهاد كروند و شكست دادند وليكن حقيقت همه بقدرت
تعالي و احتمال دار كه مراد با احزاب كرو هما است از طوائف مشركين و قبائل يهود و
غزوه خندق كه آنرا غزوه احزاب نيز ميگويند جمع شده و لشكر با ساخته در مجاري رسول
خدا صلى الله عليه وسلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالي با دافرسنا ده و لشكر باي
بر كاشته و ما را از روزگار آسايبر آور و قول مي وحده تسليم است بقول بي سجايدوني
الله المؤمنين القتال و كان الله قويا عزيزا متفق عليه وعنه عبد الله بن ابي اوفى
بفتح حمزه و سكون او و بفاصحابي مشهور است و آخر كسي است كه مرود كوفه از صحابه
رضي الله تعالى عنهم قال كفت و حار رسول الله و حار دهاكر و سببه خدا صلى الله عليه وسلم يوم
الاحزاب علي المشركين فقال دعاهي بذكر انحضرت روز غزوه احزاب كه غزوه خندق
است بر مشركان ميگفت اللهم متمم لالحزاب ابي بار خد ابي فرستنده كتابت بفتح قرآن
باجز كتاب سماوي سريخ تحيات بشنابي كيه نده حساب از بندگان محنة علم و احاطه

المك

وستر و پاک کند از وی هزار بار بدین دفعه که الف الف در جبهه و بلند کرد و اندر آ
وی هزار بار باینه و بیتی که بیتانی الجنتیه و بر او برای می خانه در بهشت طبعی
این حدیث اطباء و بیان افی کرده حاصلش اینست که اینهمه ثواب از جهت آنست
رفع میکند از اهل باز که محل زور و سوختن نامی دروغ است ظلمت غفلت را چون در سر
غلطت و شدت است اجر در از الله آن نیز کثیر و عظیم شد رجعت وجود اهدا و هدایت
اعلی مرتبه کمال است رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب
و فی شرح الشیخ این عبارت آورده که من قال فی سوق جامع بیاع فیه کسی که بگوید
در بازار کسی که جمع کنند است مردم را و خرید و فروخت کرده میشود در وی بدل من
دخل السوق بجای این عبارت که در روایت اول مذکور است و عی معاذ بن جبل قال
سمعت النبی ص گفت معاذ که شنید پیغمبر صلی الله علیه و سلم رجلا یقول یقول مردی را که
و دعا میکند میگوید اللهم انی اسئلك تمام النعمه خداوند من میطلبم از تو تمامی نعمت فقال
ای شیخی تمام النعمه بگفت آنحضرت و پرسید از آن مرد و اعلی چه چیز است تمام
نو میطلبی قال حوّه از جو بهما خیر گفت آنمرد این دعا است که امید میدارم بآن نیکی
و بجهل میدارم که نزد خدا یعنی تمام تمام است و من میطلبم آنرا و حقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم
پس آنحضرت تعلیم کرد آنرا فقال پس گفت آن من تمام النعمه دخول الجنة و الفوز من النار
بدستی که از جمله تمام نعمت در آمدن بهشت است و در ستکاری یافتن از آتش دوزخ
در دنیا نعمتهای حق تقا محظوظ میشود در اخوت از آتش دوزخ امان یافته در بهشت در اید
و در وی بدیدار وی جل علاه شرف کرده و زیاده برین چه نعمت باشد و سمیع رجلا یقول
و شنید آنحضرت مردی را که میگفت یا ذا الجلال و الاکرام فقال پس گفت آنحضرت قد استعجب
گفت پس تحقیق قبول کرده شده و آفاده کرده شد اجابت دعا بر اینو پس سوال کن
هر چه خواهی و سمیع النبی صلی الله علیه و سلم رجلا و هو یقول و شنید آنحضرت مردی را
حال آنکه آنمرد میگوید اللهم انی اسئلك الصبر خداوند من میطلبم از تو صبر را فقال سالست
الله البلاء پس گفت آنحضرت صبر که میطلبی از خدا بلاء میطلبی چه صبر بر بلاء میباشد
فان الله العاقبه پس طلب خدا عاقبت را که از جمیع افات و بلاءها نگاهدارد که تحمل بلاء
است بلامنی باید طلبید و اگر نازل کرد صبر باید کرد و طریقه نیست و ادب و صلاح حال باشد

قد

رواه الترمذی

رواه الترمذی و عی ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جلس مجلسا
فلم یفیر لفظه کسی که نشیند نشینگاهی را پس بسیار کرد و در آن مجلس باینکه و خرویش و
در قاموس گفته لفظ بغین معجمه مفتوحه و سکون نیز آمده است و طایر جمله او از نا که فهمیده
معنی آن و مراد اینجا کلام لا طایل ولا بعنی است فقال قبل ان یقوم پس بیدار شد از آنکه بایستد
بیتجاک اللهم و یحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک الا
غفر که ماگان فی مجلسه و کتب نکو بدین کلمات را در مجلس میگوید آنکه آمرزیده خود را و او را هر چه
بود و گذشت در آن مجلس رواه الترمذی و البیهقی فی الدعوات الکبیره و عی علی رضی الله عنه
انه انی بدایه لیکمها روایت است از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که آورده شد نزد
وی چار وانی تا سوار شود بر وی فلما وضع رجله فی الکتاب قال پس بنکامی که بنهاد وی
پای خود را در کتاب گفت بنیم الله فلما استوی علی ظهره ما قال پس هر گاه که برآمد و نشست
بر پشت و اگفت الحمد لله ثم قال بته گفت سبحان الله الذی سخر لنا هذا و ما کان له
مقرین و انما الی ربنا المنقلبون ترجمه این در فصل اول گذشت ثم قال بته گفت الحمد لله
غلافا سه کرت و الله اکبر ثلاثا سه کرت و گفت سبحانک انی ظلمت تقی بای میگویم
خدا را بدستی که من ظلم کردم نفس خود را تا غفر لی پس بامر از فایده لا یغفر الذنوب الا
انت پس بدستی که شان اینست که نمی آمرزد کنا یا بچکس مگر تو ثم ضحک بته خندید علی
رضی الله عنه فقیل من ای شیء ضحکت پس گفته شد از چه چیز خند کردی یا امیر
المؤمنین قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم صنع کما صنعت کرد چنانکه کردم از ذکر و تسبیح ثم ضحک بته خندید که آنحضرت فقلت من ای شیء
ضحکت پس گفتم از کدام چیز خند کردی یا رسول الله قال ان ربک لیعجب من عبده گفت آنحضرت از چه چیز خند کردم که پروردگار تو تعالی عجب دارد و خوشی و راضی میگردد از
خود او قال وقتی که میگوید بنده رب اغفر لی ذنوبی یقول الله عذبی اعلم الله لا یغفر الذنوب
غیر منی میگوید خدا اینمرا ببیند که نمی آمرزد کنا یا بچکس مگر منی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم از قول حضرت رب العزت جل شان خند کرده حضرت امیر
بفصد اشاع باز همان قول رواه احمد و الترمذی و ابو داود و عی ابن عمر قال کان النبی
صلی الله علیه و سلم اذا اوجع رجلا اخذ بیده بود آنحضرت چون مردی میگردد بر امیکند

بهره سیکر خطاب

میگفت باز که آنکه بگفت برکت دهد خدا تعالی بر آن خطابت هر روزی هر دو سیکر و دو
 و بار که علیکم و برکت کند بر هر دو شیما و برکت در لغت بالیدن و افزون شدن
 تبریک دعا کردن برکت و جمع بینگیانی خیر و جمع کند و التیام و اتفاق و در میان
 در خیر و فاد باشد بد فاد و همزه در آخر از ترفیع در فود لغت بوسن و نیکو کردن بریدی
 در بدی جامه و در جامیت دعای متزوج باین لفظ میگردند که بالرقاء و البسین یعنی
 اتفاق و التیام باد میان شما و پس از آن زائیده باد باین جهت ترفیع نام دعای متزوج شد
 و در شرح از آن نمی گردند از جهت اشعار بکر اهلیت بنات و آنحضرت چون ترفیع
 میگفت بارک الله لک الی آخره رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و عن
 عمر بن شعیب عن ابنه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا تزوج احدکم
 امرأه او شترى خادما فلیقلن چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتکار را خادم
 و غلام هر دو اطلاق میکند پس باید که بگوید اللهم انی اشاکک خیرا و خیر ما جبلتها
 علیه خداوند من سوا ال میگویم ترا نیکی پس باین یا من خادم را و نیکی خصلتها و عملهای پسند
 کرده تو او را بر آن و آنحضرت از شتر یا و شتر ما جبلتها علیه و پناه بگویم بتو از بدی
 آن بدی چیزی که بد کرده او را بر آن و اذا اشتري غیره و چون بخرد یکی از شما را
 فلیقل خذ بزره سنن پس باید که بگوید و بپندی کومان او را و لیقل مثل ذلک و باید که
 بگوید مانند آنکه در تزوج امرأه و شتر ای خادم میگفت درود یا نعم و الکره بالاسی هر چه و بالا
 کومان و کوه و ستام یا نعم کومان فی روایت فی المرأة و الخادم و در روایتی در زن و خادم
 آمده که ثم لیا خذ بصرها و لیدع بالکره بستر باید که بگوید و موسی پشانی زن یا خادم
 و باید که دعا کند بیکر رواه ابوداود و ابن ماجه و عن ابی بکره و یفیع با و سیکر کاف
 در آخر صحابی مشهور است چنانکه گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و خوات
 المکروب دعای کسی که اندوختن است یعنی دعای که اگر بخواند هیچ نماند و چون این
 دعا مشتمل بر معانی کثیره و دعای متعدده بود لفظ جمع آورد و دعوات گفت دعوات
 اللهم رخصک ارجو خداوند ارخص ترا امید دارم فلا یکنی الی نفسی طرفة عین پس
 مرا بفرس من یک چشم زدن و اصلش بی شانی کلمه و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا
 رواه ابی انس رواه ابوداود و عن ابی سعید الخدری قال قال رجل کف الوعد کف

عزم ازین

همون از منتهی و برون اند و بهما جسد است مرا و اوها یا رسول الله هم اند و در کلام
 چهارمی تن را قال گفت آنحضرت افلا اظلم کلاما از اقلته از هب الله بک پس آیا
 نیاموزم ترا کلامی که چون بگویی تو آنرا برود خدا تعالی اند و ترا و قضی عتک و عتک و عتک
 خدا از تو و ام ترا یعنی سببی سازد که دام تو که از او شود قال گفت آنحضرت بکی گفتم پس از آن
 مر آن کلام را قال قل گفت آنحضرت بگو اذا أصبحت و اذا أمسیت چون صبح کنی و شب بجا
 اللهم انی اتخوذ بک من الهم و الحزن خداوند امن پناه بگویم بتو از هر و حزن هر دو بمعنی
 است ولیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع و اتخوذ بک من الهم و الحزن و پناه بگویم
 بتو از نا توانی و کاهلی و اتخوذ بک من البخل و الجبن و پناه بگویم بتو از مسکین و نا جو اندوختن
 و ترسندگی و اتخوذ بک من غلبه الدین و فقر الریحال و پناه بگویم بتو از چیره شدن و ام
 چیره شدن مردان بسبب دین و جز آن قال ففعلت ذلک گفت آنحضرت پس من آنرا که
 فرمود آنحضرت و گفت در صبح و مساین کلمات را فاذهب الله بهی پس خدا تعالی
 اند و مرا و قضی غنی دینی و گزار دو تعالی از من و ام مرا رواه ابوداود و عن علی رضی الله
 انه جاءه مکتب روایت است از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه العزیز که آمد او را مکتب
 و مکتب بنده که بهای خود را بر خود نوشته که اگر ادا کند از او شود فقال انی عجزت عن
 کتابتی پس گفت آن مکتب بدستی که من عاجز آمده ام از وجه کتابت خود فاعنی بس بکار
 کن مرا یعنی چیزی بد که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف زکوة مکتب است که بد
 کتابت او را اعانت کنند یا چیزی یا موزان از دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت خلاص
 قال لا اظلم کلاما علیک من رسول الله گفت علی رضی الله عنه آیا نیاموزم ترا چه
 کلمه که آموزانیده است مر آن کلمات را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو کان علیک
 مثل جبل کبیر و یا ادا الله عتک اگر باشد بر تو مانند کوه بزرگ از و ام بکار از
 آن و ام را خدا تعالی از تو قل اللهم کفنی بک عن حرامک خداوند کفایت کن مرا
 بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که بآن از حرام بی نیاز شوم و اغنی بفضلك
 عن سواک و بی نیاز گردان مرا بفرزونی کرم خود از هر کسی که جز است رواه الترمذی
 و البیهقی فی الدعوات الکثیره و سند کثر حدیث جابر و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر
 که در اول و اینست اذا سمعتم نباح الکلاب فی بطنی یا غیظی الا و انی در باب شستن او

واقع شده است متفق علیه **و** زید بن ارقم صحابی انصاری است با آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در هفده غزوه حاضر بود و از خواص امیر المومنین علی است رضی الله عنه
قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک
من الجور و الکسل و الجبن و البخل و الهم و عذاب القبر اللهم است نفسی قوتیها خداوند
بدن من قوتی و بر بدن من قوتی حاصل شود و از او گفته اند که گفت خیر من زکایا و پاکیزه کردن
او را قوتی بهترین کسی که پاکیزه کرد و از او دانست و اینها و مویها قوتی متولی امر و صاحب
نصرت می خداوند بار منی و می اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوند من را
مجموع بتواند دانستی که سود نکند چنانچه علم کسی که بدین تعلیم نذر دوزخ و عمل بد آن نکند
و من قلب لا یخشع و از وی که نترسد و فرو نهد و من نفس لا تشبع و از نفسی که سیر
نشود از دنیا و من دعوة لا یتجاب و از دعای که اجابت کرده نشود و از او
مسلم **و** عن عبد الله بن عمر قال کان من دعای رسول الله صلی الله علیه و سلم بود از
دعای آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوند من را به مجموع بتوان
دور شدن نعمت تو که عطا کرده و تحول عافیت تو که روزی که
توفی تو نمیکند و ناکهان عذاب کردن و فحشاء و فساد و فتنه و فساد سکون جیم
نیز ضبط کرده اند تا که در فتنه و فتنه تو و کسر آن و جمیع خطایک و بنای مجموع بتوان
عبدی رضائی و خشم گرفتن تو رواه مسلم **و** عن عائشة قالت کان رسول الله صلی
علیه و سلم یقول گفت عایشه بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما عقلت
و من شر ما لم اعقل خداوند من را به مجموع بتوان بدنی کاری که کرده ام و از بدنی کاری
نکرده ام یعنی مستقبل کاری که کنم که راضی نباشی تو از آن یا بدنی کاری که نکردم و با وجود علم
رواه مسلم **و** عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم ان
اسئلت خداوند از اسلام آوردن و انقیاد و اطاعت کردم و بک استغاثه و بتوان
آوردن و کرد و بدیدم و علیک تو گفتم و بدیدم و کار خود را بتوان باز گذاشتم و انک
انیت و موی تو باز گشتم و روی آوردن و بک خاصیت و بقدرت تو یاری دادن تو بکار کردم
اللهم انی اعوذ بک خداوند من را به مجموع بتوان بدنی کاری که کرده ام و از بدنی کاری
که نکردم و ان فیصلی از بندگراه کنی تو مرا انت الی الذی لا یموت قوی زنده که نمیرد

ابن الاثیر

ابن الاثیر و یقولون و بریان و آدمیان محمد بن عبد الله متفق علیه **الفصل الثانی**
عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ بک من
الاربع خداوند بنایا به مجموع بتوان چهار چیز من علم لا ینفع و من قلب لا یخشع و من نفس
لا تشبع و من دعاء لا یتسمع آن چهار اینها اند و از دعای شنیده نشود یعنی استغاثه
نکرده رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و رواه الترمذی عن عبد الله بن عمر و رواه النسائی
عن ابی هریره و احمد و ابوداود و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد
بن عمر و ابن العاص و ابی از هر دو **و** عن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم یقول من شئین بود آنحضرت که بنایا به مجموع بتوان چهار چیز من الجبن و البخل و الهم و عذاب
القبر و از وی که نترسد و فرو نهد و من نفس لا تشبع و از نفسی که سیر
نشود از دنیا و من دعوة لا یتجاب و از دعای که اجابت کرده نشود و از او
مسلم **و** عن عبد الله بن عمر قال کان من دعای رسول الله صلی الله علیه و سلم بود از
دعای آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوند من را به مجموع بتوان
دور شدن نعمت تو که عطا کرده و تحول عافیت تو که روزی که
توفی تو نمیکند و ناکهان عذاب کردن و فحشاء و فساد و فتنه و فساد سکون جیم
نیز ضبط کرده اند تا که در فتنه و فتنه تو و کسر آن و جمیع خطایک و بنای مجموع بتوان
عبدی رضائی و خشم گرفتن تو رواه مسلم **و** عن عائشة قالت کان رسول الله صلی
علیه و سلم یقول گفت عایشه بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما عقلت
و من شر ما لم اعقل خداوند من را به مجموع بتوان بدنی کاری که کرده ام و از بدنی کاری
نکرده ام یعنی مستقبل کاری که کنم که راضی نباشی تو از آن یا بدنی کاری که نکردم و با وجود علم
رواه مسلم **و** عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم ان
اسئلت خداوند از اسلام آوردن و انقیاد و اطاعت کردم و بک استغاثه و بتوان
آوردن و کرد و بدیدم و علیک تو گفتم و بدیدم و کار خود را بتوان باز گذاشتم و انک
انیت و موی تو باز گشتم و روی آوردن و بک خاصیت و بقدرت تو یاری دادن تو بکار کردم
اللهم انی اعوذ بک خداوند من را به مجموع بتوان بدنی کاری که کرده ام و از بدنی کاری
که نکردم و ان فیصلی از بندگراه کنی تو مرا انت الی الذی لا یموت قوی زنده که نمیرد

رسول الله

بفصح که مفید معنی از دم و صحت است و درین اشارت است که چون مذموم است که در
 حال انسان و صورت ضرر باشد و آنکه باعث باد و ارتباط بر وجه اعتدال موافق
 کرد و ضرر نیست بلکه موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است
 امراض و اعراض و اخوذ یکس من الخیائیه و بنای مسجوعیم بتوازی امانتی فی الصراح خیا
 ناریستی و کم کردن حق کسی را فائده است الباطنه پس بدستی که بد باطن است خبیث
 و بطانه بکسر باد اصل معنی استر جامه ضد ظاهره که ابره جامه را گویند استعاده میکند
 سریر است که در باطن مضمر دارد و دوستی درونی و خاصه را نیز گویند رواه ابو داود و الترمذی
و ابن ماجه و عن انس بن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اخوذ یک
من البرص یفصح باور اوستی و پسته شدن سفیدی که در ظاهر بدن پدید آید بجهت فساد
مزاج آن و الجذام یضم جیم و ذال محجه بپاری مشهور که حادث میکند و از انتشار سود
در بدن فاسد میکند و اند مزاج اعضا و بنیات آنهار را و الجنون و از دیوانگی و پوشیده
عقل و من سبی الاستقامه و از همه بیماریهای بد زواده ابو داود و النسائی و عن قطیبه
بن مالک یضم قاف و سکون طایفه و بنای موحده صحابی کوفی است قال کان النبی
صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اخوذ یک من منکرات الاخلاق و الاعمال و
الاهواء خداوند از من پناه میجویم بتوازی خلقهای بد و از کارهای بد و از هواها و خواستهها
بد که نفس بد آن میل دارد و منکرات کار کرده شده در شرح و نا آشنای که در دین وجود آشنای
نمی شود و ضد معروف زواده الترمذی و عن شریه یضم شین محو و فتح نامی مشتاده و
نخائیده را در آخر این شکل یفصح شین محو و فتح کاف بن حبیب یضم حاف و فتح میم نابی
کوفی است و بد روی شکل جسد صحابی کوفی است عن ابنه روايت میکند شیه
بد روی شکل و غیر وی همچو از وی روايت نکرده است قال قلت یانبی الله علمنی
تقویرا التقوی کفتم ای غیر خدا بد آنان مرا فسونی که پناه جویم بوی فی الصراح التقوی الرفیه
قال قلن گفت آنحضرت بگو اللهم انی اخوذ یک من شیه سمعی خداوند از پناه میجویم
بتوازی بدی شنوائی من که سخن بد را نشنوم و شیه بصری و از بدی بینائی من که چیز بد را بینم
و شیه لسانی و از بدی زبانی من که سخن بد را گویم و شیه قلبی و از بدی دل من که خطره بد را ندم
و شیه مسمعی و پناه میجویم بتوازی بدی آب منی که در زمان بیغم و نظر بحارم شیهوت

چنانچه

چنانچه از ایشان معنی است زواده ابو داود و الترمذی و النسائی و عن انس بن رسول الله
 تحت نیده و فتح مسمعی مشهور است از انصار حاضر شده عقبه را و بد آن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان یذبح بود آنحضرت که دعا میکرد باین دعا اللهم انی اخوذ یک من
 اللیم یفصح یا و سکون ال مملد افکندن و بد آن کردن بنای از فردن بر دیوار که افتد و بد آن
 ال نام آن خانه که بپسند و بکسر دال آن شخص که میرد در بر آن مشهور در روایت حدیث
 دال است چنانچه در فراین اوست و یفصح نیز روایت است و اخوذ یک من الترمذی
 و بنای مسجوعیم بتوازی جامی بلند افتادن و من العرق و الحرق و بنای مسجوعیم بتوازی
 غرق شدن در آب سوختن در آتش غرق و حرق هر دو حرکت را و سکون مروت
 و نوریشی گفته که اسکان در حرق خطاست و پناه میجویم از پیری سخت و اخوذ یک
 من ان یخبطنی الشیطان عند الموت و پناه میجویم بتوازی یک مسکن شیطانی
 از مردن من یعنی در وسوسه افکنند و اید اکت و پناه کرد و اندی الصراح یخبطنی
 و استن و بود مردم را و موت قول تعالی کاذبی یخبطه الشیطان من المس ای فبیده
 و اخوذ یک من ان اموت فی سبیلک مذکور و پناه میجویم بتوازی یک مبرم در راه
 شت دهند مراد که بختن از جنگ کافران است و نواند که بختن از لشکر شیطان
 و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سزدی طلب بعد از گرمی
 باشد لغو باند من لک و اخوذ یک من ان اموت لدیفاه و پناه میجویم بتوازی
 از آنکه میرم از گزند بدن مار و کزدم و جز آن رواه ابو داود و النسائی و زاذنی و رواه
الخری و زباده کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ و الغم و پناه میجویم بتوازی غم و اندوه
و عن معاویه بن النبی صلی الله علیه و سلم قال استعیدوا بالله من طبع یتدی الی طبع
پناه جوید بخدا از طبعی که راه نماید عجیب و زشتی در دین نقصان در مروت و مردانگی طبع
محرک امید داشتن مال از مردم و طبع یفصح در اصل نیک گرفتن شمشیر و جز آن در میان کشیدن
در راهی عجیب و شین است و در جمع البحار گفت که طبع بسکون مهر کردن و حرکت و در شین
رجه الله میفرمود که طبع امید داشتن مالیکه مشکوک باشد رسیدن آن و اگر یقین بود
چنانکه مشاهیر دارد و یا و عده صادق با محبت اسخ بود طبع نباشد و میفرمود چون گشتی مایه جز
کران سید دوست خوب در کسوت صوفیه نرود و اندک و گفتند که چون موسم گشتی درسد

در بطن ما امید می سپید آید که مردم خواهند رسید و عاجزی خواهند داد و آیا این از باب طمع و اشتیاق است که نزد این طایفه مذموم است باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم موسوم گشتی در حق شما حکم موسوم باران دارد اگر کسی در موسوم باران در دهنه موسوم و شرافت نباشد رواه احمد و البیهقی فی الدخوات الکبیرة **عائشة رضی الله عنها** ان النبي صلى الله عليه وسلم نظر الى القمر فقال يا عائشة روایت میکند عایشه نقل کرد آنحضرت نگاه کرد بسوی ماه گرفت عایشه استیغیزی یافتند من شتر به ایناه جو بخدا شتر این اشارت بفر کرد فان هذا هو الفاسق اذا وقت بر بدستی که نسبت غاسق وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلق واقع شده است و من شتر غاسق وقت و غاسق را تفسیر کرده اند شب چون تاریک کرد و بغیبیست شفی و بقر وقتی که گرفت شود و بابت مرد وقتی که غایب گردد در مرج زن یا فایم کرد و در وقت بیغی فرود شدن افات است و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و افات و در بخدیت تفسیر کرده اند بقر وقتی که خسوف کند و سبب استعاذه از ان است که خسوف و کسوف از آیات خداوند است که منذر است بحدوث و نزول نوابیها بقر حدیث آمده است که چون گرفتند شرفا استاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترسان و هولناک و نیست مراد این حوادث و نوابی که بمخاطب از احکام خسوف و کسوف اثبات کنند زیرا که آن پنج و سلا میان معتمد علیه نیست مراد آیات خدا که منذر است بدان مثل آنکه جرت گیرد و برسد که چون قمر باین نورانیت منخسف شد و نور از وی مسکوت مباد نور ایمان و عمل از وی زایل گردد رواه الترمذی

عمران بن حصین بضم حاء صا صحابی مشهور است و پدر او نیز صحابی است قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا بی گفت عمران بن حصین که گفت آنحضرت بدو مراد پیش از آنکه اسلام یافد یا حصین کم بعد النجوم الیها چند خدا را عبادت میکنی امروز قال ابی سبحة گفت بدو مراد گفت خدا را عبادت میکنم مستغنی الارض و اجد فی السماء شمس خدا در زمین و این بیوت و دیون و منار و مناب و غیری و این شمس در قرآن مجید مذکورند و یکی از اسمان که خالق همه شیا است قال گفت آنحضرت فایمهم تغیر از غایت و در بیکت پس که آمدی از این می شمار می مینا میداری برای امید و بچون خدای الله می فی السماء گفت حصین از آنکه در آسمان است قال گفت آنحضرت یا حصین اما انک لو اسلمت حکمتک کلک کلک

تفصیل

تفصیل ای حصین گاه با شتر بدستی که اگر مسلمان میشدی میدانیدم نزد و کلمه که میکردند قال گفت عمران قلنا سلم حصین پس حکامی که مسلمان شد حصین بدو مراد گفت حصین یا رسول الله علی کلکین اللین و عدنی بدانان مراد آن دو کلمه را که عده کرده بودی مراد قال قل پس گفت آنحضرت بگو اللهم اللهم شیدی خداوند دل افکن رند مرا و رند بضم را و سکون شین بره شدن و اعذنی من شر نفسي و بیا ده از بدی نفس من رواه الترمذی **عمر بن شعیب عن ابیه عن جده عن رسول الله صلى الله عليه وسلم** قال فرج احدکم فی النجوم فلیقل گفت آنحضرت چون ترسد یکی از شما در خواب بیند که بگوید اخذ بکلمات الله التامة بپناه میطلبم کلمات خدا که تمام و کامل و مبر از نقصانست من غصبة از خشم و غمی و عیابة از عذاب کردن می پرکنم و شتر عیاده و از شتر بدکان می و من همزات الشیاطین و بپناه میجویم از وسوسه های شیطان و خطرات ایشان که در دل اندازند و آن بخضرون و از حاضر شدن شیاطین فانه ان نقره پس بدستی شیاطین باین نمبر است که بیده این کلمات را از چاه معلوم میشود که ترس در خواب از تصرف شیطان است و کان عبد الله بن عمر و یحیی من بلغ من ولده و بود عبد الله بن عمر که جد شعیب مذکور است و راوی این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را کسی را که بالغ بود و از اولاد وی و من لم یبلغ و کلمه کسی بود رسیده از اولاد او و کتبها فی صکت ثم علقها فی خفقه می نوشت این کلمات را بر صکت یعنی بر کاغذ پاره بسته می و تحت آن کلمات را در کردن و از چاه او از چاهین در کردن معلوم میکرد و بعضی علماء را در اینجا خلاف است و مختار است که تعلیق حرام دانند آن حرام و مکروه است اما اکثر قرآن یا اسمای الهی تعالی بنویسند یا کتب چنانکه در رقیه ابن قیس است که ده اند رواه ابو داود و الترمذی و هذا الفیله و آنچه مذکور عمارت ترمذی است و عبارت ابو داود دیگر است **عمر بن شعیب** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الله الجنة ثلث مراتب کسی که بخواد از خدا بهشت را سه بار معنی است یا بگوید اللهم ادرخلنی الجنة قال الجنة میگوید بهشت بناظر کرد از تعالی ادر اللهم ادرخلنی الجنة خداوند ادر ادر ادر بهشت و من استجار من النار ثلث مراتب و کسی که از آنش و در بخ و بگوید اللهم ادرنی من النار سه بار قال

اللهم اجعل من النار بؤسا لنار جهنم وادنا امان من النار والشر من النار والشر من النار
الفصل الثالث من القصاص يقع قاف وسكون عين مائة تابعي است كتاب
ان كعب الاخبار قال وبني تابعي است از دانشندان بود زمان نبوت را در فیه
اما آنحضرت را ندیده در زمان امیر المومنین عمر بن الخطاب ایمان آورده گفت کعب
لولا کلمات اقول انی لجللت بیوتی ومارا اگر نمیبود چند کلمه که میگویم من آنها را این
میکردانید ودر آخر سحر که ایمان من را ایشان شوار آمد مراد بخر ساختن یا در لیل و
و مسلوب العقل ساختن است یا انقلاب مایه است که از کفر الطیبه فیقول له ما بین
پس گفت شد مگر کعب چه چیزند و که آمدن آن کلمات قال گفت کعب آن کلمات
اینست که اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه بپناه میجویم بپناه خدا
که نیست هیچ چیز بزرگتر از آن و بکلمات الله التامات الی لایحیا و لایموت و لایفارق
و پناه میجویم بکلمات خدا که نام اند آن اسما در نمیکند و از آن بچسبند و کار و نه بدکار اگر
بکلمات اسما و صفات اینست همه اشیا در احاطه آیتند و اگر کلمات قرآنست از و عهد
قرآن بخواب و عتاب نیز بچسبند خارج نیست و با اسماء الله الحسی و پناه میجویم با اسماء
خدا که بیکترند از همه اشیا ما علین مننا و ما لم اعلم انچه میدانم از آن اسما و آنچه نمیدانم
من شتر ما خلق از شتر چیزی که بد اگر در ذوق او و بر آنکه که در اندیشه او و تر اشید
او را از کفر عدم من است لفظ از یک اند در معنی باندک تفاوت و در جو اشی در تفصیل
نوشته و بر روی گردانید مخلفات را از نقصان تفاوت در آنچه تفاضا که حکمت رواه مالک
و عن سید بن ابی بکر تابعی ثقة است قال گفت کان ابی یقول فی ذکر الصلوة گفت بود
من میگویم در بیان نماز اللهم انی اعوذ بک من الکفر و الفقر و العذاب القبر قلت و ان
پس و هم من میگویم این کلمات را فقال ای نبی عنی اخذت هذا ای بکر من از که
گرفته تو این قلت حکمت گفتم گرفتن از تو و از خفا معلوم میشود که در او را و از کار اخذ را صحیح
مستحب است قال ان رسول الله گفت پدر من بدستی که خدا صلی الله علیه و سلم
کان یقول من فی ذکر الصلوة بود که میگفت استکلمات را پس از رواه الثعالبی و الترمذی الا انه
لم یذكر کلام الله که نزد می ذکر نکرده است این لفظ را که فی ذکر الصلوة و روی احمد لفظ
الحدیث و روایت کرده است احمد لفظ حدیث را بی ذکر قصه پدر و برونه و نزد احمد

اینچنین است

اینچنین آمده است که فی ذکر کل صلوة زیادت لفظ کل و ظاهر آنست که در روایتی
بزرگترین مراد است **و عن ابی سعید** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت
ابو سعید خدری شنیدم آنحضرت را که میگفت اعوذ بالله من الکفر و اللین بپناه میجویم خدا
از کفر و دوام فقال چنان بگفت مردی یا رسول الله تعالی الکفر بالبدین ایا بر میگردد و اگر
کفر با دوام قال نعم گفت آنحضرت آری بر بر می آید این مرد را و او را از کفر مودود و خوش
کردم بقریب و ام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از صفات کافران
و منافقان است چنانکه در احادیث آمده است و فی روایتی و در روایتی اینچنین آمده است اللهم
انی اعوذ بک من الکفر و الفقر و فقر بر بر می نهاده و معاد کرده قال جل و بعد لان گفت
مردی بطریق استفهام و بر بر کرده میشود کفر و فقر قال نعم گفت آنحضرت آری بر بر نند و بر
فقر کا بهی بگفت میگفت اگر بی صبر می کنی و چیزی گوید و بکنند که مستلزم کفر است رواه الثعالبی
باب جامع الدعاء آنچه در ابواب این گذشت مخصوص بود باستغفار یا استغفار
و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب در ذکر ادعیه است که جامع اند بر مطالب
و مقاصد را و مخصوص نمیند وقتی و حالی یا مراد ادعیه است که جامع اند معانی کثیره را
الفاظ فیکتشفل جامع الکلم **الفصل الاول** عن ابی موسی الاشعری عن النبی صلی الله
علیه و سلم انه کان یذکر هذه الدعاء روایت است از موسی آنحضرت دعا میگوید
دعا اللهم اغفر لی خطیئتی خداوند ایبارز کنه مرا و جانی و نادانی مرا یعنی بحکم نادا
اگر کاری کرده باشم و انسانی و بپامرز اسراف و از حد در گذشتن مرا و اگر افسر ضد
قصده که بمعنی مبادنه روی کردن است در هر چیزی فی امری جعل کردن و اسراف من
در کار من و ما انت اعلم به منی و بپامرز مرا چیزی یعنی کنایه اینکه تو داناتری بدان از
اللهم اغفر لی جدی و هزلی و خطائی و تخدیی جدی و هزلی و خطائی و تخدیی جدی و هزلی و خطائی و تخدیی
گفتن و خطابی قصده و نادانسته کاری کردن و ضد وی و کل ذلک غفیری و همه این
اقسام نزد من است این تواضع و بضم نفس و تضرع است از آنحضرت بحساب عجز
و کبر باری حق و در حقیقت این تعلیم امت است که اینچنین استغفار کنند و توبه
در قول می نمایی بفرمانت الله گفته اند نیز جاریست اللهم اغفر لی ما قد مت به و اصر
خداوند ایبارز مرا هر چیزی که پیش کرده ام و پس کرده ام از گناهان کتابت است

بشنو ایهاى و پناهاى و بخت و تواناى ما و در بعضى روایات و توانا بضم فافتن
 فوت که از او پس فرستاده اند تا آنکه زنده دارى را از او بحد الوارث مى رسد و هر
 آن هر دو باشد و اوارث از ما یعنی باقى و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیر که اوارث هر دو باشد
 بعد از دوى باقى بود مراد بقایى حسیت بجزات است یا بکودان آن مگر اگر اسماء و البصار
 قوی باشد و اوارث باقى تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضا و حواس را است
 یا همان معنی که مذکور شد از بقایى آثار و حسیت و اجمل آثار تا علی من ظلمات و بگردان کینه
 بر کسى که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان را که از ظلمات کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی که
 ما کینه کشیم و گفته اند که معنی این عبارت اینست که کینه کشی را مقصود از ظلم ساز که تعدی و تجاوز
 کنیم در کینه کشی غیر ظلم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظلم نیز کینه میکشیدند و هر که
 قبیل و خویش آن دوى مى یافتند میکشیدند و میزدند و الله تعالى من عادانا و بارى مظهره ما را بر کسى
 دشمن دارد و از اعدای دین دنیا و لا یجمل مصیبتنا فی دیننا و مگردان مصیبت ما را در دین
 و لا یجمل الدنیا البکر همتا و مگردان دنیا را بر کسى اندوه و اندیشه ما و لا یبلغ علینا و نه محمل
 رسیدن علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اگر از جهنم آن گفت که هیچ کس
 اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب لباس خالی نیست و لا یستطیعنا من لا یجمل
 و بکار بر ما بفرستد و عفت کسى که مهربانى نکند بر ما رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن
 و حسن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انفعنی بما علیک به خدایند
 سودمند گردان مرا بجزای که تعلیم کرده مرا و روزی کن من بدان علمى یا منفعی و تعلیم کن
 مرا چیزی که سودمند کند مرا از شر است یا بجز و اردش که هر که عمل کند با بچه و است
 بدو او را حکمی نه است است چنانچه فرموده و روزی علماء و زیاده کن مرا علم را الحمد لله علی کل حال
 شکر خدا را بر هر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا خفی و آفتش
 آنکه زیاده برین ملا فوساده و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که و طیفه در بلا
 شکر است بلا خطه لطف خفی و ضمیر آن جزا و ثواب اخراج را و حصول معرفت بصفای
 قهریه جلالت و بسکین نظر بضعف طبیعت و بشریت اقتضای بر صبر کرده اند و انعموا بآیات من
 حال اهل انوار و پناهییم بعد از حال اهل دوزخ انوار نیست بشکر بر نعمت ایمان که مضمین تمام
 نعمت است و اگر فرضا تمام بلا در دنیا باشد نجات از انش دوزخ در آخرت برست و سوسو

نکته

شکر است رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب یسناد
 حسن عن الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا انزل علیه
 الوحي بود آنحضرت وقتی که فرود فرستاده میشد بروی دوى سمیع بعث وجهه دوى کدوى
 الخ شنیده میشد از جانب دوى مى مانند او از زنبور دوى بفتح دال و کسر و او و شطیر
 او از دوى الروح میگویند و زرش باد او از دوى بهیچین دوى غل و طایر و این دوى یا او از دوى
 بود که میشنیدند آنرا اصحاب و مشکف میشد برایشان انگشتانى تمام نام و نمى فهمیدند آنچه
 چنانکه کسى از دوى صوتی میشنود نمى فهمد یا او از دوى بود که میشنیدند از آنحضرت از
 نفس دوى صلی الله علیه و سلم از نقل دوى و اول ظاهر تر است زیرا که وصف کرده شده
 دوى که کامی باشند او از جرس بود قاتل علیه یومای پس فرود فرستاده شد دوى بروی
 فمکثنا ساعه من رنک کریم ما ساعی فترى غنم یسکت و ده شد و دور کرده
 انخالت دوى که عارض شده بود و اصل تر است بر کش ده شدن اندوه فاستقبل القبلة پس
 آورد آنحضرت قبله را و رفع بدید و بر دشت هر دو دست خود را افکند و گفت اللهم زدنا
 و لا تقصنا خداوند از زیاده گردان ما را نعمتهاى دنیا و آخرت و کم مگردان اگر شنا و لا تقصنا
 و کرامی دار ما را و امانت کن ما را و بهوان ممانت خواری بسبب داشت و امانت تنک
 داشتن و سهل نگاشتن و اعطنا و لا تخربنا و بده ما را آخر دنیا و آخرت را و محروم گردان
 و حرمان محرم فوسید گردن کسى از چیزی و اثر نماند و لا یؤثر علینا و بر کسى را بر اعدا
 دین بر نکزین بر مالیت از او از ضنا و ارض غنا و راضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده که
 راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار ما ده که سبب رضایتو باشد رضا شوند
 شدن پسندیدن ثم قال یسکت آنحضرت انزل علی غنم آیات من آفامهن
 و دخل الجنة فرود فرستاده شد بر من ده آیت هر که بر بادار و انهار او عمل کند بر آن را بد
 بهشت را ثم قرأ بسمه خواند آنحضرت این آیات را قد افق المؤمنون حتى تم عطف
 آیات نا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره رواه احمد و الترمذی **الفصل**
الثالث عن عثمان بن حنیف بنعم حامی مملوک و فقه فون سکون تخانیه محاسن است از اشته
 انصار و معدود است در اهل کوفه قال ان رجلا فتر البصر انى التی بدستى که مردى نامی
 بنعمه راضی الله علیه و سلم فقال ادع الله ان یغافینی یسکت دعا کن خدا را که غافیت

و سهل و شریک

رسول الله

و شفا بخشید از نایبانی فقال ان شئت دعوت و ان شئت صبر است پس گفت
 آنحضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر میخواهی صبر میکنم فموجبه گفت پس صبر کردن تو بر نایبانی
 بهتر است مگر تر اجمعه ثواب اخوت زیرا که ثواب آن شست است و در حدیث آمده است که
 فرمود حق تعالی چون بستاند که دانه بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند و عوض آن شست
 بوی قال فادعوه گفت آنرا دعایت میخواهم پس عاکن خدا را در این از جهه اضطرار و عدم نصیب
 و اختیار او بود ثواب را و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم را رضی الله عنه از وی و شش
 مفید بدعا شد و هم او را فرمود که دعا کن و لیکن چون مضطر دید دعای تلقین کرد و مرا و خود را
 شفیق و وسید استجاب ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان جنتی فافتره ان یوتوا
 فیحین الوضوء پس امر کرد آنحضرت آنرا که وضو را در پیش تنگ کند وضو را بر عایت شریط
 و اداب و اسبغ و الکمال و ید خود بدهد الله عا و دعا کن و باین عا اللهم انی اسئلك و اتوجه
 الیک خداوند ابدی هستی که من سوال میکنم در وی محارم بسوی تو بنیک محمد بن وسیله پیغمبر تو که
 نام پاک وی محمد است نبی الرحمة که پیغمبر رحمت است و او را رحمة للعالمین فرستاده و پی
 الرحمة کی از نامهای آنحضرت است انی توجهت الی ربی بدرستی که من بوی آوردم
 بوسیله نویسمی پروردگار خود خطاب با آنحضرت است و در بعضی روایات صریح نموده که
 یا محمد انی توجهت الی ربی ليقضی لی حاجتی هذه تا حکم کند برای من را حاجت من است
 و زیاده که فی چنانکه در قول می سجاده است و اصل لی فی ذیبتی اللهم شفعه فی خداوند پیش
 که شفاعت او را در حق من رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب و عی ای الله رواه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود
 علیه السلام اینکه میگوید اللهم انی اسئلك حبک و حب من یحبک خداوند منی
 دوستی ترا دوستی کسی که دوست میدارد ترا اللهم اجعل حبک حب الی من تقی
 و مالی ایمنی خداوند اندکبر دان دوستی ترا دوست ترا بسوی من از دوستی نفس من و از
 مال من یک آن من من الماء البارد و از آب سرد و در بعضی روایات الی العطشان
 کرده یعنی از آب سرد تر و تشنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 صلی الله علیه و سلم اذا ذکر داود یحیی عنه یقول چون ذکر میکرد داود علیه السلام
 را در حالیکه حکایت میکرد از وی میگوید کان اخذ البشیر بود داود بندگی کند و برین

اتوجه

والعلل الذی یبلیج حبک
 و میجو کلامی که برساند دوستی

بشکر خداوند

یعنی در زمان خود رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب و عی عطا بن السائب
 عن ابيه قال عطاء که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود سائب
 که صحابی است رضی الله عنه که گفت صلی بن عمار بن یاسر صدقه بخدا را و با عمار بن یاسر
 نماز را یعنی امامت کرد و مار انا و جز فیما پس کوناهی کرد در این نماز یعنی قنوت را و در آن
 یاد عابسان کند و چنانکه سبیحی ناظر در الشئ فقال له بعض القوم پس گفتند عمار را بعضی
 از من کرده که با وی نماز کند و نداند خفت و او جزت الصدقة بتحقیق میکند از
 و کوتاه کردی نماز فقال اما علی ذلک پس گفت عمار ای فلان نیست بر من موجب ریان
 تخفیف و ایجاز لقد دعوت فیما یبدو است تحقیق دعا کردم در این نماز بدعا که میسمت
 من رسول الله شنیدم آن دعا را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ظاهر الشئ که این
 دعا را در تشنه خوانده باشد و احتمال دارد که در سقلاج خوانده باشد و این
 بر تقدیریکه مراد اجماع در قنوت باشد باین معنی است که اگر چه اجماع در قنوت
 و لیکن تطویل عا جبر نقصان نموده ام و اگر اجماع در دعا باشد ظاهر است یعنی در دعا
 که از آنحضرت شنیده ام خوانده ام و دیگر سخن چیست فافهم فلما قام تبعه رجل من القوم
 پس شکامی که برخواست عمار پروی کرد و او را مردی از قوم و در پی او رفت هو ای
 میگوید عطا آنرا و پدر من بوسایب غیر آنه گفتم عن نفسه جز آنکه وی کنایت کرد از
 نفس خود و صریح گفت که من در پی او رفتم فساله عن الدعاء پس پرسید آنرا و که پدر من باشد
 عمار از آن عا ثم جاء فاجبر القوم بآید آنرا و پدر من در دایان دعا قوم را دعایت
 اللهم بعلک الغیب خداوند اسوال میکنم ترا بحق و حسن تو غیب را که پوشیده
 بر جز تو و قدر یک علی اخلق و توانایی تو بر خلق که هر چه خواهی بد کنی و هر حکمی خواهی
 برانی اجبنی ما علمت بحیوة خیر الی زنده دارم انا الله دانی زنده کافی را بهر و لایق
 برای من و تو فنی اذا علمت الوفاة خیر الی و بیدارم مرا وقتی که دانی مردن را بهتر
 و مصلح تر برای من اللهم و اسئلك خشیة فی الغیب و الشهادة خداوند اسوال
 میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا و ائذی لك کلمة الحق فی الرضا و الغضب رسول
 میکنم ترا سخن راست در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق
 خواه خلق را رضی باشند یا ناراضی چنانکه گفت اند قل حق و ان کان مرایا مراد الشئ که

در حالت رضا

همچنان چند بار گسترید زیرا که مراد برای بیان شریعت و رسانیدن احکام و دستاورد اند
 است من خود بیان خواهم کرد حاجت سوال شما دارد و فائز ملک من کان قبلکم بکثرة
 سوالهم پس ملک نشدند آنکه بکثرت پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن
 ایشان و اختلاف فهم علی ابی طالب و بسبب اختلاف کردن ایشان بر بعضی از ایشان
 چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول است فاذ انما نعلم بشی فانما است ما نعلم قطعه
 پس چون امر کنم شما را بچیزی پس بپارید از آن و بکنید آنچه میبستید و در طاعت شما
 و این تا کسب و مبالغه است در اتیان مأمور به و بذل طاقت و مجهود در آن یا اشتراک
 بنسب و دفع صحیح چنانکه در نماز و ارکان و شرایط و جز آن چون عاجز شد از اتیان
 بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امر است اما در نمی باید که احتیاط کرده شود در تر
 و بذل محمود نماید چنانکه تواند چنانکه اشارت کرد و در آن بقول خود و اذ انیتکم عن
 شیء فذروه و چون نمیکنم و باز دارم شمار از چیزی بگذارد از انجام و کمال رواه مسلم
 و **بخش** قال سئل رسول الله بر سیده شد بغیر خدا را **صلی الله علیه وسلم** ای الله
 افضل کدام کار افزونتر است در ثواب قال انما بان الله و رسول الله گفت آنحضرت فاضله
 اعمال ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است قبل ثم ما ذاک گفت شد بپس بعد از ایمان کدام علم
 فاضله است قال الجهاد فی سبیل الله گفت بعد از ایمان فاضله کارزار کردن است
 را چه که فرض باشد قبل ثم ما ذاک گفت شد بپس کدام قال فرمود حج میر و حج مقبول
 متفق علیه ماند آنکه حج میر و کدام است گفته اند آنکه در وی انتخاب مناجی نکند
 و ریاضت و این صحیح است و اصح آنست که مراد بدان حجی است که بدرگاه حق مقبول افتد
 و اگر چه سبب قبول همان است که گفته و لیکن فضل خدا وسیع است کامی قبول میکند و
 از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج میر و آنست که بهتر از آنکه رفته است
 و بیاید از خوف آخرت و زاید در دنیا و معاصی خود نکند **بخش** احادیث مختلف در بیان
 افضل اعمال آمده و در توضیح اختلاف جهات و جنبات و مقامات و احوال
 و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کرده ایم **بخش** و **بخش**
 قال قال رسول الله **صلی الله علیه وسلم** من حج لله فلم یرفث و لم یفسق و حج یموت و کدنه ائمه
 اگر چه کسند برای خدا و نه بروی ریا و اغراض دیگر پس رفت نکند و منی نوز و باز کرد و با آنکه

بخوان با کردن

همچون پاک بودن و از گناهان دوری که زائده است او را با در او و مراد بر رفت بغیر
 و قیام و خش و سخن کردن باز نماند بر جامع است و در نهایت گفت رفت منی عنه
 که خطاب کرده شود بدان که اگر کسی شنیدن آن گوید رفت نبود و مراد بفسوق خروج
 حد و شریعت است بار کتاب حرام و در قرآن مجید منی از جدال نیز کرده و مراد بدین جهت و صل
 بار فیهان خادمان و دشنام کردن بیکدیگر است و در حدیث ذکر آن نکرد و کما انما از افاضل
 و **بخش** متفق علیه **و** **بخش** قال قال رسول الله **صلی الله علیه وسلم** العشرة کفارة لما
 بینهما عشرة ناعرة و بیکر کفارت مرگنا نماند که واقع شوند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و روزه
 وارد شده است و علماء در آنجا مخصوص بصغایر دهشت اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد
 و کفارت از کبایر مخصوص است فذروه و حج الکبر و حج التیسر له و **بخش** و حج میر
 نیست مراد حج الکبر نیست متفق علیه **و** **بخش** این عکس قال قال رسول الله **صلی الله علیه وسلم**
 این عمره فی رمضان بقدر حجج بدرستی که عمره بخاوردن در رمضان ریا بر حج که از آن
 در ثواب و در بعضی روایات آمده بر راجحی که مراد آنحضرت **صلی الله علیه وسلم** کذا
 و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص کامل چنانکه در امثال این واقع شده است متفق علیه
 و **بخش** قال ان النبي **صلی الله علیه وسلم** یقی زکایا بالزواج و هم از این عباس است
 که آنحضرت پیش از سواری چند را بر و حایض را و سکون و حاجی حله بعد نام حالت
 برت مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم بیکر گفت آنحضرت بکسند این کرده قالوا
 المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا من انست بکسند نو کسین قال رسول الله
 گفت پیغمبر خدا ام فرغت البتة امرأة صبیبا پس برداشت بسوی آنحضرت پیش آورد
 زنی کوکی را فقالت هذا حج بکسنت آن زن یا مرا این کوک را اگر چه کسند
 و اجر می است با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض قال نعم و کای اجز گفت
 اری مراد از آنی هست و مرزا هم که او را بر مسبار می میبوی غمخواری میبوی آخری
 هست و صبی را اگر در حالت صبا حج کند واجب است حج بروی چون بالغ گردد و حج
 بنده چون آزاد گردد اما فقیر اگر چه کرد از واجب واقع شود و بعد از غنا اعاده واجب
 زواده مسلم **و** **بخش** قال ان امرأه من خیم قال و هم از این عباس است که گفت
 زنی از قبیله خیم بفتح معجمه و سکون مثله و نسخ معکف یا رسول الله فی غیبه علی عاده

رسول الله

الله

فی الحج بدستی که فرض خدا بر بندگان اوست در حج گذاردن اگر گشت بی شکی که
 دریافت است و رسیده است به در حال که وی بگریه است و ضعیف است بحدی که
 لا یثبت علی الرأجله بمسبو اندر جای ماند برشته آفاق و غایت ایا پس چه کنم من از جانب
 قال نعم گفت آری من حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جایز است نزد بخیر اگر بود که
 عجز و ناتوانی مرکب و امر کند آن غیر را و نفقه کند و جایز است بعد از موت اگر وصیت کند
 و اگر نفل است جایز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جایز
 بی امر وی وصیت و تفصیل این در کتب فقه است و در کتب فی حجة الوداع و این گفتن زن
 حال بد خود را و جواب دادن آنحضرت و در حجة الوداع بود و اینجا قصه دیگر است که فضل بن
 روف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و در غایت حسن جمال جوانی بود پس این زن
 جمال او را و نگران او شد و این زن نیز صاحب جمال حسن بود و اکثر زنان شریف صاحب حسن
 بر او چشم در یکدیگر دوختند آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون اینجا مشاهده کرد و در پیش
 بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چه بر می تابی
 پس عمر خود را گفت شیطاں سخط است بر من آدم و در آینده است در کتب اینان که قالوا
 متفق علیه و عن قال انی رجل النبی صلی الله علیه و سلم فقال ان انی نذرت ان حج
 و انما نذرت و بهر از این عباس است که گفت آدم مرد نمی و آنحضرت پس گفت بدستی که تو این
 نذر کردی که حج کند و وی مرده است فقال النبی پس گفت سغیر صلی الله علیه و سلم گویند
 علیه السلام انک انت قاضیه اگر میبوی و بر تو و ای بودی که میگذاری و ای ام وی را
 قال نعم گفت آن مرد را می میگذاردم قال فاقض بین الله گفت آنحضرت پس بگذاردم
 خدا را انما الحق بالقضاء زیرا که و ام خدا سزاوارتر است بگذاردن و در این صورت
 جایز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این حدیث است و نیز در شافعی هر که مرد و در گردن
 حق خدا است حج یا غیر حج واجب است قضای آن از برای سال می مقدم بر و صابا و میرا
 متفق علیه و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یجوزون رجل یا امرأة باید که
 سازد مردی زنی بیکانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهایی ساختن و لا یستفرقون امرأة
 الا و معها محرّم و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرم و محرم کسی است که نکاح با وی جایز
 نباشد و در بعضی روایات فقیه آمده است که اگر با وی زنی باشد بر وی و ثوق و اعتماد و صلاح

بعضی زن

باید

جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و بایک زن رواست و بعضی گفته اند
 که در حرجت از در حرجت صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام است فقال
 رجل یا رسول الله انی نذرت انی یضم همزة و سکون کاف و ضم تائی ولی کسر تائی نسیب
 و سکون یا نوشته شده ام من و ثابت کرده شده است نام من مرد یوان فی غزو و کذا
 و کذا از در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جاح که بجاک کافران در غزو است نوشته اند
 که همراه آنها بایم و در حرجت امر آنی حاجت و بهر دو آمده زن من قصد کند خانه کعبه را بجاک
 کنم بجهد و در روزن آنها بگذاردم که حج رود یا همراه زن روم قال از باب فاجع مع امر
 گفت آنحضرت برو حج کن یا زن خود زیرا که غازیان بسیارند و با زن تو جز تو کسی نیست که بد
 متفق علیه و عن عائشة قالت انما نذرت النبی صلی الله علیه و سلم فی الجهاد و گفت
 عائشه رضی الله عنها طاعت سوری کردم آنحضرت را در جهاد یعنی ازین طلبیدم که اگر غیر ما
 بجهد و در روزن جهاد کن ای حج پس گفت آنحضرت جهاد شما ای ایف زنان حج است
 پس است زیرا که حج بیرون آیند و حاجت نیست که بجهد و بر آیند متفق علیه و عن
 ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تفر امرأة سيرة يوم و ليلة الا و
 معها ذو محرم سفر نکند زنی در سیر مگر روز و شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ ذو زاید است
 و در بعضی روایات سیرت سه روز و واقع شده و گفته اند بر هر نقد بر مراد نجد بدست
 بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شافعی
 رفته است و تحقیق این در باب صلوة سفر نکند شت متفق علیه و عن ابن عباس قال وقت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم لا یل المدينة ذوالحلیفة میقات گردانیده است آنحضرت
 برای اهل مدینه ذوالحلیفه را نام جائز است قریب بدین پنج شش میل وقت هنگام و
 هنگام کار و جای آن غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از اینجا احرام بگذرد
 و مردم فاق را مواضع معین ساخته اند که از اینجا احرام به بندند پس اهل مدینه
 ذوالحلیفه میقات ساخته اند و لایل الشام الحففة و مر اهل الشام را حففة بضم جیم و سکون
 حایمه و فانی نام موضع است میان مدینه و مکة و لایل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد
 موضعی که نام وی قرن المنازل است و نجد در اصل معنی زمین بلند است ضد غور که
 معنی زمین پست است و الان نام بلاد عرب است که از تمامه تا زمین عراق است و قرن

۱

بفتح قاف و سکون که اگر او را قرن السائل هم گویند نام موضعی است نزد مک طایفه و قرن
 اوین رضی الله عنه نسبت کنند بفتح ز است از بلاد من که انی القاموس و لا اهل الیمین
 یکنم و برای اهل من یکنم بفتح تخانیه و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است
 قرن الیمین و الیمین انی علیهم من غیر الیمین پس اینمواضع مذکوره میقات اند برای اهل
 آن مواضع مذکور شدند و مرکبی را که بیابند و برسند برین مواضع و بگذرند از آنجا که
 اهل مدینه بر سر راه شام برسند از جحفه احرام بپندند و اهل یمنه وستان بر او یمن برسند
 از سمت یلم احرام بپندند مثل الیمین کان یزید الحج و القعدة این مواضع است
 کسانی که اراده میکنند چ و عمره را و از بخدیت معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراده
 چ و عمره لازم نیست و احرام برای دخول مکه و حج از مذمب شافعی همین است و نزد ما و
 نسبت در آید مکه بی احرام اگر اراده چ و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 لا یجوز احد المیقات الا محرم و این حدیث مطلق است مفید بار اود چ و عمره نه و وجوب احرام
 برای تعظیم این بقعه است پس بر این حاج و عمره و جز این در مکه داخل میقات است و او را
 جایز است دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود و در
 احرام هر بار حج است پس حکم او حکم اهل مکه است که انی الهدایه فمن کان دونهن فمسکة
 بضم میم و فتح ما و شدید لام من اهل مکه کسی باشد و برای این مواضع و داخل آن پس
 و احرام وی از جای اوست که در اینجا ساکن است و اهلال در اصل یعنی او از مکه
 کردن و اینجا مراد احرام است که در وی تلبس او از بلند میکند که اگر گذر کند
 و همچنین همچنین یعنی هر که از طرف موضع احرام وی اینجا که ساکن است در آن حتی اهل مکه
 یملکون منبها تا آنکه ساکنان مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص حج است و از برای عمره
 اهل مکه از زمین حل احرام می بندند و الا ان متعارف موضعی است که نام او تعیم است اینمواضع
 قریب ترین مواضع حل است مکه و عات صدیقه از اینجا برای عمره احرام است بام
 صلی الله علیه و سلم و در اینجا موضعی است که او را مسجد عات میگویند یعنی موضعی که اینجا عات
 نماز که او را احرام است بام آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه در باب حجه الوداع
 مستفی علی بن ابی طالب و رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اهل من ذی الحلیفه و الطریق
 الاخره و من اهل العراق من ذی الحلیفه و من اهل نجد و من اهل الیمین و من اهل مدینه

الذی یبینه

بنو کلب

نزیحه این حدیث از شرح حدیث سابق مفهوم شد و مراد بقول وی الطریق الاخره الحلیفه است
 گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیابند جحفه میقات ایشان میگردد و در او
 از اینجا احرام بپندند و ذی الحلیفه عرق که میقات اهل عراق گفت در آن حدیث مذکور است
 و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیه تا حلوان و
 او بعراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق دجا و ذرات است و عراق ساحل بحر را گویند
 و ذرات عرق نام موضعی است از شرقی مکه بر دو مرصه موازی فرج عرق مکه عین کوچه خود
 را گویند و عرق انبیا فی الیمین رسول الله صلی الله علیه و سلم اربع عقره گفت السمره بر آورد
 آنحضرت چهار عقره که من فی ذی القعدة و من این چهار عقره در ماه ذی القعدة بودند
 و الا انی کانت مع حجت عقره مکه آن عقره که بود همراه چ آنحضرت که از او در ذی الحجه
 در ایام حج بر آورده عمره بر ف و نصب من الحلیفه فی ذی القعدة و اول عمره از آن
 چهار عقره که آنحضرت کرده از حدیثیه است بصحح حاد ف و الی مکه و کمره و حاد ف و حلیفه
 تخانیه و شدید نیز آمده و تحقیق آنست که نام قریه ایست بر مکه که اکثر آن
 در حرم است باقی حل و بعضی گویند نام چایی است و بعضی گویند نام درختی
 که آن بقعه را بوی نام کرده اند و بجهت الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان
 میگوید بقدر رضی الله عن المؤمنین اذ یبايعونک تحت الشجرة این جای بود بر آمد رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم از مدینه روز دوشنبه غره ذی القعدة در سال ششم از هجرت بقصد
 عمره در یکروز و چهار صد یا بیشتر نفر و جمع شدند و قریش باز داشتند او را از در آمدن
 مکه پس صلح کرده باز گشت و عهد کردند که سال آینده بیاید و عمره بگذارد پس تحقیق اینجا
 عمره نبود و لیکن آنرا از عمره شمرده اند و حکم احصار از اینجا مشروع شد و این را فتح نیز
 که مبداء فتوحات بود و بعد از آن فتح خیبر و جز آن بود و نامه قصه حدیث در کتاب
 مذکور است و در کتاب الجهاد جلد از آن مذکور شد و عمره من العام المقبل فی ذی القعدة
 دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعدة که در وقت صلح قرار یافته بود آنحضرت
 بجا که در آمد و عمره بگذارد و سه روز در اینجا بود و روز چهارم بر آمد و این عمره را عمره قضا
 گویند و اطلاق این اسم بر وی را خادیت واقع شده و این میباید حقیقت است
 میگویند که محرم با حصار از احرام بر آید و واجب است قضای مافات و نزد شافعی

بروی ضایع است و لفظ قضا که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح است و قضا
 بمعنی صلح می آید و عسره قضا و ایشان بآن معنی است که عسره که بمقاضاة و مصالحه
 قریش رسال آیند که در نزد عمره من الجعانه حيث قسم غنائم حنین فی ذی القعدة
 سیوم عسره است که از جعانه بکه رفت برادر انجاک قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 غنیمتها فی فتح حنین و جعانه بکسره جیم و حنین مملد و شد بدو موضعی است بریکر حد از مکه که در
 ثانی بعد از فتح مکه غزوه حنین بضم حاء و فتح نون کرده و غنائم بشمار حاصل شده و در جعانه باز
 شانزده روز اقامت فرموده آن غنائم را انجا قسمت نموده که بیکر آنحضرت شب بعد از که اردن
 غار عشا سوار شد و بیکر آمد و عمره که اردو بهم در شب بازگشت و غار صبح در جعانه که اردو و عمره
 مع حجت و عمره چهارم باج وی که بعد از فرضت چ کرده و لا بد این روزی الحجه بود این چهار عمره است
 که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کرده اما چ اسلام جز کی نبود و در ایام جاهلیت قریش میگردیدند
 نیز میگردید و تعبیر عدوان در ضبط علما نداده است و الله اعلم مشفق علیه و علی ابن ابی طالب
 قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ذی القعدة قبل ان یحج ثم یبکی گفت برابر عسره
 عمره که آنحضرت در ذی القعدة پیش از حج کرد و در ایام این عسره حدیث
 ششم ده زبر که در تحقیق بروی عسره نبود و چنانکه معلوم شد پس عمره حضرت سه باشد
 دو پیش از حج کی عسره قضا بیکر از جعانه و یکی بعد از حج که همراه حجه الوداع کرده زاده
 البخاری کیفیتین و عسره خواهد آمد مجلس است که حج و قوف بعرة و طواف
 وسی میان صفا و مروه است و عمره طواف وسی است و احرام در هر دو شرط است
 فرض میباشد و نقل و عمره نقل است مگر آنکه کسی نذر کند **الفصل الثانی عن**
 ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت آنحضرت بعد از نزول فرضت حج
 یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدستی که خدا متعالی نوشت بعضی
 کرد و انید بر شمای فقام افرع بن حابس پس ایستاد افرع بر حابس که در فتح مکه در وقت
 تمیم اسلام آورد و از مولفه القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف بود و شانی داشت
 فقال فی کل عام یکسخت آیا در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتم انما نعمر لوجبت
 گفت آنحضرت اگر گویم من آن حج را یعنی برای من واجب می آید فرض است بر این واجب که در
 هر سال آید و وجبت لم نعمر انما نعمر و اگر واجب کرد در هر سال عمل نمیکند بدان

نسیبند

نسیبند و انید کرد بجهت غایت مشتقه که در دست بیدل سوال و بجران اول و لا دو مفارقت طایف
 خصوصاً اهل بلاد عسره زاده و آنکه در حج در عسره یکبار فرض است قرن زاده و قنطوق یکبار
 بر یکبار کند نقل است زاده احمد و الشافعی و الدارمی و علی رضی الله عنه قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم من مکة زاده و اوجده تکلفه الی بیت الله کی مالک
 نوشته راه و اهل بحال و شتر سوار می برساند و انا خانه خدا اولم حج و قصد نکند و حج نکند از خلا
 علیه ان میوت بیو و یا اوله انیا پس است تفاوت بروی که میرد کافر بدین بود یا بدین
 و بدین غایت تعلیظ و شد بدست بنار کج و بیهود و نصاری گفت زیر که صاحب کنا
 و ملت اند که چه کافران اند از مشرکان و مجوس و غیر هم که از ایمان و ملت محروم و مجورند و ذکر
 ان الله تبارک و تعالی یقول و ان عبد یجته نیت که خدا متعالی میگوید و بدو نیت علیه
 الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً و حق است مر خدا را بر مردم قصد خانه گفت
 مسبو اند راه رفت بسوی می در آخر است میگوید و من کفر فان الله غنی عن العالمین و گفته اند
 و کفران نعمت خدا کند پس خدا متعالی ای بار است از عالمیان که نیکو بکنند و در از ان
 و زیانی نیست بود و زیان ایشان است و تعلیظ در نجاست موافق آنچه در حدیث واقع شده
 کو با مراد عام این است است رواه الترمذی و قال فی احادیث غریب و فی انشاده فقال
 و یلای بن عبد الله مجهول و البخاری یضعف فی الحدیث و این هر دو را وی این حدیث
 یکی مجهول است و دیگری ضعیف و ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا حرة فی الاسلام حر و رقبا مملد بزوزن ضرورت بمعنی ترک کج و حج و فی الصحاح
 حج نکرده باشد و کزدن نکرده و صادره و صادره نیز گویند و اصل کله از ص است بمعنی جس
 و منع یعنی نمی باید مسلمانز که ترک تزوج و حج کند زاده ابو داود و حنفی قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم من اراد الحج فلیحج کسی که خواهد حج را و قادر باشد بر او ای او وجود
 پس باید که شناسایی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند که گفته است تاخیر و طایران
 رواه ابو داود و الدارمی و ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تابعوا این
 الحج و العمرة من بعدکم هر یکی را بعد از و بیکر می فائز نمایند
 الفقه و الذنوب پس بدستی کج و عمره دور میکنند فقر او کنا انما یستغنی الکبیر و حجت
 الحدید چنانکه دور میکنند و میگویند و جبرک این و سیم و زور اگر بیکر کاف و کون

و الفقه و الذنوب

ازین باب است با احرام یعنی در حرم مدین است و چون احرام سبب است برای عمل
 حرم است نام کرده شد بدان فلیس یک گفتن چنانکه باید **الحکم فی الاحرام**
 عائشة قالت کنت لرسول الله صلی الله علیه وسلم لا حرامه قبل ان یحرم کفها
 رضی الله عنها بودم من که خوش بوی میکردم و سبب طیب برای احرام وی پیش از آنکه احرام
 بندد و قبل از آن یطوف بالبيت و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه
 طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بخانه می آید بعد از می
 چهره خف از احرام می بر آید و همه چیز حلال میشود الا زنان پس بگه می آیند و طواف
 میکنند بعد از آن منبر بر می آید و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مشک
 میگردم بطیبی که در آن مشک بود و شوی است که در احرام مشک و کلاب استعمال کنند
 کانی انظر الی و یبطل الطیب فی مفارق رسول الله عائشه میگوید که یاس می بینم در
 طیب را در تارک بفرستد خدا صلی الله علیه وسلم و بعضی بصادق در خشدن برن و جبران
 و مفروق بکسر تارک و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند که با هر موضع از تارک را مفروق
 نام نهاده اند و هو محرم و حال آنکه آنحضرت محرم بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در
 مبارک باقی بماند متفق علیة و در تجدید دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بر
 بعد از احرام مستعمل طیب است بعد از احرام و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال
 کرده باقی ماند زیان ندارد و مشهور در مذمت ما و احمد است مستند باین حدیث و نزد
 مالک و شافعی و بروایتی از محمد مکرره است تطیب بخیزی که باقی ماند از آن بعد از احرام
 طیبی باحت قول شافعی و اگر است قول مالک و ایجاب فدیة قول ابی حنیفه ساخته و آنچه ما ذکر کردیم
 مذکور است در هدایه و شرح آن در شرح کتاب خرقی که در مذمت ما و احمد است ذکر کرده که
 از عبد الله بن عمر بر سر پیدند از مردی که شب احرام است و تطیب کرد و بر خاست صبح که
 بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران و ستر دارم که آنرا کنم و این خبر بعائش
 رسید پس انکار کرد بر این حدیث را و عبد الله بن الزبیر را دیدند که
 احرام بسته بود و در پیش طیب بود و الله اعلم و **الحکم فی احرام** قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یمنی طیباً ابکیر بای شده گفت این عمر رضی الله عنه می شنیدم
 آنحضرت را که اهلال میکرد در حالتی که طیب است اهلان میکند کردن و از در تلبیه و تلبیه

احرام

محرم در خود چیزی از جبین و خطمی تا بهم میزد و بوی زو لبیده و عیار الود نکرده
 و از هوام محفوظ ماند بگوید می گفت آنحضرت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک
 می استم برای طاعت تو ای بار خدا یا نبی شریک من ترا در استحقاق خدمت و طاعت
 این الحمد بیکر حمزه و فتح نیز رواست است و النعمه لک بدرستی که سبب است و نیکویی
 و منت مرزا است و الملک بضم میم یعنی پادشاهی لا شریک لک لا یزید علی قول الله
 زیاده نمیکرد آنحضرت در تلبیه برین کلمات در بعضی روایات زیاده هم آمده و آن
 میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بر آن نه و همین مقدار کافیست فافهم
 متفق علیة و **الحکم فی احرام** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اهلل رجلاً فی الغریز
 و هم از این عمر است که گفت بود آنحضرت چون در می آورد پای مبارک خود را در رکاب خزد
 بفتح معجمه و سکون او زای در آخر رکاب که از حرم باشد چون از جوب یا از اسن باشد
 از رکاب خوانند و استوت به نافت قائمه و بر سر داشت آنحضرت بر پشت خود
 نافه وی بناده اهل من عند مسجد ذی الحلیفه بانگ می آورد آنحضرت از مسجدی که در
 ذی الحلیفه است که در آن میقات اهل مدینه است مسجد را بعد از زمان آنحضرت
 کرده اند و در زمان مبارک ایشان نبود و راوی سخن موافق این زمان کرده آنحضرت نماز ظهر
 که کرده اند مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه که اردو شب آنجا گذراند و صبح
 است و چون بر پشت نافه برآمد و بایستاد تلبیه گفت متفق علیة از حدیث معلوم میشود
 آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت شتر و سنان شتر تلبیه گفت و باین اخذ کرده شافعی
 و نزد مالک بعد از نماز مسنون است و قول مالک رحمه الله همین است و در هدایه میگوید
 تلبیه کند عقب صلو که مردی از آنحضرت است و اگر بعد از استنوا بر پشت را حاکم کند
 درست است و لیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذمت ما و احمد نیز بعد از
 است و مختار تر و بعضی اصحاب وی بعد از استنوا است و در شرح کتاب خرقی
 گفته که سعید بن جبیر گفت گفتیم باین عباس بن عبد الله بن عباس
 که در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استنوا بر پشت نافه
 پس گفت این عباس بدرستی که من دانایم بحقیقت حال اهلال که در پیغمبر خدا بعد از نماز
 از کعبین احرام می شنیدند از او می یاد گرفتند بعد از آن سوار شد آنحضرت

اختلاف کرده اند

و اهلل کرد پس شنیدند قومی و گفتند اهلل آنحضرت بعد از آن حال بود بعد از آن
و برسد اگر موصی باشد است برآمد و اهلل کرد و شنیدند قومی و گمان کردند که الان این
اهلل کرد و دایم اهلل می باشد علیه و سلم در مصلای او بود و از اینجا حاصل شد
میان روایات و از دحام و اجتماع صحابه درج بسیار بود تا گفتند که از شمار بیرون بود
صد هزار کشته شد و از هر طرف ناخاکه چشم کار میکرد آدمی بود و **روایتی** از ابی سعید الخدری
قال فرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم نخرج بالبحر فاجتمعوا به و انهم ما بالاهل
حالته که فریادی برآوردیم و فریاد برآوردنی یعنی نیت چ کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف
در شرح آینه مسین که در صرخه صمد و خای می در اخر او از و فریاد رواه مسلم و **روایتی**
قال كنت رديف ابي طلحة كفت انتم من در پس ابي طلحة الضاري که بدرستی که می بود
سوار شونده و انتم كفتون بها جميعا الحج و العمرة و بدرستی که ایشان بعضی صحابه هر یک
او از می برآوردند بهر دو حج و عمره رواه البخاری و **روایتی** قال كنت خرجنا مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع. بيرون آمدیم مابا آنحضرت در سال حجة الوداع که آنحضرت
نخ برآمده بود و در تسمية حجة الوداع معلوم خواهد شد فبما من اهل بعة پس بعضی از ماکانی
بودند که با نکت برآوردند بعه تنها و مناسن اهل حج و عمره و بعضی از ماکانی بودند که نلبیه
میکشفتند حج و عمره هر دو و مناسن اهل حج و بعضی از ماکانی بودند که نلبیه میکردند حج
و اهل رسول الله و اهلل کرد بغيره خدا صلى الله عليه وسلم بالبحر حج تنها فاما من اهل بعة
فلما انما كفى اهلل و بعه پس حلال شد یعنی برآمد از احرام بعد از ادای عمره پیش از ایا
حج و اما من اهل بالبحر او جمع الحج و العمرة فلم يحل و اما كفى اهلل کرد حج تنها با جمع کرد حج و
پس حلال شد و برآمد از احرام و در بعضی نسخ فلم يحلوا بضمه جمع حتى كان يوم النحر
انكشاد روزی که وقت تمام شدن حج و برآمدن از احرام اوست اگر چه طواف است
عليه و **روایتی** قال منع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة الى الحج منع
کرد آنحضرت در حجة الوداع بعه بسوی حج تعزیرش است که گفت بذا انما اعزذ فاعل بالعمرة
ثم اهلل بالبحر اهلل کرد حج متفق عليه **نسخه** ناسک آنجا که بر قسم اندکی بود
بضم میم و سکون فاء و کسر الهمزة که احرام برای حج تنهاست دوم قارن یعنی
قارن کنند که احرام برای حج و عمره هر دو است بیوم متمتع و صورت تمنع است که

احادیث

روز نحر یعنی

الله

اول عمره میکند اگر سوگ پدی کرده است هم بر احرام میبازد و اگر نکرده از احرام می براید
از آن حد که می شنید و چون بلام حج میدارد احرام می بندد و حج میکند چنانچه بیان احکام
بیاید و تفصیل تمنع است که این مردونک در یکسان بدست آید و در احادیث و اخبار مختلف
که صحابه مغرور حج بودند با قارن یا متمتع و همچنین در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیح در آن آمده که
صلى الله عليه وسلم قارن بود و هفده صحابی آنرا روایت کرده اند و در افرا حج نیز احاد
بسیار آمده و در تمنع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات
علما حکم کرده اند و از ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده اند که است
باید نکرست و بعضی از ملاحده را بر اهل اسلام در اینجا راه طعن کشاده شده و گفته اند
شمار اهل معاشر مسلمانان که ضبط نموده اند که در حال مغرور خود اهلل علیه و سلم که قارن
بود یا مغرور یا وجو دانند کثرت و اجتماع که شمار از آن موطن بودند و دانستند این مردون
که همین کثرت و اجتماع و از دحام مانع تشخیص و تعیین شد و با وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق
مشخص است که حال چه بود شما باید که بی تشخیص باطن معینید **نسخه** غوی بدر بهمان دلیل
الفصل الثاني عشر در بیدار بن ثابت از اسی الشیبی عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
و اغتسل روایت است از بن ثابت که از فقهای صحابه و کبار ایشان و کاتب ای و جامع
وقایم بقرایق بود که وی دید آنحضرت را که بر پشت نشد برای احرام خود و غسل کرد و اهلل یعنی
او از بلند کردن است برای تلبیه و براد اینجا احرام است که سبب اهلل است و در نسخ
مصاحح لاحرامه واقع شده است و غسل که دن برای احرام افضل و اکمل است و اگر وضوء
نیز کفایت است رواه الزیلعی و **روایتی** عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه
باعتل روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت چنانچه موسی سر مبارک خود را غسل
غسل می نمود شستن چنانچه خطمی کل و جز آن و تلبیه برای آن بودند و شستن نکرده موسی و تلبیه
چنانچه در فصل اول که شد و بعضی غسل غسل خوانده اند یعنی شستن و این تصحیف است
رواه ابو داود و **روایتی** خلا و بفتح خای می شود بدلام بن الشائب از ثقات تابعین است
عن ابيه روایت میکند از پدر خود که سبب است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انما في حجر ميل انه ما جبريل فامرني ان امر الصحابي ان يرفعوا اصواتهم بالاهلل پس امر مرا
جبرئیل که امر کنم باریان خود را با اهلل او التلبية باللفظ تلبیة گفت بجای اهلل مراد بکثرت اگر چه

رسول الله

والله اعلم

خود را که بلند کنند و از نالی

و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام من گمان می کردم که این معصوم است و میگوید
 پس کسی که هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و براید از احرام و بیجا با عمره
 و بگردانید آنرا عمره و شرح این کلام بطی مطلب حاصلش آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بعد از وصول به معظله و ادای عمره امر کرد اصحاب را که هر که ساق هدی نموده و با خود قربانی که از آن
 در ایام نحر ذبح کند نیارده عمره کند و از احرام برآید و فسخ حج بعهده کند و بعد از آن را ایام
 احرام بگذرد و حج بکند و هر که ساق هدی نموده است عمره کند و بر احرام خود بماند تا حج بکند و اگر
 بعد از آن از احرام برآید و آنحضرت خود ساق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و نیزه ای در دست
 بود و بر صحابه که آن آمدن می کردند از احرام برآید و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و
 متابعت او کنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه پنج روز غایب پس مناسب نیست که از احرام
 برآیم و پیش از آن برآیم و هنوز از تکبیر ما منی میگوید و باشد و بعد از آنیم و حج کنیم سوم آنکه در
 جاهلیت عمره در شهر حج از شش شایع بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غضب آمد
 و فرمود که چه کار کنم حکم الهی چنین است اگر من می دانستم که بر آمدن از احرام بر شامش
 خواهد آمد من نیز ساق هدی نمیکردم و از احرام میبرآمدم و فسخ حج بعهده میکردم و من نمیدانستم
 که حکم الهی چنین خواهد شد فقام پس استاذ سرافقه بنضم سید محمد بن مالک بن جعفر
 بنضم جیم و سکون عین و شبنم فقال بکفت سرافقه با رسول الله العمانه اثم لا بد
 ایابر ایام سال است ایحکم با برای همیشه است فثبت رسول الله پس ایام عمره خدا صلی
 الله علیه و سلم اصحابه الکشتان خود را و اجد فی الاخری یک الکشت را در الکشت دیگر ترا
 نمیشد فقال قلت العمره فی الحج و کفت در آمد عمره در حج مرتین دوبار گفت این کلام را و
 لا اچنین نیست که تو گفتی که ایحکم با سال مخصوص باشد بل لا بد بلکه برای همیشه است مقصود
 ابطال آنست که در جاهلیت بود از امتناع عمره در شهر حج و قدیم علی رضی الله عنه
 من الیمین و امیر المومنین علی رضی الله عنه را که بقضای من فرستاده بودند در محرم ایام
 حج قدم آورد و بیدین الشبی به بدنهای خمره صلی الله علیه و سلم بدن بضم با و سکون ال
 جمع بدن بفتح با و ال شمره و کافربانی که محرم کنند و نزد شافعی مخصوص بدین شهر است
 یعنی علی رضی الله عنه آمد و بدن بسیار برای آنحضرت آورد فقال ماذا قلت جبن فقلت الحج
 بکفت آنحضرت بعلی چه چیز گفتی و نیت کردی بیکامی که فرض کردی حج را و احرام بپوشید

پیش از این

قال العزیز

قال کفت علی رضی الله عنه قلت این کفتم و نیت کردم که الله را اهل با اهل
 رسو لکست خدا و نیت بدستی که من احرام بستم بخبر می که احرام بست بآن چیز بپوشید
 قال کفت آنحضرت فان می الهدی پس بدستی که با من هدی است و از احرام منسب
 فلا تحمل پس حلال مشو و از احرام بیرون میان قال کفت جابر که راوی این حدیث است
 کمان جماعه الهدی فی قدمی به علی بن الیمین بود شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه
 از یمن و الهدی فی الشبی و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم از مدینه
 همراه خود بائیه صد قال کفت جابر فخل الناس کلهم پس حلال شدند و برآمدند از احرام
 همه و فقه و فقه موی کردند مردم که با فقه موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث آمده
 برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا اکنون در طبیعت ایشان تنگی بود
 بر آمدن از احرام پس فقه کردند در الفاسی حکم آن تمام که حلق است و اقتصار کردند بر قدر
 و الله اعلم الا الشبی بکسر پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از احرام نبراند و من گمان می کردم هدی
 و مگر کسی که بود با وی هدی فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شتر در ترویة نوبه و الی مثنا
 روی آوردند موی منا و منارا منا از آن گویند که در وی ریخته میشود و نه با بجهت لکدن
 جبریل خوست که سفارفت کند آدم را علی السلام گفت نمی کن چه خواهی گفت میگویم
 فایبوا با حج و احرام بستند برای حج و یوم ترویة پیروز هشتم از ذی الحجه است زیرا که در وی سیر میکنند
 شتر از با بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام ای میزد و فقه میکرد و در ویای خود که در فسخ دیده بود
 کذا فی القاموس و رفتن منا و نبوت در آن نردما واجب نیست بلکه سنت و رکب النبي
 صلی الله علیه و سلم فصلی بهما الظفر و العصر و المغرب و العشاء و الفجر و سوار شد آنحضرت
 بسوی منا و رسید بن کذا در در منا این پنج غار را و شب در منا نبوت کرد ششم گفت قلیلا
 بتر درنگ کردند که بعد از گذاردن غار فجر حتی طلعت الشمس تا آنکه برآمد اقیاب و امر
 بقبیة من شیع فقبیة که پیغمبر و امر کرد بجهت از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه و سلم
 در وادی نمره بفتح نون که سیم که قریب وادی عرفات است و منتهای زمین حرم است
 و اینجا که می است که بروی منار است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم
 بنا کرده است و عرفات از صل است و غمر نام حیوان مشهور است که او را بکتاب گویند
 کوه که گلههای سیاه و سفید دارد بان تشبیه کردند فقام رسول الله پس رفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

مجموع

بجانب عرفات ولا تملك قبيل الاذنه وقت غروب الشمس وكنان من قبل غروب
 مگر اگر آنحضرت وقت کند است نزد مشعر حرام که نام کوهی است بمزدلفه که از او فرمودند
 حکایت فرشتی تصنع فی الجاهلیت چنانکه بودند فرشتی که میکردند جاهلیت بر آن وقت
 بمزدلفه میکردند و از اموال خمس اهل حرم الله میگرفتند و عرفات میرفتند بخلاف
 عرب که وقوف عرفات میکردند پس کسان برزدند که آنحضرت نیز وقوف بمزدلفه خوانند که
 فاجاز رسول الله پس آنرا ذکر و در گذشت ستمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی آن
 عرفه تا آنکه آمد عرفه را و عرفه بفتح را یعنی مکان در زمان هر دوی آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص کسان
 و وجه تسمیه عرفات باید بود فوج الفیت قد ضربت له بئمة پس یافت خیمه را که تحقیق زده شده
 برای می بئمة فترال بهما پس و آمد بئمة حتی از آن غایت الشمس امر بالقصواء تا آنکه رفتی که
 گشت آفتاب وقت زوال شد امر کرد که بالان کرد و خود تصور اگر نام آنحضرت بود و حرکت
 پس بالان کرده شد تصور ابرامی آنحضرت فانی بطن الوادی پس آمد آنحضرت درون آدمی
 و متکاثر فظلم الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را و قال وقت آن زمان که آنوقت
 حرام کنیم بدرستی که خونهای شما و مالهای شما با من حرام است بر شما اگر می توانم بدارم
 بودن این روز شما که عرفه است فی شهرکم هذا درین ماه شما یعنی در ماهی که شما درین شهر شما
 مگر این ناکب و تقریر است حرمت دماء و اموال و عزب محمد قایل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر
 تا بایست نهاد روی حرام است الا کل شئ من امر الجاهلیت تحت قدمی موضوع الا که باشد
 که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شده است و بایست
 یعنی خوار و باطل و منکر و کینه است یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود که کینه میداشتند هر کس
 فیل که خون کرده چربید که منهار آن میکردند کینه میکشیدند و می کشیدند پس آنحضرت
 الله علیه وسلم آنرا باطل کرد و انبید و فرمود و ان اول دم من و ما نسا دم این بئمة احکام
 و بدرستی که نخست خونی که می ننهد و هر میکشم از خونهای قبیده مادام که بر من بجاریست پس
 المطلب حارث عمر رسول الله است صلی الله علیه وسلم در بجهت پس روی صحابی است
 خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه وفات یافت و او را پسری بود نامش
 یا تمام یا یاس در جنگی که میان سعد و بنی بود سکنی نوی سید و کشته شد و گمان منزه ضعا
 فی بنی سقیه و بود بر بجهت شیر داده شده در قبیده بنی سعد وقت که بدین پس گشتند

این روز و ماه و شهر
 حرام است بر شما اگر می توانم بدارم

اورا بدین

اورا بدین بصر ما و فتح ذال حجه بسبب جنگی که میان سعد و بنی شد و از بنی معلوم شد
 که صحیح دم این رسیده است بزبادت لفظ این چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع
 شده است و در نسخ مصابح دم رسیده واقع شده بی لفظ این و جمعی از اهل علم گفت اند
 که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم رسیده نقل کرده اند و صواب دم این رسیده است پس
 لفظ این را در نسخ مصابح الحاق کرده اند و توریستی میگوید که مات لیم نمیکشیم این خطبه را با
 امکان تقریر بجهت حدیث بروجه صواب و حال آنکه این روایت بخاری است و جماعه از علما
 نقل و حفاظ روایت کرده اند که دم رسیده و وجه صحیح آنست که اضافت دم بر بجهت بجهت آنست
 وی وی دم است و دم را چنانکه اضافت میفهمند توان کرد بوی وی نیز توان کرد و ضمیر در کلام
 راجع میفهمند است فافهم باز فرمود آنحضرت و در الجاهلیت موضوع و در باطنی زمان جاهلیت
 نهاده شده و سبب آنست و اول ربا اضع من ربا نارا ربا عباس بن عبد المطلب
 و نخست ربای که می ننهد از ربای قبیله را ربای عباس بن عبد المطلب است فافهم موضوع کلام پس بدین
 که ربای عباس موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم
 در جاهلیت ربای مجور و اموال وی بحکم ربای مردم بود و آنرا از ذمه ایشان نهاده و
 گردانید و باز فرمود فاقوا الله فی القیامه پس قیامت می کشید و بر همه کسید از عذاب خود و زنا
 و ادای حقوق ایشان فانکم اخذتموه من امان الله پس بدین که شما گرفت ابد زنا را امان
 خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و بخت
 فرمود چون بیکدیگر الله و حال آنکه ده اید فرجهای زنان را بیکدیگر خدا که امر فاحشو است یا با حیای
 بدان امر کرده یا بیکدیگر نوحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان غیر مرد مسلمان را و گفتم علی بن ابی
 لا یوکلن فرشتکم احدکم جوته و مر شما احق است بر زنان اینکه با جمال نکردند و آنرا
 در اینجای که ناخوش میدادید شما و را ابطا از وظای است بمعنی بی سبب کردن چنانکه عادت عربت فافهم
 گردانیدن غیر مرد در آمدن بر ایشان و اختلاط کردن و سخن کردن چنانکه عادت عربت فافهم
 فعلن ذلک فافهم و من فافهم مخرج پس آنکه بکنند زنان از این نیکوئی از دینی
 مؤثر و مومل و مخرج بجای حله سختی و کردند و شفت و از بنی معلوم میشود که ابطا می فرستد کتابت از
 و الا عفت ان محبت زنا میبود و ان علیکم روز قیامت و کس و من بالمره و فیت و مرزنان
 بر شمار روزی ایشان و جامه ایشان که در شروع و اخذ الازوق روزی روزی آن کسوت

و جامه پوشیدن کس را وقت ترک فیکم ما لن یقتلوا بعدة این حدیث منتهی در تحقیق گذشته
در شما چیزی که هرگز گناه نمیشود بعد از وجود وی یا بعد از اختیار قبول وی و عمل وی اگر چه
زیند و پناه که بدان چه کدام است آن چیز کتاب الله کتاب خداست که قرآن مجید است
سنت در حکم وی و منتهی است یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و
و انتم تسکون عقی و شمار ابر سیده میشود در روز قیامت از من که چه معامله با شما در این
احکام بین و ادای امانت و نصیحت فما انتم قالون پس چو او پس گفت شما قالوا انتم
انک قد بلغت و ادیت و نصحت گفتند صحابه که ای سید مہم ما بعین پیش خدا که تحقیق
تو رسالت را و ادای امانت را و نصیحت کردی امت را و نصیحت خالص شدن و خیر خواہی
فقال یا صبیعہ کتابی پس اشارت کرد آنحضرت با انگشت شهادت خود بر قلمی الی السماء
در حالی که بر سر آرد آن انگشت بسوی آسمان و یکتبها الی الناس و ما یلمیکم و اندوختید از
فی الصراح الشکنة کاللقطع یعنی احکام الله استند الله استند خداوند که او را خداوند
کواہ باشد شکت تراست سہ بار گفت این کلمه را یا سہ بار کرد این اشارت و نکت و نشانی
و بعضی گفت اندک یکتبها صوابش است که بیای موحده باشد بجای نامی فوقانیہ و در
گفت روایت مابقی بدو نقطه فوق اوست و بعضی منقبی گفت که صوابش بیای یک
بمعنی بر گردانیدن و یکسو کردن یعنی رو و قلب وی بجانب مردم اشارت کنند بجانب ایشان
زیر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوار بود انتہی و نظر بالنصاف معنی نکت فوقانیہ غلط
است اگر چه بقرینہ کلمہ الی مجاز از اشارت تواند بود و در مجمع البحار هر دو روایت آورده
و گفت فوقانیہ المعنی است ثم اذن بلال بلباس پاک ناز گفت بلال ثم اقام بستر اقامت
کرد و تکبیر بر آورد فصلی الطیر بکشی ارد آنحضرت نماز پیشین را ثم اقام بستر اقامت کرد
بلال و تکبیر بر آورد فصلی العصر پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را و کم یصل بینہما شکیا
و نماز ارد آنحضرت در میان ظهر و عصر جزیر از سن روایت و نوافل و درین سجایا تو
ایجا میسرند هیچ جانی است که فرض را بجهت نقل ترک دهند جواب میگویند که در عرفا
که فرض که وقت نماز عصر است بجهت استیصال توقف که نقل است ترک نمیدهند ثم رکب
حقی انی الوقت بستر سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد بجای استادن در عرفات فجعل یطعن
ناقتہ القصو آہ الی القصو آہ پس گردانید شکم ناقد خود که قصو بود بسوی صحرات و حج

از تنگی

نزد کرد

سنت بزرگ و در روی او ایچ منجز است بلفظ تصغیر سنگهای کلان سیاه نزدیک بچک است
که در آنجا موقف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و جعل جبل المشاة بین یدیه و
استقبل القبلة و کرد و انبیل جبل المشاة را که نام موضعی است هم در آنجا پیش دو
دست خود یعنی پیش خود روی آورد و بجانب جبل و جبل یعنی حاجی مہم و سکون بای موحده
رکب که دراز افتاده باشد و گفته اند که نو در یک طبر و جمع وی جبال است و بعضی
گفته اند جبال محاذ در یک مانند جبال بحیر در غیر یک و مشاة بضم مہم جمع ماشی اضافت
جبل مشاة از جهت اجتماع ایشان در وی قاضی عباس گفت که مراد بجبل المشاة صف
مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرد صف ایشان را بجبل مل که موقف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در عرفات در بیجا بود و اگر چه موقف شریف لشخصه متعین نشد
اما باید که در هر دو موضع میبایست باشد گاهی ایجا و گاهی ایجا و یک بنیاد قدیم که آنجا
که عامہ مردم از امطخ آدم علیه السلام میگویند باید که موقف شریف فایز گردان
نعت مشرف شود قلزم یزید و اتفاقاً حقی غریبت الشمس پس میباید بود آنحضرت استاد
تا آنکه فرو رفت آفتاب و ذہبت الصفرة قلب لا و رفت زردی از وی اندکی حتی غا
الفرص تا آنکه ناپدید شد فرص آفتاب ناکید و بیان غروب است تا کمالی نبرد که مراد قر
غروب است و آرد آسمان و بر خود سوار گرد ساسن بن زید را و دفع و برگشت و پیران آمد از
عرفات و سرعت کرد در سیر حتی انی المرز لفة تا آنکه آمد نزد لفر که موضعی است در میان
و مناد و نبوت در وی نزد ما واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعی و نزد بعضی از
فرض است و وجه تسمیہ وی بمنزله که مشتق از زلف که بمعنی قرب است بجهت آنست
مردم در وی قریب بنا که محل مناسب است می آیند و نیز زلف زمین هموار چار و دایره
میگویند و زمین بنوعی این واقع شده است و نزد لفر را جمع یعنی مہم و سکون لام نیز
در روایت از ابن عباس که میان آدم و حوا در بنوعی اجتماع واقعه ای حاصل شد و بعد
در عرفات شده بود و الله اعلم فیہا المغرب و العشاء پس گذارد آنحضرت در
مغرب و عشاء را و اذان و اقامت بین یک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را
که ارد بود و این مذہب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمہ است و نزد امام ابو حنیفہ و پیران
از امام احمد و بسیاری از علمایک اذان یک اقامت زیرا که عشا ایجا در وقت خود است

پس احتیاج اقامت جدا و زیادت اعلام نباشد و عصر در هر غیر وقت بود پس محتاج
 بود زیادت اعلام و در صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و نزدی نیز این را بخیر
 تصحیح نموده و لم یصح بینهما شیئا و نکر از نماز نفل در میان مغرب و عشا چیزی صحیح
 بضم سین نماز نفل را میگویند ثم اضطلع بستره بهیولها و انحضرت و بخواب رفت حتی
 طلع الفجر و تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب بتجدد بر نخاست با وجود آنکه سنت دومی بود
 صلی الله علیه و سلم فصلی الفجر حتی یبین که الفجر پس کند از نماز فجر و در هنگامی که غایب
 شد مراد ازین کلام مفهوم میگرد که بر دیگران طلوع صبح ظاهر شد تا آنکه بعضی
 کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی که از در تارکی صواب است که در
 وقت گذارد و لیکن مردم شک میکنند که صبح طلوع کرده یا نکرده و انحضرت صلی الله
 بوجی یا بجهت کمال علم و بی ظاهیر شد که طلوع کرده است و مراد بآنکه در غیر وقت گذارد یعنی
 غیر وقت مرسوم گذارد و سخن درین باب موافقت صلوة گذشته است فلیتذکره
 یا ذان اقامت گذارد نماز فجر یا ذان اقامت این برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه
 استیصال نمود و بیکه ترک کرد اما اذان اقامت که سنت مستمر بود ترک نداد ثم رکب
 القضاة و حتی اتی الشجر الحرام پس سوار شد تا که بر شجر حرام که نام موضعی
 در نزد لقه که آنرا قریح میگویند بضم قاف و فتح زای حای مملد در آخر که قریش را جانیست
 آن میگردند چنانکه گذشت بدانکه در باب ج مشعر حرام و مشاعر ج و شعائر ج مذکور میگردد
 و مشاعر ج مشعر است و شعائر ج جمع شجره مراد امور ج و مناسک و علامات است و اصل
 شعور است معنی علم فاستقبل القبلة پس روی آورد انحضرت بقبله قدحاه و کبره و ولله
 و وحده پس عاکر دهن را سجاده و بنکیه و تمیل و توحید یاد کرد و اورا قلتم یزید و اتفاقا صحی
 استقر جد پس بیست بود انحضرت اسناده تا آنکه روشن شد صبح خوب و غام جد گشتند
 در کار و این وقوف مزدلفه واجب است نزد ما فرفع قبل ان تطلع الشمس پس برانند
 برون آمد از مزدلفه پیش از آنکه بر آید اقباب و از داف الفضل بن عباس و در ویف
 کرد و نسید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه بن زید را در ویف ساخته بود و صحی
 اتی بطن حنظل تا آنکه مد بطن وادی محمد بر بضم هم و فتح حا و کسر سین شد که میان مزدلفه و مناه
 و برزخ است میان هر دو باره از آن است و باره ازین و مشتق است از حنظل معنی ماند و شد

در هر وقت

و تخشیر نموده کردن این و ادعی نموده میگردد که در نماز یا مانده کرده اند است اصحاب
 قبل را چنانکه در بیان حکمت معلوم گردد و غریک فلیتذکره پس جنبانید ناقد را اندکی و نیز را اندکی
 بعضی احادیث مفهوم میشود که سخت تر از دست بد که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار
 مسافت و ادوی است و مستحب است شتاب رفتن ازین و ادوی اگر پیاده است نیز
 و اگر سوار است نیز از آن بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب
 حکمت نیز از آن انحضرت صلی الله علیه و سلم ناقد را درین و ادوی مشهور است
 این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب قبل که قاصد بهم بیت الله زادنا الله تعا
 تعظیما و تکریم عا آمده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن از آن و تابت
 است در صحیح امر کردن انحضرت صلی الله علیه و سلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود
 بهتر گذشتن و گردیدن و عبرت گرفتن از آن همچنین بود عادت شریف در مواضع
 که نازل شده در وی عذاب خدا و در مواضع لذت از استواری از علمای شافعی
 نقل کرده است که سبب وی است که نصاری می استخوانند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشکان
 عرب می استخوانند چنانکه در وسبط گفته پس امر کرده شد بمخالفت ایشان و امام شافعی در اطلاق
 گفته که جایز است که این نیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند
 جهنم آنکه این جای بودن شیطین است و شاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا
 منوهم کرده که چون نیز گذشتن از مکان نزول عذاب مشروع است این نیز از باب است
 این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که انحضرت گذرندگان را نیز گذشتن
 خوف حق و شهو و فخر و جلال و است تعالی و تنزه از شومی آن موضع نه آنکه اینجا عذاب نازل
 با اگر می استخوانند نازل میگردد عذاب این آن اصلا نمیمانند و با وجود آن چون صریح نمی و منع دو
 در که بخشن از طاعون وارد شده است این قیاس در مقابل نص است و قایده ندارد و در کجین
 بعضی مواضع دیگر آمده چنانکه کسی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن با فساد آن خانه است
 یا جایز است که رفت و اگر می استخوانند اینجا باید برآمد و اگر این را بر آن قیاس کنند نیز صحیح
 بر اینجا غالب ظن اینجا توهم محض و فرق است میان سباب ظنی و هیئت سبب است
 منافی توکل نیست و اینجا جز منع و نهی دفع نشده و برادر کتاب آن و عید و بر ترک این عید
 واقع شده است دیگر چه جای سخن است احاذنا الله من وجبات و سبب عذاب نه تم سنگ الطریق

در هر وقت

بستر رفت آنحضرت راه میانه را و این غیر از این است که از آن راه رفت بود و آنرا
 تخت را نصب کردند و بعد از آنکه در آنجا رسیدند و این را طریقی از زمین که نام دو کوه است
 بحکم زای فسخ میم و لند در وقت رفتن برودای میسر نکند شد بود خروج علی بن ابی طالب
 از راهی که بیرون می آمد بر جمره اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین
 طریق است امام و از آن جمره میگذرند و جمره می آیند که در جانب مکه است و او را جمره
 عقبه میگویند عقبه یعنی عین وفات راه در کوه و این جمره در ده اوست و بعد از عقبه که انضا
 کردند نیز مضاف باوست و احکام رمی چهار تفصیل در باب خود میاید حتی انی الحجة الباقی
عند الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر دست است مراد همین جمره عقبه است که مذکور
فرمایند تا اینجاست حصایات پس انداخت در وی هفت سنگ ریزه را یکبار مع کل حصایه منها
در حالی که میگفت با هر سنگ ریزه از آن سنگ ریزه ها مثل حصی الخذف مانند گزنی خذف
یعنی خاوسگون ذال معین سنگ ریزه انداختن با انگشتان خند فیکه میم و سکون خا فلاخ
خذف است که سنگ ریزه یاخته در دو انگشت سبابه میگیرند یا میان انگشت و سبابه و می
در حدیث از خذف نمی واقع شده و اینجا مقصود همان سنگ ریزه است در صغیر و کبر و بعضی
تفسیر کرده اند حصی خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی گفته اند کلان تر از خود و خود تراز بند
و بعضی مثل یک کوب سفید می بین بطین الوادی انداخت آنحضرت سنگ ریزه را از میان دوی که جمره
انجا است ثم انصرف الی المخیر بستر بازگشت آنحضرت بسوی قربان جای که در میان خود
تکلیف استین بدنه پس میگرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود میگرد
و بر سینه زد و نمره و بیان میگرد و آنکه سنت در شتر خمر است و در غیر وی ذبح در باب است که
ثم اعطی علیاً فخر ما یخبر بفتح عن محمد و بای موحده بمعنی یعنی بستر داد آنحضرت یعنی شتر از
کار و یعنی پس شتر کرد علی چیزی را که باقی ماند بعد از شتر آنحضرت از شتران سابقا معلوم
مقدار شتر بود پس باقی هفت با شد و آنکه در ذبیحه و شتر یک دانید آنحضرت علی را راضی
اندخت در قربانی خود ثم امر من کل بدنه بوضع بستر امر کرد آنحضرت بدقتن کوشش
از هر شتر بدنه بغضات و احد بدن بضم و سکون فطعت فی قدر پس دانیده شد این کوشش
در یکی قطعت بر شتر شد آن کوشش بار با فاکلا من کلمه ها پس گردند و یعنی حضرت رسول
حضرت علی از کوشش بدایا کوشش قدر و قدر مونت می آیند و شتر با من مرقما و نوشیدند از

یا مخدوم میارند از
 و بوی می اندازند ۳

از کوشش

مرقی فسخ میم و را شتر با بجهت آنکه مسجد است که از قربانی خود چیزی بخورد و باقی کوشش نهاد
 بخش کنند و در روایتی آمده که انبار کردند و فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند ثم ركب
 رسول الله بعد از قربانی کردن و او را شتر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاقاض الی البیت
 پس شنبانی را اند بسوی خانه کعبه طواف کرد و این طواف افاضه گویند و این کعبه
 است از حج بعد از وقوف معرفه و این تمام میشود و این افضل است روز خمر و بعد از آن
 نیز جابر است فصلی بکلمة الظهر پس بگذارد در کعبه نماز پیشین این روایت جابر است و جابر
 بهین جانب است و در روایت این خبر آمده که گذار پیشین را بمنابع از یک و هر
 روایت صحیح است و سخن در اینجا بسیار است در شرح مبین شده و الله اعلم فانی علی
بجی عبد المطلب پس اید آنحضرت بر پیران عبد المطلب عباس و اولا دوی بودند و عبد المطلب
نام آنحضرت است و منصفی از منزم بدست ایشان بود و یسعون علی منزم در حالی که
آید اید مردم را بر منزم خال پس گفت آنحضرت از آنجا بی عبد المطلب بکشید آن
ای پس عبد المطلب فلو لا ان یغلبکم الناس علی سقائکم پس اگر نمیبود خوف آنکه
آید بر شما مردم در کشیدن آب از منزم و اجتماع و از و جام ایشان بر آن از جهه اتباع
من بیرون آید این منصب از دست شما از تحت معکم بر آید میکشیدم من با شما آب از منزم
از جهه فضل و شرف این فعل فلو لا و لو افسر من پس اید آنحضرت را دوی از آب
پس نشد آنحضرت از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شد
و احکام دیگر بعد از طواف است که در ایام مناکره امیکند همه در محل خود مذکور کرد
رواه مسلم و غیره عائشة رضی الله عنها قالت خر جناح النبی صلی الله علیه و سلم
فی حجة الوداع گفت عائشه بیرون آیدیم ما با آنحضرت در حجة الوداع فینا من اهل المعرة و مناکره
اهل حج بعضی از ماکه بود که احرام بست و بلبیه کرد و بعضی از ماکه بی بود که احرام
بج و بلبیه کرد حج فلما قد مناکره پس کجای که قدم آوردیم بکلمه فقال رسول الله بکفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من اهل المعرة و کم یهد فلیحل کسلی اهل کرد و بمره و بدی
پس آنکه حلال شود و مراد از احرام یعنی احرام بد حج در ایام حج و من احرام بمره و بدی
فلیحل الحج مع المعرة و کس احرام بدی فرستاد پس آنکه اهل کس حج با معرة ثم لا یحل
حتى یحل منکما بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود از هر دو و بی روایت فلا یحل حتی یحل منکما

برگشتن

و در روزی پنجشنبه آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود و چون بدی خود و عمل عمره پس حکم دارد
و من اهل بیت حج فلیتم حج و کسی که احرام بست حج پس باید که تمام کند حج خود را قائل گفت
فحضرت پس عرض کرد من در اطف بالبیت و طواف نکردم بخانه کعبه برای عمره و لا یجوز
و البرورة و نه طواف کردم میان صفا و مروه که در عمره و در ایام که در طواف اینجا سعی است و در
نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حایضا پس همیشه بودم حایض حتی کان یوم عرفه
تا آنکه شد روز عرفه و لا اهل الا بعمره و احرام نه بسته بودم من مگر برای عمره فامر فی البیت صلی
الله علیه و سلم ان تقضی الی البیت و امشطی پس امر کرد مرا آنحضرت که بکنایم سر خود را و شانه کنم یعنی
برایم از احرام و میباح گردانم آنجا حرام شده بود با حرام و اهل بالیج و احرام بندم بعد از آن
و آنوقت عمره و ترک کنم عمره را فحضرت پس عرض کرد من آنجا فرمود آنحضرت حتی قضیت حجی
تا آنکه تمام کردم حج خود را بعثت منی عبد الرحمن بن ابی بکر فرستاد من را در امر که عبد الرحمن
ابی بکر باشد و این عبد الرحمن را در زانیده حالت بود از یکبار و او امر فی اعمیه مکان عمره
و امر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض بر آمده بودم از احرام
ان من التعمیم احرام بندم این عمره و از تعمیم که جایست بدون که بدو سهیل نزدیکی
زمین حل کردم و در اینجا جایست که آنرا مسجد عائشه میگویند یعنی جای احرام بستن و بی اینجا
و هوام الناس من تعیم را عمره گویند چون از برای عمره احرام از اینجا می بندند قائل گفت عائشه
طواف الذین کانوا اباها بالعمره بالبیت پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند
عمره بخانه کعبه و بین الصفا و المروة و سعی کردند میان صفا و مروه ثم حلوا پس حلال شدند
برآمدند از احرام ثم طافوا طوافا ثانیاً و ان رجوا من منابغ اذان طواف کردند بعد از آنکه باز
برگشتند و آمدند از منار و در طواف زیارت و اما للذین جمعوا الحج و العمره فاما طوافا
واحدا و اما ان کسی که ختم کردند حج و عمره را و فراموش کردند طواف نکردند مگر یک طواف و در حج
برای حج و عمره متفق علیک و عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه و سلم
فی حجة الوداع بالعمره الی الحج تمتع کرد آنحضرت بعمره بسوی حج و معه الهمدی من ذی الحجة
پس اند و بر با خود بدی را از وی الحلیفه که آنجا احرام بست و بعد او قایل بالعمره و آغاز کرد در طواف
کرد بعمره ثم اهل بالیج پس اهل که در حج تمتع الناس مع الشیخی پس تمتع کردند مردم با سعی
صلی الله علیه و سلم بالعمره الی الحج بعمره بسوی حج چنانکه صورت تمتع است فکان الناس من ذی الحجة

من لم یحج بعد من بود از مردم کسی بدی برد با خود و بعضی از ایشان کسی بود که بدی برد با
فما قدم الشیخ صلی الله علیه و سلم مكة قال للناظرین پس حکامی که قدم آورد آنحضرت بگفتند
مردم را من کان منکم اهدی فانه لا یحج من شئ حرم منکم کسی که هست از شما که هرگز
پس درستی که وی حلال شود از هیچ چیزی که حرام شده از وی یعنی از احرام نه اید و هم بر
حال که بود باست حتی یقضی حج و تا آنکه بگذرد حج خود را و من منکم اهدی فلیطف
بالبیت و بالصفا و المروة و کسی که نباشد از شما که اید کرده پس باید که طواف کند بخانه کعبه
و بصفا و مروه و لیقضیه و باید که قصر کند موی خود را و فی البیت و الا حلق افضل است
و یحج و باید که حلال شود و آنجا از مناسک اعمال عمره است بجای آورد چنانکه در حد
جابر گذشت سخن در اینجا نیست که از بخندیت معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
تمتع بود و اصح آنست که آنحضرت قارن بود و تا و ابل بخندیت آنست که مراد تمتع
و تنفیع و البتة از آنست و شک نیست که این معنی در قرآن موجود است از جهة الکفای از
نکات نکات واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع حضرت
وی صلی الله علیه و سلم بطریق اسناد سبب است چنانکه میگویند بنا کرد با و شاه
شهری را زبر که چون بنا بر اوست گویا خود بنا کرده است اما روایت آنکه آنحضرت
مغفود بود پس و جدوی آنست که تمتع احرام حج بست پس از آن نیت عمره کرد و قارن شد
هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها برای حج احرام بست و اگر او در این تا و بيلات
بجهت تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است در شرح مفارقات
ذکر کرده شده است و الله اعلم بالصواب بعد از آن حال تمتع را بدی نکرد بیان نمود
که چون از احرام بر آمد طواف سعی نمود و عمره تمام کرد ثم اهل بالیج پس باید که
ایام حج برسد احرام بندد برای حج و لبس بپوشد و باید که اید کند که بدی کردن و اراقت
نمودن واجب است مرتب را برای شکر گذاری بر نعمت که توفیق ادای هر دو نیت
من لم یحج بعد یا پس کسی نباید بدی را فلیتم ثلثه ایام فی الحج پس باید که روزه دارد
سه روز در حج است روز که باشد و افضل آنست که در سابع و ثامن و ناسع بدارد و بعضی
گفته اند که پیش از ناسع دارد و سبعة اذ ارجع الی اهله و روزه دارد هفت روز و
بر کرد خانه خود که مجموع ده روز باشد و در قرآن مجید مطلق بر جمع واقع شده است

معنی لغوی است

و صحابه رضی الله عنهم بعد از قدم بکعبه کمره کردند و پس از آن که سق در آن کمره بود و بر اصرام با
ماند و هر که سق نکرد و از اصرام برآمد که مراد یعنی سوره فتح و بجز این از اصرام است
و هر دو این کلام را در روایتی گفته که زعم کرده که آنحضرت فتح حج عسره نمود و بیان کرده که آنحضرت
بر قرآن خود باقی ماند و هر کس که سق کرد و از اصرام برآمد و سق حج بفرمود
و بعد از عسره اصرام دیگر را یعنی حج بیت و مثل ذلک متفق علیه **و عن ابن عمر** قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا طاف فی الحج اوالعمرة اول ما یقدم بود آنحضرت چون
طواف میکرد در حج یا در عسره در اول قدم آوردن سقی ثلثه طواف سقی میکرد یعنی ترمیم
در سه شوط و در هر طواف آن کشته و شتی از بخت و میرفت بر دوش و در چهار شوط
طواف عبارت است از هفت بار گشتن کرد خانه کعبه و هر یک از گشتن را شوط گویند یعنی
یک دور سایل مناسب همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته که جماعه از هفت اطلاق این
کرده و شسته اند و بجای آن طواف اطلاق میکنند و وجه آن بیان کرده اند که گویند که طواف
دولت بر عظیم دارد و نیز شوط از لفظ جا بلیت است چنانکه در کتاب طواف ثلث بار
مطلبه گفته اند **ثم سجد سجدین** بستر میکرد از بعد از طواف دو رکعت **ثم یطوف**
بن الصفا و المروه و بستر طواف میکرد میان صفا و مروه پس طوافی میبود که بعد از
سقی است متفق علیه **و قال** من سأل الله و هم از این عسره است که گشتن در کعبه خدا
صلی الله علیه و سلم من الحج اوالعمرة اذا طاف بن الصفا و المروه و بود آنحضرت که
و شتی کرد چهار بار و گمان سقی بطین السیل از طواف بن الصفا و المروه و بود آنحضرت که
سقی میکرد در مغاک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه و بیان این در حدیث
جابر که شد **رواه مسلم و عن جابر** قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما قدم
الی الحج فاستلمه بکامی که قدم آورد آنحضرت که را اند حج اسود یعنی ابتدای طواف از
حجر اسود کرد **ثم مشی علی بستر** بستر میزد که در دست راست خود از برای طواف قرین نشا
و شتی از بجای طواف که در دست طوف و شتی کرد چهار دور **و او** **عن ابن عمر** بن عمر بنی
تابعی است روایت میکند از ابن عمر و غیر وی روایت کرده است از وی یک حدیث در استلام
قال سال جل ابن عمر عن استلام الحجر سوال کرد و مردی از ابن عمر پرسید و او حج اسود فقال
بیس گفت از حج اسود روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم بستر خدا را صلی الله علیه و سلم و یقیناً

یعنی سقی میکرد

پس بود او را یکست و بوسه دادن

استلام

استلام میکرد و او را بوسه میداد و او را سابقاً معلوم شد که استلام شامل سید و نقیل است
هر دو است و گویند با استلام اینجا من سید است تقریباً مقابل نقیل روایه البخاری
و عن ابن عمر قال لم ار النبي صلی الله علیه و سلم یستلم من البیت الا من کنین البنایین گفت
این عمر رضی الله عنهما ندیدم من آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دور کن بانی را که حج کرده
است دور کن بانی که محاذی دست دور کن بانی نام چنین کن است اینجا هر دور کن را بانی خوانند
بطریق نقیل و بیت را دور کن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی و هر دور را شامیین
میگویند و دور کن بانی افضل است باعتبار بقای ایشان بر اصل بنا خلیل علیه السلام از جهت
تخصیص کرده شده اند با استلام دور کن اسود افضل است بوجه حج اسود دوری و لکن نقیل
میشود دوری و دور کن بانی کفایا بلس میکنند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نقیل کن یا
نایت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر کرده ایم از او شرح
السعادة و تصحیح لفظ بانی در شرح کرده شده است متفق علیه **و عن ابن عباس** قال طاف
النبي صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع علی بقیع گفت ابن عباس رضی الله عنهما طواف کرد
آنحضرت در حجة الوداع بر بستر بستم و اگر کن بجهن در حالتی که استلام میکرد حج اسود را
که در دست دایم با جوب اشارت میکرد و آن جوب را بوسه میداد و حج کسرم و سکون
معمول و فتح چرم جوب سر که مانند چوکان متفق علیه **و عن** ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم طاف بالبیت علی بقیع و هم از ابن عباس است رضی الله عنهما که آنحضرت طواف
میکرد بستر کلماتی علی الکرکن اشارت میکرد یعنی یزید هرگاه که می آمد و میرسد بر حجر اسود
اشارت میکرد بسوی وی بجهن بقیع جوی که در دست مبارک وی بود و کسب و نگه می برد
و در سجده بوسه دادن آن چهره مذکور است **رواه البخاری و عن ابی الطفیل** صحابی است
آخر صحابه بنو ناز و اخص باران قبا بن امیر المومنین علی رضی الله عنهما قال ان رسول الله
کفایا بلس خدا را صلی الله علیه و سلم بطواف بالبیت و استلم الکرکن بجهن مع و یقیناً الحج
طواف میکرد و بخانه و استلام میکرد دور کن بجهن که با او بود و بوسه میداد و حج را در سجده استلام
است بجهن و نقیل آن در حدیث سابق اشارت می نمود و بجهن که هر چه استطاعت دارد
بوسه با استلام با اشارت بدست یا جوب و مانند آن **رواه مسلم و عن عائشة** قالت
خرجنا مع رسول الله گفت عائشه صدیق رضی الله عنهما پرسیدیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم

لا تذکر الا الحج و در حالی که ذکر منبر کردیم در طلبه مکرر چنانکه است بر سر طریقت
 پس میگویم که بودیم ما بر سر طریقت حضرت که در منبر و کفر را فادرا خوانم موضع است
 بیکر حد از که در انجام فراموشی من میمونه است و نجات وی رضی الله عنهما و در وقت مجلس موضع
 اتفاق افتاده بود و قد فعل الشیعی صلی الله علیه وسلم و انما انکی پس آمد آنحضرت و حال آنکه من
 که پیشتر گفتم از وقوع حضرت که مبادا مانع شود از که اردن چنانکه گفتیم بلفظ معلوم است
 آنحضرت شاید که نو حضرت کردی مراد از نفاس اینجا حضرت است و در ولادت حضرت بلفظ مجهول
 میگویند قلت نعم گفتیم آری قال فان ذلک شیء کتبہ الله علی بنات آدم گفتیم
 آنحضرت اندیشه میکنی بر آنکه حضرت چیزی است که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است
 خدا تعالی بر دختران آدم یعنی بر زنان با دختران آدم بی واسطه و در بعضی آیات آمده است
 ابتدا ای آن از سایه ای اسرائیل است و کلام در وی در باب حضرت گذشت فافعلی ما یفعل لایح
 پس کن ای عایشه چیزی که میکنی حاجبان غیر آن لایحونی بالنبیت حتی نظری چیزی که طواف
 میکنی بخانه تا آنکه پاک شودی متفق علیه **عن ابی هریره** قال یعنی ابوبکر فی الجحیم انی امره الشیخ
 صلی الله علیه وسلم علیها گفت ابو هریره فرستاد مرا ابوبکر در جایی که امیر گردانیده بود او را
 برای عیسی را قبل حج الوداع پیش از حج الوداع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس
 خود کرد و با معلوم شد که چون فرض شد آنحضرت بجهت اشتغال بغزوات نتوانست
 و ابوبکر رضی الله عنه امیر حاج یوم النحر فی ربهط فرستاد مرا ابوبکر روز نحر در میان کرد
 که امره ان یؤذن فی الناس امر کرد ابوبکر آن کرده را که اذان گوید و اعلام کند در مردم
 دار که ضمیر امره بعد ابوبکر با ابو هریره رده **الا لا حج** بقصد العام مشرک آگاه باشد که
 حج نکند بعد ازین سال مع مشرکی و حج کردن مخصوص مسلمانان باشد و لا یطوفن بالنبیت
 عربان و باید که طواف نکند بخانه کعبه هیچ بر من و این عادت اهل جاهلیت بود که بر منظر
 میکردند و میگفتند عبادت کنیم خدا را در جاهلای که گناه میکنند در آن متفق علیه **الفصل**
الشیعی عن الهاجر الکلی قال سئل جابر عن الرجل یرکب البیت یرفع یدیه کیف جابر که از
 تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که میپسندست را بر منبر دارد هر دو دست خود را
 فقال قد جئنا مع الشیعی پس گفت جابر تحقیق حج کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 فلم یکن یفعل به پس نمودیم که یکسیم از او باین روایت است یعنی بنویسند آنحضرت که میکرد

و نه از آنکه

و نه از آنکه ایست و امام احمد گفت که دستها بر دار و دو عاکست و در شرح کتاب
 خرقی که در مذمت امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی
 رسائل که در مذمت حنفی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد عاکست و لابد
 بدین از سنن و عادت رواه الترمذی و ابوداود و **عن ابی هریره** قال اقبل رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قد خل ملک روی آورد آنحضرت پس در آمد ملک فاقبل الی الحجر پس
 روی آورد بسوی حجر اسود فاستلمه پس استلام کرد حجر را ثم طاف بالنبیت بستر
 طواف کرد بخانه ثم اتی الصفا بستر آمد بحبل صفا فعلاه پس لا آمد او را حتی بی نظرانی
 النبیت تا آنکه نظر میکرد و بخانه فرقی بدید پس بر داشت هر دو دست را فجعل یدیه کراکع
 ماشاء و یدیه نحو پیش کشید که ذکر میکند خدا را انقدر که بخواد و دعا میکند پس ازین معلوم
 که بنظر بسوی خانه و پشت و دعا میکرد مگر مراد از حدیث سابق در غیر اینجا است که صحر و صفا
 باشد و الله اعلم رواه ابوداود و **عن ابن عباس** ان الشیعی صلی الله علیه وسلم
 الطواف حول النبیت مثل الصلوة طواف کردن که در خانه مانند نماز است در تواف
 الا انکم تنکمون فیها و لیکن فرق اینست که سخن میکند در آن سخن کردن منطقت
 از آنجا که نماز را و درین عبارت اجمالی است که اگر سخن نکنی بهتر است من سخنم رفیق
 فلا یکن من الا بخبر کسی که سخن کند در طواف پس باید که نکند مگر به نیکی یعنی
 سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناسن باشد و با سجده است لال کرده شده است
 بر اشترط طهارت در طواف چنانکه در نماز شرط است و مذمت ایست همین است
 و لیکن پوشیده نمائید که حقیقت تشبیه من کل الوجوه مراد نیست از بر که طهارت نوب
 استقبال قبله و قرأت سایر ارکان معتبر نیست و لیکن طهارت افضل است نزد ما و
 دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غیر طواف افضل است
 که خفیت است و جامی بیکر نخواهد یافت رواه الترمذی و التیامی و الدارمی و ذکر الترمذی
 جاکوه و قفوه علی بن عباس و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از رواق که وقف کرده اند
 اینجا پیش را بر ابن عباس گفتند که این قول ابن عباس است و لیکن ظاهر آنست که این قول
 در حکم مرفوع خواهد بود و الله اعلم **عن** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یحج
 الا سود من الحجة فهو امده است چرا سود از پشت و هو اشد بیا ضامن اللبن و حال آنکه

وی هر حالیکه نزد دل گزیده است و در سبب دی که غیر خودی خطا با بی آدم پس بیا که دانند
 است و او را کائنات اولاد آدم و سیدین و منتهای ایشان را واده آنچه و التزمندی و قال ما حدیث
 حسن صحیح و گفت اند که در چند بیت امتحان ایمان مراد است که کامل ایمان است قبول میکند از
 بی تردید و بی تأمل و ضعف ایمان مترادف است که دو کافر است که بشود و عمری در چند بیت چیزی نیست که
 مخالف دلیل قاطع که حکم با سخنان آن گشتند باشد تا ناویل گشتند و صرف از ظاهر نمایان
 و قول از بیغ که ما و البته ایمان مخصوص که بهشت و آنچه در دست از جوهر مبین و مخالف است
 بحقیقت چیزی را که مخلوق اند و این فایده در خواص و لوازم و در زوال و فناء و احاطه اوقات
 و باین حجر خود اوقات مسید تا آنکه از دست فراموش و ملاحظه شکست که هنوز اثر آن در وی
 جوازش است که تواند که بعد از زوال در دوزخ یا آن احوال متبدل شده باشد چنانکه
 آدم علیه السلام شد از کسکی و تشنگی مانند آن و بعضی میگویند که مراد بود آن از جنس
 وجود و برکت و شرف و کرامت است که با چیزی است که از هشت آمده است سفید بود
 و سیاه گشتن او بکائنات آدمیان تنبیه است مراد میان را که عبرت گیرند که کائنات در جادایم
 میکند چنانکه ای ایشان و این نزد و شک تا و بیل از ظلمت باطن و حید نفس است در آن گشت
 آن نیست که بظاهر آن ایمان بیازند و حقیقت آنرا بعلم الهمی توفیق نمایند و بگویند که آن
 علی کل شیء قدر و در شرح زیاده برین تبیین و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است
 و بالله التوفیق **فایده** مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چون
 آن سفیدی میبرد و می بید قیامت باز در کیهان قیامت فخر حق درین حجر بود که این اصل باشد
 پس در تاریخ ملک فارسی تصنیف کرده گفته که این حجر ذکر کرده است که در حجر اسود فقط سفید دیده
 صغیر و شریف بود و جلالت این حجر در سینه با نصد و مفاد است و حق سبحان و تعالی در دنیا
 خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جای سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان
 و این در هفتاد و هشت بود و الله اعلم **فایده** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی الحجر و هم از این عباس است که گفت آنحضرت در شان حجر اسود و الله لیبعثنه
 الله یوم القيمة بعد از آنکه که هر سینه بر می انگیزد و حجر اسود را خدا تعالی از قیامت که
 عینان سینه برهما در حالی که مراد و چشم است که می بیند آن دو چشم و می بیند کسی که
 استلام کرده است و او را و آن را بیرون از بابت که سخن میگوید بآن شهادت علی من است که بخیر

گوای بسید

گوای بسید در رقیب و حافظ منب که در کس که استلام کرده است و او را بخیر یعنی بایمان
 و صدق و یقین حجت بسید یا گوای بسید بدین معنی و استی و این حدیث نیز محمول است بر ظاهر
 زیرا که حق سبحانه قادر است بر ایجاد و بصر و بطن در جاد است و تاویل میکند انگشتی که در دل
 ایشان از بیغ و تعجب است و میگویند که این کناست است از تحقیق ثواب استم و عدم ضیاع
 اجر و سعی و وجب است از مضای و میگویند غالب بر ظن است که مراد همین است که حجر
 مستغنیست حمل از ظاهر و هیچ عجب نیست از مضای و زیرا که وی محمول است بر نصف و تاویل
 نقیبه قرآن و شرح احادیث تجاوز از حد است **روایه** التزمندی و ابن ماجه و الدارمی
روایه ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الزکون و المقام یا فو تنان من
 یا فو تنان گفت این عمر رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت بدین معنی که
 رکن یعنی حجر اسود و مقام یعنی مقام بر ابراهیم و آن سنگی است که در آن اثر پاهای او
 علیه السلام هر دو یا فو تنان از جنس یا فو تنان بهشت و یا فو تنان نام جوهری مشهور است
طرس الله نورهما محمود و پدید کرده است خدا تعالی نور این هر دو را و تو لم یطرس نورهما لا تضاه
ما بین المشرق و المغرب و اگر ناپدید میکرد نور هر دو را هر آینه روشن میشد هر چه میان
 و مغرب است یعنی تمام دنیا و گوای با حکمت در طرس نور آن نیست تا ایمان غیب باشد امتحان
 ایمان درین صورت است **روایه** التزمندی و امام احمد در سند خود و ابن حبان در صحیح خود نیز روا
 کرده **روایه** عبد بن عمر هر دو بلفظ تصغیر از کبار تابعین او شقیه در زمان نبوت و ولادت
 یافت و بعضی گفت اند که آنحضرت را دید و الله اعلم روایت میکنند آن ابن
 بزرجمهر **روایت** ابن عمر که بود این عمر که انبوهی میگوید بر هر دو رکن ایمانی را حاکم است احدا
 من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم یز اجم علیه انبوهی کردنی که ندیدم من هیچکس
 از یاران آنحضرت که انبوهی میگوید بر هر یکی ازین دو رکن قال ان افعل فانی سمعت رسول
 الله گفت این عمر اگر میگویم انبوهی منکر نشود بر من که حجت دارم بر آن زیرا که من شنیدم
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میگویند ان منکم کفار و الظل یا بدرستی
 مالدن هر دو رکن است پوشند و است مرگنا باز او سمعت یقول و شنیدم آنحضرت را که
 من طاف بهند البیت النبوی که در کرد و اینجا هفت طواف فاحصه پس محافظت کند
 بر عایت و اجابت و سنن و ادب آن گان که حق رقیب باشد ثواب آن مانند ثواب آن

رکن اسود رکن

حلون شتر است
و بها بعضه ۱۲

و شور معنی هلاک و در فاموس گفته که ویل یعنی فضیحت و گفته اند ویل نام وادی است در روز پنج
 قاضی که از اینست من جزیة من خذله و در اجزای که من دیدم از بی صبری ناله و فریاد و آواز
 این ماجرا و روی الیهی در کتاب البعث و النور نحوه بداند که از چند بیت معلوم میگردد که حج
 مکرم مظلوم نیز میشود و طبری گفت که این محمول است بر طالمی که توبه کرده و عاجز آید و آن
 و حاج حقوق و بهیچ که ترا بخیر است را شود بار است اگر صحیح است حجت است و الا قبول
 حق سبحانه و تعالی و بغیر ما دون ذلک کافی است و ظلم داخل است در ما دون شرک
 و در مواجب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است آنچه صحیح آمده است که کسی حج گزارد و
 بخند و فسق نورزد و بیرون آید از کنایان بخور و زی که زائده است و را مادر و مخصوص
 بمعاصی مغفله حقوق الله در حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط نمیکرد و نفس حق
 پس کسی که بر ذمه او از نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق الله نیز ساقط نمیکرد
 زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنوب نیست مگر تأخیر و بی نفس تأخیر و بی ساقط نمیکرد
 حج نه آن حقوق بالغها پس چه مبرور ساقط نمیکرد اندانم مخالفت را نه حقوق را این جمیع
 از مشاهیر علمای محدثین است گفته اند که اعتقاد گشت که حج ساقط نمیکرد و اند چیز را که از
 بروی از حقوق خدا همچو نماز که بر ذمه اوست مثلاً توبه داده شود و از این قول اگر توبه
 قتل کرده شود و ساقط نمیکرد و حق آدمی حج اجماعاً انتفی و درین کلام از شد بد و تصبیح جز
 که مخفی نیست مشهور است که حقوق الله مغفور است حج و در حقوق عباد خلافت و جمهور را
 که مغفور نیست و ظاهر احادیث بر عموم است و الله اعلم **باب** الدفع من عرفة و الزیاد
 باب در بیان برکشتن و بیرون آمدن و شتاب زدن از عرفه و نزد لفظ ظاهر است که اگر بجای
 اندفاع گوید اولیست زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برکشتن و
 بیرون آمدن و لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است و تعبیر دفع بجهت آن کردند که چون
 از حرام بود وقت برکشتن مردم را بعضی دفع میکردند با مراد دفع نفس و مرکب
 و ذکر آن را احادیث فصول سابقه معلوم شد اینجا بیان میکنند **الفصل الاول**
عن هشام بن عروة تابعی است مثلین مدرش عن ابن عباس قال وایت میکنند از بدر خود
 که گفت سئل أسامة بن زيد كيف كان رسول الله يرسده شد آسانه بن زید را که چگونه
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رسته فی حجة الوداع حین دفع بجهت میگردد و حجة

خبر از نفس خود در جا بخت آن رسول الله را بستاند و او می که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
وَقَالَ أَمْسَيْتُ عَشِيَّتِي عَزَوْتُ بِالْغَفْرِ وَهَكَوْهُ دَرَمْتُ خُودَ دَر شَبَاكَاهُ وَزَعَزَعْتُ بَا مَرْزِيدِ دَن كَنَانِ
بر او امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق امت است و او را ظاهر است فاجیب انی
فَدَعَفْتُ لَهُمْ مَا خَلَا الظَّالِمُ بَسِ اجَابَت كَرْدَه شَد فَوَسْوَل كَرْدَه شَد دَعَايِ آنحضرت باین طریق
که بدرستی که من خفین آمرزیدم مراتب از همه کنانا را جز مظالم که مراد بآن حقوق عباد است جمع
مظالم کبیر لام و فسخ آن بعضی فسخ را منکر اند و بعضی ضم را نیز تجویز کرده اند و مظالم عامه است که
در حال باشد یا در عرض فانی اخذ از مظلوم است پس درستی که من گبرنده ام البسته از برای مظلوم
اورا از ظالم و این قسم از کنانان را بنی بخشم و اخذ بلفظ منکلم نیز روایت است قَالَ أَمَى رَبِّ
إِنْ شِئْتَ أَغَطَيْتَ الظُّلُومَ مِنَ الْجَفَةِ كَفَتْ آنحضرت ای پروردگار من اگر مبخواهی می
مر مظلوم را از انعمیشت یعنی در بدل حق و می که ظالم گرفت است و عَفَرْتُ لِلظَّالِمِ وَحَى
مر ظالم را فقه تجب عَشِيَّتِي بَسِ اجَابَت كَرْدَه شَد آنحضرت و قبول کرده نشد دَعَايِ می
شبابگاه عوفه قُلْنَا أَصْبَحَ بِالْمَرْءِ لَقَدْ بَسِ كَامِي كَصَح كَرْدَه آنحضرت بمزدلفه اعاد الله عافه باز کرد دعا
فاجیب الی ما سأل پس اجابت کرده شد آنحضرت بسوی چیزی که سوال کرد و قبول افتاد دعا
آنحضرت در امر زنده شدن عافه کنانان اگر چه مظالم باشند قَالَ فَضَحَّكَ رَسُولُ اللَّهِ كَفَتْ
پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم أَوْ قَالَ تَبَسُّمٌ يَأْكُفْتُ رَاوِي حُجَّاجِي فَحَاك تَبَسُّمٌ فَقَالَ لَهُ
أَبُو بَكْرٍ عَسَرَ بَكْرِي كَفَتْ أَبُو بَكْرٍ عَسَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا يَا بَنِي آدَمَ إِنَّ هَذِهِ سَاعَةٌ مَا كُنْتُ
تَضْحَكُ فِيهَا بَدْرٌ وَنَادِرٌ مَا فَادِي قَبَادِيرِ بَرِي كَهَ ابْنِ سَاعَتِي هَسْتُ كَهَ بَدْرِي نَوَكُ خَنْدَه مَكْرَدِي
یعنی آن وقت قضا می حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این تاویل از ترا
آن می کنیم که ابوبکر عسره آنحضرت را پس از این در مزدلفه هرگز نندیده بودند تا بگویند نبودی تو که خنده
سکری در این ساعت فَمَا أَلَذِي أَضْحَكُ أَضْحَاكَ اللَّهُ رِغَاكُ پس چه خدایند ترا هیبت خنداند
خدا ایستادن از ان است از شادی خوشحالی قَالَ كَفَتْ آنحضرت إِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ
الْبَطْلُ مَا عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَدَسَّحَابَ دَعَايِ وَغَفَرَ لِأُمَّتِي بَدْرِ بَرِي كَهَ دُشْمَنِ خَدَاكَ الْبَطْلُ
هنگامیکه دانست که خدا اینعالی تخفین قبول کرد دعا می مراد به مرزید مرادت مراد اخذ التراب
فَجُمْلُ كَحَوْثٍ عَلَيَّ أَنَسَ كَرَفْتُ خَاكُ بَرِ كَشْتُ كَرْمِي أَنَا زِدْ دَهْرُ دُوسْتُ خَاكُ بَرِ سَرُ خَوْذِ وَبَدْعُو
بِالْوَيْلِ الشُّجُورِ و دعا می کند بویل و ثور و هلاک و مسکوب و بلا و بیا ثور و و بیل و معنی و ای سخنی

هنگامی که بر پشت از عرفات قال گفت ایسانه کان یسیر العنق بود آنحضرت که سیر میکرد
 عنق بختین سیر سیر و بعضی گفت اند میان استکی و شتابی زید و بر شعی و بعضی گفت اند
 کام کشاده نهادن فاذ اوجد فوجه نص پس چنان می یافت فرجه تیز تر میرفت فی الصبح فوجه
 بفتح فاء و سکون هم فرجه فوله تعالی فی قصه اصحاب الکهف و هم فی فوجه منة و نص لصاحب
 سیرت بد فوفی عنق و فی الصبح نص نیک را اندن نص یافت میگویند و فنی که بر اند نهادن
 انچه در دست از سیر و اصل می استقصا رسیدن نهایت چیزی است متفق علی
 ابن عباس انه دفع مع الشیعی صلی الله علیه وسلم یوم عرفه روایت است از ابن عباس
 رضی الله عنهما که وی دفع کرد و بر دوش اند سیرت روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وسلم
 و رواه زجر استید او ضرب باللیل پس شنید آنحضرت در پس خود منع سخت و زدن هر شتر از گاو
 مبالغه میکردند در تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند فاشار یسیر و یسیر و قال
 پس اشارت کرد آنحضرت بنایان خود بوی مردم و گفت ایها الناس علیکم بایات کتبه ای
 مردمان بشما باد که استکی و آرام و وفادار کان الیه لکنس بالایضاح زیرا که نیکی کردن و وفاداری
 بایس و جز آن نیست به تیز راندن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکه با جنتاب از حرمان و
 نمودن و از رفت و فسون دور بودن رواه البخاری و عن ابن اسامة بن زید کان یروى
 الشیعی صلی الله علیه وسلم من عرفه الی المزدلفة و هم از ابن عباس است که اسامة بن زید
 بود سوار در پس آنحضرت در سوار شدن از عرفه بسوی مزدلفة ثم کرد دف الفضل من المزدلفة
 الی منابته سوار کرد آنحضرت در پس فضل بن عباس در سوارى که اسن اولاد عباس بود از مزدلفه
 بسوی منابته که قال لم یزل الشیعی یسیر و بعضی اسامه و فضل گفتند و روایت کردند که
 بود و پیوسته صلی الله علیه وسلم یسیر حتى رمی جمرة العقبة بتلبیه میکرد تا آنکه رمی میکرد در جمرة العقبة
 و بعد از رمی تلبیه تمام کرده ذکر جمرة العقبة در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز باید
 متفق علی و عن ابن عمر قال جمع الشیعی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء یجمع
 گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب و عشاء را و هر دو را در یک وقت که وقت عشاء است
 بخار در مزدلفه و جمع نام مزدلفه است چنانکه گذشت کل اجدید منها یا قامة که از هر یکی
 دو نماز با قاست یعنی هر یکی را یکبار جدا بر آورد اگر چه از آن یکی بود چنانکه در فضل اول از باب اول
 گذشت و کم یسیر و تیز راندن و نماز فصل میان این دو نماز و لا علی اثر کل اجدید منها

قال لا یجمع

وینما

و نه مدنی هر یکی از آنها یعنی نماز فصل اصلا نکرار در نه رات به مغرب و نه عشا
 رواه البخاری و عن عبد الله بن مسعود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 صلی صلوته الا لیتقاهما گفت این مسعود ندیدم من غیر خدا که نکرار کرده باشد هیچ نماز را یکبار در روز
 الا صلوتهین صلوته المغرب والعشاء یجمع مکرر دو نماز را که به غیر عشا باشد در مزدلفه از پنج کلمه
 که جمع میان صلوته که در سفر روایت میکند بر آن چیزی که شافعی و اند محل سخن است
 جمع میان جمع میان ظهر و عصر را در روز عرفه گفت از جهت شکر امر اوست و صلی الله علیه وسلم
 قبل یقاهما و بکار دو نماز باید در روز مزدلفه پیش از وقت و بی یعنی وقت معاد و بی که همیشه
 میکرد در نماز یکی نکرار و چنانکه مردم در شگ و شب بودند که وقت شده است بانه و فجر طلوع کرده
 بانه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافت بنور و بی یا بزرگ علما که داشت و حدیثی دیگر
 در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و مصرح بآنکه بعد از طلوع فجر
 نکرار در نه پیش از وی و در بعضی روایات از ابن مسعود آمده است که وی نکرار در نماز فجر را بعد از
 بعد از طلوع فجر و گفت که نکرار آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی هم کرده اند که پیش از
 دخول وقت نکرار دو این خطا است و مخالف است اجماع را متفق علی و عن ابن عباس
 قال انما من قدم الشیعی صلی الله علیه وسلم لیلته المزدلفه فی ضعة اهدیه گفت ابن عباس
 از جمله کانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل عیال خود از
 نسا و اطفال چنانکه در احادیث بسیار و خود بعد از اسفار سحر پیش از طلوع اقباب سوار شد
 و منت ایست و اینجا بود در شب فرستاده و فرمود که رمی جمرة العقبة نکنند مگر بعد از این
 چنانکه هم در حدیث ابن عباس باید و قول امام اچنین فرموده اند همین است و بعضی حاد
 مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبة کنید نظر باین اطلاق امام شافعی امام احمد رحمهما الله
 رمی بعد از نصف لیل کرده اند و بشیده نماند که ظاهر نظر فاعده مستمره شافعی است که مطلق
 حمل مفسر میگرداند و الله اعلم متفق علی و عن الفضل بن عباس کان یروى
 الشیعی صلی الله علیه وسلم روایت است از فضل بن عباس که آنحضرت نشسته
 ان قال فی عشیة عرفه و قد اذین للناس حین دفعوا که آنحضرت گفت در شبگاه عرفه
 مزدلفه مردم را هنگامی که تیز راندند و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند علیکم بایات کتبه
 بر شما باد ای مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزد و نه کاف ناکفته

و عن الفضل بن عباس

و حال آنکه آنحضرت باز در آنجا بود تا که خود از رفتن نیز کاف تشدید فافاز گفت یعنی
باز داشتن حتی داخل محشر آید و آنکه در آید وادی محشر را پس مسوره مشدوده و بهر مینا
و این وادی محشر از مناسبت بعضی میگویند از مزدلفه و تحقیق آنست که بزرخ است میان هر دو
چنانکه گذشت قال علیکم بحضی الخذف الذی یومی به الخرق گفت آنحضرت بر شما باد که بر او بپوشید
ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده شود بآن حمزه و سابقایان حصی الخذف گذشت
ظاهر این حدیث آنست که از راه بروشتند و بعضی روایات آمده که از مزدلفه بروشته بودند
منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بردارند جایز است مگر آن حرارت که
بوی رمی کرده شده است که آنها را بر ناپاید و است و اگر از آنها نیز بردارند اصل جواز است
ولیکن خلاف اولی و افضل است و نیز خلاف که ده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی
جره العقبه امروز بکار خواهند برد یا هفتا که هفت امروز خواهند انداخت و شست
برای روزی دیگر و قال لم یزل رسول الله و گفت فضل عباس همیشه بود غیر خدا صلی الله علیه
و آله یبکف تبسبه حتی رمی الخرقه و بعد از رمی جره العقبه از تبسبه باز ماند و رواه مسلم
جابر قال افاض الشیخی صلی الله علیه و سلم من حج و علیه التکبیه افاضه کرد یعنی بران
آنحضرت از مزدلفه و حال آنکه بود بروی قرار و ارم و ابرهم با تکبیه و ارم و ابرهم را نیز بکینه و سبک
و اوضاعی وادی محشر و نیز راند وادی محشر بآن بقاء گذشت و ابرهم آن بر تو پیش حصی
الخذف و ارم کرد و ارم که میکند مانند سنگریزه خذف که مقدار خود با مقدار یک یک باشد چنانکه
گذشت و قال لعلی لا اراکم بعید عانی هذا و گفت آنحضرت باصحابش بد که مرغ بنم شمار بعد ازین
یعنی بین یا موزید احکام دین را و از پنجه این چراغی الوداع گویند که آنحضرت تعلیم کرد احکام
و وداع کرد و باران را و مولف میگوید که آنچه در الخدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث در احادیث
صحیح بخاری صحیح مسلم و دیگران صاحب صحیح ابن ماجه اول دلالت میکند بر وجود آن در بعضی
و لا فی جامع الترمذی بسکن جامع ترمذی از یا فتم مع تقدیم و تاخیر با تقدیم بعضی الفاظ بر
و تاخیر بعضی از بعضی مقتضای این است که در فصل ثانی ذکر کرده ام **الفصل الثاني**
محمدر بن قیس بن عمار بن عوف بن غنم و کون غنم و فسخ را و میم تابعی فسخ است قال خطیب رسول
الله صلی الله علیه و سلم فقال ان اهل الجاهلیه کانوا یدفعون من عرفه حیث ینکون الشمس
کأنها عائم الرجال فی وجوههم خطبه خواند آنحضرت بر گفت که اهل جاهلیت بودند که در آن

و انما

از عرفه تا آنکه میبود و آفتاب کو با که وی ستارهای مردان است در و بهای ایشان قبل
آن غروب یعنی پیش از آنکه فرو رود آفتاب طبعی در میان چه شبیه از فاضی نفس کرد و که شبیه
کرده است چیزی را که می یافت از نور آفتاب هنگامی که نزدیک میبود باقی بماند زیرا که نور آفتاب
میدرخشد و وی مردمان مانند درخشدن باض غامه انهمی و بعضی گفته اند که کو با آفتاب
غایتی که در نصف کو با عامه است بر سر کوه زیرا که شکل عامه نصف کره است و من الخرقه
بعد ان تطلع الشمس حیث ینکون كأنها عائم الرجال و روان میشدند از مزدلفه بعد از طلوع
کردن آفتاب هنگامی که میشد آفتاب کو با که عامه مردان است در و وی ایشان و انما لا دفع
من عرفه حتی تغرب الشمس بدرستی که ماروان میشود از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب و دفع
من مزدلفه و روان میشود از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب
بدینا محلی است اندکی عبده الا و ان سیرت و روشن مخالف است بر سیرت پرستندگان
بنان را و از شرک مخالف است بر سیرت شرک یعنی اهل شرک رواه البیهقی فی شعبان
و قال فیه گفته است بهقی در و بی خطبه و ساقه بخود و رانده است حدیث را و ذکر کرده مانند
حدیثی که گذشت یعنی مختلف در بعضی الفاظ در اصل کتاب اینجا بیاض است و این عبارت را جز
نوشته در تخریج این جرحه البیهقی من حدیث سحرین محمد و عن ابن عباس قال قد تار رسول الله
صلی الله علیه و سلم لیلة الوداع و فی سناد ما را آنحضرت در شب مزدلفه اعلمته یعنی
عبده الطلیب تا که کو با عبده الطلیب ششم علی حرارت سوار بر کمان فحل یطوح افغانا و نا بکشت
میزد آنحضرت بکف دست را نهایی را بر وجه تطف و دواع سیرگان فی الصراج بطا و خا
مهلین بکف دست بر پشت زدن کسی را نرم نرم و یقول و میبکف ابینی یعنی بزمه و فسخ موقوف
و سکون تخانیه و سیر فون و فخیای می شده ای سیرگان من تصحیح این لفظ سخن بسیار است شرح
پان که ده ایم لا تر مؤخره حتی تطلع الشمس نمیکنید حمزه را تا آنکه طلوع کند آفتاب
سخن ای می نزد ما اینست تا وقت زوال و بعد از طلوع فسخ نیز جایز است ولیکن اساده
دارد و نزد شافعی واحد در رواست پس از طلوع فجر هم رواست پس اساده بشملی که بعد از نصف
بسیار باشد رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و عن عائشه قالت ارسل رسول الله صلی الله
عنه و سلم بام سلمه لیلة النحر کف عائشه رضی الله عنها فرستاد آنحضرت ام سلمه را
شب نحر و سیرت الجمره قبل الفجر پس رمی کرد و بر او را پیش از فجر نم موقت فافضت برت که گذشت ام سلمه

فی وجوههم

این روزی که بود

پس طواف افاضه کرد و کان و لایحه الیوم الذی یوم رسول الله صلی الله علیه و سلم عندنا
 و بود آنحضرت نزد امام مسلم یعنی روز نوبت او بود که این اشارت است بسبب استعجال
 در رمی و افاضت و الله اعلم و گفت اندک این بخت بود خاص نام مسلم و در بخندش مقال است
 و اساطین علم حدیث منکر اند از روای او و در فرستادن ام حبیب و مسود و نیز احادیث
 و ظاهر است که بعد از فرستاده بودند **عنه** این عباس قال یبکی الیقیم او المقیم حتی یصل الحجر
 گفت تلبیه یکت مقیم یا معتمر تا آنکه استلام حجر میبکند و شروع در طواف مینماید و گفته اند
 شک است و است و مراد بمقیم کسی است که اقامت نمیکرد و است و عمره بجای آورد پس مراد بمقیم
 مقیم کسی می یافت مقصود آنست که در حرمه قطع تلبیه باسلام حجر میبکند چنانکه در حج برمی
 العقبه مینمایند **رواه ابو داود و ترمذی و ابی حاتم و ابی داود و بعضی مرفوعا بحکم**
صلی الله علیه و سلم و قال و گفت است و روی موقوفه علی ابن عباس و روایت کرده شده است
موقوف بر این عباس و لیکن این موقوف حکم مرفوع خواهد بود **الفصل الثالث عشر**
یعقوب بن عاصم بن عروه انه سمع الشریک را وایت است از یعقوب بن عاصم بن عروه و بن
ثقیل تابعی نقل است که وی شنید خبر بدین تفصیل بن محمد و که را و سکون تخانیه و ال محمد
که از صحابه است و وی نیز ثقیل است بعضی گفت اند از حضرت موت است بقول میگوید
افضت مع رسول الله افاضه کردم از عرفات همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفعت
قدما الارض حتی انی جمعا پس نبود پایهای آنحضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه و مقصود آنست
راه سوار رفت و پیاده راه نرفت نه آنکه اصلا فرود نیامد و الا در صحیح بخاری از حدیث اسامه آمده
که در راه بجانب شعب رفت و بول کرد و وضو ساخت پس گفت الصلوة یا رسول الله فمروا
در پیش است یعنی در مزدلفه است **رواه ابو داود و ترمذی و ابن شهاب از مشایخ تابعین است**
که گویند است قال اخبرنی سالم ان النجاشی بن قیس گفت این شهاب خبر داد مرا سالم بن
بن عسکر که حاج بن یوسف ثقیفی ظالم مشهور در سالی که فرود آمد بکعبه بنک عبد الله بن الزبیر از حاج
عبد المکرم مروان و حج کرد از سال عبد الله کیف صنع فی المذبح قوم عروه و برسد الله
بن عسکر که چون نمره نماز روز عرفه فقال سالم که گفت سالم که خبر عبد الله بن عسکر است حاج ان گفت نمره
السنه فخرجوا بالصلوة يوم عرفه اگر هستی تو که میخواهی سنت را پس بجز کن نماز در نیمه روز و اگر نه
و بجز و با جره سختی که می در نیمه روز و بجز و اجماع رسیده در نیمه روز فقال عبد الله بن عمر صدق

عالم نزل این از پیغمبر

نسخه

در کتب

پس گفت این سوره راست گفت سالم از انهم كانوا یجمعون بین الظهر والعصر فی السنه بدرستی این
 بعضی اصحاب آنحضرت بودند که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایت آمده است
 که گفت این سوره راست درست نام کرده است و او را در و سالم یعنی مکه می گفت نزد آن ظالم و سلامت
 از بداهت در پیش آنچنین ظالمی نقل است از هر می سبکو که گفت تمام مسالم را این عمر فعل صحیح نقل کرده است
 و آنکه رسول الله آیا کرد آنرا بفرموده خدا صلی الله علیه و سلم فقال سالم که گفت سالم و یکنون و الله
 الا سنه و آیا است که هر می سبکو در آن یعنی در نیمه روز و در سنت پیغمبر صلی
 علیه و سلم **رواه البخاری باب** **سبکو** **در اصل معنی سبکسای خرد آید و جارج نام نواز**
است که رمی کرد و میبکند و آنرا بخاری میبکند حر است که بکند بجهت رمی چهار دان یا بجهت آنکه
اجتماع چهار است و جرم معنی جمع می آید و بعضی میگویند که چهار معنی چهار است یعنی شتایی کردن آمده است
ادم علیه السلام رمی کرد و ابلیس را بنابر کتب حدیث ابلیس از پیش می شتایی **الفصل الاول**
جابر بن عبد الله را وایت است از رسول الله صلی الله علیه و سلم یرمی علی را حلت یوم النحر گفت بهم من آنحضرت را که
رمی میکرد و نواره برشته خود روز نحر و یقول انما خذوا مناسککم و میگوید باید که بکبر بدو یا موزند
خود را و مناسک در اصل معنی عبادت است و اکثر اطلاق می در اعمال و عبادت حج است و در این کلام
بعذر سوار می آید هم است ناهمه به پسند و در بانه فانی لا ادری فی الاصح بعد جمعی بدو زیرا که بدستی
من از غمی یا می شاید که چنگم بعد از حج من که نیست **رواه مسلم و در بخندش دلیل است**
جواز رمی سواره و در هر یک است که هر می که بعد از رمی می است چنانکه در رمی حر است و بجز
در حرمه العقبه افضل آنست که پیاده کند زیرا که بعد از رمی استادن است و عاگردن و تضرع نمود
و حالتی قریب است بترفع و بیان فضیلت میروست از ابی یوسف حمه الله حکایت کرده
شده است از ابراهیم جراح که گفت در آمدم برای یوسف در مرض موت و می پیکش و چشم خود را
گفت رمی سواره فاضله است یا پیاده گفتم باید فاضله است گفت خطا کردی پس گفتم
فاضله است گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر می که بعد از رمی استادن است
فاضله است و آنکه بعد از رمی استادن نیست سواره فاضله است پس خاستم از نزد او
و نادر خانه نرسیده بودم که او از موت می برخواست پس ثقیل کردم و جبر ان شدم از حدیث
بر علم در مثل این حالت حمه الله علیه و الله در احادیث صحیح آمده است که آنحضرت صلی
علیه و سلم رمی حرمه عقبه کرد در روز نحر سواره و در روز نای بکرمی کرده پیاده در کل و گفته قال ان

نوازند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه یاد می آید که خادمان
جانی را بگریه در مشاکر گشته متعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح سند می دهد که
مردی عالم و فاضل بود آنجا آمد و نشست خادمان حضرت شیخ آمد و گفتند که قاضی آمده از ما بزرگوار را که
نشسته اند فرمودند تفرض نکشید و بگذارید و چند طبع از فو که طعام مهیا ساخت نزد قاضی صالح
و فرمودند بایشان عرض کنید که ملازمان خوب کردند که آنجا آمد و نشستند جای شماست و غایت
آنچه مقتضای حسن خلق و مباحث است کار فرمودند زود از آن بفرمایید و این ماجرا و اندامی **الفصل**
الثانی عن نافع قال ان ابن عمر كان يقف عند المنبرين الاولين فيقول نافع ان ابن عمر كان
يستأذن من جده اولی یعنی بعد از رفتن فاطمه زهرا استأذن در از بعضی بسیار می استأذن بگفته اند که
میگفت خدا را و میگوید و تسبیح میکرد و میخواست و حمد میگفت و را بحد تخفیف داشت و در وقت
است و میگوید و دعا میکرد و خدا را بسیار استأذن و در مقام دعا کردن و تضرع نمود و مستحب است
و گفته اند که مقدار قرآن سوره بقره می باید استأذن و بعضی از غریبانی تعطش را لال رحمت چندان
که با بهای ایشان آما سیده شده و بالله التوفیق و لا یقف عند المنبرین و نمی استأذن بعد از
نزد جده عقبه نه در روز خروجه در ایام دیگر در باب یوم نحر باید که گفت ابن عمر همچنین دیده ام پیغمبر خدا را
الله علیه و سلم و عقبه راه بر آمدن کوه و این حمزه در بیان کوه واقع شده است و وجه عدم توقف
این حمزه عقبه و طول توقف نزد جده و دیگرها بخاند که کرد و الله تعالی رواه مالک
باب **الثانی** فی بفتح و سکون و بفتح و کسر و نشد بدیده و آمده اول لغت اهل حجاز و لغت
قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و هر دو قرآن است و واحد بدیده و هدیه است و دومی نام چیزی است که
درستاده میشود از چهار بابها که نافع کرده شود و گاهی بر مطلق اهل غیر اطلاق می یابد میگویدند و بعضی
شمران می و وجه تسمیه بهدی است که بنده بدیده میفرستند بجناب حق و تقرب بگوید نزد وی بران
هری از اهل و غیر حجاز است با اتفاق و در غم خلاف است و نزد ما جایز است و جایز نیست در باب
مگر آنچه جایز است در ضحای **الفصل** **الاول** عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم انظر لی فی الحلیفة گفت ابن عباس که از او آنحضرت نماز پیشین را در وقتی که برید
بج در وی الحلیفة که میقات اهل مدینه است ثم دعا بنا فبیت بستر خواند و طلبید نافع خود را که خوا
از ابدی کرد و اندک فاشعرا کافی صفیة ستاره ما الا یمن بسین زود آن نافع در گزانه راست کوهان می
فی الصراح صفیة گزانه هر چه صفت است ان یملوی می و نکت الله عمنها و بستر و بک در آن و قد تملین

و نکت در کردن نافع و نعلی فی الصراح تعقیب چیزی دیگر در سوره بانی در و بختن محله علامت
هری این از عادت جایز است بود که میگردند تا معلوم کرد که بدی است و بعضی نیز در اسلام نیز
داشتند از جهت محبت عرض نم کرد که اگر حالت بعد از آن سوار شد آنحضرت بستر سوار می خود را که
استوار بود و فلان استوار بود علی البیت که اهل بالیج است کامی کرد و پشت نافع آنحضرت را بر پیکر نام
موضعی است پس که در سجده و او میگوید بد آنکه اشعار را به کردن بچایب که مان است تا آنکه روان شود از
خون شستن از شعور است یعنی علم باشد آنکه این بدی است و نمیزد و در نزد اخلاط و ششها
نزد که شدن با دانه و در آن بخورند از آنکه اگر ملک کرد و اتفاق دارند بر کشتن و در غم
ضعف می دوی نیز میگردند و در مویهای دور غم تقلید می است و اشعار سنت است نزد جده
در و است کرده شده است از امام ابوحنیفه رحمه الله که مستحب است تقلید و کرده است اشعار
زیر آنکه این مستحب است و تقلید حیوان است و آن حرام است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که کرده بود از جهت آن که در مشرکان از نمی اندازد و عرض آن مکرر اشعار و مردم بر سر این بسیار
و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند در اشعار و این مستحب نیست بلکه
در حکم قصد و حجامت و حنان و داغ است که برای مصلحت میکند و نیز تعرض مشرکین آن
بغایت عید بود از جهت فوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب محبت و لا یحی
این کلام مشهور است میان قوم و گفته اند که اگر است ای حنیف مشعار از اهل مان خود بود که
مباح است میگردند و آن چنانکه خوف سرایت جراثیم و فساد عضو بودی پس میگوید تقلید می
در آن در احرام و حصول تعرض با اشعار حاجت نیست نه آنکه اصل اشعار را بگرد می بنداشت
یا از اکره می بنداشت که اشعار کنند و تقلید کنند و نیز در زمان وی مردم اشعار میکردند
بودند و آنها که میکردند مبالغه میکردند و اشعار علامت احرام نمانده بود پس مکرر و بنداشت
از جهت آن و الله اعلم و نوریشی در توحید این با دوه فقر و تحریر کرده در شیخ از نقل
و بالله التوفیق و **عنه** عایشة رضی الله عنها قالت اهدی للنبی صلی الله علیه و سلم
مرة الى البیت عنما کف عایشة صدیقه که بدی فرستاد آنحضرت یکبارگی بخانه عقبه که سفید
نقلد تا بر تقلید کرد و از او اشعار نکرد و متفق علیه **عنه** جابر قال فبع رسول الله صلی
الله علیه و سلم عن عایشة بقره یوم النحر کف جابر که فوج کرد آنحضرت از جانب عائش
از جهت وی کا و را و زو و کف اند که شاید که این با دوی بود زیرا که نضحی از غیر لی اذن می روا بود رواه مالک

بل و بفرغ غم است که قال اهل اللغة رواه مسلم و عن ابن مسعود انه اتي على رجل قد مات
 بغير نكاح و از او پرسید که بدستی که می دهد بر مردی که شهادت داده است بدنه خود را در حالی که میگوید
 از او قال گفت این سر را بفرغ غم بیا تا منصفه بر آنکس از او در حالی که شهادت داده است بدنه خود را در حالی که میگوید
 یعنی با بی حقیقت محمد لازم گیرست محمد را صلی الله علیه و سلم است در شتر بخور و طریقی
 است که با بی حقیقت بر بسمان برسد و در بالایی سینه وی نیزه زند تا خون زود بپشت
 کاود کوه سفید ریخت و در شتر نیز ریخت و راست و لیکن شتر است بر وجه مذکور و شتر غلبه
 و شتر علی رضی الله عنه قال امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اقوم على شتر في يوم النحر
 علی امر کرد و مرا حضرت که با بسم بر بدن می خرد و باران و آن تصدق بفرمای
 و امر کرد که تصدق کنم بگوشت آن چلو و ناه و پوستهای آن اجلتهای و جلهای آن ان لا اعطوا
 الجزاء منها و امر کرد که ندیم شتر کشنده را یعنی اجرت او را از آن قال گفت حضرت سخن
 تعویذ من عین نامة ما بعد بهم جز از از پیش خود و متفق علیه و عن جابر قال كنا لانكح من
 لحوم بدنه فوق ثلاث گفت جابر بودیم که بخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود و بالایی شتر
 یعنی است روز بخور می کردیم و بخوردیم و بمردم سید ایدیم زیاد و برت روز بخور می کردیم و بمردم سید
 و شخص لئلا رسول الله صلى الله عليه وسلم کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال کلو او تر و دا
 بر گفت بخورید و نوشید و از بد یعنی زیاد و برت روز فاکلنا و تر و دا و ناس خود و بمردم سید
 کردیم چون احتیاج مردم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و نوشیدند از
 و زیاد و برت روز بخورید و از بد بعد از آنکه احتیاج بر طرف شد قربانی کردن هم کس را میشد
 رخصت کردند که زیاد و برت روز نگاه دارند بکلی نیست چنانکه در حدیث مسلمین الا کوی بسیار
 متفق علیه و ضابطه در خوردن و باج اینست که از انصاف و عدم منع و قرآن بخورد و از مردم چنان
 بخورد و **الفصل الثاني** عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم اهدى
 عام الحديبية في هذا بار رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة كان لابي جهل رواية
 از ابن عباس رضی الله عنه که آنحضرت فرستاد در سال حدیبیه که محضر شد و نگذاشتند او را
 قریش که بگذرد و در آمد و عمره بر آورد و در ایامی خود شتر را که مرا بوجمل را بود و روز بعد نعمت بدست
 فی رأسه برة من حنظل و فی رواية من ذهب در سر آن شتر یعنی در بینی و می حلقه بود از
 نقره برة بضم با و فسح راسی حنظل حلقه که در سر بینی شتر با در حنظل و می اندازند که فی القاموس

بعضی دیگر

بعضی دیگر که گفتند در شتر می انداخت و تخمین می ساخت بسبب آن میفرمایند تا بپسندند
 از او در دست مسلمانان افتاد و دوزخ گشته از اینجا معلوم میشود که ممکن گردانیدن کفار و در غم
 و غصه انداختن ایشان از سخن و سخن است قوله تعالی انظر لهم الکفار و اوبوا و اوبوا و اوبوا
 ناجیه الخرج صحابی است نام وی دکان بود آنحضرت ناجیه نام کرده و در ایامی خود در ابوی
 و بگذر فرستاده بود چنانکه در فصل اول گذشت و مانا که تسبیح او بناجیه از جهت نجاست او بود از
 قریش قال گفت ناجیه قسم من یا رسول الله کیف اصنع با عیال من البدن چگونه کنم
 معاملة بچه یکدیگر و مانده کرد و از بدن قال سخن با ثمره اعین نعمانی و مناه گفت آنحضرت سخن
 کن از این شتر غوطه فعل او را که قلا و است ثم خلع بین الناس و بینهم سببه و بگذر از
 و مانع برادر میان مردم و میان بدنه فاکلتهای پس بخورید مردم از یعنی فقر غیر جماعه که رفیقان
 چنانکه گذشت رواه مالک و الترمذی و ابن ماجه و رواه ابو داود و الدارقوتی و ابن ماجه و ابن
 ظاهر گفت که اختلاف در نیست است و ذات یکست زیرا که ناجیه در صحابه یکست و در
 او را مسلمی گفت اند و مؤلف خراجی گفت و عن عبد الله بن عمر قال بضم فاف سکون را
 طایعه صحابی است نام او شیطان بود آنحضرت عبد الله نام نهاده عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال ان اعظم الايام عند الله يوم النحر گفت آنحضرت بدستی که بزرگترین روز ما نزد خدا و روز نحر
 ثم يوم النحر بفتح فاف و قد مر قال و ما کففت فورا که راوی حدیث است و هو اليوم الثاني
 و يوم النحر روز دوم از روز نحر است تاخیر شده بدان از جهت فرار گرفتن مردم و سکونت
 و زید بن الشان مع منابعد از تعقیبیدن او آدمی مناسک و در او آنست که از جمله اعظم ایام بود نحر
 و الا در حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذی الحجه است
 و روز نحر از جمله آن ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند
 در عرفه و جمعه و بعضی گفت اند که افضل ایام بفته جمعه است و افضل ایام سال روز عرفه و الله اعلم
 قال گفت عبد الله بن عمر و قرب رسول الله صلى الله عليه وسلم بدنا ث غم او نیست
 و نزد یک گردانیده شد از برای نحر برای آنحضرت بدنههای با شش قطفون بر و دفن
 النیر با بیرون میبنداد پس در سنا و ندیدند که نزدیک میشدند بسوی آنحضرت تا بگذشت از ایشان
 اما از کت در نحر قال فلما و جئت جوهها بکامی که ساقط شد و افتاد بر زمین و بولای بد
 یعنی سر شدند و افتادند قال گفت راوی فتکلم بکلمه خفت پس نکر آنحضرت بکلمه نهان

والبس ثياب بطيئة متكة بخوشبوی که در وی مشک بود و گفت اندک افضل و اولی
در طلب احرام متک و کلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و در غرض از احرام میباید
نمیزد حلال میشود و مکرت و بعد از طواف سابع حلال میشود متفق علیک و **عنه** عن ابن رسول
الله صلی الله علیه و سلم افاضت قوم النحر ثم رجع فصلی الظهر بمكة روايت است از ابن عمر رضی الله
عنهما که آنحضرت آمد روز نحر مکه و طواف کرد پسته باز گشت بمناسبت که از ظهر را بمنزله و او را
و در حدیث جابر و عائشه آمده که از از ظهر را مکه درین حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگر
و حدیث جابر و عائشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر و صحیحین است متفق علیک که در اینجا
از مسلم آورد **الفصل الثاني** عن علي وعائشة رضي الله عنهما قال لا ينبغي ان يمشي رسول الله
نبي في غير خداه صلی الله علیه و سلم ان يمشي في الخلاء و رؤسها من حلق کردن و نرسیدن از او و البته
وعنه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ليس على النساء الخلق نيت بر زنان حلق و چون
عجارت مجمل بر حلق بود و در این توهم که در قول خود انما على النساء التغطية نیست بر زنان که بپوشند
رؤسها و ابوداود و الترمذی و هذا الباب خال عن الفضل الثالث **باب** ما لو احس و منهم
ما سبق **الفصل الاول** عن عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
وقف في حجة الوداع بمنى للدنا من مكة و آنحضرت توقف کرد و استناد در جامی در حجة
الوداع بمنای برای خاطر مردم که سوال میکردند و استغفار بفرموده احکام و دستکهای میبندید
فجاءه رجل فقال لم اشعر فقلت قبل ان اذبح بسا امد آنحضرت را مردی پرسید گفت انمرو
اگاه بشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح
ولا اذبح پرسید آنحضرت ذبح کن هیچ شکی نیست و بای نیست فجاءه اخر فقال لم اشعر
فخبرت قبل ان اذبح بسا امد آنحضرت را مردی پرسید گفت اگاه نشدم پس سخن کردم پیش
از ذبح فقال اذبح و لا اذبح پرسید آنحضرت پس از ذبح و نیت هیچ صحیح فمائل التی ما عن شئ
قدم و لا اخر الا قال افعل و لا اذبح پرسید آنحضرت در هیچ یک تقدیم کرده شد و نه
چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه گفت من هیچ باک نیست متفق علیک و فی روایت مسلم و در
بر مسلم را بخین آمده که اناء رجل فقال حلف قبل ان اذبح امد آنحضرت را مردی پرسید
حلق کردم من پیش از آنکه ذبح کنم فقال اذبح و لا اذبح پرسید آنحضرت ذبح کن هیچ باکی نیست و اناء
اخر فقال اقصت الى البيت قبل ان اذبح پرسید آنحضرت و لا اذبح پرسید آنحضرت و تاخیر در بصورت

عن عبد الله عليه وسلم

الاول

واسطه است **عنه** عن ابن عباس قال كان النبي صلی الله علیه و سلم يسال يوم النحر و نيت
فيقول لا اذبح و لا اذبح پرسید آنحضرت که پرسیده میشود روز نحر بمنای میگفت
نیت صحیح فساله رجل فقال بن رسيدا آنحضرت را مردی پرسید گفت بعد ما اتممت
روی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه وقت رمی باید آنوقت فقال پرسید آنحضرت لا اذبح
و نذر اید اگر تاخیر کند تا غروب لازم میکند و مراد از مساندن و ایستادن بعد العصر است و نذر و
اگر در شب کرد لازم نمیشود چیزی و اگر تاخیر کرد تا غروب لازم میشود و مراد از البخاری بد آنکه افعال
روز نحر چهار است رمی ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب است
یا واجب اکثر علماء بر آنست و شافعی احد از ایشاند که سنت است متک با حدیث و جماعه
امام ابو حنیفه و مالک از ایشاند میگویند که واجب است و میگویند مراد از رمی رفع اثم
از جهت حلق و شبان و لیکن دم واجب است و طبعی گفت که ابن عباس و ابی است که در مثل آنجا
و واجب گردانید دم و ابی است که نمیشود ایستادن و امر میکرد بخلاف آنکه اعلم **الفصل**
الثاني عن علي رضي الله عنه قال اناء رجل فقال كفت على امد آنحضرت را مردی پرسید یا
رسول الله انی اقصت قبل ان اذبح من طواف افاضه کردم پیش از آنکه حلق کنم قال اذبح
او قصه و لا اذبح پرسید آنحضرت انمرو اذبح کن یا قصه نیست حرج چون تخف کرد بروی در ترب
زیاده کرد در ترخیص یعنی اگر حلق هم کنی و بتقصیه گفتا کنی نیز جایز است و جاء اخر فقال ذبحت
قبل ان اذبح و امد دیگری پرسید ذبح کردم پیش از رمی قال اذبح و لا اذبح پرسید آنحضرت
احادیث سابق مذکور شده بود و رواه الترمذی **الفصل الثالث** عن أسامة بن
ثعلبة فخرج شبنم و کس را محای است نزل کرد و کوفه را و حدیث او در کوفیان است قال
خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حاجا فكان الناس ياؤونه و كفت بر آدم من انحضرت
فصدح كسندة پرسید مردم که می آمدند نزد آنحضرت فین قایل بس بعضی گویند و بودند این را که
بار رسول الله صلی الله علیه و سلم سعى کردم میان صفاه و مرده پیش از آنکه طواف کنم و آخرت
شیئا او قدمت فشیئا باکویت بودند که تاخیر کردم چیز را بسته کردم از وقتش یا پشته کردم از آن
فكان يقول لا اذبح پرسید آنحضرت که میگفت هیچ باکی نیست و هیچ نیت الا على رجل اقرض
عرض رجل مسلم و لیکن حرج و نذر مردی است که بریده و باره کرده ابروی مسلمان را بپشت
ایست و جز آن فی الصراح عرض مکرر عین حب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از

و آن است که در عدم وقوف نزد این حمزه اشارت است از بد رجوع در سوره
کریم که بنده چون در دو حجره اولی مجایزه کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد
در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و موال نمود و از اگر حق خدمت بر وسع
و طاعت آسان کرد و اندیشه ی تعالی کار بروی و مباح کرد و اندید او را اسودگی و راحت
و گرم خود و افاضه کرد بروی آثار رحمت و غفو و مغفرت خود و استیاد برین عبادت که
حج است که شمر غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه یک و فقه در عرفا
نما که کنایان می بخشند که با گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار نقشیدید
و مجایزه کردید بکدی می آرام کردید و اسوده باشید که کنایان شمار بخشیدم و بر شما رحمت
کردم این بحث را بر اکابر علمای مکه که در آن وقت درین شهر حاضر بودند عرض کردم
خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن قاضی جارا الله الله الفرضی بخالدی مفتی بلد الله
الحرام الشیخنا باین طریقه پس همه قبول کردند و سخنان نمودند و دعا بخیر و برکت
و الله اعلم **و عن ابن عباس** قال استاذن العباس بن عبد المطلب رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان يبيت بمكة ليكالي مني روايت است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت
طلب ان کرد عباس رضی الله عنه عم الخضر از آن حضرت که شب بانش کند بکعبه
معنی من اجل سقايت از بھر منصب سقايت زمزم که عواله فی عبد المطلب بود و عباس بن
الشان بود و آن وقت و سقايت جای آب دادن فاؤن که آب از آن کرد آن حضرت مرعبا
را به نبوت مکه مستحق علیه بذا که مهبت مجنا و احب است نزد جمہور علماء و سنت است
نزد امام ابو حنیفه و همچنین در روایع از شافعی و احمد و معتزله و معتزله و همچنین است حکم در نو
قائم بسبب در اینجا مستحب است و بعضی گفت اند که نبوت یک ساعت کفایت است
فان سنت با نبوت است که اگر واجب بود چون اذن می فرمود به نبوت مکه و جواب
میگویند که بجهت عذر بود و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده بجا
اذن و کما بی شک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت است بدان خودی اذن نیز نیست
و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت امر خطیه بود و نیز و البشان خصوصاً در مثل این مقالو
مجانبت و مخالفت عامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و شک
نبوت که در ترک سنت اساسی است و هستند ان برای اسقاط آن اساس است بود و در

اکثر لیل است

سئل از آن

لایزال

گفته است که نبوت مبنی از مناسک حج مفصو و لذاته نیست بلکه برای آسانی بری است
و اگر نبوت کند در غیر منیع و حاضر کرد و در وقت می لازم نمی آید بروی چیزی لیکن
ساعت رسول الله صلی الله علیه و سلم است و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ادب است
بر ترک آن **و عن ابن عباس** ان رسول الله صلی الله علیه و سلم جاء الى السقايت روايت
از ابن عباس رضی الله عنهما که آن حضرت آمد بسوی سقايت زمزم فاستسقی بس طلب که آب از
عباس که سقايت حواله وی بود فقال العباس ان فضل اذ بیت الى ایت است بکفت بکف عباس
خود که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود فایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
بشراب من عین یار آن حضرت را بی از نزد مادر خود فقال استغنی بکف است حضرت
عباس آب بخور ان یعنی از زمزم آب از درون خانه میاد فقال بکف است این عباس بن رسول الله
انهم یجعلون ایدیم فیت مردم می اندازند دستهای خود و آب زمزم قال استغنی
بکف است آن حضرت آب ده مرا چست که دست در آب می اندازند فشراب منه ثم انی
زمزم بس خور و آن حضرت از آب زمزم و بهم یسقون و یعدون فیهما و ایشان یعنی
اولا و عبد المطلب آب میدادند مردم و کار میکردند و در سقايت فکان بس کف است آن حضرت
اعلموا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بکشید درین کار زیرا که شمار عمل صالح یعنی
دادن خدمت سقايت کردن عمل صالح است ثم قال لا ان یقلبو ایت کف است آن حضرت
اگر غیب بود خوف اینکه غلبه کرده شود شما یعنی غالب ایند بر شما مردم در آب کشیدن
بجهت اتباع سنت من و نگذارند شمار اگر آب بکشید و این کار از دست شمار رود لکن
حق اضع الخیل علی بده بهر اینه فرود می آید یعنی از نفاق و آن حضرت صلی الله علیه و سلم
از روز سوار بود تا مردم به پیچند و احکام پیامونند تا آنکه می نهادم ربهان برین اشار
الی عاقبة و اشارت کرد آن حضرت بلفظ بده بسوی کف خود رواه البخاری **و عن**
ابن السبی صلی الله علیه و سلم فی الظل و العصر و المغرب و العشاء ثم رقد رقة
بالمصی روايت است از ابن عباس که آن حضرت بکار دغا ز پیشین او دیگر او شام را و نخل را محصب
و خواب کرد چنان خوابی و محصب بلفظ صادم شده بر موضعی که سقايت کشید و در وی الان نام
موضعی معین است بدون مکه در جانب منامصل محلا و از ابطح و بطحا نیز گویند و خفیت کنایه
نیز نام دست و نزدل درین مکان بعد از آمدن از منام بود و روز چهارم از بوم خمر سده دهم می

و مقید بدرآمدن در مکه
و بر آوردن طواف و اداع

بل بروایت ابی داود بلکه یافته بروایت ابی داود مع اختلاف سیر فی آخره باید که
اختلافی در آخر حدیث **وَحَنَانِ بْنِ عُبَّاسٍ قَالَ كَانَ النَّاسُ يَصْرَحُونَ فِي كُلِّ وَجْهٍ بَدْرُهُ**
که بر می کشند در هر طرف **مَعْقِدٌ شَدِيدٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنِ كَفْتُ بِغَيْرِ خَدِصٍ أَصْلَى اللَّهِ عَلَيْهِ**
وَسَلَّمَ لَا يَنْفِرُنَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِ بِالْبَيْتِ باید که نیز ابی جی از شما و کوچ
نخند تا آنکه باشد آخر زمان و جهان ایمانی بخانه کعبه کنایت است از طواف و ادای
إِلَّا أَنَّهُ خَفَّ عَنْهَا بَعْضُ مَكَرَاتٍ که سبک گردانیده شده است کار بر حایض و مساف
گردانیده شد از وی طواف و ادای اگر طواف زیارت کرده است **مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ** ایحد
و لایست دارد بر وجوب طواف و ادای و اینست مذاهب همچنین واحد و صحیح از مذاهب
شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست با اتفاق و اما حدیث سابق اگر چه ظاهر و
امر بر جمل است بی نقید طواف محمول است برین تقریب **ابن جریج ع**
قَالَتْ حَاضَتْ صَفِيَّةُ لَيْلَةَ النَّفْرِ حیض کرد صغیه در شب نفور و همین شب است که
آنحضرت در محصب بود و شب در باب الحج مضاف بر روز سابق میگردانند
چنانکه متعارف است **قَالَتْ مَا أَرَانِي إِلَّا حَائِطًا نَكَمُ** نمیدانم خود را مگر موقوف دارند
و مانع آئیده شما اند **حَسِبَ عِدْنَةُ زَيْدٍ** که من حیض کردم و طواف و ادای نکرده ام **قَالَ الشَّيْبَانِيُّ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عفرنی بفتح عین و سکون قاف **حَلَقَى** بفتح حا و سکون لام و این
و عاست که بر زن کنند و لیکن حقیقت و عام را نیست همچنین زبان نه و عادت عرس
است **فَكَانَ** در امثال آن و عفر مجروح کردن و قتل کردن و **الْأَكَا** ختن یا معنی از ایشان
و حلق رسیدن و در حلق یا زدن چیزی در حلق و اسمعی گفت که این کلمه است که در محل
نعم استعمال میکنند و این دو کلمه را زبا و برین تحقیق است که در شرح کرده شده است
أَطَافَتْ يَوْمَ النَّحْرِ یا طواف کرده است روز خمر طواف زیارت قبل نعم گفتند
کرده است **قَالَ كُتِبَ عَلَيْكَ** بصفه فانی برای کوچ کن متفق علی
الْفَتْحُ **عَنِ الثَّانِي عَنْ عُمَرَ بْنِ الْإِخْلَصِ** بفتح همزه و سکون حای ممد ضحای
روایت کرده است از وی سبوی سلمان **قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ**
يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوُدَّعِ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا كُفْتُ شَيْئًا آنحضرت را که می گفت در حجه الوداع که
روز است این روز **قَالُوا أَيُّ يَوْمٍ هَذَا** که گفتند روزی که است حج کبر نام حج است

بہارِ نیکو و فرمان

چنانکه در قرآن مجید واقع شده است و میگویند که اگر در مقابل اصف است که عمره است
و او را چ اصف مینامند و آنکه الان مردم حجی را که روز جمعه افتد حج ابر میگویند متعار
زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد
حج است گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که آنحضرت صلی الله علیه
کرده روز جمعه بود و بی شک حج در روز جمعه فضلی خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان
قال فان دناکم و اتواکم و اخر اخصکم بیتکم حرام حرمة یوکم هذا فی بیکم هذا شرح این
فصل اول معلوم شده است الا لا یجنی جان علی نفس آگاه باشد باید که گناه کند و نسیم هیچ
کننده و نسیم کننده بر نفس خود مقصود نهی از گناه کردن و نسیم کردن است در غیر چه هر که کسی نسیم
میکند تحقیقت بر خود میکند که نسیم و جزای آن راجع بدوست پس این خبر در معنی نهی است
و در روایتی آمده است الا علی نفس و برین تقدیر بمعنی خبر است نه معنی الا لا یجنی جان علی
و لیدر آگاه باشد باید که جنایت نکند مع جنایت کننده بر فرزند خود و لا یتولد علی
والدیه و جنایت نکند مع فرزند بی بر والد خود و ذکر این جداست بجهت آنست که قبیح و غشای
این بیشتر است از جنایت بر اجانب یا آنکه این نیز در حکم جنایت بر نفس است بجهت جبران
عادت جاهلیت بر اخذ اقرار بخص جنایت و می باین و جاین تاکید حکم سابق است فافهم
الا و ان الشیطان قد ایس ان یعبد فی بیکم هذا آگاه باشد بدستی شیطان
بتحقیق نا امید شده از اینکه عبادت کرده شود و او را کثابت است از بت پرستیدن در حق
که این است یعنی مکه ابد همیشه تار و قیامت و لیکن سنگون که طاعة فیما تحقیق و ان
من اعلمکم فیه ضعیف و لیکن سر انجام است که باشد در شیطان فرمان برداری
چیزی که حقیر و کم است شمار بسیار از علمای خود یعنی کارنا میگویند و کنایان می آورند و آنرا خود
می بندارند و در آن غمها طاعت شیطان است که راضی میگردند شیطان از آن و آن علما
مودی نفس میگردند و رواه ابن ماجه و الترمذی و صححه و حکم بصحت کرده است ترمذی بخیر
و عن رافع بن عمر و الترمذی بضم بهم و فتح زای بنون نسبت بزمیه صحی است روایت کرده
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم دو حدیث قال ایست رسول الله صلی الله علیه
و سلم یخطب الناس منا حین ارفع الضحی گفت دیدم آنحضرت را که خطبه میکرد و مردم را مینا
هنگامی که بلند شد جاشگاه علی بغلته شهباء سوار بر است شهباء ناو که بالای

وہیجانِ حرو و بے شرو

دی برخی بود و در آن سقید می چنانکه شرف او بشین معوق و قاف و علی بقیه عت
و علی رضی الله عنه تفسیر میکرد آنرا از آنحضرت و مردم می شنیدند و می خواندند
و می رسانید بان که دور بودند از آنحضرت میفرمود و الناس بین قاف و قاف و مردم
بعضی استاده بودند و بعضی نشسته در ج است خطبه سنون است یکی روز نوبه دوم روز
عزف سیوم در منا و در هر جا احکام که بعد از آن بد کرد تعلیم و تلقین میفرمود و رواه ابو داود
و عیون عایشه و ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخر طواف الترابه يوم
الاحقر الى الليل روايت است از عایشه و ابن عباس رضی الله عنهم که آنحضرت تا آخر کرد طواف
ترابرت را تا شب ظاهر این معارض است بحديث عایشه که آنحضرت طواف کرد و ظهر بیکه کران
و این اضطرار است که در حدیث عایشه واقع شده و سبب این تقدیم و ترجیح کرده اند حد
ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آنحضرت ظهر بیکه کران کرد و آنکه گذشت و الله اعلم
رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عیون عایشه و ابن عباس ان النبي صلی الله علیه وسلم لم یزل
فی السجۃ الذی افاض فیها روايت است از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت در سجده
در طواف افاضه از جا معلوم میشود که رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف و اع
نیست پس رمل نیست مگر در طواف قدوم و رواه ابو داود و ابن ماجه و عیون عایشه ان
النبي صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی احدکم بحجره العقبه فقد حل له کل شیء الا
النساء کف آنحضرت وقتی که رمی کرد یکی از شما حجره العقبه را پس تحقیق از احرام بر آمد
و حلال شد بر او و همه چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواهد شد و رواه
فی شرح السنه و قال سنا ووه ضعیف و فی روايه احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا
رمی الحجره فقد حل له کل شیء الا النساء و عیون عایشه و ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
من آخر یوم حین صلی الظهر کف عایشه رضی الله عنها افاضه که آنحضرت در وقت
بجانب مکه برای طواف در آخر روز خود در وقتی که که از ظهر را ظاهر این حدیث نیز صحیح
که ظهر بیکه کران در نیمه رجب الی است پسر برکت بجانب مناسکات بها لکالی ایام التشریق
پس چنانکه که در منادیه های روز نای شریق بر می حجره اذا از الک التشریق رمی میکرد
حجره را وقتی که برکت آفتاب از جانب شرق بسوی مغرب کل حجره بجمع حصیات
هر حجره را هفت سکر نزه بیکه جمع کل حصاة بیکه میگفت با هر سکر نزه و یقف عند الکافی

والثانیة

والثانیة و می استاند نزد جرد اولی و ثانیة بعد از رمی فطیل القیام و در از سبک و استادن
و یضرب و زاری میکرد و در دعا چنانکه گذشت و بر می التالیث فلا یقف عندنا و رمی میکرد
چهره سیوم را پس نمی استاند نزد آن می میکرد و میگذشت رواه ابو داود و عیون عایشه و ابن عباس
بفتح موحده و نشاندیدال و در آخر ضایحه بن عاصم بن عدی ابو البدر تالیثی است و پدر
صحابی عن ابيه روايت میکند از پدر خود قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم
لریاء الابل فی البیت و تیه کف رخصت کرده آنحضرت برای چراندن شتران در شب
باشن منای یعنی اگر در منای بنوت مکنند رخصت است ان یوموا یوم الفجر رخصت کرده که
کنند روز فخر و فخرم یوم الفجر یوم الفجر بترجم کنند رمی دور و زرا که بعد از روز
فجر موه فی احدی بایس می کنند در یکی ازین دو روز و رواه الترمذی و النسائی و قال
الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و ما یجوز فی الحرام باب در بیان
که بر نیز میکند از احرام یعنی حرام است بر وی کردن آن خواهد واجب کرد بر وی ام با صید یا نه
و صدقه نصف از کدم با صاع از شعیر یا تمر یا چیزی فسل غیر مقدار می معین بیکه
در کتب فقه در مسائل مناسک و جملة از آن در ساله فارسی مناسک بیان کرده ام
الاول عن عبد الله بن عمر ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یسجد من غیره خدا صلی الله
علیه وسلم ما یلبس الحرام من الثیاب چه چیز جایز است که بپوشد محرم از جامه ها چه چیز نه
فقال کف آنحضرت چه چیز بپوشد و لیکن لا یلبسوا القطن نه پوشید بر اینها را قطن نه پوشید
جمع قیطن لا الثیاب و نه پوشید دستار بار و لا الله و بلاست و نه پوشید تنانها را و مراد پوشید
قیطن مراد ایل پوشیدن نه است بر وجه تعارف و این چنانچه پراهن در بر افکند و تنانها
در بارها کند و اگر برین افکند مثل و اجزی لازم آید زیرا که در حضورت نیکو بند که بر این از این
و لا الله این نه پوشید بر تنها را و بر تن نهم موحده و نون سکون در میان اینها تفسیر کرده اند
اور البقلنوه طوله یعنی کلاه دراز و این تفسیر خاصه است در معرفت آن و آن جبه مشهور است
که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر کردن را همیشه و در وقت باران می پوشند و لا
الحفاف و نه پوشید موز را و لا احد لا یجد ثعلبین فیلبس حقیق مگر کسی که نیاید ثعلبین را
پوشد موز را و لیقطعهما اسفل من الکعبین و باید که بپوشد موز را با یا نه از
باشند تا از حد موزی را آیند و لا یلبسوا من الثیاب شایسته زعفران و نه پوشید

از جامها چیزی را که سوده است آنرا از عفران لا ورسن نه جامه که آنرا سوده است پس
 بفتح و او و سگون آگیا نه روی است که رنگش در می شود بدان آنرا اسپرک گویند متفق
 علی و از البخاری فی روایتی در زیاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنقب
 المرأة المحرمة و نقاب روی نیست در بی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنقب بنام
 شد فاف و نقاب کسرون روی بند و لا تلبس القفا زین و پوشش زن بر دست
 بضم قاف و شد فاف و از می در آخر پوششی است که زنان عرب برای رخسار و دستها
 می پوشیدند که انگشتان و کف دستها را می پوشید و در میان آن نیش بر کرده شده است
 و بعضی گفت اند نوعی از زیور است که زنان در دستهای پوشند و عن ابن عباس قال
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب و هو يقول كفت ابن عباس رضي الله عنهما
 ان حضرت را که خطبه بخواند و حال آنکه وی می گفت اذالم يجد المحرم ثغرين فغنى وقتی که بنا
 محرم ثغرين را پوشد موزنار و اذالم يجد الزنا را لبس را وین و چون نیاید به بند را پوشد
 ثغرين را و لیکن قطع میکند موزنار از زیر پاشنهها چنانکه در حدیث سابق بیان کردیم و درین
 و اگر حال طور درست پوشد فدی و بد و امام احمد میگوید قطع نکند که در آن اضافت مال
 و حکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود پوشد و فدی نیست و در سر او نیز خلاف است و نزد
 امام ابو حنیفه باری و کند و از اسازد متفق علی و عن یحیی بن یحیی بن خثیمه و سگون مهملین
 امیت بضم همزه و فتح میم و تشدید تخمین صحابی است اسلام آورد و در فتح و حاضر شد بن
 ملا یحیی و قال کتب عند النبي صلى الله عليه وسلم بالبيعة اذ جاده رجل اعزالي
 گفت بودیم ما نزد آنحضرت در جعرا که بر یک جلد از کله است و آنحضرت از آنجا عمره بر آورده
 ناکا و آمد و امر وی را که بپوشد و علب حجة و هو متفق بالخلق بر انفرج بود و حال
 آن مرد آلوده بود بخلوق بفتح خای محمد و فاف در آخر نام طبعی است که عربان میبازند و در آن
 می اندازند مشهور است میان ایشان وضع بضا و خای محبتن آلودن حد بطیب چنانکه کوبا
 میگوید از وی فقال یحیی بن محمد بن رسول الله انی احرمت بالعمرة و هذه علی بدرستی که احرام
 بسم برای عمره و حال آنکه این حد بر بدن من است فقال یحیی بن محمد بن رسول الله انی احرمت بالعمرة و هذه علی بدرستی که احرام
 یک فاعلمه ثلث مراتب اما خوشبختی که بانست و آلوده است بدن تو بدان این شعری از
 سبار از جهت آنکه استعمال از عفران حرام است بر مردان نه از آنجه که بقای اثر طبع از احرام

عنه

مفسد احرام است فافهم و اما الجثة فانز عنها و اما جبهه که پوشیده پس برکش آنرا بر ازار
 ثم اضع فی عمرک کما اضع فی جاک بستر کن عمره و چنانکه میسکن درج تو کوبا انفر و عالم
 بود با حکام حج نه عمره پس شبیه داد آنحضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام و ارکان است آن
 و نه ایضا آن احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و وقت و عرفه و عدم
 متفق علی و عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
 یجوز للمحرم ولا لکبره ولا یحلب بهر سه لفظ برفع و جزم مرویست و اول بفتح یا و ثانی بضم
 آن کحاح نکند محرم خود را و کحاح نکند دیگر را بولایت و و کالت و خوشکاری نکند
 بحفط بکر خازن و حسن و این حدیث فاعی و جمهور علماء است و لیکن نهی از کحاح محرمی است
 و از خطبه ترمذی نیز و اما جائز است همه و دلیل ما نیز و میمونه است و رواه مسلم و عن ابن عباس
 ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج بميمونة و هو محرم روايت است ابن عباس رضي الله
 عنهما که آنحضرت کحاح کرد میمونه را و حال آنکه آنحضرت محرم بود برای عمره و فضا متفق علی
 و عن یزید بن ابی اسیم بن اخیتم میمونه خواهر زاد میمونه بعضی گویند که او را روست است و صحاب
 و صحیح است که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عن میمونه روايت میکند از خاله خود میمونه رضی
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوج بها و هو حلال که آنحضرت تزوج کرد و او را و حال
 محرم نبود و رواه مسلم قال قال الامام محمد بن الحنفی رحمه الله و لا کفره و ان علی انه تزوج بها حلالا
 گفت محمد بن الحنفی که آنحضرت تزوج کرد و میمونه را در حالی که حلال بود و ظاهر امر نیز
 و هو محرم و ظاهر هر شد امر تزوج وی در حالی که آنحضرت محرم بود ثم بنی بها و هو حلال
 بستر بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را و حال وی حلال بود پس رفت فی طریق نکته کحاح میمونه
 بنام می رضی الله عنها در سرف بود فتح سین مهمل و کسر را و بفانام موضعی است در راه مکه
 و در میل از مکه و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز در موضع اتفاق افتاده و الا ان را انجا
 مرقد وی عمارتی است که بعضی امر ساخته اند بدانکه حدیث ابن عباس حدیث یزید بن ابی اسیم
 متعارف اند حدیث ابن عباس ناظم است بانکه تزوج میمونه در حالت احرام و حدیث ابن
 دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود و اصحاب ما ترجیح کرده اند حدیث ابن عباس بر حدیث
 زیرا که افضل و اکمل است در حفظ و اتفاق و فقه و حدیث می متفق علیه است مانند آنکه حد
 انیر المومنین عثمان که دال است بر نهی ماول است بانکه مراد است کحاح و کحاح از نشان محرم

والکحاح ص

فی القراح عصفه نیکسرخ معصفه معروفه و خراجی میخیزد و از ای نیز نوخی از جامه و در فاموس
 گفت عصفه بنت معروفه معصفه جامه رنگ کرده شده با نشت و خلی زیور در این و داخل
 لباس اعتبار کرد و زاده ابو داود و عن عائشه قالت کان الزکلبان یمرقون بنا بودند سواران
 که میکشدند با و سخن مع رسول الله و ما یغنی زوجات آنحضرت با پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم محرمات محرم بودیم فاذا اجازوا بنا سدرت اخذنا جلیبا بهما پس چون نزدیک
 می آمدند یعنی از مردان میکشدند از پیش ما فرو می نشست چادر خود را برین را سبها علی وجهها
 از سر خود بر روی خود و لفظ جازوا همچنین واقع شده است از جواز در سنن ابی داود و در صحیح
 جازوا از مجاوزت و در بعضی الفاظ حاد و ذوالجای مکه ذوال معنی آمده فاذا اجازوا و نا پس
 میکشدند از پیش ما کشفناه و در میکردیم ما جازوا از روی و میکشدند و برهنه میکردیم
 زاده ابو داود و لایق جزمه عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان
 یدبیر یا لیس و هو محرم بود آنحضرت که طلامیکرد و در غنیمت بر خود و حال محرم بود
 غیر اللقیط اما زیت غیر مفت یعنی غیر اللقیط زیت خوشبوی کرده شده و نفیست
 بضمیم و نشدید تا زبانی که بچند شد و در وی رباحین یا امیخته به بر و غنیمای خوش و
 و نفیست روغن در کل بروردن نزد امام احناف زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او است
 که اقلو و زاده الترمذی **الفصل الثانی** عن نافع ان ابن عمر و جده انقر و رایت است
 نافع که مولی ابن عباس است که این را یافت سردی سه بار خود فقال کیف التی علی ثوبا
 یا نافع پسند از بر من جامه را ای نافع که سردی میجویم نافع میگوید که قال نفیست علیه
 برت پس انداختم بر بالای ابن عباس برنی را فقال تلیقی علی هذا و قد نهی رسول الله
 بکفایت این عسره ایامی اند از غی بر من این را یعنی برنس را و حال آنکه تحقیق نهی کرده است
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان یلبسه المحرم از آنکه پوشد برنس المحرم ظاهر است
 این عمر اجتناب محیط بود مطلقا بهر نوع که پوشد و سابقا معلوم شد که اگر محیط را پوشد
 نه بروحی که متعارف است باکی ندارد و با از جهه احتیاط کرد و الله اعلم زاده ابو داود
 و عن عبد الله بن مالک بن نجینه مالک بن نوین است و ابن نجینه صفت ثابته عید
 است و نجینه بضم با و فتح حای مکه و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام
 پدر او است و اگر بجز بنوین نخواهند لازم آید که نجینه مادر مالک باشد و حال آنکه زوجه

بفسخ یا نشدید

و این را نیز در موضع دیگر ذکر کرده ایم فتدبر قال جهم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و هو محرم گفت که خون کشید آنحضرت و حال آنکه وی محرم بود بلخی چکن بفسخ لام و سکون
 حای مکه و چکن تلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت برین
 مکه فی وسط را سیه خون کشید در میان خود و وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند
 و فرق میان وسط و وسط بفتح سین سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر خود
 زیرا که فی قطع شعر خواهد بود و اگر در موضعی باشد که در اینجا موی نیست جایز است فی
 شقی علیه و عن ابن عباس قال جهم رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو محرم علی ظاهر القدم
 حاکمت کرد آنحضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پای من و جع کان به از جهه در زنی که
 بود در پشت پای من حای مویست غالباً و با وجود آن در وی هم و پشت زاده ابو داود
 التانی و عن ابی رافع موالی آنحضرت و نجیست غلام عباس بود رضی الله عنه که آنحضرت
 و وی قبلی بود چون خبر اسلام عباس ساند آنحضرت از او شد که حاضر شد احدا
 و خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی بر اہم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بود
 و لیکن در پدر حاضر شده قال ترویح رسول الله صلی الله علیه و سلم میمونه و هو حلال
 کناح کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود و بنی یساک و یساک حلال و دخول کرد
 و حال آنکه وی حلال بود و گفت انا الرسول بنیها و بودم من میانجی میان آنحضرت و میمونه
 زاده احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن **باب** **الحج و جنتب و القی**
 بدانکه صید کردن محرم و راد نمودن می دیگر از اصدید و اشارت کردن آن حرام است با
 و اگر چیزی ازین افعال کند لازم میبکشد و جزا اما در خوردن محرم صید را تفصیل است
 صید کند یا محرم دیگر صید کند آن نیز حرام است با اتفاق و اگر غیر محرم صید کند ترا
 خود یا برای محرم باذن می بایی از وی در اینجا مذایب و اقوال است مرعفا را مذایب
 صحابه و تابعین و من بعد هم و ابن عباس و طاؤس و ثوری است که حرام است بر محرم
 اکل صید مطلق بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جهمه که باید و مذایب مالک است
 و احمد است که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن می بایی از وی می حرام
 و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم بدیهه کند حلال است و مذایب
 احناف و اصحاب می است که حلال است اکل لحم صید بر محرم را مادام که خود صید نکند

میگویند و در صراح خات گفته و العقر ب و کرم و الکلب العقور و کرم و کرم
بیشتر علی بن عیسیٰ عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من شرب من
یقتل فی الجبل و الحرم و غیر از حیوانات فاسق انداخته میشوند در زمین حل و زمین
حرم میبندند آنها را محرم و محل الحیة و مار و الغراب لا یقع بموحده و قاف نافع بلکه
سبیه و سفید باشد و در پشت و شکم و سیفی باشد و این در طیر و کلاب میباشد
و فی الصراح البقع بکی در مرغ و در حدیث در شان قائل سیدنا امام حسین سلام الله علیه
علی ابایه الکرام واقع شده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که گویا من می بینم بوی
کلبی که در میان می اندازد و در خون اهل بیت من بود و طبع ابرص و الفار و موش
و الکلب العقور و کرم که نه و الحدیث تصغیر حداده است که در حدیث سابق مذکور شد
بیشتر علی بن عیسیٰ بداند که در هر یکی از این دو حدیث هیچ چیز از جنس مذویات مذکور شد لیکن
حدیث سابق عقرب مذکور شد نه حبه و در حدیث لاحق بر عکس و عراب گاهی مطلق مذکور
میشود و گاهی موصوف باقع و گفته اند که مقول در حل و حرم که قائل می محرم باشد یا محل
درین چیز نیست بلکه همه موزیات را حکم این است و سباع همه مانند شیر و گاو و گاو
داخل کلب عقورند و اتفاق کرده اند علماء بر جواز قتل محرم مرابث نزد هر مودی را جایز است
قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جایست کرده باشد یا در حل جایز است نزد
شافعی و نزد ما اگر در حرم کرده یا بیجا و محرم برده تنگ بسته شود بروی مجال منع اکل و شرب
یا مضطر کرده بخروج پس قتل کرده شود حد زده شود **الفصل الثانی عن جابر بن**
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لحم الضبی لکم فی الاحرار حلال ما لم تضیفوه
روایت است از جابر رضی الله عنه که آنحضرت گفت گوشت ضعیف را در احرار حلال
است مادام که صید نکند شما که محرمید او یا صید کرده نشود برای خاطر شما اگر
صید کنند محرم نبود مذیب مالک و شافعی اینست و این متوسط است میان دو مذیب
و بکر چنانکه مذکور شد زوایه ابو داود و الترمذی و النسائی و عیسیٰ ابی هريرة عن النبی صلی
علیه و سلم قال احرار من صید البحر کما کنت احرار و ان شکار در باستان یعنی حکم وی حکم صید
بحر است و وارد شده است که جبراد از پی افشاند ماهی است بعضی گفته اند که مباح
میگردد از ماهی مانند کرمها پس می اندازد در باب حل و برورش میاید و با حدیث بخیر

بعضی علی

بعضی علماء که صید کند احرار محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر حکم ذل قی سحانه و اصل حکم صید
البحر ما دام حرام حلال است و اما کسی که بخیر نمیکند صید که وی صید بر است که استقرار او
در باستان و بعضی میگویند در زمین فاسق میبندد از آنچه بیرون می آید از زمین از
و نباتات آن و بعضی گفته اند که آنحضرت که او را صید بحر گفت مراد آنست که در حکم صید
در حل اکل فی ذبح و ترکیب و الله اعلم و زوایه ابو داود و الترمذی و عیسیٰ ابی هريرة عن النبی
صلی الله علیه و سلم قال یقتل الحرم و الضبی العادی فرمود بکشد محرم درنده
حله کشته را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد زوایه الترمذی و ابو داود و
و این مابعد و عن عبد الرحمن بن ابی نجره یفصح به عن النبی صلی الله علیه و سلم که فرمود
عابد بود مشغول عبادت مشغول عفت و سلامت قال سالت جابر بن عبد الله
عن الضبی اصبت بهی گفت پرسیدم جابر از ضعیف بفتح معجم و ضم موحده حیوان
مصرف که از اگر گوشت کوفته یا بشکار است فقال نعم بکفت جابر آری ضعیف از جمله
شکار است فقلت ابو کلین کفتم من یا خورده میشود و حلال است خوردن آن فقال نعم
پس گفت آری خورده میشود و فقلت سمعته من رسول الله صلی الله علیه و سلم من یا شایسته میگوید
از سیمه خدا صلی الله علیه و سلم قال نعم گفت آری شنیدم از آنحضرت زوایه الترمذی
و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح بداند که اختلاف کرده اند
در اباحت لحم ضعیف از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده که وی بخورد و از ابن
رضی الله عنه اباحت کرد و است و امام شافعی و امام احمد بافتند و امام ابو حنیفه
و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمی کرده است
از هر ذی ناب از سباع و حدیثی دیگر است که او علی الخصوص نیز رواست کرده اند
لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعی میگویند که ضعیف مخصوص است
نه از هر سباع بقربین حدیث جابر رضی الله عنه و الله اعلم و عیسیٰ ابی هريرة قال سالت
رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الضبی قال هو صید گفت جابر پرسیدم
آنحضرت را از ضعیف که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم جایز نیست میشود گفت
ضعیف صید است و یجوز فی کتبنا اذا اصاب الحرم و میبکشد و اند و منید محرم در زمین
بجوار او قتل که برسد بکشد از زوایه ابو داود و ابن ماجه و الداریمی و حذیفه بن یمان

از حق جانشین معهود است و در باب گفت که نیست حلی یا نفصیه در احصار در قول ابیحنقه محمد
رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله میگوید باید کرد و اگر گفت جز آن نیست زیرا که رسول خدا صلی
علیه و سلم حلی کرد عام حدیث است میگوید که حلی قربت و عبادت بر تقدیر است که منترک
بر افعال چو پیش از آن از آن است و آنحضرت و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانستند که
عزیمت بر انصراف و انبساط علم رواه البخاری و عن ابن مسعود انه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان من اكل من ثمر الجنة لم ياكل من ثمر الجنة الا ما كان له
ان ياكله و من اكل من ثمر الجنة لم ياكل من ثمر الجنة الا ما كان له ان ياكله
شمار از حج طواف کند بخانه کعبه و بصفاء و مروه یعنی عمره کند و هم حل من کل شیء پس
حلال شود و بر اید از هر چه حرام شده بود حتی حج عام قایم تا آنکه حج کند سال آینده قیامتی
پس فرج کند بدی او و یقینم این کلمه بحدیث یا بار و دارد اگر نباید بدی را در بحدیث بیان
احکام احصار کرد و کوب بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلاقی میکردند در آن پس گفت این عمره
سنت آنحضرت است اگر چه حرم حرم کرده شود از حج عمره بر ارد و از احرام بر اید و بعد
حج را قضا کند رواه البخاری و عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم على صباغة بنت الزبير عائشة در آید آنحضرت بر صباغة بنضم ضا و محمد و خنف
موجوده و عین ماله بنت عم آنحضرت است و زهر بن عبد المطلب که از انعام او است که
بشراف اسلام مشرف شده صحابه است از مهاجرات آنحضرت بروی در آمد فقال لها
لعائكة ان ذبنت ابن مسعود گفت آنحضرت شاید که اراده میکنی حج را استغفار است
بر سبیل لطفت و مهربانی فالت گفت صباغة ار می اراد حج دارم لبکن و الله ما اجد
الا وجهه بجدا سوگند نمی بایم خود را مگر سیمار و در دناک یعنی در خود ضعیفی می بایم و
نمیدانم که قدرت بر انعام حج بایم یا نه و حج بفسخ جم در دناک چنانچه در حج و ریح
و در حج فقال لها حجی پس گفت آنحضرت مرصباة راج کن یعنی احرام حج به پسند و آنرا
و قولی و شرط کن بگوئی حجی جستی خدا با مکان بر آمدن من از احرام هاجناست
کنی و باز دار می فراد اینجا و محل بفسخ میم و کبر حاکمان با زمان متفق علیه و ابجدیست
دارد و تحقیق احصار مرض لبکن دلالت دارد بر انشاء اط و جاعه که میگوید احصار
بعد و میگوید که اگر مرض منبج تحمل میبود اجتناب باشد از اط و جاعه بودی جواب میگوید که

الله

ابن مسعود

برای تحمل تحمل است که اگر شسته اط بودی متاخر میشد تحمل تا رسیدن هدیه در محل که حرام
است و بر تقدیر شسته اط پیش از آن خود بدی تحمل میبندد که و همچنین است مذمت ابیحنقه
و هر که موافق است بوی تحقیق احصار مرض و بعضی گفت اندک جایز نیست تحمل با وجود
اشتهای و این حکم مخصوص است بضاغه و انبساط علم و بصحت رسیدن است از این عمر
رضی الله عنه که وی نگار میکرد شسته اط را در حج و قول وی در حدیث سابق الیس حکم
سنة رسول الله بجهة نیست و از اینجا مفهوم میگیرد که این عمره قایل است باحصار از
جهة مرض فافهم الفضل عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
امر اصحابه ان يسجدوا لله في كل يوم عاشم الحديث في عمرة القضاء روایت
از ابن عباس رضی الله عنه که آنحضرت امر کرد اصحاب را که تسبیح کنند بدی را که تحر کرده اند
سال بعد در عمره قضا یعنی در وقت احصار تحر کرده بودند سال آینده که عمره قضا بجای
بدی تحر کنند تا تحر در حرم واقع شود زیرا که بدی احصار از حج کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه مذ
اعم ابو حنیفه است و این تقدیری که تحر در حدیث در غیر حرم بود ظاهر است و اگر گوئیم
حدیث نیز در حرم بود زیرا که حدیث که شش در حرم است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بدان
کردیم پس تبدیل بجهة احتیاط و ادراک فضیلت است ثابا و امر برای استحباب رواه ابو داود
و در بعضی نسخ این عبارت است که ضعف و فی سنده محمد بن اسحاق و عن الخليل بن عبد
الانصاري صحابی است محمد و در اهل مدینه و حدیث وی نزد حجایان است روایت
از وی عکره و جز از وی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كسب كسب
بلفظ مجهول یعنی باپی او و او حج بکبر بلفظ معلوم بالکسب شود فقه حل پس تحقیق حلال
یعنی باید که از احرام بر اید و علیه حج من قایل و بر دست حج از سال آینده ابجدیست
نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بعد و میباید چنانکه مذمت ابو حنیفه است و تقبیل
خلف است رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و ابو داود
فی رواية اخرى و زیاده کرده است ابو داود و روایت دیگر از او مرض یا بیمار شود قال
الترمذی هذا حديث حسن و در نسخ صحیح و فی الصالح ضعیف و در مصابیح گفت است
ابجدیست ضعیف است و نوربشتی گفت که حکم بضعف ابجدیست باطل است و گفت
مرابجدیست را نتمه است از قول عکره و وی از او بیان از حج من عمره است و آن قول

که گفت قد ذکر است و لکن لای هر بره و این عباس و عکرمه مشکوید که تحقیق ذکر کردیم من آنرا
 مرئی هر بره و این عباس که حاج بن عمر و همچنین مشکوید فقال صدق پس گفتند او هر بره و این
 عباس است گفت است **و من عباد الله من یفعل بفسح تخایه و سکون عین و جمل و فح**
مهم البیاتی بکبر و ال مملد و سکون تخایه و فح صحابی است که تزلزل کرد بکوفه و وفات یافت
 قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول **لای عرفة** گفت شنیدم آنحضرت را که میگوید
 ج عرفة است یعنی ملاک است و معظم ارکان ای و فوف بعرفه است اگر چه طواف نیز یکی از ارکان است
 از آنکه ای وی ج اصلا صورت پذیرفت من آنرا که عرفة است که حج قبل طلوع الفجر گفت
 آنکه ای که گشتی که در بایده و فوف بعرفه را در شب میزدند که شب مهم از ذی الحجه است پیش از طلوع
 صبح صادق پیش تحقیق در یافتن حج را معطل وقت و فوف بعرفه از روز و ال و روز عرفة است و آخره
 تا طلوع فجر عید است و معنی و فوف استادن در آن است اگر چه یک سخت بود و اگر چه دروغ
 باشد یا حیا مسله است که یکی در جز و آخر شب در آنجا رسیده نماز نکند کرده است بختیستی
 اگر فوف کند نماز از دست رود و اگر مقید نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند
 یا حج کند و بعضی گفته اند که نماز کند زیر آنکه فضل عبادات است و بعضی گفته اند که حج کند
 در قضای و عمری تمام و شقی عظیم است و هو النحر از آیام میثالثه روزهای پنج روز است بازده
 و دو از ده و سیزده که آنها را آیام شریف گویند درین سه روز در نماز بدرجی که روزی من تعجل
 فی يومئین فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند و دو روز در آنجا باشد و در آخر روز دوم
 بر آید پس نیست هیچ بزه بروی نیست و روی ترک واجب و من تاخر فلا اثم علیه
 و کسی که پس نماند و روز سیزدهم بایستد پس نیست هیچ بزه بروی نیست و روی ترک واجب
 و از کتاب بدعت و مجاوزت از حد یعنی هر دو برابرند و جواز اگر چه توقف و تاخیر افضل است
 از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت شقت و آورده اند که اهل جاهلیت و فوف
 بودند بعضی تعجل کنند و میده اند و بعضی تاخیر را پس وارد تزییل که تعجل و تاخیر برابرند و
 هیچ یکی از این جری نیست زواده البیهودی و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و قال
 الترمذی **یذا حدیث حسن صحیح با سبب محرم مکة حرم است** اما حرم مکة
 زمینی است که احاطه کرده بآن و گردانیده است و او را خدا تعالی در حکم آن محرم نشیبت و تعظیم
 و تمت محرم بجته است که حرام گردانیده است و می سجانه در وی بسیاری از آنچه حرام است

می راند که

در فرائض

در فرائض و سبب محرم بعضی گفته اند است که چون آدم را علیه السلام بر زمین فرستاد
 از سبب از شیطا طین ناپاک نگیند او را پس فرستاد وی سجانه ملائکه را بچاهایی و پستی
 و کوهی و زمین و مواضع که حد و حرم است از هر جانب است و از هر جا نماند زمین در میان
 و مواضع ملائکه و حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله
 و سلامه علیه در وقت بنای کعب نهاد و روشن گشت بوی عین و شمال شرق و غرب و می
 هر چه از زمین روشن شد بنور حجر صرم شد و حد و حرم را اعلام است و آن منار است که
 بنا کرده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده و جوهانه که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول
 که نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدالالت جبرئیل بعد از وی قضی بن کلاب
 و بعضی گفته اند اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش و بعد از وی قضی و بعضی گفته اند
 عدنان بن اداوکل است که نصب کرد ایضاً حرم را در وقتی که نرسیده که مندر
 حرم و بعد از وی فریش کرد و بعد از وی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در سال حج
 عمر بن الخطاب تر عثمان بن عفان بعد از وی معاویه بن صفیان رضی الله عنهم و جد و حرم
 از همه جوانب و بی نیست و نزد دیگر از همه جانب تنعیم است و در تاریخ مکه همه را
 بیان کرده است و الله اعلم **الفصل الاول** **عن ابن عباس قال قال رسول الله**
صلی الله علیه و سلم یوم فح مکة لا یجوز ولا یجوز و لکن جهاد و نیت گفت آنحضرت در
 روز فح مکة نیست هجرت و لیکن باقیست جهاد و نیت بیان است که هجرت از مکة بعد
 فرض بود بر کسی استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله علیه و سلم بعد از چون
 فح شد مکة منقطع شد آن هجرت که فرض بود زیرا که مکة در حرب نماند و لیکن باقی ماند
 هجرت از دیار کفر بدیار اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این اصل
 تحت جهاد و نیت یعنی باقی ماند جهاد که گرد آورده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه فواف
 پذیرفت از هجرت و باقی ماند نصیحت نیست و نیک کردن آن اندام عمل درین نیز معنی هجرت
 یعنی ترک هوای نفس و پیروی آمدن از موطن طبعیت و ترک کردن آنچه نمی کرده اند
 از آن و از استغفر تم و چون خوانده شود بگوید برای جهاد یعنی حکم امام که بر آید بجهاد
 و نصرت دهد مسلمانی را تا فاقه و آید و اجابت نماند و امتثال کند امر او را
 و قال یوم فح مکة و گفت آنحضرت روز فح مکة این **یوم فح مکة** و قال یوم فح مکة و قال یوم فح مکة و قال یوم فح مکة

بدستی که این شهر یعنی مکه حرام گردانیده است و او را خدا تعالی و نهی کرده است از آنجا
 چیزی چند در آن روز که پیدا کرده است اسما نه را و زمین را یعنی حرم و نهی ای امری قدیم
 و نیز بخت سالفه است و نیست از آن قبیل که حادث بود و مخصوص باشد بشر یعنی دون
 شر یعنی با مراد آنست که این زمین وقتی که پیدا کرده است محرم گردیده است و این
 وی نهاده و اگر گفته شود که در باب حرم المدينه بايد که ابراهيم حرام گردانیده است مکه
 و ساخته است او را حرم و در حرم مکه و انبیا صلات الله عليهم رسالته از آنجا
 وی قدیم باشد و در سناد محرم بابر ابراهيم عليه السلام چه باشد و این است که سناد و خبر
 بابر ابراهيم از جهه آن باشد که وی ساند و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشر را چه
 خدا تعالی است و حکم وی قدیم است و انبیا صلات الله عليهم رسالته از آنجا
 یا چون بر داشته شد بخت المعمر یا سمان در وقت طوفان فوج و مندر رس و منظر است عمارت
 بنا کرده بود آدم علیه السلام بر طرف شد حرم او و گشت شریعت منور که منبیه تا آنکه احیا
 کرد او را ابراهيم علی نبینا و علیه السلام فهو حرام و حرمه الله الی یوم القیمه پس این
 حرام است بگرام گردانیدن خدا تعالی نادر و قیامت و ان الله یحل القتال بینه لاجل
 قبلی و بدستی که شان اینست که هرگز حلال نکرد کار از گردن برین پلده هر چه کسی را
 من و لم یحل لی الا ساعه من نهار و حلال نشد مرا تا یک ساعت از روز است
 بوقوع قتال از خالد بن الولید و لا بد آن بامر و اذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود
 اگر علماء و امام ابوحنیفه از این است میگویند که فتح مکه بفر و غلب است که از او
 گشت فتح عنوة میگویند و مذمت فی و بر و ابی از احمد است که فتح او بصلح است
 اینان منتهی نبوده برای حرب و وقوع آن اتفاق بود بعد از دخول خالد رضی الله عنه
 و تعرض بعضی مشرکان بر او و اغذار آنحضرت بجلال شدن قتال مر او را یعنی صبح
 در وقوع قتال فتح عنوة و غمره خلاف آنست که کسی که میگوید که فتح عنوة بود جایز نمیدارد
 فروختن خانه و اجاره زمین و خانه های آنرا زیرا که آنحضرت گرفت از کفار و وقف
 گردانید میان مسلمانان و کسی که بد صلیا بود و بجز میبکند بیع و اجاره را زیرا که برین
 مملوک صاحبان اوست و باقیست بر ملک ایشان فهو حرام و حرمه الله الی یوم القیمه
 مکرر از برای تاکید و تقریر است لا یغضد شوکر بریده نشود و خوار و چه جای شجاعت

وکن

در پاره

و در پاره گفته است که هر که حبش حرم یا درخت آنرا برید که مملوک نیست و غیره بسته است
 بر دست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن و در آنچه خشک شده است ضمان نیست که
 نامی نیست و چرا بسته نشود حبش حرم و برید نشود مگر از ضرر و امام ابو یوسف گفته است
 نیست بجز انیدن از جهه وجود ضرر است و تغذی منیع و واجب از آن و واجب امام
 ابوحنیفه و امام محمد اینجاست است و نیز بر و دشمن آن از حل ممکن است پس در
 نباشد و از ضرر مستثنی است چنانکه در حدیث باید و جایز است قطع او و در حق گانین
 مستثنی است زیرا که حد نبایست نیست و نیز امام شافعی و مکه موافق اوست چنان
 رعی بهایم در کلاه حرم و در سبب امام محمد بن محمد بن سبب است شیخ امام اجل عارف و شیخ
 عبد الوهاب منقذ از عارضه خود که در آخر عمر عارض شد و بود حکایت میکرد که از صحاب
 مامردی بود که وی را احمد سقانی گفت نذر روزی گلی از حرم آورد و بدست ما و او بنقدیر
 سهوشد و ما آنرا بوسی کردیم بجز بوسی کردن الی در پهنی ما و بد چنانکه مورد و در پهن
 رسید و از دماغ بهر دو چشم بر اندر و روزی زیاده شد تا رسید بجایی که رسید ما و او
 و نقدیره و لا یفرق صیده و در مانده و در بخانیده و نشود شکار او را و نفی حرام شد
 و ان لا یطریق اولی حرام باشد و اگر تغیر کرد و در تغیر پیش از سکون تلف شد ضامن شود
 و لا یلحق لقطه الا من عرفها و بر ندارد بر زمین افتاده حرم را مگر که تعریف کند و
 از آن یعنی در لفظ حرم نیست مگر تعریف تا آنکه باید ماک آنرا پس خرج نمیکند از او
 نمیکرد و نقدی نمیکند چنانکه حکم لقطه بقاء دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد
 خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را پیدا بدید اما اینجا یعنی در لفظ حرم حرم تعریف نیست
 و این ظاهر قولین است و اکثر علماء فرق نکردند در میان حرم و غیر وی از اماكن و مذمت
 همین است و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لفظ چنانکه در باب
 بیاید ان الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آنست که تعریف
 کند تا یکسال در دست چنانکه همه جا میبکند و مخصوص با هم موسم نیست و این خلاف ظاهر اخبار
 و نیز سباق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصایص اوست و اگر حکم لفظ وی حکم
 لفظ بر بقاء باشد ذکر آنرا افایده نمی یابیم فتنه بر و لا یلحق لقطه خلافا و بریده نشود
 حلف تروی خلا مقصور علف تر و حبش خشک را گویند و قطع حبش نیز درست نیست

مکه در دست
ساروخ

و لم یاذن لکم و اذن نکرد و است مر شمار و اذنی لی فیها سبعة من نهار و اذن نکرد
خداستغالی بر او روی مکر یک است و زمان فلیل از روز و قد غابتم حرمها اليوم مکر متنا
بالا بمن و تحقیق باز گشته است حرمت او امر و زجر حرمت او و روز و فلیل الی
الغائب و باید که رساند این حکم را هر کس حاضر است و شنیده است از من هر که او را
فقیل لابی شدیچ ما قال لک عمر و پس گفت شد برای شرح را که چه گفت مرزا عمر و بن
در برابر این سخن قال گفت ابو شرح قال گفت عمر و بن سعید انا اعلیٰ منک
من اننا نریم با یحییٰ که نو گفتی از تو یا با شرح یعنی من هم میدانم که مکر حرام است و لیکن
ان الحرم لا یغیر عاصیا بدستی که حرم بناه نمیدهد کنایه کار که خلاف امر و
کند و خروج نماید بروی و لا فایده ایست و بناه نمیدهد بکر بزرگ و چون را یعنی که حق
ر بخت در حرم در آید و لا فایده ایست بخت بخت خای محمد و سکون را یعنی بخت بخت اند و بعد
فاددین و حیاست بخت یعنی اگر یکی فادی در دین کند و با حیاستی دیگر کند حیاستی
یکی را تلف کند با حق یکی را ضایع سازد و بجرم کرب و جزای آن از وی ساقط نگردد و
انکه عبد الله بن الزهر عاصی است و از اطاعت امام برآمده و اگر از حرم بر آید اینجا
میدهم و اگر نه هم در حرمش میباشیم متفق علیک فی التجاری الخ و الخ و الخ یعنی در هیچ
نفسیه کرده است حریم را حیاست و حق حیاست یعنی مملکت و شد بدختیانه در آخرش
بن ابی ریحانه بفتح را و کسر موحده الخ و فی الخای محمد و برای صحابست قدیم الاسلام برادر
ابو جهل است از مادرش و آنحضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ابی ریحانه
در باب القنوت کذبت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تزل الیه الذی یخبرنا
به الخ و همیشه اندان است بخت و سلامت در دین و دنیا و ادم که تعظیم کنند این حرمت را یعنی حر
که و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در آن حق تعظیمها حیاست
و شاید تعظیم وی کرده و مبالغه و احتیاط در آن نمود فاذا ضیعوا ذلک بکلویش ضایع کردند
آن حرمت را بکلاک شوند و او این ماجه **باب حریم المذنبه حریم الله**
احادیث در تحریم حرم مذنب آمده و اختلاف کرده اند علماء در ترتیب حکم تحریم بر آنند
امام اجماعی است که معنی حرمت در آن مجرد تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل
صدید قطع شجر و لزوم جزا و هر که بکشد چیزی از آن اثم مسکود و جزا نیست بر آن و است

فانک

فانک اگر و این است از احمد و قلیب مر شافعی را و نووی گفت که مشهور از مذنب است
و شافعی و جمهور علماء است که ضمان نیست در صدید و قطع شجر و آن مکر حرام است بی ضمان
نویشتی گفت که قابل شد و بخریم صدید مذنب مکر جزای معذور از صحابه و جمهور ایشان منکر
اصطلاح طهور را در مذنبه و نرسیده است باز اینی از آن طریق که اعتماد توان کرد بر آن و بعضی
علما گفته اند که واجب است روی جزا بجا بجز در حرم بلکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم
از حد نیست از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قابل شد
باین مکر شافعی در قول قدیم **الفصل الاول** عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا
عن رسول الله صلی الله علیه و سلم الا القرآن و ما فی هذه الضحیفه گفت امیر المؤمنین علی
نوشتم ما از آنحضرت از وحی جلی مکر قرآن را و چه چیزی که درین صحیفه است چون مردم گفتند
علی را که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مخصوص که دانیده است صحیفه دیگر جز قرآن
برگشت وی رضی الله عنه که نوشتم ما از آنحضرت جز قرآن را آنچه درین صحیفه است
و آن در قیود که در وی احکام دیات و بعضی احکام دیگر بود که در قیود وی رضی الله عنه
و این حکم حرم مذنبه نیز بود که میگوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبینه
حرام ما بین غیر الی مؤذنبه حرام است معنی حرمت است و حدودی از غیر بفتح عین مملکت
سکون بخانه تا فیه بفتح مشکنه و سکون او نام دو کوه است بدین مظهر که حرم است
فمن احدث فیها حدنا بکسر می پسندد از درین بدعتی را یعنی آنچه نهی کرده اند از ارتکاب
آن درین حرم او آدمی محکوم تا با جایی دهد روی و بناه دهد و اعانت کند حدیث پیدا کنند
محدث بفتح و ال نیز رواست است یعنی امر محدث مبدع و آوی معنی رضی یعنی خود کند بد
باراضی کرد بدعت از غیر خود فعلیه لغت الله و الملائکه و الناس اجمعین پس رواست
خدا و لغت فرشتگان و امیان همه لا یقبل منه صرف و لا عدل بد برفت نشود از آن
کس رضیه و نقل و بعضی گفته کرده اند صرف را شفاعت زیرا که باز مسکود و از عذاب
از کس که مستحق عذاب است و بتوبه زیرا که وی باز میگرداند بنده را از معصیت و لغت کرده
عدل ابغی زیرا که مساوی معنی است و از جدا احکامی که در صحیفه نوشته بودند
این بود که ذمه التسلین و اجدة یعنی پناه آید نا اثم عهد مسلمانان یکی است هیچ مسکون
ذمه فرو تر مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و حقیر بود مثل بنده و زن و مان دید

خداوند برکت دهد ما را در مبدء ما برکت بفتح را که الیدین افزون شدن و معنی ثبات است
 نیز آید و بارک کنانی بدینست که ما برکت ده ما را در شهر ما و بارک کنانی صانع و بارک
 کنانی ما برکت ده ما را در صانع ما و برکت ده ما را در مبدء ما و مبدء ما صانع و مبدء
 چنانکه است و لیکن در یک رطل و ثلثی نزد اهل حجاز و دور رطل نزد اهل عراق و صانع چهارم و مبدء
 رزق و برکت در است **اللهم ان ابراهیم عبداک و خلیفک و نیکک** خداوند ابراهیمی که
 ابراهیم بنده است و دوست جانی است و پیغمبر است و امانی خدایت و نیکوست و بد رستی که
 من بنده ام و پیغمبر تو ام اثبات خلعت برای خود نکرد و با وجود نبوت آن در ذات
 وی صلی الله علیه و سلم اکل و اتم از ابراهیم صلوات الله علیه و نه حب که اکل است از خلعت
 حبیب محبی است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف اوست از جهت
 اکتفا که در نبوت عبودیت حقیقی که اکل صفات و ارفع مقامات است و عبودیت حقیقی
 خاصه مقام محمديه است و هر که غیر اوست فروتر است از وی صلی الله علیه و سلم درین صفت
 چنانکه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد از وی وقت مخصوص طیب بآن مقامات
 و الله اعلم و الله دفاک لکنه و بد رستی که ابراهیم دعا کرد برای مکه و حرم و حقیق و
 و انا اذ عو ک لکنه و یسیر مینا و عاک لکنه و من عام بکنم تر برای مدینه بمانند آنچه
 دعا کرده است ابراهیم تر برای مکه و یسیر مینا و عاک لکنه و ما نند آن بآن یعنی مدینه را و چون دان
 میجو ابراهیم که مکه درست ثم قال بدعوا اصغر و لیت له یسه میجو اند آنحضرت خبری را که بود
 بر آنحضرت را از اهل بیت و می فیعطی و لک الشکر پس سید ادا آنحضرت آن خبر در آن
 و تخصیص خردان از جهت رعایت مناسبتی است که واقع است میان ایشان و نوبه و از جهت
 آنکه خردان را غیبت و مایلته و خوشحال شوند و تراند بدان و در اثبات غیر ارشاد و تعلیم است
 بر امت را برقع شرف و شهنوت خصوصاً در آنچه میل طبع بدان پیشتر و سخته است چنانکه نوبه
رواه مسلم و عن ابی سعید بن العاصی صلی الله علیه و سلم قال ان ابراهیم خرد
 مکه فجعلها حراما گفت آنحضرت بد رستی که ابراهیم حرام کرد اندک را پس که دانید او را حرام
 یعنی دعا کرد حق تعالی را که او را حرام کرد و اندکی در آن حرمت الیه بنه حراما و بد رستی که
 حرام کرد اندک مدینه را حرام کرد اندکی مابین مکه و مدینه چه یک میان و طرف راست از مکه
 و مازم بکسر زامی مشکلی میان کوهها که یکدیگر بکسر چسبند مراد لا بین است که در حدیث سعد که

خردترین ۳

که هر دو فریب من زنی

ال لایهون

ان لایهون ان فیما دم که در بخت نشود و وی خون و لا یجمل فیها سلاح لقیال و بد رستی
 بدوی سلاح برای کارزار کردن و لا یجمل فیها شیء الا لقیال و در بخت نشود و بد رستی
 درخت مکه برای خورشید سوزد چنانکه درخت بصائر بریزد بر کماهی او و حبیب یغنی بر که افتد
 از درخت یعنی محبوب طوطی چون ریختن برک از درخت جایز نباشد بر بدن مطبق اولی خواهی
رواه مسلم و عن ابی سعید بن العاصی گفت است و مراد سعد بن ابی وقاص است
 ان سعد اگر کتب الی قصره بالحقین روايت میکند که سعد که پدر اوست سوار شد
 بجانب کوشک خود که در جانب وادی حقیق داشت که نام موضعی است مشهور و مشهور
 و ذکر آن در اشعار واقع شده است و در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند و از جهت
 عبده ای قطع شجره او یحیطه پس یافت غلامی را که میبرد درختی را با میبرد برک آنرا
 فسلبه پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فلما رجع سعد جاره اهل العبد پس
 که باز آمد سعد بدین آمدند او را کسان آن غلام فکلموه ان یرو علی غلامهم گفتند
 سعد که باز کرد اندر غلام ایشان او علیهم بابر ایشان شک را و است که بجای علی
 غلامهم علیهم گفت یعنی بدید با ایشان ما آخذ من غلامهم چیزی را که گرفته است از غلام
 ایشان از جامه و سلاح فقال معاذا الله ان ارد شئنا فقلنا لیس رسول الله بکف سعد
 بناد میجویم بخدا که باز دهم جزیر که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و سلم یعنی گفت است آنحضرت هر که ببرد درخت مدینه را سلب می غنیمت
 مگر کسی را که بگیرد او را نفل یغنی غنیمت انقال جمع وی تغنیل غنیمت و اذن و ان ان
 یرو علیهم و ابا آورد سعد از بیکه باز کرد اندک سلب او را بر ایشان این جزای تعرض آن
 بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت **رواه مسلم و عن ابی سعید**
 قال لما قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم المدینه و عاک ابو بکر و بلال گفت
 رضی الله عنهما و فنی که قدم آورد آنحضرت مدینه را تب زده شد ابو بکر و بلال رضی الله
 عنهما و عاک تب باد و تب فی الصراح و عاک تیزی تب فحس رسول الله پس آمد من من
 صلی الله علیه و سلم فاجریه پس خردم او را فقال پس گفت آنحضرت اللهم حبیب
 الینا الیه بنه کجینا مکه او است خداوند محبوب گردان نسوی ما مدینه را ما مدینه
 مکه بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه و صحبها و دست و نیک گردان هوای مدینه را

صحت معنی تندرستی است مراد تندرستی ساکنان مدینه است و بارک کنانی
صاحبها و مدینه و برکت ده مار در صناع و مدینه و انقلحان و بجای می بگر بر تپ مدینه را
فاجعلها یا بحفقه بسکون دان و بر تپ مدینه را بحفقه بضم جیم و سکون جاعی مملد و بقا نام
موضعی است میان مکه و مدینه و ساکنان آن در آنوقت بهودیان بوده اند گفت اند
زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه و سلم زمین با و بلاد و لا و تپ و جمار
بود پس امر کرد که زمین گفت از رود و در جیم است دلیل است بر جواز دعا بر کفار بامر خدا
استقامه و موت و هلاک و بلاد ایشان مشفق علیه و عیبه الله تعالی فی رؤیا النبوی
صلی الله علیه و سلم فی الدینة رأیت امرأة سوداء غائرة الرأس روایت است که
ابن عمر رضی الله عنهما در حدیث خود می گویند در شان مدینه دیدم زنی را سیاه زنده
موی خروجت من الدینة بیرون آمد آن زن از مدینه حتی نزلت مهنیة و نا آنکه فرود آمد
موضعی را که نام او مهنیة است بضم میم و سکون با و فتح تخانیة و عین مملد ناد آخ
فتا و لثمها ان و باء الدینة گفت آنحضرت پس نصیر کردم من این رویا را یا آن زن را که
تپ و جمار می مدینه نقل الی مهنیة برده شد بسوی مهنیة و هی الحفقه مهنیة نام حفقه است که
در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح و با باله و الفصح جاعی عام که او را امر کرد که گویند فی القاموس
طاعون یا هر جاعی عام و در حرف نون گفت طاعون و با و فی الصراح طاعون مرگ بود و البخاری
و حسن سفیان بن ابی هریرة بضم زای و فتح نا و سکون تخانیة صحابی است معدود در اهل مدینه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یفتح البکرم و فیانی قوم یبکسون
بفتح تخانیة و ضم موحد و نشد بدین حدیث شنیدم آنحضرت را که میگفت ففتح
کرده میشود پس پس می بیند که وی می بیند و نیز می بیند سوره ان و در این سوره
و راندن سوره خواند و قرآن مجید واقع است و بکس الجبال فی تخان و یا بکس
اطاعتم پس می کنند با کسان خود و پاک نیک طاعت و فرمان برداری می کنند و این
با اهل و خیال و نواح و لواحق خود و الدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و یفتح و الشام قیانی
قوم یبکسون فی تخان و یا بکس و من اطاعهم و الدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون
و یفتح العراق قیانی قوم یبکسون فی تخان و یا بکس و من اطاعهم و الدینة خیر لهم
لو کانوا یعلمون یعنی و لا تنها در اسلام فتح میشود و مردم برای طلب و حطام دنیا

و خطه

و خطه فانیة وی از مدینه بیرون میروند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اقا
در مبطوحی و منزل برکات احواض می نمایند و اگر بداند و بکس و بکس و بکس و بکس
سعادت مبداء و مال را اقامت مدینه بهتر باشد پس درین تذمیم و تحفه مردم است
و بعضی گفت اند که مراد است که مردم از ولایات و بلاد بر آیند و مدینه سکونت
پس مقصود مدح و تازان اوست و معنی اول اصح و آنچه است از حدیث و الله اعلم
مشفق علیه و عیبه الله تعالی فی رؤیا النبوی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت بقرینه
تا کل القری امر کرده شده ام من هجرت کردن بقرینه که میجو در قریه های دیگر را یعنی غایب
می آید و فرود می رسد یعنی هر که مدوی ساکن مکه در وطن می سازد غالب اید و فتح
همه بلاد را و این خاصیت این بلد عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه غایب و بکس
عالمه آمدند و غالب شد و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از ایشان بهود ساکن شدند
و غالب آمدند بر عالمه پس از آن انصار رسیدند و غالب شدند بر بهود و پیوسته الی سلسله
صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب شدند و چه غلبه که ایشان را حاصل
کرد از مرق نامرغوب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلدة شریفه در کتاب حدیث
الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است ذکر کرده ایم و یکی از اسمهای این بلدة مطهره
اکانه القوم و اکانه البلدان است از جهت نظ و غلبه وی بر سایر بلاد و امصار و نفوذ
امروی بر تمام اهل افطار و محل کرده اند بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضایل
اماکن کو با فضایل همه مضحی و منواری اند در جنب فضایل وی چنانکه مکه را اقم القری گفتند از
جهت اصالت و عراق و وی نسبت بسیار بقاء ارض و گفت اند که مضمون اکانه القری
و اکمل است از معنی ام القری چه اموست تقاضا نمیکند محدود ابلک را مگر نبوت
و حق اموست را بخلاف اکمل که مقتضی تواری و اضحلال است و مراب بلدة را اسما و لقا
بسیار اند از صد مجاوز بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم بگو کون یثرب
میگویند مردم در زمان قدیم آن بلدة را یثرب و هی الدینة و نام وی الان مدینه است
اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت یثرب بود و روزن مسجد پس آنحضرت صلی الله
او را مدینه نام نهاد از جهت تمدن و اجتماع مردم و استنباس و ابتلاف ایشان در وی
و نهی کرد از خواندن یثرب یا از جهت آنکه آن نام جاهلیت است یا بسبب آنکه مشفق از

شرب یعنی بملک و فساد و تشریب بمعنی تویج و ملاست است یا تفریب انگیز
 در اصل نام صنی است یا یکی از چهارده بود و تجاری از تاریخ خود حدیثی آورده که هر که بکباب
 شرب گوید باید که ده بار مدیت گوید تا تدارک و تلافی آن کند و در روایتی دیگر آمده که
 باید استغفار کند و بعضی گفت اندک تغیر باید کرد قابل آنرا و آنکه در قرآن مجید آمده است
 یا اهل شرب از زبان منافقان است که بزرگ آن قصد امانت میکردند تنقی الناس کما یفنی
 الذییر خبث الخدیز میراند و دور میکند مدینه مردم را و طلب در اچنانکه دور میکند کورده
 اینگونه آن چرخ پدید می آید و او که بکسر کاف و سکون تخانیه بمعنی کورده که از کل بنا کنند که
 بدو می آید این را بکند از نند با مشک که بدان می رسد و بعضی گفته اند که بنا کرده شد از کور را
 کورده گویند و مشک که بدان می رسد کبر خاندان و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر
 و شرک است که از آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از آن پاک
 کردند متفق علیک و **و سخن جابر بن سبره** بفتح سین ضم میم صحیح است مشهور خواهد بود
 سعد بن ابی وقاص است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی
 یسئلی الدین طایفه بدرستی که خدا تعالی نام کرده است مدینه را بر زبان حبیب خود طایفه
 طایفه بفتح طاء و سکون تخانیه و طایفه بنند بد و طایفه طهارت و می از آنجا شرب شرک و فساد
 و اوی می طایع سلیم را و طایفه عیش و خوشی زندگانی در وی و طایفه راحه و می و همه جزو
 و بعضی عرفا گفت اندک از خاک مدینه و در و بواروی رواج طایفه می آید که در می باید از لکمی
 باشد باطن وی بزرگام کفر و نفاق و خبث اعتقاد و مزکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عوفا
 مخلص شتاق نیز از آن رسیده باشد و بحسن باطن و ظاهر آنرا در یافت باشد **نظم**
 در آن زمین که نسیمی وزد ز طره دوست چه جای دم زدن از نفاق می تانار است ابو عبد الله
 علیا گفت است **نظم** بطیب رسول الله طاب ثمنها فما لک والکافور المفضل الی طیب
و سخن جابر بن عبد الله ان اعرابا یابغ رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند
 بدرستی که اعرابی بیعت کرده با حضرت قاصب الاعرابی و عاتک بالمدينة بن رسیدن
 اعرابی را حج مدینه فانی الشیء پس آمدن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال بکفت
 یا محمد افلنی یعنی باز که طایفه مرا بیعت مرا کرده بودم فی الصراح اقاله بر انداختن بیعت فانی
 رسول الله پس ایام آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باز بر انداختن بیعت وی و قبول

رواه مسلم

فانی

قول وی ثم جاءه بستر باز آمد آن اعرابی حضرت را فقال بکفت افلنی یعنی فانی ثم جاره
 فقال افلنی یعنی فانی فخرج اعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما المدينت
 کالکبر نفی خبثها و تنضیع طیبها نیست مدینه مکرمانند دمه اینگونه دور میکند پلیدی غرور
 و خالص میگرداند پاک خود را یعنی او بگرداند و دور میکند پلیدی او خالص میگرداند مردم را
 از مردم طیب و تنضیع بصاد و عین معنن از نضوع است بمعنی خلوص و ناصع خالص از خبث
 و برین تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند از تنضیع بمعنی خالص گردانیدن و بر وجه
 طیبها منصوب است و بضم تا و فتح نون که صادم شد و از تنضیع نیز روایت است بمعنی
 بوسه ده بجای فانی از بضع بمعنی جمع و بوسه ده و صادم بمعنی نیز از بضع بمعنی قطع لحم کانی جمع البهار
 و طیبها بکسر طاء و سکون با و بفتح طاء که مایه می شده بهر دور روایت است و ثانی اصح و اقوی
 متفق علیک و گفت اندک این نفی و نضع با در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم یا
 اخر زمان خواهد بود هنگامی که دجال بیرون می آید و جنبانیده و افشاند و میشود مدینه سه کورت
 پس بیرون آید و برود بجانب دجال مکرر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد **حکایت**
 آورده اند که عمر بن عبد العزیز که مدتی از جانب هشام بن عبد الملک حاکم مدینه طایفه چون
 بیرون آوردند او را گفت میترسم که از آنها نیکو نگذیرم نفی آنها میکنند و همچنین میترسید
 هر که از آن مکان شریف برآمده است یارب مکر بضرورت و بحکم شریع و رعایت حق
 شرعی برآید و باشد **نظم** ضرورت و کرمه خدای میباید که ترک صحبت جانان اختیار
 من است **نظم** و درین حضرت تو خشم با اختیار خود زده را زهر جلدانی چه در خورت
 قال الله العاقبة و حسن العاقبة **و سخن ابی هریره** قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تنفی المدينت و یشرک بها بر بای نمی شود قیامت تا آنکه
 نفی میکند مدینه بدان را که در وی اندک کافری نیست **و سخن جابر بن عبد الله** ان اعرابی بیعت کرده
 فانی در اخر زمان باشد و روایت **نظم** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علی العاقبة المدينت طایفه لا یذکرها الطاحون و لا الذجال بر اهما می مدینه و شکاف
 خاک میبایست که در نمی آید مدینه را بنگاهبانی آنها و باوند دجال و لقب نفع نون و ضم
 آمده و سکون قاف را در میان دو کوه یا فرجه میان دو کوه ندر آمدن دجال ملک آخر
 زمان خواهد بود و نادر آمدن و با هم در انوقت خواهد بود و با هم است متفق علیک

این را که با وی مدینه کرده است
 و مراد است
 صح

و صادم مکرر روایت کرده اند

دجال آید و برون مدینه نهد و کند هفت در خواهد بود و بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته
رواه البخاری و **و عن ابن عباس** عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روايت است از
انسان رضی الله عنه از آنحضرت که گفت اللهم اجعل بالمدينة سنة ضعفي ما جعلت بكة من البركة
خداوند بگردان در مدینه دو چندان آنچه کرده اند در مکه از برکت چنانچه در فصل اول
مشهد و آنچه در حدیث و امثال این دلالت دارند بر افضلیت مدینه و این مسئله مختلف فیه است
میان علما و دلائل جابهن را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم فلینظر ثمه متفق علیه
و عن رجل من آل الخطاب روايت است از مردی از اولاد خطاب بن النخعي از پیغمبر
صلى الله عليه وسلم قال گفت آنحضرت من زارني متعبا كان في جوارحي يوم القيامة كسح
زیارت کند مرا بقصد لطیف کاری دیگر باشد انکس در مساکمی من و پناه من روز قیامت از بعضی
عارفان می آید که می گوید زیارت نماید گفت زیارت آنحضرت را بنویس که به تبع و طفیل
چ کنم و این غایت تشوق و تأدب جناب سالت است و لیکن صواب آنست که قصد چنانچه
زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که
مشوب بمرض دنیا و می قصد سیر و تفریح نباشد **نظم** رفت بروی سزای تو حق بچرخ در
بوی هم سحر می بود غرض محقق در هر دو مکان ظهور کمال و جمال و است و منظور اتباع و امتثال
صلى الله عليه وسلم هر دو جای است یا بدر الله ج و من سكن المدينة و حضر على بلائها
گفت که شهید او شقیقا يوم القيمة و کسی کونت و در مدینه و حضر کند بر بلائی می و شد
و محنت می خصوصاً چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و در بعضی روایات علی او
چنانکه گشت با شرم من او را گواه و شفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفا
و معاصی من ماست فی الجحیم **و عن ابن عباس** عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روايت است از
مکه یا مدینه می برانگیزد و خدا تعالی امین از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مدینه
و مدینه را می افشاند در بهشت و همچنین فی سوال و حساب او کما جاء **و عن ابن عباس** عن النبي صلى الله عليه وسلم
من حج فزار قبري لغف مؤمني كسح کسب زیارت کند قبر مرا بعد از موت من کان
کسب زاری فی حیوتی باشد همچو کسی که زیارت کرد و ملاقات نمود مراد حیات من می از قیامت
بسیار زیارت قبر خیر است که زیارت فیض صحبت معنوی و آنچه لازم و آثار آنست چنانکه
و این معنی مبسوط بر ثبوت حیات است مرا آنحضرت را صلی الله علیه و سلم حیات حقیقی دنیا و

نظاره شد

بجلاوت مشهد که حیات معنوی مشرقند و این مسئله را بتفصیل هر چه تمامتر در جذب القلوب
بیان کرده ایم و باشد التوفیق روايت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی شعب
و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روايت است از آنحضرت که گفت
حديث وثقات البشائر و روايت میکند از مالک و شعبه و ثوری و جز البشائر
دیگر می بیند انصاری از تابعین است شیخ مالک و شعبه و ثوری ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال و قبري بخبر بالمدينة آنحضرت نشسته بود و کوری
میشد در مدینه فاطمة زحل فی القبر پس نظر کرد مردی در قبر فقال بیس مضجع المؤمنین
پس گفت آن مرد بدو نگاه مومن است کور فقال رسول الله بكف پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بیس ما قلت بد چیزی بود که تو گفتی که کور بیس کور کردی برای مسلمانان قال الرجل
انی لم أزد هذا کف آن مرد بدی که مراد نه استم باین سخن کور کردن برای مومن را نمی
آوردت القتل فی سبیل الله را ده نگردد که هیچ و تخمین کنند در آنجا که اگر کسی غریب
شهادت شود بهتر است از آنکه بر سر قبر برسد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یسئل القتل فی سبیل الله نیست مردن بمیدان مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن
به مدینه افضل و اکمل است ما علی الارض لیس فیها قبری یبارک الله فیها و یبارک فیها
زمین هیچ جایی که محبوب تر باشد نزد من که باشد قبر من را اینجا از مدینه و اگر در جای
دیگر شهید کرد و قبر او در مدینه نباشد بخوابد بود و قبر در مدینه احب افضل است ثلث من
سوار گفت آنحضرت این سخن را پنجین نفر بر کرده پس ایچدیست را و از اینجا لازم می
که مردن در مدینه و مدفون شدن در مدینه افضل از شهید شدن و مدفون شدن در جای
دیگر و این ابلغ و ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در مدینه و مدفون شدن در مدینه
ظاهر تر نفس بر و غیر اینست که گفت می شد که قبر من در راه خدا مانند موت به مدینه و از
حدیث احتمال این معنی هم دارد که گفته شود مراد آنست که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
نیت موت به مدینه مثل قتل فی سبیل الله که قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از هر
و لیکن اگر آن روزی شود موت در مدینه و قبر در مدینه افضل است از موت در سایر بلاد
و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود فضیلت موت به مدینه از موت در سایر بلاد و لیکن باین
میانند فضیلت شهید شدن و کشته شدن در راه خدا و این احتمال لغظی است و الله اعلم

رواه البخاري

هجره نبوی صلی اللہ علیہ وسلم بخط بی ربط خاکراہ

حضرت رسول اللہ راجی الی حمۃ اللہ

غنايت الله غفر الله له

وزنوف والدیه و جمیع

در دارالانظمه حجابور

توئی الحی فیما مرما فنت

Süleymaniye U. Kütüphanesi

Hasan Hüsni Paşa

ESK 190